

تاریخ رضائے

گرد آورنده :
سروان احمد کاویان پور

۱۵۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

این کتاب سرمایه مؤسسه انتشارات آسیا در چاپ جلدی
پایان رسید

فهرست مطالب

۳	صفحه	فهرست مطالب
۱۱	«	فهرست تصاویر
۱۳	«	منابع مورد استفاده
۱۵	«	تذکر و سپاسگزاری
۱۷	«	مقدمه

فصل یکم — جغرافیای رضایه

۲۰	صفحه	حدود و اوضاع طبیعی
۲۱	«	حومه و توابع
۲۱	«	وجه تسمیه
۲۲	«	قدمت رضایه
۲۲	«	رضایه و مورخین
۲۳	«	آب و هوا
۲۳	«	اوضاع معرفة الارضی
۲۳	«	رودخانه‌ها
۲۴	«	دریاچه رضایه
۲۵	«	کوهها و مراتع
۲۵	«	زاعها و پلها

فصل دوم - تاریخ رضایه

۳۰	صفحه	خلاصه‌ای از تاریخ آذربایجان
۳۱	«	قوم ماد
۳۲	«	پیدایش نام آذربایجان
۳۴	«	از حمله اسکندر تا ظهور مسیح
۳۵	«	ظهور زردشت
۳۷	«	زبان آذربایجان
۳۸	«	ترکی چگونه با آذربایجان راه یافت
۳۸	«	نخستین دسته‌های ترک در آذربایجان
۴۹	«	آذربایجان در زمان سلجوقیان
۴۹	«	در زمان مغول
۴۰	«	دردوره صفویه
۴۱	«	ارومیه و مورخین
۴۲	«	چی چست
۴۳	«	آثار تاریخی تپه حسنلو
۴۵	«	ارومیه و اعراب
۴۹	«	پزشک معالج صمر
۵۰	«	قیام مهرداد و محاصره ارومیه
۵۵	«	جلال‌الدین خوارزمشاه در ارومیه
۵۵	«	خزائن شاهان مغول در خان تخی
۵۸-۶۰	«	حکمرانان
۶۱	«	آثار و ابنیه تاریخی
۶۱	«	کلیسا
۶۱	«	برج سه گنبد
۶۳	«	مسجد جامع

صفحه	بخشی قلمه
۶۵	جنگ قلمه دم دم
۷۳	تاریخ ایل افشار
۷۴	نادر شاه افشار در ارومیه
۷۸	فتحعلی خان سردار افشار
۸۶	سر نوشت شوم سردار افشار
۸۹	یادی از همگرخان سرتیب
۹۴	خروج و طغیان شیخ عبیدالله
۱۰۱	شبه‌ای از سیاحت نامه ابراهیم بیگ
۱۰۹	رضایه و مشروطیت
۱۱۲	رضایه و انتخابات
۱۱۳	رضایه در جنگ جهانی اول
۱۱۴	جنگ روس و عثمانی در اطراف رضایه
۱۱۵	عقب نشینی قوای روس
۱۱۶	ورود قوای عثمانی
۱۱۸	شورش اکراد
۱۱۹	حکم جهاد
۱۱۹	عقب نشینی قوای عثمانی
۱۱۹	ورود قوای روس
۱۲۰	پیش نهادات روسها
۱۲۱	دارزدن حاجیان قریه بالوو
۱۲۲	جلوفا چه کسانی بودند
۱۲۳	شورش جاوها
۱۲۴	آتش زدن بازار
۱۲۴	آشفتنی قوای روس
۱۲۸	جنگ در داخل شهر
۱۳۲	خلع سلاح تراقان
۱۳۳	اولین ماتم جلوفا

۱۴۸	صفحه	کشته شدن مارشیمون
۱۴۲	«	قتل و عام در رضایه
۱۴۴	«	پطرس و قوای مسیحیان
۱۴۶	«	تجاوز مجدد قوای عثمانی
۱۵۲	«	قحطی و بیماری
۱۵۲	«	شورش سیمیتقو
۱۵۳	«	مجددالسلطنه و قوای عثمانی
۱۵۵	«	سیمیتقو کی بود
۱۵۸	«	مقاومت دلیرانه ضیاءالدوله
۱۶۰	«	دفاع اهالی از شهر
۱۶۲	«	سقوط شهر
۱۶۵	«	جنگک پندر گلماخانه
۱۶۷	«	عمرخان و اهالی شهر
۱۶۹	«	وقایع جنگک سیمیتقو
۱۷۱	«	نخستین جنگک مهم نظامی
۱۷۲	«	حکم عملیات جنگی
۱۷۴	«	شکست و فرار سیمیتقو
۱۷۵	«	سیمیتقو چگونه کشته شد
۱۷۷	«	مسافرت اعلیحضرت فقید برضایه
۱۷۹	«	وقایع شهریور ۱۳۲۰
۱۸۱	«	رضایه در سال ۱۳۲۱
۱۸۵	«	تیمیشدگان
۱۸۶	«	تیپ رضایه و فتنه متجاسرین
۱۸۸	«	وضع پادگان در ۱۵ آذر ۲۴
۱۹۰	«	شروع تمرضات
۱۹۲	«	عملیات شدیدروز ۲۲ آذر
۱۹۳	«	اوضاع عمومی شهر - ۲۲ آذر
۱۹۴	«	رضایه در ۲۳ آذر

۱۹۴	صفحه	عملیات مهم نظامی در قریه بالانج
۱۹۶	«	حوادث روز ۲۵ آذر
۱۹۹	«	تابودی ژاندارمری و سقوط پادگان
۲۰۱	«	محاصره شدگان قریه بالانج (ژاندارمهای شجاع)
۲۰۶	«	مدافعین قریه توپراق قلعه
۲۰۹	«	ماجرای جوانان در یکسال
۲۱۰	«	بارزانیها
۲۱۴	«	زروینگ
۲۱۷	«	مسافرت شاهنشاه در سال ۲۶
۲۲۴	«	مراسم افتتاح مجسمه
۲۳۱-۲۳۳	«	مسافرت شاهنشاه در سالهای ۳۲-۳۳

فصل سوم - فرهنگ رضایه

۲۳۵	صفحه	تمدن باستانی
۲۳۵	«	مسیون امریکائی
۲۳۶	«	خریداری و وسایط فرهنگی
۲۳۷	«	مسیون کاتولیک و لازاریست
۲۳۷	«	مسیحیان و میسیونرها
۲۴۴	«	مکاتب قدیمه
۲۴۶	«	نخستین هنگامهای فرهنگی رضایه
۲۴۸	«	اولین مدارس دخترانه
۲۴۸	«	مدارس حرفه‌ای
۲۵۰	«	دانشسرای کشاورزی
۲۵۰	«	وضع کنونی فرهنگ

فصل چهارم - علماء و شعراء

۲۵۱	صفحه	شرح حال مرحوم آقای عرب باغی و شجره او
-----	------	---------------------------------------

۲۵۳	صفحه	نمونه‌ای از رساله آن مرحوم
۲۵۵	«	علماء
۲۵۷	«	سرداران
۲۵۷	«	عرفاء و مشایخ
۲۵۸	«	اهل منبر فعلی
۲۶۱	«	شعراء و شرح حال آنها

فصل پنجم - حکومت

۲۷۱	صفحه	تشکیلات حکومت قدیم
۲۷۳	«	اختیارات حکومت
۲۷۳	«	مالیه
۲۷۵	«	گزارشات
۲۷۵	«	داروغه

فصل ششم - اوضاع اجتماعی

۲۷۷	صفحه	ساکتین رضاییه
۲۷۷	«	ایلات افشار
۲۷۹	«	فرامین واحکام
۲۸۸	«	تعمیرات اهالی
۲۸۸	«	زندگی مردم دهات
۲۸۹	«	کاف و پیشه
۲۸۹	«	مهاجرت
۲۹۰	«	مالکیت
۲۹۰	«	مهاجرین خارجی
۲۹۱	«	مساجد و معابد
۲۹۱	«	حمامها

۲۹۱	صفحه	گردشگاهها
۲۹۲	،	مناظر بند
۲۹۲	،	آب گرم
۲۹۲	،	کاظم داشی
۲۹۳	،	چشمه سیر
۲۹۳	،	بندر گله انخانه
۲۹۳	،	سینماها

فصل هفتم - رضایه مرکز استان ۴ آذربایجان غربی

۲۹۷	صفحه	ارتش و پادگان
۳۰۱	،	گستری
۳۰۴	،	شیر و خودشید سرخ رضایه
۴۰۵	،	انی
۴۰۷	،	لک
۴۰۷	،	کلیت احوال
۴۰۷	،	تجاری
۴۰۷	،	
۴۰۸	،	۱
۴۰۹	،	۲
۴۰۹	،	۳۰

فصل هشتم - اوضاع اقتصادی

		۳۱
		۳۲
۳۱۱	صفحه	۳۲۰
۳۱۱	،	۳۲۶
۳۱۲	،	۳۲۷
۳۱۲	،	

۳۱۲	صفحه	صنایع منفی و دسئی
۳۱۴	«	نقل پید مشکه رضایه
۳۱۴	«	بازار و تجارت
۳۱۵	«	معادن
۳۱۵	«	کارخانه قند رضایه

فصل نهم - آداب و رسوم شهری

۳۱۶	صفحه	مروسی
۳۱۷	«	جهاز بران
۳۱۸	«	دشت بوسی
۳۱۸	«	پاتختی
۳۱۸	«	پاکشا
۳۱۸	«	تزارنه‌های محلی
۳۱۹	«	چهارشنبه سوری
۳۲۰	«	عید نوروز
۳۲۱	«	فآه رمضان و روزه‌داری
۳۲۱	«	فزااداری محرم
۳۲۲	«	سینه زنی و دسته گردانی
۳۲۳	«	زواوزیارت
۳۲۳	«	تغزیه و مجالس ختم
۳۲۴	«	آداب و عادات
۳۲۵	«	زرد و زیور زنان
	«	اصطلاحات
	«	اشعار رضایه
	«	خلاصه احوال مؤلف

فهرست تصاویر

۲۸	صفحه	نقشه شهر رضایه
۴۶	،	نقوش کاسه طلائی
۵۶	،	حجاری مجسمه اردشیر
۶۲	،	برج سه گنبد
۶۴	،	کلیسا
۱۰۹	،	انقلاب مشروطیت
۱۰۱۵	،	توج جدید افشار
۱۱۷	،	اعتماد الدوله
۱۱۷	،	مرحوم سردار شهید
۱۲۰	،	دارزدن حاجیان قریه بالوو
۱۲۶	،	عظیم السلطنه سردار ارومیه
۱۳۱	،	جلوها
۱۳۵	،	مارشیمون
۱۴۱	،	پطرس
۱۵۸	،	ضیاء الدوله
۱۶۳	،	کنترل انگلیس
۱۷۵	،	سیمونتو
۱۶۸	،	اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر
۱۷۸	،	اعلیحضرت فقید در رضایه

۱۸۹	صفحه	دموکراتها
۲۲۵	،	نیمسار شاه بختی
۲۲۶	،	نیمسار زنکنه
۲۳۲	،	اعلیحضرت همایونی در رضایه
۲۳۴	،	تشریف فرمایی مرحوم منصور نخست وزیر
۲۴۷	،	دبیرستان شاهدخت
۲۴۹	،	تیم کشتی رضایه
۲۷۲	،	تنبیه متصرفین در مراکز حکومتی
۲۸۴	،	مرحوم حسین خان بیگلر بیگی
۲۸۵	،	چشن سرداری
۲۸۲	،	مرحوم والی
۲۹۰	،	مسجد سردار
۲۹۲	،	مسجد مناره
۲۹۹	،	بیمارستان لشکر
۲۹۷-۳۰۰	،	رژه واحدهای لشکر
۳۰۳	،	مرحوم آقای عرب باغی
۳۰۵	،	بندر گلخانه
۳۲۸	،	عکس مؤلف

منابع مورد استفاده

يك قسمت از این کتاب از بروی اطلاعات شخصی و مطالعات محلی و اسناد و فرامین نوشته شده است که برای اولین بار چاپ و منتشر میگردد و يك قسمت دیگر که بیشتر مربوط بدوران قدیم است از کتب مختلف استفاده شده که غالباً در محل خود نوشته و اینک اسامی بهی از آنها ذیلا درج میگردد :

- | | |
|---|---------------------------|
| ۱ - تاریخ مفضل ایران | تألیف آقای سرپرستی سایکس |
| ۲ - تاریخ اسلام و عرب | د د فخر داعی گیلانی |
| ۳ - تاریخ گیتی گشا | د د میرزا محمد صادق موسوی |
| ۴ - تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان | د د احمد کسروی |
| ۵ - تاریخ عالم آرای عباسی | د د د د |
| ۶ - تاریخ مشروطیت ایران | د د د د |
| ۷ - سیاحت نامه شاردن | د د د د |
| ۸ - چهل مقاله | د د د د |
| ۹ - سالنامه فرهنگ | د د د د |
| ۱۰ - خاطرات سفر آذربایجان | د د خلیلی عراقی |
| ۱۱ - زبان آذری | د د احمد کسروی |
| ۱۲ - تاریخچه شرح حال مرحوم آقای عرب باغی | تألیف آقای حقیری |
| ۱۳ - سالنامه تمدن | نگارش آقای حیدری |
| ۱۴ - دوره مجلات ایران شهر | |
| ۱۵ - از مهاباد خونین تا کرانه های رود ارس | تألیف آقای نجفقلی پسیان |

- ۱۶ - جغرافیای مفصل ایران در سه جلد تألیف آقای مسعود کیهان
 ۱۷ - جغرافیای اقتصادی
 ۱۸ - قاموس الاعلام و تقویم البلدان
 ۱۹ - نزهة القلوب و ناسخ التواریخ
 ۲۰ - تاریخ ۲۵ ساله ارتش تألیف آقای ذبیح‌الهدیمی
 ۲۱ - مرگه هست بازگشت نیست بقلم ایرج اخگر
 ۲۲ - رساله نجات ایران از مرحوم آقای عرب‌باغی
 ۲۳ - ایران از نظر خاورشناسان از دکتر رضا زاده شفق
 ۲۴ - سیاحت نامه ابراهیم بیگ
 ۲۵ - جغرافیای آذربایجان باختری

تشکر و سپاسگزاری

آقایانی که در تدوین این کتاب بنحوی ازانحاء کمک و مساعدت فرموده و در تهیه مدارک و منابع تشریک مساعی نموده اند ضمن ابراز تشکر و قدردانی اینک اسامی همکاران عزیز ذیلا درج میگردد :

- | | |
|----------------------------|----------------------------------|
| ۱ - جناب آقای بهرود تهرانی | ۷ . جناب آقای چنگیز اقبالی |
| ۲ - د . د حاجی خطیبی | ۸ -- د . د والی زاده |
| ۳ - د . د علاء الدین تکش | ۹ - د . د آخوند زاده |
| ۴ - د . د حقیری | ۱۰ - د . د سردار شهید |
| ۵ - د . د حاج امیر منظم | ۱۱ - د . د یوسف منصور افشار |
| ۶ - د . د باقر خان قلمی | ۱۲ - استانداری و اداره جات دولتی |

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

از خصائص ملی ایرانیان در هر يك از ادوار حیاتی این ملت ثبت حوادث تاریخی و درج وقایع اجتماعی و پیادگار گذاشتن کتب و اسناد، حکم و مدارك برای راهنمایی آیندگان و هدایت بازماندگان بوده است .

احساس این حقیقت، هم اجتماعی و این راز بزرگ حیاتی که بیان حوادث هر عصر با توجه به حقایق امور ذکر علل آنها سره شوق برای نسلهای آینده می باشد خود از علائم بزرگ رسته فکری قوم ایران و بویغ ذاتی این نژاد است .

در پرتو همین اقدام بزرگ نیاکان دانشمند و دوراندیش و مجاهدات عظیم آنان برای حفظ حدود و استقلال و حاکمیت این سرزمین در دوران گذشته برای ما میسر شده است .

به پیروی از این سنت ملی و یادگار باستانی اینجانب نیز بنوبه خود برای اینکه در راه اجرای وظیفه‌ای که بر عهده دورد بتدوین این مختصر مبادرت ورزید .

در این مجموعه بیشتر بذکر حوادث تاریخی پرداخته و از اشاره بخصوصیات فردی و مداخله در زندگانی انفرادی و تشریح وضع حاضر و گذشته اشخاص خودداری بعمل آمده است .

چون شهر رضاییه مانند اغلب نقاط ایران تاریخ و جغرافیای مدون ندارد

که در هر قرن و عصری فقط ذیل و بعدی بآن نوشته شده نگارنده ناچار است از آدم تا خاتم از اینجا و آنجا سابقه و مدارک و اطلاعات جمع و جور کرده رشته مطلب را تا امروز برساند .

بدیهی است هر چه بزمان حاضر نزدیک میشویم مطالب مفصل تر و بالعکس مختصر خواهد بود و اما از نظر اهمیت موضوع حق این بود یکی از نویسندگان و علمائیکه اسامی ایشان در این کتاب ذکر گردیده این تاریخ را می نوشتند . اکنون که قرعه نام اینجانب اصابت نموده متوکل علی الله و اینکه گاهی وجود ناقص به از عدم صرف است قسمتی از مطالب در نتیجه مطالعه و جمع - آوری از کتب تاریخی و تحقیقات شخصی و قسمتی از اشخاص معمر و مطلع استفاده و به تدوین این کتاب بهادرت میورزد . تا چه قبول افتد و چه در نظر آید .

البته از باب قلم که از پیران آراسته و جوانان نو خاسته بسیار است میدانند نوشتن این قبیل کتاب برای نگارنده که قدرت قلم زیاد ندارد چه اندازه سخت و دشوار و جای عذرو اغماض است . فقط تشویق و ترغیب هموطنان محترم و علاقه بخاکپاک است که به بنده جرأت و جسارت داده بنألیف چنین کتابی که حکم قباله و یا سند هویت شهرستان رضائیه را دارد اقدام نموده خود را بانام آذر و رضائیه مشغول میدارد .

در سبک و سیاق و نگارش با مراجعه بتواریخ قدیم و جدید از هر یک توشه و از هر گوشه خوشه انتخاب و مطالبی هم از خود بآن افزودم . از هر کجا و هر چیز حتی نوحه و تصنیف محلی در آن منعکس شده در خلاف قرون گذشته که اطلاعاتی از آنها در دست نیست اقلاً احوالات اجتماعی و تحولات زندگی این قرن محفوظ بماند و از نارسایی قلم هر جا که قافیه تنگ آمده بشعر و مثل تمسک بسته و مقالات کوتاه و کوچک انتخاب شده که طول مقال باعث ملال نشود .

برای احتراز از تکرار مکررات مطلبی که بچندجا مربوط است آنجا که بیشتر مناسب بوده آورده شده است و هر جا که بر حسب ارتباط کلام از کسی و چیزی خارج از موضوع اسمی برده مختصری در اطراف آن حاشیه رفته که احتیاج بکتاب دیگر نباشد . هم چنین بعضی مطالب که ممکن است در نظر اهل محل توضیح و اضحات و غیر لازم بوده باشد برای این نوشته شده که :

اولاً - خیلی موضوعهای ساده و عادی وجود دارد که اغلب مردم از پایه و مایه و سابقه آن بی‌اطلاعند .

ثانیاً - کتاب منحصرأً برای اهالی يك شهرستان نوشته نشده . ممکنست مورد استفاده دیگران نیز قرار گیرد .

ثالثاً - کتاب تنها برای نسل حاضر نوشته نشده . تاریخ مخصوصاً برای آیندگان است .

رابعاً - چون بر اثر بی‌اطلاعی برخی مردم سایر نقاط از تاریخ رضاییه این رساله نوشته شده که در حله اول خود اهالی رضاییه سابقه پرافتخار شهر خود را دانسته و ضمناً مردم سایر ولایات آنطوری که شاید و باید رضاییه را بشناسند .

در هر صورت مقصود از انتشار این کتاب این بود که راهی از حقیقت‌جویی در قسمتی از تاریخ ایران گشوده شود و اگر خوانندگان سهو و خطائی در این مجموعه به بینند بر من منت گذارده و مرا از آن بی‌گناهانند چون این کتاب از کتابهای مختلف جمع آوری شده و مطالب بدست آمده غالب بهمان طریق اولیه و با انشاء مخصوص بخود نوشته شده است .

این نکته مسلم است که این کتاب اولین تاریخ رضاییه بوده . و از عدم به قلم آمده نه مثل کتب کلاسیک که از کتابهای موجود اقتباس و از کمال جزئی انتخاب شده و مطالب معین و معلوم دارد و هر روز برنگی و هر وقت بعبارتی جلد و چاپ میشود .

در خاتمه امید و اعتقاد اینست که اگر حالاهم بر حسب عادت و معمول ارزش این خدمت مجهول بهمانند در آینده معلوم خواهد شد و من بعمل نمیقالم ذرة خیراً بره .

رضاییه ۱۳۴۴ شمسی
سروان احمد کاویان بور

فصل اول

جغرافیای رضائیه

حدود و اوضاع طبیعی شهر رضائیه در ۴۰ کیلومتری پاجه رضائیه واقع شده طول حلقه آن قریب هفتاد کیلومتر و عرض آن سی کیلومتر می باشد شهر رضائیه که سابقاً معروف بارومیه و قبل از آن معروف به جو چست بوده عرض شمالی آن ۳۷/۳۴ درجه و طول شرقی آن ۴۲/۴ درجه و فاصله آن از تبریز قریب ۱۲۵ کیلومتر می باشد .

در باره حاصل خیزی خاک و وفور آب و کثرت نعمت و برکت آن همین پس که این ناحیه چندین بار مورد تاح و تار و خونریزیان داخلی و خارجی قرار گرفته و قتل عام گردیده و زراعت و دهات و باغات آن با اقبال سم ستورین و ساکنین آن از دارائی و همتی ساقط شده اند باز در اندک مدتی از برکت و فور نعمت جبران مافات گردیده و این سرزمین اهالی و ساکنین خود را اینوا رسانیده است . ای بسا اموال اهالی در بهار بتا . اج رفته ولی در پاییز مردم آن عزم زیارت عتبات کرده اند این حقیقت دلیل بر وفور نعمت و حاصلخیزی زمین آنست .

وضع جغرافیائی این شهر بسیار مهم است . زیرا در محل رابطه آذربایجان شرقی و قفقاز و کردستان و ارمنستان و بین النهرین واقع شده است .

خومه و ثوابع آبادی بشرح زیرمی باشد : خومه شهر رضائیه دارای ۱۷ بلوک و در حدود ۷۸ :

- ۱- محال سلدوز تعداد قراه آن ۸۷ مساحتش ۱۲ فرسخ مربع
- ۲- محال دشت بیل
- ۳- محال دول
- ۴- محال باراندوز
- ۵- محال نازلو
- ۶- محال بکشلو
- ۷- محال روضه
- ۸- محال اطراف شهر
- ۹- محال انزل
- ۱۰- محال مرگورترگور
- ۱۱- محال صومای برادوست
- ۱۲- محال اشنه به

وجه تسمیه ارومیه یا ارومیا که مشتمل از دو کلمه اور - و - میا - می باشد در زبان های باستانی سترپانی و عبری اور

به معنی شهر - جا - مکان - قلعه است مانند اورشلیم و میا نیز به معنی آبست و این شهر را بجهت وفور آب شهر آب نامیده اند دزهر حال با در نظر گرفتن اینکه با زمین های سرسبز و کوههای پر طراوت و جلگه های حاصلخیز و رودخانه های جاری و پر برکت يك اسم با مسمی و لقب بسیار بجایانی بوده که باین سرزمین پر برکت باستانی داده اند .

مؤلف تاریخ آئینه اسکندری کلمه ارومیه را رومی دانسته میگوید هر کل امپراطور روم هنگام جنگ ا خمر و پرویز شهر فارس که اورمی نام دارد تاخته و آجا را آتش زده سپس خود در دامنه کوه سیر که در جنوب غربی رضائیه واقع است قامت افکند در آن ضمن که زیبایی های طبیعت در این سرزمین او را مجذوب کرده بود از این عمل ناپسند خود پشیمان شده شهر فارس را (ازومی) بزبان لاتین یعنی (سوحته من) بر زبان رانده است .

برخی دیگر از مورخین ارومیه را از شهرهایی میدانند که انوشیروان عادل بنا کرده و میگویند پس از آنکه لشکر ایران به سرداری (انوشیروان)

وارد شامات شدو انطاکیه را مسخر نمود (خسرو) امر کرد که اهالی آن شهر را بایران آورده و در این کشور منزل دهند سپس شهری بنام (رومیه) ساخته و مردم انطاکیه را در آن مسکن داد و بعدها کلمه رومیه تدریجاً به ارومیه تبدیل گردیده است.

بعقیده بعضی دیگر ارومیه - مقط الرأس و محل تولد زرتشت پیغمبر پارسیان بوده و از اماکن مقدسه زرتشتیان بشمار میرود و برطبق متفرعات کتاب اوستا در نیمه قرن هفتم قبل از میلاد در کنار رود (دائینا) که از رود های استان غربی است از جانب خدا مأمور اصلاح مردم گردیده و در حاشیه غربی دریای (چی چست) باشاعه مذهب خود پرداخته امروز قبر مادر زرتشت در جنوب غربی رضائیه در قریه (امبی) از محال ترگور در سرحد ترکیه واقع و ساختمان آن آتشکده مانند است از سنگ که قبر در داخل آن مانند سکو واقع گردیده است.

قدمت رضائیه
از قرائن معلوم میشود که این شهر در زمان دولت ماد نیز آباد و مسکون بوده و از طرفی برخی از آثار عتیقه و ابنیه تاریخی این شهر و اطراف آن مانند قلعه جم جم - گوی تپه - حنلو - سنگ کاظم - صورت حجاری شاه ساسانی - بنای مسجد جامع - بنای سه گنبد و کلیسای مریم و بعضی آثار دیگر که هر یک بنوبه خود دلیل بر قدمت این شهر تاریخی می باشد و بخوبی میرسانند که این شهر از قدیم الایام یا کمی تغییر محل (گوی تپه - توپراق قلعه - چیچکلو - محل فعلی) در محال وجود داشته است و همین طور از روی نیش قبوری که کشف گردیده قدمت این ناحیه را ناچار هزار سال قبل مسلم میدانند.

رضائیه و مورخین
۱ - یاقوت حموی در کتاب منجم البلدان میگوید من رضائیه را سال (۶۱۷) دیدم و آن شهر است نیکو بسیار خیر و برکت با میوه های فراوان و بوستانها و هوای سالم و آب کثیر ولی سلاطین آنجا (ازبک بن پهلوان بن ایلدگز) شخصی ضعیف است و توجهی بدان شهر ندارد.

۲ - تقویم البلدان - ارومیه از اقلیم چهارم است و شهری است بزرگ و دورش دوازده هزار قدم کنار دریاچه (چی چست) واقع هوایش گرم آبش از چشمه های جبال بر میخیزد.

باغستانش بسیار. از میوه‌ها انگور - امرود - آلوی پیغمبری - آلوزرد نهایت خوب به‌میل می‌آید. مرده‌ش اکثر سنی‌اند یکصدویست پاره آبادی از توابع آنست حقوق دیوانیش (۷۴۰۰۰) دینار است .

۳ - نزهةالقلوب - دریاچه ارومیه را در قدیم (تلا) می‌نامیدند از شهر ارومیه تا تبریز ۳۲ فرسخ است قدیم این شهر را (طبارما) میخواندند اما محمد شاه قاجار در سنه ۱۲۱۰ در ارومیه تاج سلطنت بر سر نهاد .

آب و هوای رضائیه آذربایجان غربی رویم رفته دارای آب و هوای معتدل و اختلاف درجه حرارت آن کم است ممکن است درجه برودت از ۳۰ درجه زیر صفر (ساعتی گرادی) تجاوز نکند اما آب و هوای خود شهر رضائیه اغلب ملایم و معتدل است مخصوصاً اختلاف درجه حرارت شب و روز خیلی کم و هوای آن بی نهایت سالم است .

اوضاع معرفتة الارضی فلات آذربایجان و هم چنین جلگه رضائیه در عهد سوم دوره (اوسن) در نتیجه فشارهاییکه امتداد آنها از جنوب غربی بشمال شرقی بوده . بوجود آمده است و چون همان دوره مضاف با تولید کوه‌های آتشفشانی در فلات آذربایجان بوده از این جهت در جنوب دریاچه رضائیه اقسام سنگ خارا - میکاشیت کریستال و اقسام شست دیوریت موجود می باشد . در شمال رضائیه طبقات پرم و تریاس یافت می‌شود در همین ناحیه طبقات ژورا نیز دیده شده است باید دانست که دریاچه فعلی رضائیه نیز از بقایای دوره اوسن می باشد .

رودخانه‌های رضائیه ۱ - باراندوز چای - این رودخانه از کوه سرحدی جمال‌الدین سرچشمه گرفته بطرف شمال جاری می‌شود و از قریه باراندوز گذشته و پس از مشروب ساختن اراضی وسیع و حاصلخیز از ماشقان بطرف مشرق رفته شمبه‌ای از باغ شیزین ضمیمه آن شده و در آبه‌ای جبران وارد دریاچه رضائیه می‌شود .

۲ - شهر چای - از کوه کبوتر (۳۲۷۱ متر) سرچشمه گرفته از کنار شهر گذشته و بنام بکشلوچای در جنوب دماغه حصار بدریاچه می‌ریزد .

۳ - روضه چای - این رودخانه نسبت برودن‌های دیگر منحل رضائیه کوچک و کم آب است .

۴ - نازلوچای - از کوه‌های کردستان ترکیه سرچشمه گرفته در شمال رباط

قطه‌ای از آن خط سرحدی را تشکیل داده وارد ایران میشود و پس از تشکیل دادن دلتائی (Δ) بدو شعبه تقسیم و بدریاچه رضاییه می‌ریزد .

دریاچه رضاییه این دریاچه با ارتفاع ۱۲۲۴ متر از سطح دریا قرار گرفته و بزرگترین دریاچه ایرانست آبی می‌دهند

از مشرق و آبهای جبل کردستان از طرف مغرب و جنوب و آبهای جبال قره - باغ از سمت شمال در آن جمع میشوند تغییر سطح آب در ایام سال کاملاً محسوس است. آب این دریاچه بسیار شور و در عین حال دارای خواص بی‌نهایت مفیدی برای مداوای اکثر امراض جلدی است و در موقع تابستان عده بی‌شماری برای استفاده از آب دریاچه بدانجا میروند آب اغلب رودخانه‌هایی که به این دریاچه می‌ریزد بواسطه عبور از طبقات پرنمک و سولفات دوسودی که بقایای دریای قدیمی می‌باشد شور و وزن مخصوص آن در موقعی که سطح آب پائین است ۱/۱۱۵ گرم و در مواقعی که بالاست ۱/۱۱۳ گرم و مقدار نمک آن هنگام کمی آب در هر متر مکعب ۱/۵۵ کیلوگرم می‌باشد ترکیبات واجزای آب دریاچه رضاییه مطابق تجزیه‌ای که بعمل آمده باین شرح می‌باشد - کلرور دو سدیم ۷۰/۳۸ گرم - کلرور دو منیزیوم ۶/۹۴ گرم - سولفات دوشو ۰/۳۴ گرم سولفات دو منیزی ۶/۰۸ گرم - کلرور دو کلسیم ۰/۴۷ گرم این املاح از کلرور و برمور و یدور دوسدیم و منیزیوم و سولفات دو فر مرکب است .

این دریاچه از لحاظ غلظت دومین دریاچه دنیا است (غلظت بحرالمیت ۲۸ درصد و غلظت دریاچه رضاییه ۲۲ درصد می‌باشد .

گودترین قاط دریاچه در قسمت شمال غربی است که ۱۶ تا ۱۷ متر عمق دارد و بطور متوسط عمق آن ۶ متر است خواص و منافع این دریاچه بسیار زیاد علاوه بر استفاده مهمی که می‌توان از مواد شیمیائی آن نمود یک فاعده قابل توجهی که دارد اینست که اگر جوب را مدت معینی در آب مزبور بگذارند فوق‌العاده مستحکم میگردد . در این دریاچه هیچ نوع ماهی و حیوانات دیگر یافت نمیشود فقط بعضی حیوانات کوچک که پوستشان سخت و قرمز رنگ میباشد در ساحل دریا وجود دارد .

حوضه دریاچه رضاییه بمساحت ۳۵ هزار کیلومتر مربع وحد شمالی آن رودارس وحد شرقی کوه سلان و سهند وحد جنوب شرقی حوضه قرل اوزن وحد جنوبی کوههای کردستان وحد غربی آن کوههای سرحدی می‌باشد .

طول دریاچه از شمال بجنوب ۳۰ کیلومتر و عرض‌ترین قسمت آن ۵۰ کیلومتر و حجم آن ۱۲ میلیارد متر مکعب می‌باشد. در شرق این دریاچه شبه جزیره ای موسوم به (شاهی) وجود دارد که طولش هشت و عرضش سه کیلومتر می‌باشد در فصل بهار و تابستان که آب دریاچه پالامیاید اطراف این شبه جزیره را آب فرا گرفته و بشکل جزیره درمی‌آید در جنوب دریاچه نیز جزایر کوچک متعددی موجود است.

کوهها و مراتع قسمت غرب حومه رضائیه متکی مکوه های سرحدی میباشد که بین حاک ایران - ترکیه و عراق واقع شده اند مهمترین آنها عبارتند از: کاراشین - قطلول - کان کبوتر - مور شهیدان - هلانه و بینار بالاحره کوه دالاه پر که سرحد بین ایران و ترکیه و عراق می‌باشد کوههای اطراف شهر عبارتند از کوه سیر - کوههای جهودان - شه اکبر - بزوه - جبال قوشچی .

در اطراف شهر رضائیه و حومه آن مراتع و چمن زارهای زیاد دیده میشود بدین جهت در کلیه دهات و آبادیها گاو و گوسفند نگهداری می‌شود .
راهها جاده های اصلی اطراف شهر تا حدود بیست کیلومتر اسفالت می‌باشند جاده و راههای اصلی و ارتباطی آن بشرح زیر می‌باشد :

۱ - جاده رضائیه شاهپور - این جاده بطول ۹۳ کیلومتر بوده و تا کارخانه قند رضائیه اسفالت، میباشد و گردنه قوشچی در ۶۴ کیلومتری آن قرار دارد و یکی از محورهای مهم نظامی است .

۲ - جاده رضائیه مها باد - این جاده بطول ۱۲۵ کیلومتر رضائیه را به مها باد مربوط میسازد این جاده در ۶۸ کیلومتری انشعاب پیدا کرده و بمحال اشنویه و نقده و خانه امتداد پیدا مینماید و از محورهای مهم نظامی محسوب میگردد .

۳ - جاده رضائیه و تبریز - (از طریق بندر گلخانه) این جاده از رضائیه تا بندر اسفالتی بوده و از بندر شرفخانه وسیله راه آهن به تبریز وصل میگردد.

۴ - جاده سرو - راه عمومی و شوسه می‌باشد

۵ - جاده رضائیه زیوه - این جاده از نقطه نظر نظامی بمناسبت هنوز

دستجات سبک بسیار مهم است اطراف شهر با وجود کوهستانی بودن منطقه کلیه دهات آن جاده ماشین رو داشته و ماشین های شخصی و اتومبیل های باری به مسافربری دائماً در تردد می باشند .

محور حیدرآباد - رضائیه ۶۸ کیلومتر و از رضائیه شاهپور ۹۳ کیلومتر جمماً ۱۶۱ کیلومتر می باشد .

وضعیت طبیعی - این محور واقع در یک دهلیزی است که از سمت باختر ارتفاعات مرزی و از سمت خاور دریاچه رضائیه آنرا محدود نموده است - جاده حیدرآباد - رضائیه در یک دهلیزی به عرض دو کیلومتر واقع شده دارای ۸ متر عرض و شیب یک درصد بسمت شمال باختری و قابل عبور همه قسم وسائل موتوری می باشد و در تمام فصول سال قابل استفاده است .

از حیدرآباد این جاده در دامنه ارتفاعات شیرین بلاغ داش آغل بسمت شمال باختر امتداد داشته تا کیلومتر ۳۳ این دهلیزه ندرجاً عریض شده و تشکیل یک جلگه بزرگی را به عرض سی کیلومتر و طول چهل کیلومتر می دهد در این جلگه آبادیهای متعدد وجود داشته که یکی بیکدیگر پیوسته می باشد در کیلومتر ۵۷ رودخانه باراندوز جای جاده را قطع نموده عرض این رودخانه ۱۰ متر عمق آن ۷۵ سانتی متر سرعت سیر نیم متر در ثانیه دارای پل آجری بطول ۲۰ متر و مقاومت تقریباً بیست تن می باشد پس از عبور از رودخانه فوق الذکر جاده تغییر سمت داده و بطرف شمال خاوری امتداد پیدا نموده تا کیلومتر ۵۹ مجدداً سمت اولیه را اخذ می نماید در این نقطه جلگه خاتمه یافته و جاده بایک شیب چهار درصد در دامنه ارتفاعات علی ایمان داغی با پیچ و خم های کوچکی بطرف شمال باختر امتداد می یابد در کیلومتر ۶۴ رودخانه شهر جای جاده را قطع نموده عرض این رودخانه متغیرولی حد متوسط ۱۴ متر می باشد عمق آن ۷۵ سانتی متر سرعت سیرش نیم متر در ثانیه است دارای پل آجری بطول ۲۲ متر مقاومت آن در حدود ۵۰ تن می باشد رودخانه مزبور از اواخر تیرماه تا اوایل اسفندماه خشک است .

- محور رضائیه شاهپور - ۹۳ کیلومتر عرض آن ۸ متر شیب آن دو درصد در گردنه قوشچی ۱۰ درصد می باشد از رضائیه تا کیلومتر ۲۰ در اطراف جاده آبادیهای منددی که بیکدیگر کاملاً پیوسته وجود دارد این محور در یک جلگه

که فوق‌العاده حاصل‌خیز و دارای احشام و اغنام زیادی است و واقع گردیده است در کیلومتر ۲۰ رودخانه نارلی جای جاده را قطع نموده عرض این رودخانه ۹ متر عمق آن ۸۰ سانتی سرعت سیر ۷۵ سانتی متر در ثانیه است دارای پل آجری که مقاومت آن در حدود ۵۰ تن بطول ۲۲ متر و عرض آن ۲/۵ متر می‌باشد.

در کیلومتر ۲۹ جاده ارتفاعات آغ‌داغ را دور زده وارد جلگه بمرض ۲۰ کیلومتر و طول ۵۰ کیلومتر شده در کیلومتر ۴۸ آبادی جمال آباد جاده را قطع و سمت آن تغییر نموده و سمت خاور امتداد پیدا می‌نماید و پس از طی سه کیلومتر مجدداً در امتداد سمت اولیه پیش میرود در کیلومتر ۵۲ جاده وارد ارتفاعات قوشچی که عمود بجاده است وارد و با شیب ده درصد یا پنج و خم‌های زیاد در کیلومتر ۶۴ گردنه قوشچی را قطع می‌نماید از این محل جاده سرازیر شده و تا کیلومتر ۶۹ که آبادی خان تختی است امتداد داشته و سپس در این محل سمت جاده بطرف باختر پیش رفته و در کیلومتر ۹۰ در امتداد شمال تا شهر شاهپور که در کیلومتر ۹۳ واقع است خاتمه می‌یابد.

قراء واقع در محور حیدرآباد رضائیه قراء واقع در محور رضائیه - شاهپور

۱ - حیدرآباد	در کیلومتر ۶۸	۱ - قزه حسنلو	در کیلومتر ۵
۲ - شیرین بلاغ	۶۲	۲ - قره عاشق	۹
۳ - جولبر	۵۵	۳ - بگرد آباد	۱۳
۴ - کرگن	۴۶	۴ - عسکر آباد	۱۲
۵ - داش آغل	۴۲	۵ - عرب‌لو	۱۶
۶ - رشکان	۳۵	۶ - اوزرلو	۱۸
۷ - دولاما	۲۶	۷ - چونقرالو	۱۹
۸ - قریب آباد	۲۵	۸ - ساعت‌لو	۲۳
۹ - بالانج	۱۷	۹ - کریم آباد	۲۹
۱۰ - تولکان	۱۶	۱۰ - قرولونجی	۳۹
۱۱ - ساعت‌لو	۱۵	۱۱ - گولان	۴۱
۱۲ - قره‌لر	۱۴	۱۲ - جمال آباد	۴۸
۱۳ - سارالان	۱۳	۱۳ - خان تختی	۶۹
۱۴ - قره‌آغاج	۸	۱۴ - شاهپور	۹۳



نقشه رضائیه

جمعیت رضاییه و حومه آن طبق آخرین سرشماری در

جمعیت رضاییه

سال ۱۳۳۶ بالغ بر (۲۴۱۵۰۸) نفر بوده است که

که شامل (۱۲۴۴۵۰) نفر مرد و (۱۱۷۰۵۸) نفر زن میشد ولی جمعیت

مرکز شهر (۶۷۵۷۰) نفر شامل (۳۶۴۱۶) نفر مرد و (۳۱۱۵۴) نفر زن

است ولی امروزه جمعیت شهر رضاییه از نود هزار بیشتر تخمیر زده میشود تعداد

قراء اطراف رضاییه با محال سلدوز در حدود ۷۸۰ و قراء عشایر نشین آن ۲۸۰

قریه میباشد.

فصل دوم

تاریخ

خلاصه‌ای از تاریخ آذربایجان
 در باب آمدن آریاییها بایران عده‌ای عقیده داشتند که در حدود دو هزار سال پیش از میلاد بایران مهاجرت نموده‌اند ولی امروز معتقدند که از قرن ۱۴ پیش از

میلاد مهاجرت آنها شروع شده چون اطلاعاتی از ماقبل این تاریخ در دست نیست و تاریخ تمدن آنها از قرن هفتم و هشتم شروع میشود لذا راجع بطرز زندگی آنها داستانها و روایاتی نقل کرده‌اند ولی همین قدر می‌توان گفت که خانواده آنها بر اساس قدرت پدر یا بزرگتر خانواده قرار گرفته بود گرچه زن پس از وی بزرگ خانواده بشمار میرفت و مورد احترام شوهر بود فرزندان مطیع پدر بودند بزرگ خانواده (دادرس) و مجری آداب مذهبی خانواده بوده و یکی از وظایفش نگهداری اجاق خانواده و روشن نگامداشتن دائمی آن بود .

از نظر اجتماعی می‌توان آنها را به سه طبقه تقسیم نمود . روحانیون - جنگجویان - کشاورزان طرز حکومت نیز ملوک الطوائفی بود یعنی از چند خانواده يك تیره تشکیل میشد و از چند تیره عشیره یا قبيله ترکیب می‌یافت که در بلوک زندگی میکردند .

اقوام آریایی وقتی بایران مهاجرت کردند کم کم بدسته‌هایی تقسیم

شدند و نواحی مختلف ایران را اشغال نمودند .

قوم ماد مهمترین اقوام مادیها - پارسیها - پارتیها بودند که به تشکیل دول بزرگی پرداختند یعنی همینکه در شمال خاور کلد و آشور سکنی گزیدند در اواسط قرن ۶ قبل از میلاد جمیع دولت‌های قدیم را از بین بردند و وارث تمدن سومری - آسوری - یهود - فنیقی و مصری شدند نخستین قومی که در این راه گام برداشت مادیها که در ابتدای قرن هفتم قبل از میلاد بنیاد سلطنت ماد (در سرزمین آذربایجان فعلی) پرداختند در قرن دوازده قبل از میلاد ارتش آشور همینکه وارد فلات ایران شد برای نخستین بار باین طوایف برخورد کرد و با آنها جنگ پرداخت پادشاهان قوم ماد اقوام مختلف آریایی را دور خود گرد آوردند و نفوذ خود را بر آنها تحمیل نمودند و حکومتی بنام ماد تشکیل دادند این دولت که در حقیقت در دنیای قدیم جانشین دولت آشور گردید برخلاف آسوریها همینکه قدم در صحنه تاریخ گذاشت موضوع خوبی و بدی و راستی و درستی را با خود آورد .

شغل اولیه آنها گله‌داری بوده و بتدریج مشغول کشاورزی شدند (در آذربایجان - کردستان - عراق عجم) اقامت داشتند و آنهاش قبیله مستقل بودند .
پادشاهان قوم ماد - اولین کسی است که قوم ماد را بر سلطنت اختیار کردند پایتخت او اکیاتان (همدان) بود دیوکس موفق شد مادها را متحد سازد و تشکیل ملتی دهد مدت سلطنت او ۳۳ سال بود (۷۰۸ - ۶۵۵ ق م) .

فراررت - پسر دیوکس بعد از پدر سلطنت رسید در جنگ با آسوریها شکست خورد و کشته شد مدت سلطنت او ۲۲ سال بود (۶۵۵ - ۶۳۲ ق م) هوخشتر - کیاکسار یا هوخشتریس از فراررت سلطنت رسید چو نانیها او را سیاکزار و یا کیاکزار نامند در زمان این پادشاه ماد کشور ایران باوج ترقی خود رسید و با کهک پادشاه کلد (بخت‌النصر) امپراطوری آسوری را از بین برد و پایتخت آنرا که نینوا نام داشت گرفت و خراب کرد و کشور آشور را بین خود و بخت‌النصر تقسیم نمود .

دولت ماد پس از جنگ‌های متعدد رو بضمف نهاد پارسیها که از هم - ان نژاد آریایی بودند کم قدرتی بدست آوردند و مادها را دست نشانده خود ساختند و بنیاد سلطنت بزرگی بنام هخامنشیان پرداختند (۵۳۹ ق م) ملت

آنکه پارسیها که از همان نژاد مادها بودند دیرتر از مادها دارای تمدن و عظمت گردیدند این بود که مادها قبل از آنها بایران رسیده بودند و بزودی در اثر ارتباط با تمدن آسور تمدن آنها را فرا گرفتند .

در سال ۶۲۵ ق م قومی باسم سکائیان که در حوالی دریاچه ارومیه می زیستند بر اثر غلبه بر حکومت ماد قوی شده بسوی مغرب تاختند و بر اثر الحاق سواران کیمری تقویت گردیدند. سکائیان آسیای صغیر - شمال سوریه و فلسطین را غارت کردند فرعون مصر با پرداخت وجه، آنها را از سرحد کشور خود باز گردانید. سکائیان به زاگرس باز گشتند خاطره این تاخت و تازدر کتاب (ارمیا) پنجمبر باقی مانده که این واقعه را با کلمات حزن آور زیر پیش بینی میکند :

هلاک کننده ملتها حرکت کرده و از مکان خویش بیرون آمده است اینک او مثل ابر میآید و عرابه های وی مانند گردباد و اسبان او از عقاب تیز و ترند وای بر ما زیرا که از بین خواهیم رفت .

پیدایش نام آذربایجان

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس در میان ایالت های ایران شاید نام کمتر یکی باندازه نام آذربایجان بگوشها آشنا باشد مخصوصاً پس از آغاز دوره مشروطیت که چون آن همه پیروزیها در جنبشهای انقلابی نصیب این سرزمین گردید نام آذربایجان مطبوعات ایران و اروپا را پر کرد .

این نام از دوهزار سال پیش یکی از مشهورترین نامهای جغرافیای ایران و در هر دوره با یکرشته حوادث مهم تاریخی تسوأم بوده است ولی اگر در کتابها جستجو نمائیم همواره این نام را بشکلهای مختلف خواهیم یافت . آذربایجان - آذربایگان . آذربادگان - هر سه شکل در کتابهای فارسی معروفست فردوسی آنها را آذربادگان نظم نموده - بیک ماه در آذر - آبادگان - پیوند شاهان و آزادگان. عربها آنها را آذربایجان میخوانند در

کتاب های ارمنی (آذربایاقان) و (آذرباداقان) هر دو را نگاشته اند در کتابهای قدیمی پهلوی (آتورپاتکان) است .

میخواهیم بدانیم از این شکلهای گوناگون کدام يك راست و بهتر است و آنگاه از کی این نام بدین سرزمین نهاده شد، و علت نامگذاری چیست. در باره پیدایش نام آذربایجان نوشته استرابو جغرافی نکار معروف یونانی از همه بهتر و درست تر است بنوشته او چون دوره پادشاهی هخامنشیان پایان آمد و اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت سرداری بنام آتورپات در آذربایجان برخاسته و آن سرزمین را که بخشی از خاک ماد و بنام ماد کوچک معروف بود از افنادن بدست یونانیان نگاهداشته و آن سرزمین بنام او آرتورپاتکان خوانده شد .

مردم آتورپات را پادشاهی برگزیدند و او خاک خود را دارای استقلال ساخت استرابو که کتاب خود را در زمان پادشاهی اشکانیان (نزدیک بتاریخ ولادت مسیح) نوشته میگوید هنوز جانشینان آتورپات هستند و استقلال دارند و گاهی نیز با پادشاهان ارمنستان و اشکانیان و حکمرانان سوریه خویشی کرده اند . . .

از نوشته استرابو چنین بر میآید که آذربایجان در استیلای اسکندر مقدونی یوغ زبردستی بیگانگان را بگردن نکرده آزادی و استقلال خود را نگهداشته و در زمان اشکانیان هم آزاد و از دیگر ولایتهای ایران جدا بود. از این تفصیل پیداست که آذربایجان یا آتورپاتکان که اکنون يك کلمه شمرده میشود در اصل از سه کلمه ترکیب یافته .

۱ - آتور = آذر = آتش (بزبان پهلوی)

۲ - پات = پای = پاییدن = نگهبان (زبان پهلوی)

۳ - کان = گان = جان = جا = مکان = نسبت مانند آیندگان و

گویندگان .

بهر حال از اینجا معنی آذربایجان روشن میشود از آنچه تا اینجا گفتیم پیداست که شکل نخست و دیرین آن آتورپاتکان بوده سپس این نام آذر-پادگان و سپس آذربادگان و پس از آن آذربایجان گردیده است بمعنای محل نگهدارنده آتش

همان منزل است ابن گلستان دور که گم شد در اولشکر سلم و تور .
 حاکم آذربایجان در زمان اردشیر سوم و داریوش سوم (اترپاته) نام سرداری بود که در جنگهای اسکندر تا ظهور مسیح اسکندر بدولت ایران خدمات شایانی نمود و چون اسکندر پیروزی یافت او را بحکومت آذربایجان پایدار یافت در غیاب اسکندر (باریاکزیس) نام یکی از بزرگان ماد بامید استقلال برخاست و خود را شاه نامید ولی از اترپات شکست خورده و دستگیر گشته و اترپات (آذریت) با چنان اسیر معتبر و هدایای دیگر خدمت اسکندر رفته مورد التفات او گشته بود چون اسکندر خواست بوسیله زناشویی اتحاد و اتفاق میان مقدونیها و ایران پیدا کند دستور داد آذریت دخترش را به پردیکاس بدهد و او مانند سایر سرداران فرمان او را پذیرفت چون اسکندر رحلت نمود ماد شمالی بدست آذریت ماند و او در آنجا حکومتی مستقل تشکیل داد که در آینده بنام او آذربایگان معروف گشت پایتخت او (کنزکه) یا (کانزاکا) در جنوب تبریز کنونی بود .

پادشاه آذربایگان سپاه منظم داشتند مخصوصاً سواره نظام آنجا معروف بود . کشور آذربایگان از ملوک الطوائف مهم ایران محسوب میشد و گاهی طرف توجه و طمع رومیان میگردد که مانند ارمنستان میخواستند از ایران جدا شده مستقل گردد یا زیر نفوذ آنها در آید شاهان آذربایگان با خانواده های اشکانی وصلت نموده یکی دو نفر از آنها شاهنشاه ایران شدند ارته بوزنه (۲۲۰ ق م) هم عصر انتوکوس کبیر پادشاه سلوکوسی بود و چون او بر آذربایگان حمله آورد مجبور گشت که صلح و اطاعت نماید .

مهرداد (۶۷ ق م) هم عصر و داماد تکران پادشاه ارمنستان و داریوش (۶۵ ق م) هم عصر پامپی و مهرداد ششم پانت بود و از پامپی شکست خورد .

اریه بوزنه (۳۰ ق م) و پس از او (ارته و زده) اول (۲۰ ق م) هم عصر هورادده یا اردو فرهاته پادشاهان اشکانی در جنگی که میان فرهاته و اتونویوس روی داد واقع شد اولاً جانب فرهاته گرفت و با اتونویوس جنگ نمود و پس از آن در تقسیم غنائم از فرهاته رنجید و به اتونویوس پیوست بنا بر این فرهاته بر کشور او حمله آورد و او را معزول ساخته آذربایگان را بشاه ارمنستان بخشید

(ارته‌وزده) ناچار به اتونئوس پناهنده گشت و پادختر او وصلت نمود و چون اتونئوس از میان زفت و قیصر آگستوس باسیای صغیر آمد خدمات ارته‌وزده را پسندید در آنوقت (ارتکسیاس) پادشاه ارمنستان بدست رعایایش کشته شده و برادرش تکران در پناه رومیها برمی‌برد و چون بسلطنت انتخاب شده بود قیصر او را معزول نمود در این هنگام ارته‌وزده رحلت و قیصر بجای او (ارته‌برزن) پسرش را بپادشاهی آذربایجان پذیرفت ارته‌برزنه دوم (۲۰-۳۳ ق م) گرچه بکوشش رومیها بشاهی رسید ولی از شاهنشاه اشکانی اطاعت نموده و با جگزار او شد بعد از او پسرش ارته‌وزده دوم علاوه بر آذربایجان بر ارمنستان نیز حکومت مینمود.

ارته‌پاونه (اردوان سوم) (۱۰-۴۰ میلادی) مادرش شهزاده بانوی اشکانی بود لهذا علاوه بر آذربایجان بشهنشاهی ایران انتخاب شد (مامسن) مؤلف تاریخ سلوکید می‌نویسد که آذربایجان با ارمنستان هم حدود است شاهان آنجا که از سلسله آذریت بودند در مقابل خانواده سلوکید استقلال خود را نگهداشتند و پس از عروج اشکانیان مانند دیگر ملوک الطوائف خود را تابع شهنشاه ایران می‌شمردند و گاهی که دولت اشکانی گرفتار حمله خارجی یا اغتشاش میشد مستقل می‌گشتند اینها از سال ۳۳۰ ق م تا زمان اردوان (۴۰ میلادی) بیش از سیصد و شصت سال حکومت نموده‌اند و البته باید شاهان دیگر باشند که نامشان معلوم نشده است فرهنگ و زبان آذربایجان نسبت به ممالک همسایه بین‌النهرین در ایرانیت خالص‌تر بوده و اگر آمیزشی داشته بزبان ساکنانی بوده .

ظهور زردشت

زردشت يك شخصیت تاریخی است کتاب گاتها که قدیم‌ترین کتاب اوستا است او را مردی نشان میدهد مؤثر و نافذ. زرتشت پیام خود را در شمال غربی ایران آغاز کرد نامش (زرتشتَر) بمعنی صاحب‌شتر زرین نام پدرش (پوروشسپ)

یعنی صاحب اسب خاکستری رنگ نام مادرش (دوغدرا) یعنی کسیکه گاوهای سفید دوشیده و نام خانوادگیش (سپبتمه) یعنی سفید بوده تمام این نامها از یک زندگانی نیمه چوپانی حکایت میکند در مورد زمان زرتشت اقوال مختلف موجود است منابع قدیم یونانی زمان او را قدمت مبالغه آمیزی میدهند که بحوالی شش هزار سال پیش از میلاد میرسد ولی اخبار خود زرتشتیان میرساند وی در قرن هفتم یا ششم قبل از میلاد میزیسته. دین زرتشت عبارت بود از اعتقاد بوجود دو اصل یا دو ظاهر خیر و شر ولی این ثنویت چندان عمیق و ریشه دار نیست که عقیده توحید را از بین ببرد.

بموجب این ادعا جهان میان این دو منقسم است یعنی نور در مقابل ظلمت و حق در برابر باطل مدام در جدالست خداوند در عالم نور و شیطان در ظلمت است. مهمترین قسمتهای کتب دینی زردشتی که این تعلیم در آن بیان شده عبارتست از گانها اوستا بندهشن پهلوی روزیکه اسلام ظهور کرد دین زردشت همینطور تحریف شده و معروف بنام مجوس بود پیغمبر اسلام (ص) فرموده بود که با زردشتیان مثل اهل کتاب رفتار کنید از این جهت مشاهده میشود که اسلام زردشتیان را در مقام مشرکین قرار نداده است بلکه آنان را تا مقام اهل کتاب بالا برده همچنانکه با اصول دین یهود و نصاری نیز اعتراف فرموده است.

مسلمین عقیده داشتند که دین زردشتی در اصل آتش پرستی نداشته بلکه به توحید دعوت می نموده فردوسی در شاهنامه جاودانی خود در تأیید این عبارت میگوید:

نکوئی که آتش پرستان بدند پرستندگان نیک یزدان بدند
اعتقاد به بقای روح نیز از معتقدات اساسی دین زردشتی است در این دین جسم را فنا پذیر میدانید ولی جان پس از مرگ باقی است و جزای خود را بر اساس آنچه در دنیا کرده خواهد دید.

مهمترین چیزیکه در دین زردشتی جلب نظر میکند قانون اخلاقی آنست در دین زردشت اخلاق از دین جدا نیست بلکه جزء دین است. دین زردشتیان حکم قانون و رژیم زندگانی فردی محبوب میشود و اساس آن بر روی پایه های پندار نیک - گفتار نیک - کردار نیک برقرار است.

زبان آذربایجانی

اگر در آذربایجان بنامهای رودها و کوهها و آبادیها بنکریم بکفتمت از آنها نامهاییست که معنای روشنی ندارند مانند خوی سلماس - آستارا - ارس و غیره .

قسمت دیگر نامهاییست که ما از راه زبان شناسی پی به معنای آنها برده مانند مارالان - مرند - قار قایازار و غیره قسمت سوم نامهاییست که خود معنای روشنی دارد مانند زرین رود - گرم رود و غیره این شاهد بارزیست که مردم باستان آذربایجان جز از نژاد ایران یا آریان نبوده‌اند و پاره‌ای از این اساسی نام ماد در بر دارد .

پس از اسلام تاریخ آذربایجان از نظر مردم زبان دیگر روشن‌تر است و نوشته‌هایی از تاریخ نگاران عرب در دست داریم .

۱ - ابن حوقل که در قرن چهارم کتاب (المسالک الممالک) را نوشته در سخن راندن از آذربایجان و آران و ارمنستان چنین میگوید زبان مردم آذربایجان و زبان بیشتر از مردم ارمنستان فارسی و عربی است اما کمتر کسی بعربی سخن گویند و آنانکه بفارسی سخن گویند بعربی نفهمند تنها بازرگانان و زمینداران هستند که گفتگو با این زبان خوب می‌توانند برخی تیره‌ها زبان‌های دیگری دارند .

۲ - مسعودی تاریخ نگار قرن چهارم در کتاب خود استانهای ایران را از آذربایکان وری و طبرستان و دیگر جاها می‌شمارد و میگوید همه این استانها و شهرها یک کشور بوده و یک پادشاه داشت و زبانشان هم یکی بود اگر چه با اوجه‌هایی گوناگون از په‌اوی و دری و آذری تکلم میکردید .

۳ - جهانگرد دانشمند بنام ابو عبدالله بشاری مقدسی در کتاب احسن - القاسم که در قرن چهارم نوشته چنین میگوید کشور ایران دارای هشت استان می‌باشد زبان این هشت اقلیم عجمی است و همگی را فارسی نامند در باره

آذربایجان می نویسد زبان نشان خوب نیست فارسی آنها را می توان فهمید و زبان آنها بزبان خراسانیها نزدیک است .

۴- یاقوت حموی- جغرافی نگار قرن هفتم درباره آذربایجان می نویسد زبانی دارند که آذربایجانی نامیده میشود کسی جز خودشان نمی فهمد- از این نوشته ها که از دانشمندان مشهور جغرافی و تاریخ نگار آوردیم بخوبی روشن است که در آن زمان زبانی که در آذربایجان سخن گفته میشد شاخه ای از فارسی بوده و آنرا آذربایجانی نامیده اند در آن دوره نشانی از زبان ترکی در آذربایجان دیده نشده است .

ترکی چگونه با آذربایجان راه یافت

از آنچه تا اینجا گفتیم پیداست که آذربایجان تا قرنهای پیشین از تاریخ- بخ هجری مردمش از آریان بوده و بزبان مخصوص آذربایجانی تکلم می نمودند پس باید پرسید ترکی چگونه و از کی به آذربایجان راه یافته است آنچه معلوم است ترکی با آذربایجان از زمان سلجوقیان راه یافته باید دانست آمدن سلجوقیان بایران و پیرو شدن آنها بیش از آنچه در کتابها نمایان است ارزش داشته زیرا در نتیجه آن جنگ و پیروزیست که ترکان بادسته های انبوهی در ایران عراق- سوریه و آسیای صغیر پراکنده شدند و چندین پادشاهی بزرگ از آنان پدید آمدند و دامنه کشورگشایی آنان تا آن سوی رود دانونب در اروپا کشیده شد فقط یک تیره از آنها در عقب قربان بیست هزار گوسفند سر بریدند- این تیره ها قبل از اینکه اسلام آورند ناچار بودند همگی یکجا گرد آمده خود را از آسیب مسلمانان نگاه دارند لیکن چون اسلام پذیرفتند هر گروهی رو بطرفی آورده و در سرزمینهای اسلامی پراکنده شدند و همه جا رشته کارها بدست ترکان افتاد و روزگار نوینی را باز کردند .

نخستین دسته های ترک در آذربایجان - اگر چه راه کوچ بروی ترکان از زمان پادشاهی سلجوقیان باز شد لیکن باید دانست دسته های پیش از آن زمان بایران آمده اند و با آذربایجان رسیده اند باین ترتیب که چون سلطان محمود ب ماوراءالنهر رفت گروهی از ترکان را (پنجاه هزار تن) با خود بایران آورد و در خراسان مسکن داد دسته ای از ایشان جدا گردیده قصد اصفهان کردند چون محمود نامه بملاء الدوله در اصفهان نوشت که آنان را باز گردانند یا

اینکه آنها را کشته و سرشان را بفرستد علاء الدوله خواست با حیلۀ این کار را انجام دهد ترکان فهمیده خود را از دام رها نیده و از اسنهان بیرن آمدند و از آنجا غارت کنان خود را به آذربایجان رسانیدند که میتوان گفت اولین دسته از ترکان آن سرزمین بودند - این داستان در سال ۴۱۱ هجری رخ داد و در این زمان فرمانروای آذربایجان هسودان پسر محمد روادی بود .

هسودان بسیار کوشید که ایشان را رام خود سازد ولی نتوانست و سرانجام ناگزیر شد با جنگ و خونریزی آنها را از آذربایجان براند .

آذربایجان
در زمان سلجوقیان
 چنین پیداست که از این ترکان در آذربایجان جز کسانی نماندند لیکن در این میان طغرل بیک بنیادشاهی نهاده در سال ۴۴۶ با آذربایجان آمد چون امیر هسودان و پسرش فرمان برداری نمودند طغرل آنها را برینبداخت لیکن آذربایجان یکسره بدست سلجوقیان افتاد و چنانکه گفتیم سپاه سلجوقیان همه از ترکان بودند و چون یکی را فرمانروایی ناحیه‌ای می فرستادند دسته‌هایی را همراه خود می بردند در آذربایجان نیز چنین کردند و چون آذربایجان چمن و مراتع زیاد دارد و برای زندگانی چهارپا داری مناسب تر از سایر جاه است بدین جهت ایل‌های ترک در آذربایجان فراوان تر گردیدند .

چون از آن زمان تا آمدن مغول با زبان فرمانروایی از آن ترکان و رفته کارها در دست ایشان بود مردم ناگزیر با اینها در تماس بودند پیداست که رفته رفته گوشه‌ها بزبان ترکی آشنا گردیدند .
 از این زمان بود که اسامی پاره آبادیها ترکی گزیدند ترکان اکثر نام يك آبادی معنای روشنی داشت آنرا ترجمه نموده و نام ترکی می نهادند (چنانکه این رفتار را عربها پیش از ایشان عمل میکردند) مانند اشکه سو - آب باریک - یالقوز آغاج - بیدک - قوزلو - جوزدان .

آذربایجان در زمان مغول
 مغول آذربایجان را گرفت و دسته‌های انبوهی را که از مغولستان با خود آورده بودند در آنجا مستقر ساختند لیکن زبان اینها غیر از زبان ترک بود و زبان همدیگر را نمی فهمیدند ولی ترکان در همه جای آذربایجان

بودند روز بروز نیرومندتر می گردیدند و بر بومیان فزونی پیدا میکردند پس از مغول در ایران شورش سختی پدید آمد زیرا چون ابوسعید در سال ۷۳۵ درگذشت او را جانشینی نبود میان سران مغول کشاکش افتاد که هر یکی پسری را بیادشاهی برداشتند و با هم بجنگ و خونریزی پرداختند .

در سال ۷۸۷ تختامش خان پادشاه دشت قباچاق (تفلیس) بدشمنی سلطان احمد ناگهان با پنجاه هزار سوار تاتار بر آذربایجان حمله نمود ولی بدون نتیجه بازگشت .

پس از این گزندها نوبت تیمورلنک و لشکر کشیهای او رسید در زمان او آذربایجان چندان آسیبی ندید لیکن پس از او آذربایجان دوباره میدان تاخت و تاز خاندان قره قویونلو و آق قویونلو گردید تا ظهور شاه اسمعیل صفوی در سال ۹۰۶ که ۷۰ سال از تاریخ مرگ ابوسعید میگشت آذربایجان همیشه میدان لشکر کشیها و جنگها بود بر افتادن زبان آذربایجانی و رواج زبان ترکی در این هفتاد سال بوده است در زمان غازان خان مغول کار بانجا رسید که کتب فارسی را آتش زده و دفاتر حکومتی را که بزبان فارسی نوشته میشد بریان ترکی نوشته و هر کسی که بزبان فارسی آذری صحبت میکرد زبانش را می بریدند .

چون بزمان شاه اسمعیل بنیان گذار پادشاهی آذربایجان در زمان صفویه می رسمیم می بینیم زبان رسمی ترکی شده و خود آنشاه به ترکی شعرهایی سروده که دیوانش در

دست هست در آغاز قرن دهم که پادشاهی صفویان پدید آمده ترکی پیشرفت خود را در آذربایجان و در شهرها بانجام رسانیده و خود زبان همگانی بشمار میرفت باتمام این تفصیل این قسمت را بایستی متذکر شد که مدارک تاریخی کافی در دست نیست تا معلوم شود که عامل مؤثری برای تغییر زبان آذربایجان وجود داشته است و بعنوان شاهد اضافه میکنند که جمعیت قلیلی از ارامنه که از چهار قرن پیش در اصفهان ساکن شده و در میان فارسی زبانان بسر می برند هنوز کوچکترین تغییری در زبان و آداب و رسوم آنان بعمل نیامده است پس چگونه زبان چند ملیون آذربایجانی در تحت تأثیر عوامل تاریخی بکلی عوض شده و به زبان دیگری مبدل شده است و تازه اگر

حوادث مهمی هم بوده است می توانست زبان اهالی شهر و مراکز مهم کشوری و لشکری را تغییر دهد پس چگونه اهالی قراء هم ترك زبان گردیده اند حتی در زمان استیلای اسکندر و جانشینان وی نیز تغییراتی در زبان و آداب آذربایجان آن روز بوجود نیامد و کلمه آذربایجان خود دلیل این ادعا می باشد .

ارومیه و مورخین

آتشکده این آتشکده در جایی بر پا بود که اکنون به خرابه های تخت سلیمان معروف است و فاصله آن از ارومیه و همدان یکست (ایران در گذشته و حال س ۱۲۴) پادشاهان ساسانی در ایام سختی بزیارت این مبعده می شتافتند و زر و مال در آنجا نذر میکردند - بهرام پنجم سنگهای قیمتی و هم چنین تاج زرش را که از خاقان گرفته بود باین آتشکده فرستاد - خسرو اول نیز نظیر این را اعطاء نمود خسرو دوم نذر کرد که اگر موفق بمغلوب نمودن بهرام چوین بشود زروسیم بآتشکده آذر گشپ بفرستد و بوعده خویش وفا کرد.

در قرن ۱۲ میلادی مسعودی بعبارت زیر ویرانه های آن مبعده را وصف میکند: امروز در آن شهر (شهر گنجگک یا شیز واقع در آذربایجان) آثار عجیبی اذاینه و نقوش گوناگون هست که کرات سماوی و ماه و ستارگان و عوالم بر و بحر و اراضی مسکون و نباتات و حیوانات و سایر عجایب را نشان میدهد - شاهنشاهان ایران آتشکده ای در این شهر داشتند که در نزد همه سلسله های ایران مقدس و محترم بود این آتشکده را آذرخوش (نام دیگر آذر گشپ) می گفتند - شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن به پادشاهی با کمال احترام پیاده بزیارت این مبعده می رفتند و نذرها میکردند و هدیه بسیار با انجامی بزدند .

این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت بود و مظهر دولت

ساسانیان بشمار میرفت که بواسطه اتحاد بادیان قدرت میگرفت برخلاف اشکانیان که هر یک از ملوک الطوائف و شهر بانان معبدی مخصوص بخویش داشتند در کتابخانه ملی پاریس مہری هست کہ صورت و نام شخصی موسوم بہ (بافرگہ را) کہ مفان مغ آذر گسب بوده است بزآن حک کرده اند .
(پایکولی ص ۸۲)

چی چست

در این آب چیچست پنهان شده است بگفتم بتو راز چونانکہ هست فردوسی ص ۴۰۱

چیچست از کلمات اوستائی است و مقصود از آن دریاچه ایست کہ در دامنه کوه سهند بطول ۱۲۰ کیلومتر از شمال بجنوب و بعرض ۵۵ کیلومتر از مشرق بہ غرب امتداد یافته این دریاچه را بہ جهت طعم نمک زیادی کہ دارد دریاچه شور نیز گویند زیرا کہ آب آن مانند دریاچه لوط در شامات بدرجہای شور و نسکین است کہ ملاحظین نمی توانند بآب فروروند (استرابو) یونانی بیست قرن پیش این دریاچه را با این کلمات وصف کرده است در ماد کوچک دریاچه ای موسوم بہ کاپوتا هست کہ ہمیشہ نمک در روی آب می بندد و اگر کسی از اعضاء خود یکی بآن نمک بزند خارش سختی در آن پیدا میشود کہ علاج آن منحصر بمالیدن روغن است و اگر پارچه بآن فرورند می پوسد مگر آنکہ آنرا با آب شیرین بشویند .

در این دریاچه بکرشته جزایر و جبال بزرگ و کوچک دیده میشود کہ بجز یکی ہمہ خالی از سکنہ هستند مورخ طبری در ضمن وقایع سنوات ۲۳۰ می نویسد کہ محمد بن بہیت دو قلنہ در آذربایجان دارد یکی از آنها قلنہ شاهی است کہ از ابن رواد گرفته است و دیگری قلنہ یکندراست بروایت یاقوت حموی اطراف این دریاچه در قرون چهارم قلنہ های متعدد و مستحکم وجود داشته است علمای اسلام مانند مسعودی - ابن حوقل - ابوریحان - یاقوت آنرا

با کلمه کبودان بنام آبیادی که در میان دریاچه (واقع در جزیره ای) میباشد نامیده اند.

در بعضی از کتب این دریاچه را با سامی بلاد واقعه در کنار دریاچه مانند اشنویه-سلدوز-طسوح-ساوجبلاغ-سلماس-ارومیه و غیره نسبت داده و این آخری مبروقترین آنهاست ولی در اصل معلوم نیست که این اسم در اول نام دریاچه بوده و بعد از آن شهر نسبت داده شده و یا بالعکس.

آثار تاریخی تپه حسنلو

تپه حسنلو به پهنای متوسط ۲۷۰ متر و بلندی متوسط ۲۰ متر واقع در بخش سلدوز می باشد محل آن بمسافت قریب سه کیلومتر جنوب جاده است که از حیدرآباد واقع در کرانه جنوب غربی دریاچه رضاییه به نقده و خانه میرود. این تپه تاریخی که به ملت بیرون دادن سند تاریخی بی بدل و بی نهایت نفیسی از روزگار آن گذشته ایران اکنون از نقاط باستانی درجه اول جهانی بشمار میرود در ملکیت آقای محمد تقی جان احمد لو فرزند پاشا خان رئیس ایل قره پاپاق یا ایل بوزچاو است سابقه ایل مزبور هم که چگونه ساکن این قسمت آذربایجان شده است و تپه مزبور به ملکیت خانوادگی آقای جان احمد لو در آمده است داستان جالبی دارد.

پدین قرار که طایفه بوزچلو در سابق در ناحیه بوزچلو واقع در حدود ارالک و همدان سکونت داشته اند و چون مردم رشید و بی باکی بودند شاهان صفویه ایشان را از ناحیه بوزچلو بگرستان بردند و محال پنبک گرجستان را با اختیارشان گذاردند و قریب دو سده سال در آن حدود می زیستند و در عین اثنا مال بکشاورزی و زندگی معمولی خود باستقامت در مقابل قبایل لزگی و داغستان که مرتباً بگرستان حمله ور میشدند پرداخته مدافع استقبال کشور هم بودند و در موارد متعدد از تعدی و تجاوز لزگیها جلوگیری میکردند و در زمان فتحعلیشاه قاجار هنگام جنگهای ایران و روس رئیس طایفه

مزبور بنام تقی خان بوزچلو در اردو کشیهای مرحوم عباس میرزای نایب - السلطنه منشاء خدمات و جنگهای دلاورانه گردید و بدرجه سرتیپی نائل شد و چون بر طبق عهدنامه گلستان خاک گرجستان به تصرف روسیه در آمد ایل بوزچلو از ملک و علاقه خود دست کشیده و بداخل ایران کوچ کرد و در جنگهای بعدی ایران و روس هم فداکاریهای زیاد نمود و قربانیهای زیاد داد و پس از عهدنامه ترکمن جای زیر بار اطاعت روسیه نرفت و چون هنوز تبریز و خوی هم در دست روسها بود از راه وان واقع در خاک ترکیه (عثمانی آنروز) بطرف ایران عزیمت نمود و يك زمستان را در میان ترکان گذرانید و چون کلاه سیاه پوست بره بر سر داشتند ترکان بایشان نام (قره پاپاق) دادند و بهمین اسم معروف شدند و پس از تخلیه خاک آذربایجان از قوای روسیه مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا ایل بوزچلو را در سلماص (شاهپور فعلی) سکونت داد و چون ایل مزبور تمام دارو ندارد خود را در راه خدمت بایران رها کرده و از دست داده بودند و احتیاج به محلی جهت کار و کشاورزی داشتند بخش کنونی سلدوز که آن موقع بائر و خالی از سکنه بود در سال ۱۲۴۵ قمری از طرف مرحوم عباس میرزا بایشان واگذار گردید و سند واگذاری شش دانگ نقده که ملک شخصی عباس میرزا بود بنام تقی خان بوزچلو رئیس ایل قره پاپاق گردید که اسناد آن تماماً در اختیار آقای جان احمدلو و بازماندگان دیگر آن خانواده است و همیشه چهارصد سوار محلی از افراد ایل قره پاپاق در خدمت دولت برای حفظ مرزهای ایران بودند و بخش سلدوز تیول و مواجیشان بوده است .

سابقه کاوش در اداره باستان شناسی از سالیان دراز متوجه اهمیت تاریخی این تپه بوده و خوشبختانه بر اثر بیداری و علاقه مندی آقای محمد تقی خان جان احمدلو مالک

تپه حسنلو آن و آقای تقی خان بوزچلو که شخصیت بسیار مطلع ایل مزبور هستند از کاوشهای بی رویه و خرابکاری مردم محفوظ مانده . نخستین باری که عملیات حفاری در تپه حسنلو صورت گرفت بدین تفصیل بود که مرحوم فرهادی از کارمندان اداره دخانیات ضمن انجام مأموریت خود در رضایه برای رسیدگی و سرکشی به توتونکاریهای حول و حوش آنجا به حسنلو میرود و چون

آشنا با اشیاء عتیقه و امور حفاری بوده است مرحوم پاشا خان پدر آقای محمد تقی خان جان احمدلو که در آن زمان رئیس ایل و مالک و بزرگتر آن سامان بود برای مرحوم فرهادی حکایت میکند که ضمن احداث نهر آب در پائین تپه حسنلو بطرف سفالی و اشیاء دیگر برخوردارند و مرحوم فرهادی در صدد حفاری در آنجا برآمده با اجازه وزارت فرهنگ تحت نظر آقای محمود راد بازرسی فنی باستان شناس در سال ۱۳۱۳ خورشیدی مبادرت بکاوش کوتاه و محدودی در حسنلو نمود و ظروف سفالی مختلف از دوران ماقبل تاریخ بدست آمد و از همان موقع بر اثر گزارش آقای راد اهمیت این تپه از نظر چگونگی آثار مکشوفه و وجود بقایای قلعه و ابنیه باستانی بر اداره کل باستان شناسی معلوم گشت و از آن پس همواره از طرف اداره مزبور برای اجرای کاوشهای صحیح و علمی دامنهدار در این محل مهم تاریخی مجاهدت شد تا یکبار در سال ۱۳۲۶ و بار دیگر در سال ۱۳۲۸ شمسی موفق با اجرای حفاری علمی در آنجا گردید و آقای علی حاکمی موزه دار بخش پیش از اسلام موزه ایران باستان با اتفاق آقای محمود راد بازرسی فنی باستان شناسی که ذکرشان گذشت تا حدی که اعتبار و شرائط کار و مقتضیات موجود اجاره داد در این باره اقدام نمودند و نتیجه کاوشهای علمی آقایان مخصوصاً آقای حاکمی بررسیهای دقیق علمی و اهمیت تاریخی تپه حسنلو را توأم با تهیه نقشه‌ها و طرح قبور و عکسهای مستند از کاوشهای محل باستانی مزبور روشن و گویا توضیح دادند. تاریخ ظروف کشف شده در تپه حسنلو قریب به قرن جلوتر از آثار تخت جمشید است بدین جهت باید گفت در نقش و هنرهای عهد هخامنشی از آثار و هنری آذربایجان غریب اکتباس و استفاده شده است .

چون کاوش فصل در تپه بزرگ حسنلو - لوازمی بیش از آنچه در دز نخستین مرحله برای هیئت فراهم میگشت نیازمند بود آقای دکتر (رنی) مدیر موزه دانشگاه پنسیلوانیا پس از بازدید تپه مزبور در سال ۱۳۳۶ باین نکته توجه نمود و در بازگشت بامریکا سفارش وسائل مکانیکی چنین کاوشی را داد و بفرآخور بودجه و اعتباری که داشتند لوازم کار را آماده نمودند و در پایان همان سال بسوی ایران گسیل داشتند در تابستان ۱۳۳۷ دومین مرحله کاوشهای علمی مشترك مزبور آغاز گردید و ریاست هیئت برعهده دکتر دایسن بود و اعضای

هیئت آقایان علی اکبر اصفریان لیسانسیه باستان شناسی و تقی آصفی و خانم کارولین بودند که با رسیدن لوازم حفاری دامنه عملیات را توانستند توسعه دهند و بخواك برداری در بالای تپه درون باروی قلعه باستانی که بقایای قلعه آجری قرن هشتم پیش از میلاد در آنجا موجود است پرداختند و حوالی غروب پنجشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۳۷ یک کاسه مهمی از زرناب دست یافتند که دارای نقوش برجسته بسیار نفیس و بی نهایت جالب توجه بود نه تنها در تاریخ باستان شناسی ایران کشف بی سابقه و از لحاظ تاریخ ایران دارای اهمیت فوق العاده است بلکه از لحاظ کاوشهای علمی دنیا هم یکی از مهمترین اکتشافات علمی و از نادرترین آثار تاریخی و مذهبی و هنری دنیای قدیم بشمار میرود.

کاسه مورد ذکر به بلندی ۲۱ سانتی متر محیط دهانه آن بالغ بر شصت سانتیمتر و وزن آن ۹۵۰ گرم است ارزش عادی ظرف مزبور معادل بیست هزار لیره استرلینگ تعیین گشته لیکن اهمیت هنری و تاریخی آن بیسزون تر



نقوش برجسته کاسه طلایی مکشوفه در تپه حسنلو

معنی را بخاطر می‌آورد. در طی این کاوش علمی دروازه اصلی يك قلعه استحکاماتی و چهار برج دفاعی عظیم و شالوده‌های سترک دیوار سنگی و آجری که ارتفاع آنرا در حدود بیست پا (۶ متر) احتمال داده‌اند کشف گردید در عقب این بارو و پیرانه‌های ساختمان دو طبقه‌ای وجود داشت که تصور می‌رود کاخی بوده است. بنای مزبور گرداگرد محوطه ستون داری احداث شده بود و درون آن اشیاء مختلف از قبیل وسائل مفرغی جهت جمع آوری آب باران و ظروف سفالی و سلاح آهنی و مفرغی و حتی قلابهای سفالی دیواری وجود داشت. چگونگی سرگذشت افسانه ماننددی هم که منجز به باقی ماندن کاسه طلائی شده است در همین محل معلوم گردید.

در حدود ۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح لشکریان آشور از بین‌النهرین حرکت و داخل خاک دولت ماد (آذربایجان) شده و قلعه مزبور را محاصره و آنرا آتش زدند سه نفر از مدافعین قلعه با شمشیر و گرز در طبقه فوقانی قلعه به سوی روی آورده در حال نوبیدی تلاش می‌کردند تا کاسه طلائی را که ظاهراً میراث موطنشان بود از دست اندازی دشمن مصون دارند بنای کاخ فرو ریخت و این سه سرباز مدافع در زیر آوارهای مشتعل مدفون ماندند و با مرگ خود مأموریت خویش را بنحو اکمل انجام دادند زیرا هم خودشان و هم کاسه طلا از نظر پنهان شدند تا مدت درجا قلعه فرو ریخته و متروک در زیر خاک و شنهای باد آورده و جو گردیده و هنگامیکه در تابستان گذشته این صحنه از زیر خاک نمایان گشت جنگجویان مزبور که بصورت اسکلت درآمده بودند در کنار سلاح خویش خفته و یکی از آنان هنوز ظرف نفیس مورد علاقه خود را در بازوی استخوانی خویش گرفته بود.

ارومیه و اعراب

مورخین عربی در باره فتح ارومیه بسمت سردار عرب بنام صدقه ابن دینار چنین می‌نویسند ارومیه فی مدینه قدیمه نیرعم المجوس ان زردشت صاحبیم

كان منها وكان صدقه ابن دينار مولى الازد خارب اهلها حتى دخلها و غلبه عليها و بنى بهاء و اخوته بها قصورا .

از مورخ معروف امام ابوالحسین البلاذری مستوفی ۲۷۹ هجری قمری در کتاب مشهور مفتوح البلدان داستان استیلای تازیان را بر آذربایجان و ارومیه مطابق فوق آورده است از این تفصیل چنین بر میآید که لشکریان اعراب در سه کیلومتری جنوب ارومیه اردو زده و قریه صدقه را مرکز عملیات خود قرار داده بودند اعراب پس از اشغال ارومی ضمن پیشروی در مناطق کومستانی با مدافعین آذربایجان مصادف و جنگ سختی در میگردد در نتیجه عده زیادی از مسلمین اعراب شهید شده و در همان محل وقوع جنگ بنام مور شهیدان دفن و تا رسیدن کمک از عراق بدفاع می پردازند .

پزشک معالج عمر بن الخطاب

در آن موقعیکه عمر بن الخطاب در مسجد مدینه توسط ابولؤلؤ خراسانی مورد سوء قصد قرار گرفت مدت سه روز در خانه تحت مداوا بود علاوه بر پزشک عرب يك مؤبد ایرانی وی را معالجه می نمود در آن موقع عده ای از ایرانیان در مدینه می زیستند و همه صنعتگر بودند مؤبدی که در مدینه عهده دار مداوای عمر بن الخطاب بود قبل از اینکه بعربستان بیاید در (چیچست) واقع در کنار دریای همین نام که زادگاه پینمبر ایرانیان می باشد می زیست. مؤبدی که عمر بن الخطاب را مورد معالجه قرار داد از چیچست منتقل به مدینه نشد بلکه هنگام سقوط مدائن چون در آن شهر بود منتقل به مدینه گردید و نظر باینکه پزشک بشمار می آمد بعد از اینکه در مدینه سکونت کرد بکارهای پزشکی پرداخت و از ایران داروهائی آورد که در عربستان کسی آن ها را نمی شناخت و از جمله (توتیا) را وارد عربستان کرد توتیا از دریاچه چیچست بدست می آید یکی از چیزهائی که مؤبد ایرانی با اعراب آموخت اینکه چگونه پارچه های خود را با (قرمزی شفاف) رنگین نمایند و قرمزی کرمی است که در

منطقه چیچست یافت میشود و مردم آن سامان آن کرم را از خاک بر میدارند و با آن پارچه‌ها را برنگ شفاف رنگین مینمایند و پارچه برنگ سرخ زیبا و درخشان درمیآید. بعد از فوت عمر بن الخطاب طلحه که در مدینه بود یکمرتبه با سواران خود بایرانیانی که در مدینه مشغول کار بودند حمل و در گردید هر ایرانی که بدست آنها افتاد کشته شد یکی از کسانی که بدست سواران طلحه مقتول گردید همان مؤبد بود که عمر بن الخطاب را معالجه میکرد.

قیام مهر داد بر علیه اعراب و محاصره ارومیه

از سلمان فارسی

آذربایجان که یکی از کشورهای ایران می‌باشد و در عربستان آن را جزء سرزمین جبال میدانند مردم علیه (ولید بن عقبه) که والی آذربایجان بود و در چیچست بسر میبرد شوریدند (امروز چیچست با اسم رضایه خوانده میشود) ولید بن عقبه برای خلیفه عثمان خبر فرستاد که او از عهد سکنته آذربایجان برنماید و خلیفه باید برایش کمک بفرستد تا موفق شود مردم را بر جای خود بنشانند. عثمان یکی از سرداران عرب با اسم (سلمان بن ربیع باهلی) را برای فرماندهی قشونی که باید بآذربایجان بفرستد انتخاب کرد ولی سلمان باهلی بایران نرفته و از اوضاع آذربایجان اطلاع نداشت لذا (عثمان) بمن گفت (سلمان فارسی) چون ایرانی هستی و از اوضاع کشور ایران اطلاع داری با سلمان باهلی بآذربایجان برو و راهنمای وی باش عثمان میدانست که بر اثر رفتن من بایران کارهای مربوط بساختن مسجد پینه بر متوقف نخواهد شد این بود که من با سمت مشاور و راهنما وارد قشون باهلی شدم و بسوی ایران براه افتادم سلمان باهلی طوری از وضع ایران بی اطلاع بود که نمی‌دانست چیچست در کجاست و من با او گفتم که چیچست شهری است واقع در کنار

دریاچه‌ای همین نام لیکن سلمان باهلی مردی بود دلیر و آگاه از فنون جنگ و خیلی خشن و من وقتی بهتر او را شناختم خوشوقت شدم که خلیفه مرا برای مشاورت و راهنمایی او انتخاب کرده چون می‌توانستم جلوی خشونت و بی‌رحمی او را بگیرم. ما برای اینکه خود را با آذربایجان برسانیم می‌باید از شام بگذریم تا اینکه آذربایجان برسیم از روزیکه مسلمان آذربایجان را اشغال کرده بودند اتفاق نیفتاده بود که سکنه آذربایجان شورش نمایند زیرا حکام مسلمان که برای اداره امور با آذربایجان و شهرهای آن انتخاب میشدند با مردم مدل رفتار میکردند بعد از اینکه عثمان خلیفه شد والی و حاکم اکثر کشورها و بلاد اسلام را تفیر داد و کسانی را بولایت و حکومت گماشت که از طایفه او و خویشاوندانش بودند آنها هم با تکیه اینکه خلیفه از طایفه اوست دست تندی گشودند و در صدد غصب املاک دیگران برآمدند و لید بن عقبه هم در آذربایجان شروع به رشوه گیری کرد و بفکر جمع آوری ثروت افتاد و طوری افراط نمود که مردم را بستوه آورد و آنها هم شوریدند اما ولید در گزارشی که برای عثمان فرستاد علت شورش مردم را بی‌دینی ذکر کرده بود و میگفت که سکنه آذربایجان خروج نموده‌اند تا این که بدین سابق برگردند.

وقتی ما (سلمان فارسی) وارد آذربایجان شدیم فهمیدیم که اینطور نیست و سکنه مسلمان آنجا نمی‌خواهند از دین اسلام دست بکشند و بدین سابق برگردند آنهایی که مجوس بودند و مسلمان نشدند جزیه می‌پرداختند و کسی از آنها انتظار نداشت که مسلمان شوند. در جنوب آذربایجان اوضاع کشور آرام بود ولی در شمال هرج و مرج حکمفرمایی میکرد و بما گفتند که چیچست تحت محاصره شورشیان است ولی چون آن شهر خندق و حصار دارد مقابل شورشیان مقاومت مینماید و گرنه ولید بن عقبه از پا در می‌آمد.

سلمان باهلی بسوی چیچست بحرکت درآمد تا اینکه کنار دریای چیچست رسیدیم و شهری همین نام نمایان گردید. ما تحقیق کردیم میدانستیم فرمانده قشونی که چیچست را محاصره کرده مردیست بنام مهرداد و یکی از رؤسای قبایل سیلان کوه. او دانست که ما عزم داریم چیچست را از محاصره برهانیم و با قسمتی از قشون خود بسوی ما آمد و راه را بر ما بست سلمان باهلی برای

مهرداد پیام فرستاد و پرسید دین توجیست ؟ آن مرد گفت من دارای کیش پدران خود هستم و نمی توانم قبول کنم که يك عرب آن هم يك عرب سمنگر بر ما حکومت کند و تو از راهی که آمده ای مراجعت کن و از آذربایجان خارج شو و گرنه بقتل خواهی رسید .

سلمان باهلی جواب داد من از کشته شدن بیم ندارم و مرگ مرا نمی ترساند چون میدانم اگر من کشته شوم به بهشت خواهم رفت - سلمان باهلی بمن گفت که ما برای کمک به (ولید بن عقبه) اینجا آمده ایم و نمی توانیم مراجعت نمائیم و باید ولید را از محاصره نجات بدهیم یا اینکه کشته شویم و من فکر میکنم که باید حمله کنیم . گفتم تو فرمانده قشون هستی و اختیار جنگ در دست تو میباشد و من فقط يك مشاور هستم ولی تصور نمی کنم که تو بتوانی با قشونی که اکنون داری بر مهرداد غلبه نمایی زیرا با اینکه مهرداد شهر چیچست را همچنان تحت محاصره دارد با يك قشون بزرگ با استقبال تو آمده تا نکذارد تو به چیچست برسی سلمان باهلی پرسید آیا میگوئی از جنگ با مجوسان صرف نظر کنم و بگذارم که ولید را از پادشاه آورند و بقتل برسانند گفتم نه من نمی گویم که تو با مهرداد جنگ نکن بلکه میگویم خود را قوی نما و با او بجنگ تو می توانی از مسلمین جنوب آذربایجان کمک بخواهی و چندین هزار نفر از آنها را بقشون خود ملحق کنی و بعد به مهرداد حمله ور شوی و در آن سورت موفقیت تو حتمی خواهد بود سلمان باهلی گفت تا من مراجعت کنم و از مسلمین جنوب آذربایجان کمک بخواهم مهرداد بر چیچست غلبه کرده ولید را از پادشاه آورده است .

گفتم ولید که تا امروز مقاومت کرده می تواند باز هم پایداری نماید اما اگر تو اکنون به مهرداد حمله کنی هم قشون خود را گرفتار ناپودی خواهی کرد و هم ولید نابود خواهد شد سلمان باهلی اندرز مرا پذیرفت و ما مراجعت کردیم و در جنوب آذربایجان برای کمک گرفتن از سکنه مسلمان آنجا اتراق نمودیم .

وقتی بجنوب آذربایجان رسیدیم سلمان باهلی بهتر آن دانست که به ری برود و از آن جا يك قشون بزرگ بیاورد و آنکاه را آذربایجان را پیش گیرد و به چیچست حمله ور گردد .

من نظریه او را پسندیدم و باو گفتم که ری بزرگترین شهر سرزمین جبال است و در سر راه کمندان قرار گرفته (توضیح اینکه کمندان شهری بود که امروز با اسم قم خوانده میشود).

سلمان باهلی در مدت سه ماه توانست در ری يك قشون مجهز شصت هزار نفری بوجود بیاورد سربازان آن قشون متشکل بودند از اعراب و عده‌ای از سکنه ری و جمعی از سکنه کمندان وقتی قشون اسلام آماده حرکت شد فصل سرما آغاز گردید و عده‌ای از سکنه مسلمان سلمان باهلی گفتند که در این فصل نمی‌توان به آذربایجان و چیچست قشون کشید زیرا آنجا جزء مناطق سردسیر است و بزودی برف‌های سنگین نازل خواهد شد و عبور قافلها قطع میشود مدت دو یا سه ماه راهها بر اثر برف مسدود میشود و اگر تو در این فصل بسوی آذربایجان و چیچست بروی برف گیر خواهی شد و ممکن است که قشون تو از بروود ناپود گردد خاصه آنکه قسمتی از سربازانت عرب هستند . سلمان باهلی میل نداشت زمستان را در ری بگذراند و میخواست هر چه زودتر به چیچست حمله ور شود و ولید را از محاصره نجات بدهد و بمن گفت اگر من منتظر فرارسیدن بهار شوم و بعد براه بیفتم ولید بهلاکت خواهد رسید . سلمان باهلی اندرز سکنه ری را پذیرفت و فرمان حرکت قشون را صادر کرد و ما در آخر فصل پائیز از ری براه افتادیم و به قزوین رسیدیم و سپس عازم آذربایجان شدیم ولی بر خلاف انتظار برف نیارید بعد از اینکه به آذربایجان رسیدیم زمستان آغاز گردید بدون اینکه برف بیارد سکنه آذربایجان می‌گفتند بخاطر ندارند که زمستان آغاز شود و در آن دیار برف نیارد سلمان باهلی از زیبایی سکنه آذربایجان بوجد در می‌آمد و میگفت وی کشورهای متعدد را دیده ولی در هیچ کشور زیبارویانی چون زیبا رویان آذربایجان را مشاهده نکرده و نیز میگفت میل دارد بعد از خاتمه جنگ از خلیفه اجازه بگیرد که در آذربایجان سکونت کند و چند زن زیبا از سکنه آن شهر را به نکاح درآورد .

در طول راه با اینکه فصل زمستان بود ما دوچار مضیقه آذوقه و علیق نشدیم زیرا عده‌ای از سربازان اسلام جلو می‌رفتند و آذوقه و علیق برای قشون فراهم می‌نمودند سلمان باهلی بعد از اینکه به چیچست رسید بیدرنگ حمله کرد

و محسوس بود که مهرداد انتظار نداشت که فرمانده قشون اسلام در فصل زمستان مبادرت بچنگ کند بمناسبت فصل زمستان عده‌ای از سربازانش که از قبایل (سبلان کوه) بودند مراجعت کردند و فقط آن عده از سربازان که چیچست را در محاصره داشتند بجا ماندند آنها بر اثر حمله شدید مسلمین از پا درآمدند و خود مهرداد از میدان جنگ به خارج شد و رفت و سربازان اسلام وارد چیچست گردیدند.

ولید بن عقبه و سربازانش از محاصره رهائی یافتند و معلوم شد که در طول محاصره آنها از حیث آذوقه زیاد در مضیقه نبودند ولی عده کثیری از سکنه شهر چیچست از گرسنگی مردند پس از خاتمه جنگ چیچست و آزادی محصورین من بسلیمان باهلی گفتم برای اینکه با زمانده سکنه شهر از گرسنگی نگیرند باید از اطراف آذوقه وارد شهر کرد.

سکنه شهر آن قدر از گرسنگی ناتوان شده بودند که نمیتوانستند خود بطلب آذوقه از شهر خارج شوند و انسان از مشاهده آنها وحشت می نمود زیرا گوشت در بدنشان وجود نداشت و باسنخوان اموات که روی آن پوستی کشیده شده باشد شباهت داشتند و اگر بان ها آذوقه نمی رسانیدند ممکن بود که هم از گرسنگی بمیرند فرمانده قشون اسلام بمن گفت یا سلمان تو مردی هستی که زبان مردم این سامان را میدانی و از اوضاع محلی بخوبی آگاهی داری و بهتر از دیگران می توانی بمردم گرسنه این شهر آذوقه برسانی و من خودتورا مأمور فراهم کردن آذوقه می نمایم. من بعد از دریافت پول برای خرید خواروبار براه افتادم و در ظرف دو روز از قصباتی که پیرامون چیچست بود مقداری آذوقه بشهر رسانیدم و بعد از آن کوشیدم که بر موجودی آذوقه در شهر افزوده شود تا اینکه محیط قحطی که در آن شهر حکم فرمائی میکرد از بین برود - من دانستم که مشاهده خواروبار در بینندگان اثر نیکو دارد و آنچه سبب میشود که در سنوات قحطی مردم اכול شوند و هر چه بخورند احساس سیری نمی نمایند این است که خوابار رانی بینند چون کسانی که دارای خواروبار هستند آنرا از انظار پنهان می کنند تا اینکه مورد دستبرد قرار نگیرد یا بجانشان سوء قصد نشود من سوداگران شهر چیچست را تشویق کردم که از خارج خواروبار وارد کنند و آنها هم مقادیری خواروبار وارد شهر نمودند .

آنگاه برف نزول کرد و راهها مسدود گردید اگر من برای تأمین آذوقه شهر جدیت نمی‌کردم بعد از اینکه برف نزول می‌نمود و راه قطع میشد بازمانده سکنه شهر از گرسنگی می‌مردند ولی جدیت من سبب شد که بعد از نزول برف مردم به‌ساز از حیث خواروبار دوچار کمبود نشوند و لید بعد از اینکه از محاصره نجات یافت با تفاق چند نفر از افسران راه‌مدینه را پیش گرفت ولی سلمان باهلی در چیچت مانده و من هم ماندم و آنگاه برف نزول کرد و توقف سلمان باهلی را در چیچت اجباری نمود روزیکه سامان باهلی می‌خواست از مدینه حرکت کند عثمان باو اختیار داد که بعد از گذردن چیچت اگر بتواند بکشورهای شمالی آذربایجان حمله‌ور گردد و سکنه آن ممالک را مسلمان کند.

سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در ارومیه

پس از استیلاي مغول بکشور ایران سلطان جلال‌الدین جهت جمع‌آوری نیرو و دفاع از کشور رو باذربایجان نهاد پس از آماده کردن قشون چند مرتبه بالشکریان انبوه مغول نبرد کرد سپاه خود را به تبریز گسیل داشت پس از اشغال تبریز سپاه خود را برای استراحت بدشت مغان فرستاد و هنگامیکه بجمع‌آوری قشون می‌پرداخت مغولان بسرش تاخته بود سلطان جلال‌الدین ناچار بفرار گردید و زمستان سال ۶۲۸ قمری را در قلعه ارومیه گذرانید چون مغولان در تعقیبش بودند بدیار بکر رفت و در آنجا گرفتار مغولان شد و فرار نمود عاقبت بدست اکراد بقتل رسید .

خزائن شاهان مغول در خان تختی

خواجه رشیدالدین وزیر درجامع التواریخ می نویسد :- هلاکوخان

خزائن و اموال زیادی که از بغداد آورده بودند توسط ملک ناصرالدین بجانب آذربایجان فرستاد و بملک مجدالدین تبریزی را گفت تا بر کوهی که در ساحل دریای ارومی و سلماس است عمارتی عالی در نهایت استحکام بسازد و تمامی آن نقود را گذاخته و در قالب ریخته (۵۰۰ مثقال) در آنجا بنهادند .

فخرالدین بناکتی هم استخراج آن خزائن را در روضه اولی‌الالباب باین عبارت بیان داشته - چون احمد (۶۸۲-۶۸۰) سلطان شد خزائن که در شاهوتله بود بفرمود تا حاضر گردانیدند بر خوانین و شهزادگان و امراء بجهت تقسیم کرد و عموم لشکریان بهر نفری ۱۲۰ دینار بغداد در تعیین محل قلمه مزبور حاجی خلیفه در جهان نما از ابن سعید مغربی نقل کرده است (۶۷۳ قمری)



از حجاریهای تاریخی شهر شاهپور

هرتسفلدر کتاب (ایران در مشرق قدیم) در صفحات ۳۰۶ و ۳۱۳ و ۳۲۸ این حجاری را که از نقوش زیاد برجسته نیست و در شهر سلماس واقع است از لحاظ سبک حجاری با حجاریهای شاهپور و والرین تطبیق نموده ولی در اطراف مجلس آن توضیحی نداده و فقط بطور اختصار گفته است :

(نموداریکی از فتوحات اردشیر اول و شاهپور اول در ارمنستان)

بدیهی است این عکس عین حجاری نبوده و نقاشی به منظور جسم نمودن آن تصرفاتی نموده است.

که قلعه (تلا) در ۷۲ درجه طول شرقی (از جزایر خالدات) و ۳۹/۵ درجه عرض شمالی واقع شده است .

شمس‌الدین محمد گاشی در شاهنامه چنگیزی گفته :

هم از کوه کردان برون کرده بود	ز دژها هر آن چند کاورده بود
بهم بر نهادند صد کوه زر	ز بنداد و روم و بلاد دگر
بمحفوظ جایی در انداختند	وزان بالش بی کران ساختند
گزیدند يك جایگاه بلند	بفرمان آن پادشاه بلند
بنزدیک سلماس و ارمن دیار	نهادند اساسی بدریا کنار
ز دریا ورا پارویی ساختند	ز کوه آن عمارت بر انداختند
ز صد جا بیاورد و یکجا نهاد	زر و سیم در این جای والا نهاد
از آن باز بردند زر ها یکان	بدورش نبود احتیاجی بدان
که از بالش زر نباشی فناد	چو در دامن کوه بالش فناد

موقعیت آذربایجان غربی

آذربایجان باختری در کلیه عملیات متوالی که در سراسر تاریخ بطرف باختر انجام گرفته همیشه يك مبداء عملیاتی و محل تمرکز قوا بوده است بطوریکه در کلیه نبردهای روم و اشکانیان این منطقه بزرگترین و مهمترین مراکز چه از لحاظ تهیه قوا و تمرکز ارتش و چه برای شکست و زبون ساختن طرف بوده است .

در جنگ دوم روم با اشکانیان ایرانیها در قسمت اشنویه از ارتش روم کاملاً جلوگیری کرده و حتی توانستند بواسطه اطلاع بمساکوهستانی عقبه ستونهای رومی را تهدید نمایند بطوریکه رومیها ناگزیر شدند با دادن تلفات عظیم وبدون اخذ نتیجه عقب نشینی نمایند .

در جنگ سوم ایران و روم کلیه ارتش ایران در این ناحیه متمرکز شده و برای تعرض بطرف بین‌النهرین طرح های لازمه را اجراء نمود .

تیمورلنک برای تعرض بطرف ناحیه وان از این منطقه استفاده نموده .
 با شرح مراتب بالا ملاحظه میشود که منطقه آذربایجان باختری يك میداه
 مناسب و مساعدی برای عملیات بطرف ناحیه باختری و خاک بین النهرین در
 ادوار مختلف بوده است .

حکمرانی اتابکان

اتابک ایلدگز	(۵۶۸ قمری) مدت بیست سال فرمانروایی مطلق داشت
اتابک محمد جهان پهلوان	(۵۸۱) قمری مدت ۱۳ سال فرمانروایی داشته
قول ارسلان بن ایلدگز	(۵۸۶ قمری) مدت ۵ سال ، ،
ابوبکر بن محمد ایلدگز	مدت ۲۰ سال ، ،
اتابک ازبک بن پهلوان	(۶۲۲ قمری)

حکمرانان مغول

هلاکو خان مغول	(۶۵۵-۶۶۳) مدت ۸ سال فرمانروایی مطلق داشته
اباقا خان بن هلاکو	(۶۸۰ قمری) مدت ۱۷ سال فرمانروایی داشت
سلطان احمد بن هلاکو	(۶۸۳ قمری) مدت ۱۷ سال فرمانروایی داشت در این مدت خودش نیز دین مقدس اسلام را پذیرفت .
ارغون خان	(۶۹۰ قمری)
کیخاتون	(۶۹۴ قمری)
نوه هلاکو خان	(۶۹۴ قمری) این حکمران پول کاغذی را رواج داد بنام (چاو) که در زبان روسی آنرا (اسکناس) گویند ولی این پول رواج پیدا نکرده و سبب

کشته شدن وی گردید .

محمود غازان	۷۰۳ قمری
سلطان محمد خداپنده	، ۷۱۶
سلطان ابو سعید	، ۷۳۶
ارپاخان	، ۷۳۶
موسی خان و محمد خان	۵ ماه حکمران بود .

چوپانیان

شیخ حسن بن تیمور	تا سال ۷۴۴ قمری حکمرانی داشت
ملك اشرف	، ، ۷۵۸ قمری ، ،

ایلخانان

شیخ حسن بن امیر حسین	مدت ۱۷ سال حکمرانی نمود .
سلطان اویس	(۷۶۵ قمری) مدت ۱۹ سال حکمران بود
سلطان حسین	(۷۸۴ قمری)
سلطان احمد	
قرايوسف بن قرامحمد (۸۲۳-۸۱۳)	بملت جنك باتيمورلنك از آذربايجان
	خارج وبمصرفته بود .

حکمرانان تیموری

تا سال ۸۰۹ قمری

میران شاه

ابوبکر

حکمرانان قره قویونلو

قرایوسف بن قرامحمد (۸۱۳-۸۲۳) بعد از مرگ تیموردو باره آذربایجان
را گرفت .

تا سال ۸۶۰ قمری

امیر اسکندر

تا سال ۸۷۰

امیر جهان شاه

حسین علی شاه

حکمرانان آق قویونلو

تا سال ۸۸۲ قمری حکمرانی داشته	حسن پادشاه بن امیر علی
مدت ۶ ماه حکمرانی نمود	سلطان خلیل بن حسن
تا سال ۸۹۶ قمری به مدت ۱۳ سال حکومت کرد	سلطان یعقوب
به مدت ۲۰ ماه حکمرانی داشته	بایسنقر
تا سال ۸۹۸ قمری	رستم میرزا
• ۹۰۳ •	احمد پادشاه
• ۹۰۴ •	امیر محمد
۶۰	

میرزاالوند

سلطان مراد

تاسال ۹۲۰ قمری

صفویان

شاه اسماعل صفوی

۹۲۱ قمری

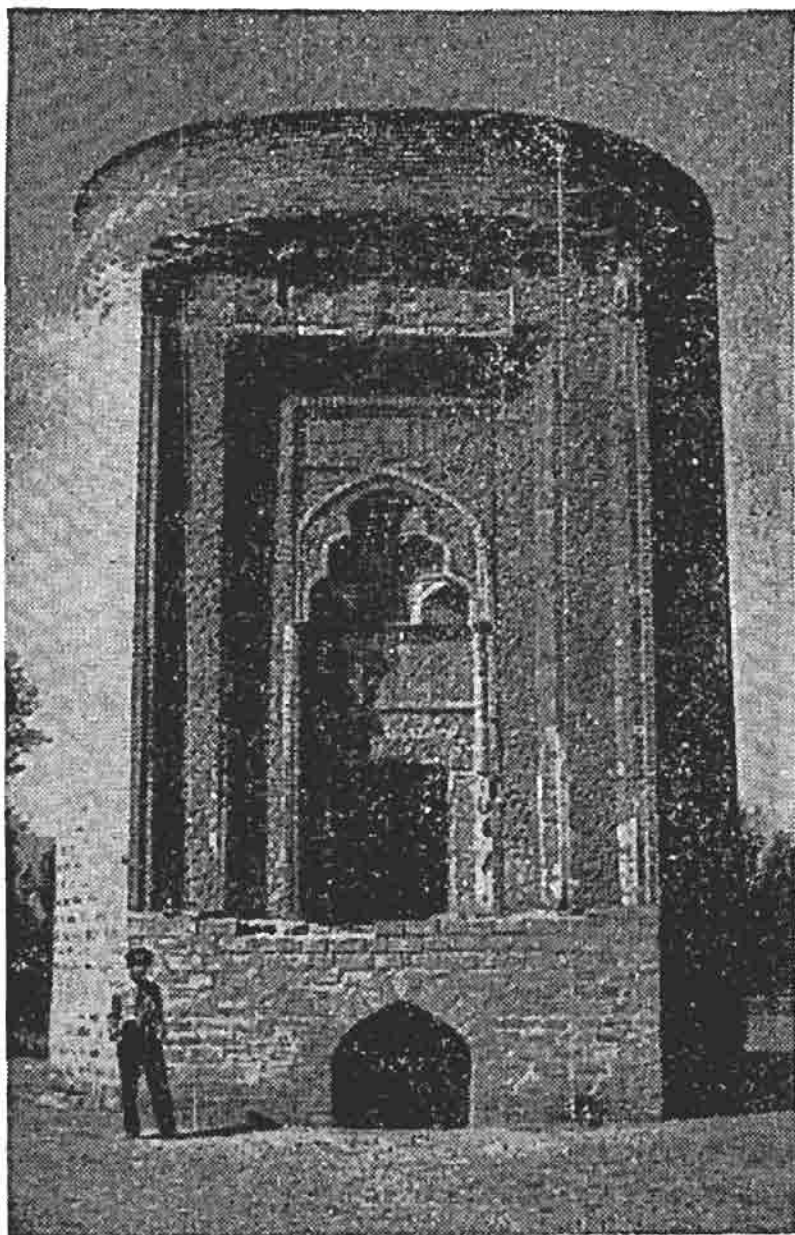
آنها که در آمدند و در جوش شدند
خوردند پیاله‌ای و مدهوش شدند
آشفته ناز و طرب و نوش شدند
در خواب عدم جمله‌هم آغوش شدند

آثار و ابنیه تاریخی رضائیه

حفاری هائیکه توسط میسیون دمرگان (هیئت علمی فرانسه) در نواحی
اشنویه و سلدوز بعمل آمده قبور و آثاری پدیدار گشته که قدمت این شهر را
تا چهار هزار سال بخوبی ثابت میکند - همچنین حفاریهایی در گوی تپه و تپه
حسنلو (که ذکرش گذشت) بعمل آمده وسائل و اسلحه‌های قدیمی بدست آمده
است و در موزه ایران باستان چندین و بترین موزه را اشغال نموده است .
متأسفانه ابنیه تاریخی رضائیه در اثر حوادث و زلزله از بین رفته و آنچه
باقیمانده بشرح زیر می باشد .

واقع در خیابان رضائیه قبوری چند در اطراف آن
کلیسای نه‌نه مریم کشف گردیده و خطوطی نیز روی سنگ قبر منقوش
است قسمت بزرگی از صحن آن در شهرسازی و خیابان بندی خیابان اصابت
کرده و درخت نارون بزرگ و قطوری که از زمان‌های بسیار قدیم باقیمانده
و وسیله زردشتیها کاشته شده بود از بین رفته است.

این بنا عبارت از سکوی سنگی بلند است که در بالای
آن بنای آجری احداث شده و با اینکه پیش از دو گنبد
برج سه گنبد



برج سیه گنبد

در این بنا بنظر نمیرسد با سم سیه گنبد نامیده میشود (بنظر میرسد قبوری در داخل این بنا موجود می باشد و برای پوشاندن قبور مزبور از طاق استفاده گردیده) در جلوی خان گنبد سیه کنبیه بخط کوفی دیده میشود و تاریخ آن ۵۸۰ قمری است این بنا متعلق به سلاجوقیان می باشد و تحت شماره ۲۴۲ جزء آثار باستانی به ثبت رسیده است.



مسجد جامع رضائیه

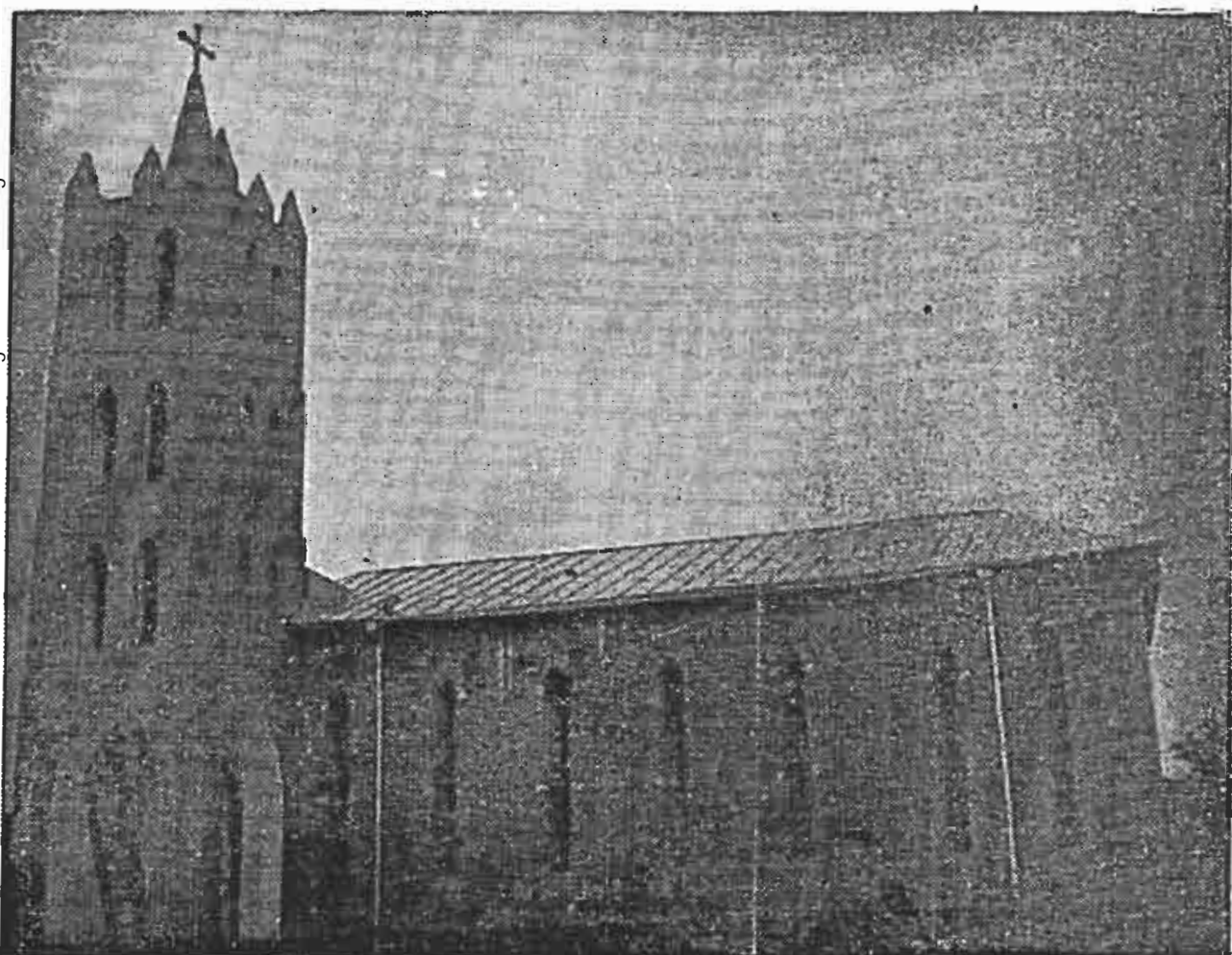
مسجد جامع رضائیه

این مسجد در داخل شهر واقع شده و دارای کاشی کاریهای زیبا و قدیمی می باشد تاریخ این مسجد بنحقیق معلوم نیست ولی محرابش مورخ سال ۶۷۶ هجری قمری است (دوره سعدی) و تحت شماره ۲۴۳ جزء آثار باستانی به ثبت رسیده است - بروایت دیگر این مسجد نخست آتشکده بوده و قبل از زمان انوشیروان عادل ساخته شده و در بزرگوار آن از طرف محراب باز میشد و دو باب اطاق مانند روبروی محراب قرار دارد که جایگاه مؤبدان بوده است.

داخل مسجد کتیبه بخط کوفی در بالاترین قسمت چهار گوشه بنا دارد که از گوشه جنوب غربی یعنی سمت راست دیوار طرف محراب شروع و شامل بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لك فتحنا مبینا است و در گوشه جنوب شرقی باین کلمه ختم میشود (ینصرك) در دیوار شرقی و دیوار غربی نیز آیات دیگری از کلام الله مجید نوشته شده است - در محراب بزرگ گچ بری حاشیه بین دوسر

ستون قسمت وسط و پاگین، محراب بخط نسخ نزدیک به ثلث این عبارت خوانده میشود (عمل عبداله مؤمن بن شرفشاه النقاش التبریزی فی شهر ربیع الآخر سنه) (سنه و سبعین و سمانه) در حاشیه اطراف قسمت مقعر محراب نیز بخط کوفی آیه‌ای از قرآن مجید نوشته شده است که قسمتی از آن از میان رفته است. از حضرت رسول دو حدیث بخط نسخ در حاشیه دور پیشانی محراب نوشته شده است .

یکی دیگر از آثار باستانی این ناحیه در نزدیکی شاهپور مجسمه و نقش اردشیر بابکان در محلی بنام خان تختی است که در کوه و روی تخته سنگی کنده شده و دلیل به عظمت ایران و اهمیت این ناحیه زر خیر است .



کلیسای مسیحیان

بخشی قلعه در ۲ کیلومتری شهر وکنار دریاچه رضاییه قرار دارد تپه ایست در جلگه بسیار باصفا و با آبادهای متعدد در قسمت جنوب غربی دریاچه واقع شده است در قسمت بالای تپه آثار ساختمان صورت دژ دیده میشود در قسمتهای کاوش شده (توسط مهندس جواد صدقی) آثار ظرف سفالی شکسته بوفور دیده میشود در بعضی قسمتهای این تپه خمره های بزرگ لعابی بدست آمده که اجساد مردگان داخل خمره ها دیده شده است و در کنار بعضی از اجساد النکو که نوع آن از مفرغ بوده وجود داشته است در قسمت شرقی تپه مسکی وجود دارد که ارتفاع تقریبی آن (۱ × ۱/۸۰) متر است روی آن خطوطی شبیه خطوط ایلامی دیده میشود تا کنون از نمونه های از این خطوط بدست نیامده است بنظر میرسد یکی از خطوط هفنگانه ایران باستان باشد در قسمت بالای سنگ کلمه الله پس از ظهور اسلام در وسط سطر دوم بان اضافه شده است که ظایر آن بر روی آثار و کتیبه های باستانی ایران زیاد بیچشم میخورد.

محاصره و جنگ قلعه دم دم

از تاریخ عالم آرای عباسی

در اوایل سلطنت شاه عباس کبیر امیر خان شکاک معروف به (چلاق امیر خان) در پشت دیوارهای قلعه مستحکم دم دم واقع در محال برادوست خزیده و بنای شورش را گذاشته بود بدستور شاه عباس اعتماد الدوله مامور رفع غائله امیر خان گردید و از درالارشاد اردبیل حرکت متوجه تبریز شده با پیر بوداق خان حاکم تبریز ملاقات و قشونی مرکب از تفنگچیان اصفهانی، خراسانی و تبریزی روانه مقصد گشتند دو هزار نفر از ایل جلالی همراه وی شدند و در سله اس خان امیر حاکم آنجا و اولیاء بیک حاکم انزل بوی ملحق گشتند در تاریخ ۲۸ شعبه ۲۶ شعبان با حسن خان و محمد پاشا امرای اردوی افشار رومی که باستقبال

شناخته بودند ملاقات و اردوی افشار ارومی بقشون مزبور ملحق گردید و در محل مناسبی مستقر گردیدند روز بعد اعتمادالدوله شخص مطمئنی را با اتفاق ملک محمد طسویی که با امیرخان (یاغی) آشنائی داشت نزد او فرستاد و بعد از نصایح خیرخواهانه قرار شد که در نزدیکی قلعه دم دم با اعتمادالدوله ملاقات نماید. امیرخان قبول نموده از قلعه پائین آمد و اعتمادالدوله نیز با چند نفری بوعده گاه رفته بایکدیگر ملاقات نمودند. امیرخان چنان وانمود کرد که بنا بر دشمنی جلالیان با وی وعدم اعتماد بر حمایت حسن خان حاکم ارومی توهم نموده و بدان چهار دیواری پناه برده و محمدپاشا او را مخالف دولت قلمداد کرده است اکنون تقاضا دارد که واسطهٔ متکفل عندتصیرات او در خدمت شاه باشد و از پسران خود یکی را باهدایای لایق بدرگاه شاه بفرستد و در موقع بهار وقتیکه موکب شاهانه که بجانب بیلاق در حرکت خواهد آمد خود بسعادت آستان بوسی مشرف گردد.

اعتمادالدوله تکفل مدعیات او گشته بشرط آنکه بوعده خود وفا کند و قرار بر این شد که روز بعد مجدداً ملاقات صورت گیرد اعتمادالدوله مجلسی ترتیب داد و امرای قزلباش را احضار نمود و چون امیرخان از صحبت جلالیان و محمدپاشا اظهار نارضایتی مینمود قرار شد احدی از آنها در این مجلس حضور بهم نرسانند. روز ملاقات هر چند انتظار کشیدند اثری از آمدن امیرخان ظاهر نشد دوباره طسویی را فرستادند که حسب الوعده منتظریم امیرخان جواب داد که ریش سفیدان (برادوست) از نیرک سران قزلباش و جلالی ایمن نیستند و اعتماد بر حمایت اعتمادالدوله که مرد تاجیک و اهل قلم است ندارند و مانع آمدن من شدند و من بی گدار خود را بآب نمی زنم و هر گاه صلاح به بینم پسر خود را بدرگاه شاه خواهم فرستاد و اگر اعتمادالدوله قلعز جنگ داشته باشد بدین حصار خزیده و جز قلعه داری چاره ای ندارم خلاصه نیت باطنی او آشکار گردید و معلوم شد تمام این صحبتها برای دفع الوقت بوده و امیرخان بدوام و استحکام قلعه دم دم مفرور گشته است.

اعتمادالدوله با امراء قشون در مورد امیرخان مشورت نموده و مدارا در امور او جایز ندانسته و تصمیم بر محاصره و کشودن قلعه مزبور گرفته شد. اینک شبه ای از صفات قلعه دم دم برسم اجمال بنظر خوانندگان میرسد.

قلعه دم دم بر بالای کوه بلندی از سنگ يك پارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن پشت ماهی است دو طرف آن که شمال و جنوبی است دره عمیقی می باشد در اثر ارتفاع زیاد محتاج بحصار نمیباشد از دو طرف دیگر که عرض قلعه است قسمت شرقی آن در بلندی است که بجبال اتصال دارد و حصاری مرتفع با بروج مستحکم ساخته شده و يك دروازه دارد و قسمت غربی آن که بزمین نزدیک تر است حصاری استوار ترتیب داده يك دروازه در جانب جنوبی قلعه قرار دارد که از دروازه تاروی زمین راهی است در میان سنگه و صخره در نهایت تنگی و پیچ و خم که عبور يك سوار از آنجا بسی دشوار است قسمت شرقی پای حصار سنگه يك تکه است که از نقب زدن و کندن مصون است و در منتهی علیه آن بر روی سنگه کنار دره برجی عظیم ساخته اند که در حقیقت خودش قلعه ایست که باصل قلعه اتصال دارد تا آن برج بدست نیاید محال است که وسائل پیاپی قلعه برسد. آب قلعه از حوض بزرگی است که با آب باران پر میشود و در قسمت شمالی داخل قلعه چشمه ایست که آب قلیلی دارد امیرخان در کنار چشمه حوضی فراخور آب ساخته که از اول شب تا صبح پر میشود و مدت يك روز مایحتاج اهل قلعه را کفایت میکند و برای حوض گنبدی ساخته و پشت آنرا بازمین هموار ساخته که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهان است و آنرا سولق می نامند و برای حفاظت آن برجی احداث گردیده که باصل قلعه اتصال دارد و در قسمت جنوبی داخل یخچالی ترتیب داده که در زمستان بایخ و برف پر میکنند و حوضی در زیر آب آن ساخته شده که هر چه در تابستان از یخ و برف آب شود در حوض جمع شده در هنگام کمی آب بکار آید و این یخچال را نیز قلعه ای در نهایت استحکام محافظت مینماید و آنرا بوزلق یا قارلق میگویند و راه آن نیز بر بیرونیان مخفی است .

کلاقلعه مزبور مشتمل بر پنج قلعه است - ۱ اصل قلعه ۲ - قلعه پائین
 ۳ - قلعه سولق ۴ - قلعه بوزلق ۵ - برج بزرگ بیرون دروازه شرقی که ذکر شد .

اعتمادالدوله کمر همت به تسخیر قلعه بست و بطرح امور قلعه گیری مشغول گردید در این اثنا در حدود پانصد نفر از تفنگچیان مازندرانی از اردوی شاه با اتفاق صفر علی بیگ یوزباشی بکمک رسیدند گنجعلی خان نیز که

در تبریز بود باقشون آراسته متوجه قلعه دم دم گردید حسن خان سردار افشار ارومی و میرفتح سر کرده تفنگچیان اسفهان‌نی بجانب شرقی رفتند و جانب غربی قلعه بهمه پیر بوداق خان و تفنگچیان خراسانی قرار گرفت محمدتقی- بیگ مین باشی تفنگچیان آذربایجان بطرف جنوبی برابر قلعه بوزلق فرستادند و محافظت دروازه جنوبی را بهمه گنجعلی خان واگذار نمودند تفنگچیان مازندرانی با صفرعلی بیگ و قورچیان چگنی بطرف شمال که برابر قلعه سولق است مامور نمودند.

برخورداریک با خدمه توپخانه دو توپ بزرگ را در نزدیکی قلعه مستقر ساختن قبان سلطان بیگدلی بفرماندهی توپخانه تعیین گردید و موقتاً توپ کوچکی را در منطقه حفاظتی حسن خان برابر برج خارج قلعه نصب کردند محمد پاشا در خلال این مدت مریض شده و از خدمت معاف بود اما تمام جلالیان را بکمک عده‌های مزبور تعیین نمود و مبلغ پنج هزار تومان زر شاهی عباس که بجهت کمک خرج جلالیان آورده بودند میان آنها تقسیم نمود و بدین ترتیب اردوی اعتمادالدوله در آن فصل زمستان طرح قشلاق ریخته و در محل های خود مستقر گردیدند. امیرخان از این اوضاع مطلع گشته و مضطرب گردیده مکرر نماینده می فرستاد و اظهار ندامت مینمود چون کراراً مکرر حيله اظهار گشته و نظارش دفع الوقت بود سخنان او مورد قبول واقع نشده لاجرم او نیز در مدافعه و قلعه داری کوشید.

در این موقع از قلت بارندگی آب حوض بسیار کم شده و آنچه مانده بود عفونت بهم رسانیده فقط بچهار پایان میدادند و آب مشروب منحصر بآب سولق بود که ظرف ظرف بمردم قلعه تقسیم میکردید و هر گاه سواق بدست میآمد جز تسلیم قلعه چاره‌ای نداشتند و وسیله نقب زدن تسخیر آن میسر بود استادان فن حاضر و شروع در نقب زدن کردند اردوی حسن خان از طرف شرقی تا زمین خاک بود بحفر نقب پرداختند و چون برسنگ رسیدند سبدها بافته شبها در دو طرف چیده خاک و گل از راه دور آورده سبدها را پر میکردند و کوچه مانند ایجاد میکشت و روی آنها پوشانده تقریباً نقب مصنوعی درست میکردند و بدین ترتیب پیش میرفتند و پیر بوداق خان نیز از طرف غربی که سرا بالا می بایست رفت بدین شیوه عمل نموده و مردان امیرخان از شام تا سحر در

هر منطقه بشدت مقاومت میکردند گلوله تکرنگ آسا بر سر دلیران محافظ می بارید دو سه مرتبه در روز بسنکهای اردوی دولتی ریخته و جنگهای خونینی را آغاز نمودند و مدافعین غیور ایستادگی بخرج داده و دشمن را عقب راندند از طرفین جمعی زخمی و مقتول گردیدند اگراد در منطقه سلطان صوفی هجوم آورده و پس از جنگ سختی در منطقه نفوذ کردند مردانگی عجیب و جانفشانی در آن معرکه از صوفیان بظهور رسید پنج نفر در دهنه آن رخنه یکی پس از دیگری کشته شده و با کرااد مجال دخول ندادند هر کدام کشته میشد سر باز دیگری بجای او میایستاد در آن روزا کرااد کاری از پیش نبرده و بقلمه بازگشتند در این جنگ از سر بازان هفت نفر مقتول و ده نفر زخمی شده بود از اکراد بیست نفر مقتول و سی نفر زخمی گردیدند.

در منطقه حسن خان سردار ارومی توپ کوچکی بر برج قلمه تیراندازی میکرد و بعد از بیست روز تیراندازی مختصر شکاری در جدار قلمه ایجاد گشته هنوز طوری نشده بود که مدافعین قلمه راترک نمایند چون برج مزبور سد راه قلمه بود حسن خان بی تابی کرده و خود سرانه بدون مشورت با اعتمادالدوله یورش بر آن برج نمود دوازده نفر از یک جوانان دلیر بسی تمام خود را ببالای برج رسانیدند چند نفر از آنها زخمی شده بپایین غلطیدند بقیه چشمان ترسیده کسی اراده صعود نکرد و بالا رفتهها نیز خود را بپایین انداخته و تادویست نفر سر باز از اردوی حسن خان پشای برج رسیده بودند در همانجا توقف نموده شروع در کندن دیوار نمودند و نصف شب بین الطرفین جنگ و جدال بود در این اثناء اکراد هجوم آورده غفلتاً از پشت سر سر بازان حمله نمودند فیما بین جنگ شمشیر در گرفت و از بالای برج شدیداً تیراندازی میشد و کمکی برای سر بازان نمیرسید سر بازان عقب نشینی کرده و جوانانی دلیر در این یورش از بین رفتند حسن خان از آن عمل جاهلانه متأثر گشت و پریشان خاطر گردید اعتمادالدوله او را تسلی داد. بعد از چند روز نقب زدن از زیر زمین پی بسر چشمه نمی بردند متعجب بودند که نقب را بکدام طرف ادامه دهند ناچار هر چند قدم که پیش میرفتند سوراخی احداث و علامتی نصب میکردند که معلوم شود نقب بکجا رسیده بدینجهت اکراد از آثار علامت از قضیه باخبر شدند شبانه بر سر نقب زنان ریخته با تفنگچیان مازندرانی که نگهبان نقب بودند بزد و خورد

پرداختند و هیچ‌شهی آسوده نمی‌نشستند و نقب زنان فرصت کار نداشتند تا سه‌ماه باین ترتیب زدو خورد بود دوسه مرتبه جماعت دوسه هزار نفری از زن و کودک از قلعه بیرون کردند آن جماعت العطش گویان بی تابانه خود را به آب میرسانیدند و محصوران آن چشمه آب را چون آب حیات فدائی وار محافظت می‌نمودند مع هذا در این سه‌ماه بی‌بم‌ر چشمه برده نشد.

اعتمادالدوله ناچاراً تدبیری اندیشید و کلیه توپها را رو ب‌طرف سولق متمرکز ساخت و توپها مدام تیراندازی میکردند تا از رفت و آمد اکراد جلوگیری شود و استادان بتوانند بکار خود ادامه دهند شب هنگام زدو خورد شدیدی آغاز میگشت و عده‌ای از طرفین مقتول و بازخمی میکردید در کمره کوه غاری بود مشرف بر بالای سولق اکراد از زیر غار نقبی می‌زدند که بغار درآمده و از آنجا بر سر سربازان بریزند و آنها را متفرق سازند بعد از اطلاع از این موضوع امراء صلاح دیدند که پیش دستی کرده غار را متصرف شوند در حدود سی نفر از یک جوانان قزلباش متقبل این خدمت شده در اول روز که آفتاب بلند شده بود این دلاوران از جان گذشته از سنگر خود تا غار از برابر قلعه دویده و خود را بغار انداختند از داخل قلعه شدیداً تیراندازی میشد فقط یک نفر در آن حمله مقتول گردید.

اما چون شب شد امراء تا نصف شب در سنگرهای خود منتظر بودند بعد از نصف شب دودسته از اکراد از قلعه بیرون آمدند یکدسته از طرف بالا با محافظان غار بز دو خورد پرداخت و آنها را بخود مشغول گردانید و قسمت دیگر از راه زیر غار سر در آورد و با مدافعین جنگ را آغاز نمود آن دلاوران تا گلوله داشتند با اکراد جنگ نموده و غار را از دست ندادند بعد از اتمام فشنگ که ده نفرشان کشته شده بود و نزدیک بود که اکراد بغار در آیند بیست نفر بقیه دست بشمشیر برده خود را از غار بمیان اکراد انداختند و میخواستند با جنگ و گریز خود را از مهلکه نجات دهند فقط هشت نفر از آنها که زخمی نیز شده بودند خود را نجات دادند و مابقی کشته شدند و دو نفر از زخمیها اسیر گردیدند - امیرخان از مردانگی ایشان تمجیب نموده و راضی بقتل آنها نشد و دستور معالجه و مداوا را داده و بعد از بهبودی آنها را بیرون فرستاد .

اعتمادالدوله از این جریان متأثر گردید و امراء بازوکی و صوفی مورد

عناّب واقع گشتند در همان روز چهل نفر از جوانان افشار ارومی ملازمان حسن خان داوطاب رفتن بفار گردیدند اعتمادالدوله در صدور دستور متردد ماند و از واقعه شب گذشته اندیشناک بود حسن خان خود متقبل شد که با سیصد نفر سرباز پاس آن چهل نفر را داشته و بدفع شراکرات قیام نماید اعتمادالدوله خواه نا خواه تن بقضا داده و راضی گردید قبان سلطان بیگدلی و امام قلی سلطان نیز قرار گذاشتند که با عده های خودی کمک حسن خان نمایند و بر حسب پیشنهاد امراء ده نفر دیگر بآن عده افزودند مجموع که پنجاه نفر بودند در همان لحظه با وسائل لازم و ذخیره چند روزه بالادویده خود را بفار رسانیدند اکراد از این رشادت بی مانند تعجب نموده و چون شب شد زودتر از شب گذشته بیرون آمده بزدو خورد پرداختند عده های حسن خان از بیرون و دلبران غار از داخل تا طلوع صبح نبرد آزمائی کرده و بچنگ و جدال اشتغال نمودند و اکراد با وجود سعی بسیار کاری از پیش نبرده و عقب نشینی نمودند سربازان مردانه از غار حفاظت نموده و هر شب چند نفر از اکراد که تا صبح از سولق آب می کشیدند با گلوله های توپ از بین می رفتند تا آنکه نقب زنان بر سر حوض سولق رسیده گنبد حوض خانه را سوراخ کرده و از آن سوراخ راه آب را دیده پی بسر چشمه بردند اکراد از پی چاره جوئی بر آمده همه روزه با تیراندازی خودشان مانع کار نقبچیان میشدند امراء قشون دستور دادند تا در زیر گنبد سولق با استفاده از سوراخهای ایجاد شده کاه دود نمایند با این ترتیب اکراد محافظ از حوض خانه خارج و بقلمه گریختند سربازان خود را بحوض خانه رسانیده و آنجا را متصرف شدند و راه آنرا با گل و سنگ مسدود نمودند.

در آن روز غوغای عجیبی در پای قلمه حکمفرما بود اکراد سعی میکردند که سولق را دوباره پس بگیرند ولی کاری از پیش نبردند و حراست سولق بمهده تفنگچیان مازندرانی محول شد بعد از تسخیر سولق تاده پانزده روز امیر خان و خواس باب قلیل بوزلق و سایر محصوران باب متفنن حوض بزرگه قناعت کرده روز گذر آیدند و در قلمه داری کوشیدند چون تسخیر سولق از زمستان تا فصل بهار طول کشید در این اثناء بارندگی آغاز شد و قریب بیک ماه باران قطع نکردید چنانچه محصوران تا ششماه از آب بی نیاز گشتند و تسخیر سولق

بیفایده گشت و مردم قلعه بیش از پیش در قلعه‌داری استوارتر گردیدند .
 پس از قطع باران و زد و خوددهای پراکنده اعتمادالدوله دستور داد
 تا از چهار جانب بقلعه حمله برده و آنرا در اسرع وقت مسخر سازند پس از
 نبردهای سخت و شدید عده های جلالی در قلعه نفوذ کرده و شکست در قوای
 اکراد افتاد و قلعه بدست جلالیان فتح گردید و اکراد متفرق گردیدند در این
 میان الخ بیک که قوم و خویش امیرخان بود سعی داشت که قوای پراکنده را
 دوباره جمع آوری نماید وسیله بیک بمراسله و پیغام مبادرت مینمود که هنگامی
 قبان خان (حاکم تازه قلعه) شب در قلعه نباشد او را خبردار سازند روزی
 قبان خان بشکاریون رفته شب الخ بیک با چهل نفر از اکراد پبای قلعه آمده
 و با استفاده از سوراخ دیوار داخل قلعه شده و یکایک نگهبانان قلعه را در
 خواب بقتل میرساند و هر کسی که در برج خوابیده بود مقتول میسازد اکراد
 بنقاره خانه رفته و نقاره شادمانی بنام الخ بیک بنوازش در آورده و هر کسی از
 اکراد که در قلعه بود بر او جمع شده اهل قلعه خبردار شدند سراسیمه و حیران
 گشتند در آن شب که این آشوب در قلعه پدیدار گشت سربازان قزلباش که در قلعه
 بودند از تعداد مخالفان اطلاع نداشتند و خود را از قلعه بیرون انداخته فرار
 میکردند چون صبح شد از قزلباش کسی در قلعه نمانده به د اکراد بر قلعه
 مسئولی شده بودند این خبر بقبان خان رسید رو بجانب قلعه آورد.

الخ بیک ضمن تقسیم باروت بین تفنگچیان اکراد ناگهان باروت آتش
 گرفته سر و صورت او سوخت و او را ناتوان ساخت از طرفی چون قلعه در
 محاصره بود و کمکی باو نمیرسید فرار را برقرار ترجیح داده و در یک شبی
 دروازه را گشوده راه فرار پیش گرفت امراء قزلباش بعد از اطلاع جمعی را
 بتمامت ایشان فرستادند اما نرسیدند دوباره آن قلعه عظیم که در استحکام نظیر
 نداشت بدست قزلباش فتح گردید و بیش از هشت روز در تصرف اکراد نماند و
 قبان خان حکومت آن معزول و پیر بوداق خان بجای وی منصوب گردید.

شماه ای از تاریخ ایل بزرگ افشار

در یکی از ایام ماه بهاری سال ۱۰۳۵ قمری بفرمان شاه عباس کبیر قافله چندین هزار نفری ایل افشار با آرایش لازم بحرکت خود بصوب ارومی ادامه میدهند چند روزی نمیکند که ایبورد را بعد از آنهمه خاطرات تلخ و شیرین بعد از آنهمه جنگهای خونین که با ازبکان در گرفته بود پشت سر گذاشته از کلات نیز میکندند قوچان در پشت قتل پربری هزار مسجد نهان میگردد چند ماهی سپری میشود و قافله راد مردان شهرهای سر راه را از نیشابور و سبزوار گرفته تا قزوین و زنجان و تبریز پشت سر میگذارند اینک دلیران افشاری بجلگه با طراوت (سلاماس) رسیده اند جلوداران گزارشی میدهند که اگراد سکنه ارومی از این موضوع آگاهی یافته و با جمعی بسیار بمقابله و ممانعت شتافته و در موضع (خان نختی) آماده پیکار ایستاده اند مقاومت سخت و نا بهنگام است تمام مواضع جنگی در تصرف دشمن است آنها بمحل شناسایی کامل دارند و در بین آنان فرمان دهانی از (ینی چری) های عثمانی دیده میشوند حال باید سرداران دلیر افشار تصمیم قطعی بگیرند چندان فاصله بین مرگ و زندگی نیست تلاقی طرفین واقع میگردد و جنگ سخت و هولناک روی میدهد دلیران افشار در آن مرگه کارزار دست بالایات حرب و ضرب برده جلادت و مردانگی بظهوره میآورند چندانکه از خون مقتولان در آن دشت رودها جاری میشود اگراد بهزیمت میروند و راه فرار پیش میگیرند و آن محل که درست در مقابل (سورت بورونی) قرار گرفته به (کرد قران) معروف میگردد افشاریه سرازیر میشوند و با مقاومت بعدی اگراد در گردنه قوشچی برخورد مینمایند بعد اجل غریبن میگردد و به ق بلا درخشیدن آغاز میکنند نزدیک میشود که پای مقاومت جماعت افشار بلفرد (خدا داد بیگ) - افشار قاسلو) که بمردی و مردانگی مشهور بود با ابواب جمعی خود از موضعی مخفی بعقب دشمن رعدآسا حمله می برد و در این بین کره نای و طبل پیکار

به سختی زده میشود از نهبی گره نای و حمله دلیرانه خدا داد بیک هراسی
عظیم در دشمن میافتد و راه فرار بکوههای (اسی سو) و (دیمه دشت) را در
پیش میگیرند افشاریان در محال (انزل) مظفرانه نزول مینمایند و شب را
در حالیکه دیده بانان آنی از وظیفه نگهبانی فراغت ندارند باستراحت می -
گذرانند .

کشتگان خود را در قبرستان (جمال آباد) بخاک می سپارند و زخمیان
را مداوا می کنند و فردا عصری از دروازه که سالها بعد بنام (عسکر خان
سرتیب افشار قاسملو) معروف شد و در این موقع دروازه هندو نام داشت وارد
شهر ارومی میگردند

نادر شاه افشار در ارومیه

در سال ۱۱۴۴ قمری بموجب قرارداد شاه ماهماسب صفوی که از عثمانیها
شکست خورده بود قسمتی از آذربایجان بآنها واگذار گردید سردار عثمانی
بنام علی پاشا حکیم اوغلی مأمور تسخیر بلاد آن گردید عساکر عثمانی باطراف
ارومیه رسیده و در قریه چهاربخش اردو زدند پس از زد و خورد زیاد با نیروی
دولتی و اهالی شهر نتوانستند شهر را بگیرند چون محصورین بشدت دفاع
میکردند علی پاشا دستور داد نقبی از قریه چهاربخش تا زیر دروازه هندو
(عسکرخان) بکنند پس از آماده شدن نقب باروت در آن قرار داده وسیله
قتیله ای آنرا منفجر نمودند دروازه عسکرخان سر نکون گردید و عساکر
عثمانی هورا کشیده وارد شهر (محله هندو) شدند چون این خبر بنادر شاه
رسید پروت خان پاپلوی افشار را با قشون مجهز مأمور دفع عساکر عثمانی
نمود پروت خان بطرف ارومیه حرکت و از طرف جنوب بشهر حمله نمود
پس از زد و خورد سختی اردوی علی پاشا شکست خورده و شهر را رها نمودند
پروت خان پاپلو تا قریه کریم آباد عساکر عثمانی را تعقیب و در حدود ۸۰۰
نفر از آنها را بخاک هلاکت افکند.

اواخر بهار سال ۱۱۵۸ قمری است اهالی شهر ارومی غرق شادی هستند سخن از يك اقدام تاریخی میرود . گویا . مورد دربار ایران از سرای خلیفه عثمانی برگشته و وارد شهر موصل گردیده و مصالحه نامه سلطان را که مشعر بر پایداری و مطالب پنجگانه است تقدیم آستان نادری نموده است اینک نادر از شهرستان موصل از طریق ساوجبلاغ وارد ارومی میشود بنا بدستور چمن (گوی تپه) با چادرها مزین گردیده و جنگاوران افشار ارومی صف بسته هر آن در انتظار وصول مقدم شاهنشاه فاتح خود هستند از طول خط جاده گرد و غبار غلیظی بآمان صعود مینماید و طولی نمیکشد نادر با سپاهی آراسته نزول اجلال مینماید از طرف محمد کریم خان افشار قاسملو (بیگلریگی ارومی) مراتب خلوص و تقیدت و حسن نیت طوایف افشار ارومی بعرض میرسد طبل شادی نواخته میشود .

فاتح هندوستان در حالیکه تبرزین فولادینی بردست دارد از اسب پیاده میشود و با قدمهای متین و با چشمان نافذ بطرف چادر سلطنتی حرکت میکند غازیان افشار مرخص میشوند ولی جوانان افشار مست شادی و غرورند از آن محوطه پیروزی دل کندن کار آسانی نیست بار بزرگ نبردها بردوش این جوانان جنگ آزرده بوده . جانفشانی های آنان نامی باشتهار از فرماندهان و سرداران در صفحات تاریخ گنجانده است میروند و شادی کنان داخل دهکده (گوی تپه) میگردد و در خانه های دوستان (نسطوری) خود میهمان میشوند .

سرها از پیاده ناب گرم و دفترهای خاطرات باز میگردد نبرد با آذینانها . محاصره بغداد . نبرد کرکوک . شکست محمدخان بلوچ باز بدقتر خاطرات ورق میزنند تعرض بداعستان و شیروان و قره باغ . نبرد آردبایچای . فتح قندمار بصفحات درخشان خاطرات میروند اردو کشی پهلوستان . جنگ کرنال . تعرض سند . تعرض ترکستان . تسخیر بلخ . تسلیم شدن بخارا بالاخره فتح خیوه و صدها خاطرات شیرین تاریخی که نشانه از جان فشانیهای عجب این جوانان است با خطوط برجسته و درخشان در دفاتر خاطرات آنان نوشته شده است .

رشته صحبت دانه پیدا میکند و سرانجام مصالحه نامه سلطان عثمانی

بمیان می‌آید ولی‌غازیان افشارا-لمحه بزمین نخواهند گذاشت شمشیردلاوران نباید در نیام فراموشی زنک بزند سلحشوران افشاری طاب صلحند ولی آماده بجنگه هر فردی از افرادیک قهرمان نامی است فتح قندهار بدستبازی (عاشورخان افشار ارومی) صورت حقیقت بخود گرفته همین محمد کریم خان کسی است که در جنگه کرنال با این که زخم مهلکی باورسید لیکن خود را در خانه زین نگهداشت و بیک حمله (سعادت خان) سردار نامی هند را از روی فیل نر بزیر آورد و چون غلامی تقدیم آستان نادری نمود.

آری شمشیر مرصعی را که نادرشاه باو اعطاء فرموده است هنوز زینت بخش کمر او است نادر چند ساعتی را با استراحت میگذراند سپس میرزا مهدبخان منشی و وقایع نگار خود را بحضور میخواند دستور میدهد حمامی را در شهر جهت استحمام او آماده سازند بنا بدستور وکیل الرعایای افشار مأمور تنقیح حمام (قراجه) میشود پاسی از شب میگذرد و موکب نادری بطرف شهر حرکت نموده و داخل حمام (قراجه) میشود و گردوغبار خشن بیابان عراق را با آب زلال ارومی می‌شوید استحمام تمام میشود داخل محوطه لباس کنی میگذرد صدای (حاضر باش) غلامان بیکلری یکی او را بخود میآورد سوء ظنی در او ایجاد میشود و رو بتراید میگذارد و تصور سوء قصدی بخود میکند از کیفیت حال استفسار مینماید بیشتر ظنین میگذرد آری بهانه خوبی بدست آورده این خان قاسم بود که در راس طوایف سلحشور افشاری مقدم مرا تبریک گفت و گرامی شمرد و هم او خواهد بود که بجای من براریکه پادشاهی کشور باستانی عروج کند آری او رشید و سلحشور است از دست من بگرفتن شمشیری مرصع مفتخر گردیده است نادر این خیالات را چنان مجسم مینماید که بی اختیار بخود می‌لرزد و امر باحاضر محمد کریم خان میدهد بیکلری یکی افشار حاضر میشود دژخیم خاصه به تون حمام سرازیر میگذرد و آتشدانی پراز آتش نموده و بحضور میرسد میل با آتش گذاشته میشود با پف پف دژخیم میل گرم میشود و سزخ میگذرد تا بچشمان جهان بین محمد کریم خان کشیده میشود و او را از حلیه بصری عاقل میسازد نادر لباس خود را می‌پوشد چکمه لزگی را بپا میکند باندیشه فرو میرود.

خدمات صادقانه او را پیاد می‌آورد و سرانجام با بیم و امید حکومت

اشنویه را بیک تنی کور بیک مردی که موهایش در میدان های جنگ سفید شده
یکی از افرادی که حافظ تاج و تخت او بوده تفویض مینماید .

ای یار کسی بر سببی یار کشد آنهم چومنی یار وفادار کشد

محمد کریم خان بیگلربیگی اشنویه میشود و اجباراً کور کورانه
بصوب ما موریت خود حرکت مینماید (منت) را تخلص شعری خود میکند و اشعاری
سوزناک از لوح ضمیرش بصفحه کاغذ می تراود .

چنان از دود آهم بی توای گل تارشد گلشن

که روز از تیرگی گم کرد بلبل آشیانش را

یکسال به عمر زمین اضافه میشود و با این حرکت خود طومار عمر
او را نیز می نوردد حال قبر او کعبه آمال غیرتمندانست و لوح مزار او
افتخار رادمردان.

اینک شب یکشنبه ۱۵ جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ قمری است نادر با قلبی
پریشان و با خیال آشفته در چادری که بر بلندی (مراد تپه) از توابع (فتح آباد
قوچان) زده اند بروی نمد خراسان نشسته و کسانی را که فردا باید بدار مجازات
آویخته شوند اعلام میدارد میرزا مهدیخان اسامی را ثبت مینماید از حضورش
مرخص میشود سران ارتش خود را مواجه بایک خطر عظیمی می بینند بتفکر
می پردازند آتش کینه محمد قلی خان افشار قاسملو (کشیکچی باشی) نادر زمانی
زبان می کشد که نام خود را هم ردیف اعدام شوندگان می بیند دو سال پیش را
بیاد می آورد و بی اختیار می گوید روانت شادای عم بزرگوار ای مرد دلیر ای
قهرمان جنگ کرنا ل ای محمد کریم خان همین امشب آری همین امشب انتقام
ترا از نادر خواهم گرفت و سزای خونخواری و بد کرداری او را در کنارش
خواهم گذاشت با سران سپاه تصمیم قطعی اتخاذ میشود چند پاسی از شب
میکرد محمد قلی خان افشار باتفاق محمد صالح خان - قرقلو و محمد خان
قاجار و موسی خان آیرملو و قوجه بیک گوندوزلوی افشار داخل سرا پرده
نادری میشوند نادر با هول و هراسی فراوان از خواب بلند میشود و تبرزین او
بالا میرود و محمد صالح خان قرقلو بنی عم او نقش زمین میگردد بار دوم بالا میرود
این دفعه بزنگی محمد خان قاجار خاتمه میدهد دلیر خون آشام افشار قاسملو
با دمهلت سومین ضربه را نمیدهد و با خنجر کج او را بیجان میسازد و در حالتیکه

کلمه انتقام ورد زبانش بود سر آن تاجدار را از تن جدا میسازد آری با این يك عمل مخوف بحیات قهرمان نامی شرق خاتمه داده میشود.

بيك گردش جرخ نیلوفری نه نادر بیجا ماندونه نادری

حال محمد قلی خان افشار قاسملو در قبرستانی که امروز پی و بن قراغت خانه ملی در آن گذاشته شده بخواب ابدی فرورفته شاید این هم یکی از بازیهای طبیعت است که باید سرگذشت تاریخی این قهرمان افشار (از قفسه تاریخ افشاریه) که بر روی مزار او قرار گرفته است بدست علاقمندان علم و ادب رسیده و بار دیگر نام او ورد زبان گردد .

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب راسحر کند

فتحعلی خان افشار ارشلو

فتحعلی خان افشار یکی از سرداران قدیم نادر بود که در وقایع مهم این دوره سهم بزرگی داشت مدتی از جانب ابراهیم خان بر فارس حکومت میکرد یکزمان در خدمت آزاد خان افغان بود عاقبت باردوی محمد خان پیوست بدد از شکست او در مازندران سپاه خود را برداشته با ذریابایجان که آن موقع از مدعیان سلطنت بکلی خالی بود شتافت تبریز و ارومیه را اشغال کرد و به طرح حکومت مستقلی پرداخت و ارومیه را پایتخت خویش قرار داد در مدت چهار سال از سال (۱۱۷۲ الی ۱۱۷۵) حصار و قلاع آنرا مستحکم نمود اینک تفسیر وقایع

اواخر بهار سال ۱۱۵۸ قمری نادر شاه افشار حکومت ارومی و توابع را بر فتحعلی خان بن علی مردان بیگ افشار ارشلو تفویض فرموده و بمنصب سرداری مفتخرهینماید پس از کشته شدن نادر گروهی بطرف نادری از او گروهی دیگر در مقابل آنها پیکار میکنند هر کسی در این صدادست که جان خود را بر کف نهاده از آن ورطه رعب آور بیرون رود .

از آن جمله (مهدی خان افشار قاسملو) که از طرف نادر شاه مأمور حفظ

و حراست حدود (ایروان) بود در محل مأموریت قدرت استقامت در خود ندیده بسی مقدمه عزم رحیل بصوب ارومی میکند خبر حرکت مهدیخان در ارومی شایع شده و تمام بزرگان وریش سفیدان از سردار فتحعلی خان که از (اجاق) ایل افشار یعنی طایفه (قاسملو) نبود رو بر تافته و در بیرون دروازه (بالاو) که آنوقت ها معروف بدروازه مشهد بود در مقابل (دره درمانی) مستعد پیشواز و استقبال میکردند.

مهدیخان افشار قاسملو با احترامات فوق العاده وارد شهر ارومی گردیده و بلا حدید مزارف شهر امر بدستگیری فتحعلی خان میدهد و سردار افشار ارشلو چون مقاومت را در آن موقع حساس صلاح ایل افشار نمی داند و از ایجاد تفرقه احتراز میکند باسانی تحت قید و بند قرار میگیرد و در انتظار سر نوشت می نشیند.

اکنون در تمام صفحات مملکت عرج و مرج و ناامنی برقرار است بزرگ ربودن تاج سلطنت از هر طرف کشمکش های سختی آغاز گردیده ابراهیم خان افشار قرخلوبه برادر خود عادل شاه دست یافته و اراده تصرف آذربایجان را دارد امیر اصلان خان افشار قرخلو معروف بسردار آذربایجان در تبریز بمنند حکمرانی جلوس کرده و بدین سبب سدره ابراهیم شاه است.

آوازه حرکت ابراهیم شاه بطرف آذربایجان امیر اصلان خان را سخت دچار حیرت و گرفتار بهت میسازد و خلاصی خود را از این مهلکه در آن میدانده که با (فتحعلی خان) دست یکی گرداند آنگاه شهریار بیگ افشار گوندوزلو و برادر او حاجی بیگ را که از خامان در گاه او بودند مأمور میسازد که بر آغه عزیمت کرده و با جماعت مقدم و طوایف مکرری که همه مطیع سردار مزبور بودند در محال (دول) رحل اقامت اندازد و با تهدیدات فتحعلی خان را از قید و بند مهدی خان افشار قاسملو آزاد ساخته و به تبریز حرکت دهد.

فرمان سردار ابلاغ میشود ولی تهدیدات ابداً در مهدی خان مؤثر واقع نگردیده و ناآره جنگ و ستیز بین طرفین بشدت مشتمل می شود جماعت مقدم و فکری عرصه را تنگ دیده و فرار را برقرار اختیار می نمایند و شهریار بیگ با پسرانش گرفتار می آید جوانان نیرومند افشاری با شادمانی بسوی شهر بر میگردند ولی در همین موقع خبر میرسد که اینک امیر اصلان خان سردار

با سپاهی بر شمار در چمن (قرآحسنلو) رحل اقامت انداخته و آماده پیکار است مهدیخان و دیگر سران سپاه وی گرد هم آمدند تا نداییر لازمه را بعمل بیاورند فردای آنروز با پاهای آراسته بزم مقاله تاخته و در چمن مزور بساوی روبرو میگردد تا هفت روز جنگ بود از آنطرف خبر جنگ در زندان بگوش فتمحلی خان رسیده و شایسته نمی بیند که در زندان مانده و امیر اصلان خان بیکه تاز میدان باند پنهانی کسی را نزد حسین خان بیگ پدر مهدیخان حاکم که از پیران جهان دیده روزگار بود فرستاده و پیام میدهد که فرزندش مهدیخان دستور بدهد تا زنجیر از گردنش بردارند و جنگ امیر اصلان را با او گذارند آری در آنروز گاران جماعت چهارده گانه ایل افشار ارومی در مقابل دشمن تمام کینه تویها و عداوتها را کنار میگذاشتند و یکدل و یکزبان تیشه بریشه دشمن نابکار فرود میآوردند و اگر فردی هم چون شهریار گوندوزلو که بقول امروزان بنرخ روز میخورد پیدا میشد بموقع دمار از روزگارش در میآوردند کما اینکه سران نابکار طعمه شمشیر آبدار تقی خان حکمران ارومی برادر مهدیخان شهید افشار گردید و حاجی بیگ منگام دستگیری از روزنه حمام قراجه چنان بگریخت و متواری شد که گوی هر گز نبوده است.

باری پیام آن سردار نامدار بمهدی خان ابلاغ میگردد بعد از اندکی تفکر تصمیم میگیرد و روز دیگر با مر مهدیخان فتمحلی خان نامدار سوار بر اسب تحت الحفظ در گوشه از میدان جنگ نگه داشته میشود هنگام کارزار گرم میگردد و دمبدم بر حسرت و حیرت فتمحلی خان افزوده میشود زیرا او در فنون جنگ بیفایت ماهر و استعداد فوق العاده ای که داشت با اندک افرادی که در اجرای او امر او کمترین قصوری ندارند همواره غالب و ماهر بوده است حال امیر اصلان خان عزم راسخ دارد نتیجه جنگ برفع خویش بپایان رساند و آنهمه صدمات شکننده و خونین چند روزه پیکار خاتمه دهد گروهی از زبده سواران امیر اصلان بجانب مهدیخان پودش می برند و در چینی که نزدیک بود با تمام کارش پردازند فتمحلی خان نامدار پیش از این مهلت توقف جایز ندانسته و از گوشه میدان پیکار همان مرکب خود رکاب کشیده بصحنه جلالت و شجاعت می تازد و با تبر زینی که تنها اسباب حرب او را تشکیل میداد بیک حمله یکی از پیکزادگان جوان شیر را بزمیر می اندازد و سوار اسب تازی نژاد او شده جمعی

از آن سواران را نقش زمین ارومی میسازد بالاخره با مردانگی و شهامت فتحعلی خان سواران امیراصلان خان در خود تاب مقاومت ندیده روی از جنگ بر بردارند و بهزیمت میروند اینک دلیران افشاری با فتح و ظفر بر میگردند و دست یگانگی که دو مرد فولادین پنجه بهم داده اند اتحاد و اتفاق بین طوایف افشاری مستحکم تر کرده و سبب شد که در طی طول راه بین چمن (قره حسنلو) و شهر دلیران جنگ آوری را که در میدان هولناک چند روزه جنگ از دست داده اند بدست فراموشی سپارند و بشادی و شادمانی بگرایند حتی آنانکه زخم های منگوری در این چند روزه پیکار برداشته اند از شدت شور و شغف کمترین احساس درد ورنج نمی کنند و خرم و خندان بسوی دروازه مشهد روانند در این میان کسی که از چمن قره حسنلو با یک دنیا شرمندگی و انفعال سر بزیر است و ابدأ آثار بشاشت در چهره اش نمایان نیست همانا مهدی خان است که تحت شکنجه وجدان خویش قرار گرفته است او بقرپوس زین توجه دارد و سر بلند نمیکند هیچکس از حال دل او آگاه نیست زیرا هیچ چیز دل آدمی را جز نیکی در مقابل بدی تنگ و تاریک نمیسازد و بعد از سخت روحی گرفتار نمیکند آری در دل حساس مهدیخان غوغاست حق با اوست زیرا او نه تنها فتحعلی خان نامدار را بحسی انداخته بلکه به برادران و یاران صمیمی و از جان گذشته او نیز ابقاء نکرده همه را بفل و زنجیر کشیده و بملاوه تمام دارائی او را در بین زعمای وقت ارومی تقسیم کرده است چه جرمی بالاتر از این چه نیکی بهتر از آن .

باری داخل دروازه مشهد شهر ارومی میشوند اهالی شهر از زن و مرد و آنانی که قدرت شرکت در رزم نداشتند با دل های سرشار از مهر و محبت به پیشواز آمده اند فضای فرح بخش ارومی را صدای شادی بلرزه در آورده است آیا واقماً نباید این همه احترامات فائمه تقدیم آستان مرد فولادین افشاری یعنی (سردار فتحعلی خان) باشد ناگهان مهدیخان سخت تحت تأثیر آن همه شور و هیجانات مستقبلین قرار گرفته سراز گر بیان تفکر بر میدارد و دست در گردن مردانه فتحعلی خان دلاور میکند و پیکر مردانه ورشید او را در بغل می فشارد و او را غرق بوسه میسازد و اشک ندامت و پشیمانی از چشم می بارد و خطاب بجمع کثیری که هم اینک با ابراز شادمانی آنانرا بمقر حکومتی بدرقه میکنند

آغاز سخن میکنند و از شجاعت و کاردانی و لیاقت و مردانگی سردار نامدار افشار تعریف میکنند و با خضوع و خشوع تمام از مرکب جنگی پیاده شده و با ادای احترام خاص او را حکمران ارومی می‌نامد و داشتن چنان حکمران لایق و کاردان را بیجماعت افشار تبریک میگوید اینک ابراهیم شاه تصمیم قطعی بنسب آذربایجان گرفته و بان سامان روی آورده است تا غائله امیراصلان خان قاسملو را بخواباند با صلاحدید سردار فتحعلی خان افشار ارشلو مهدیخان افشار قاسملو با چهار هزار نفر سوار از طریق مراغه خود را با ابراهیم شاه میرساند و در جنگی که بین قوای ابراهیم شاه و امیراصلان خان در میگیرد لشکریان امیراصلان منهزم و تارومار و خود گرفتار باجمعی دیگر از دم تیغ میکندند. طولی نمیکشد ورق بر میگردد و بعد از جنگ سخت و خونین که بین شاهرخ شاه و ابراهیم شاه در میگیرد ابراهیم شاه مغلوب و بقتل میرسد و مهدی خان افشار قاسملو نیز که قائم مقام ابراهیم شاه در تبریز بوده بدست عده‌ای از تبریزیان سراز تنش جدا میگردد این خبر در ارومی بگوش سردار فتحعلی خان رسیده با گروهی انبوه از جماعت افشار ارومی بتبریز تاخته و بعد از اینکه انتقام مهدیخان قاسملو را از مسببین نابکار میگیرد تبریز را مسخر و بالاستقلال بر تق و فتق امور مملکت آذربایجان می‌پردازد - بعد از اینکه آرامش نسبی در صفحات پرتلاطم آذربایجان ظهور می‌پیوندد باجمعی کثیر به تسخیر و تصرف اصفهان که در آنروز گازان مرکز ثقل کشور ایران بود از ارومیه پایتخت خویش براه میافتد اینک سال ۱۱۶۵ قمری است سرانی از اقوام و منسوبان نزدیک شاهنشاهی افشاری هر یک چند صیاحی تکیه بر او رنگ سلطنت زده و یکی بعد از دیگری بربباد قنادر داده و تن پخاک خواری سپرده‌اند و مساحت وسیع مملکت را بیدعیان و سرداران نامی دیگر چون آزادخان و محمد حسن خان قاجار خالی گذارده‌اند که هر یک با کسب قدرت در پی فرصت بر می‌برند تا بالاتر از این‌ها در خطه آذربایجان که خود کشور پهناور است فتحعلی خان نامدار در صفحات فارس کریم خان زند سردار نامی دیگری که داد پروری و عدالت را بادلیری و جسارت عجیب کرده با امور کشورداری و رسامانی داده است و عزم تسخیر تمام کشور را دارد فاما تا یار که را خواهد و میلتی بکه باشد.

حدود منصرفات سردار فتحعلی خان تا جنوب اصفهان ادامه پیدا میکند

با کمال قدرت در مرکز مملکت بکار و کوشش در امور فرمانروایی می پردازد و کریم خان از عواقب کار هراسان گردیده گروهی انبوه از زنده و فارس و لر انعقاد داده با اتفاق برادران نام آور خود شیخ علی خان و جعفر خان و اسکندر خان عازم اسفهان میگردد و فتحعلی خان نیز با هشت هزار سوار زبده افشاری به مقابله حرکت مینماید و در حوالی قمشه جنگ هولناکی بین قوای طرفین درگیر میشود در آن محاربه اسکندر خان برادر کریم خان زنده بدست شخص فتحعلی خان گرفتار و بقتل میرسد و سرانجام سپاه سردار زنده با هراس و وحشت رو بهزیمت میروند سالی چند سپهری میگردد محمد حسن خان قاجار در حوالی تهران از کریم خان زنده شکست خورده و در اثنای فرار بدست غلامان خود بقتل میرسد و آزاد خان افغان نیز در شیروانات متواری میشود در این مدت امیر بهادر زنده از سردار فتحعلی خان شکست یافته ولی هنوز کار ناتمام است

ابراهیم خلیل بیگ جوان شیرغیب فتحعلی خان را از آذربایجان مغنم شمرده و به تبریز تاخته و دست تطاول گشوده است و به تقاضای امرای تبریز اینک فتحعلی خان به تسخیر آذربایجان آمده و بقره باغ قفقاز تاخته و به ختم غائله جوان شیر پرداخته و قلعه پناه آباد را بمحاصره گرفته و کار بدر از او کشیده است از طرف دیگر قتل محمد حسن خان قاجار سبب گردیده که گروهی انبوه بر سر امیر زنده گرد آمده و کریم خان زنده تصمیم دارد که شیراز افشاری را در کف نام خود بکمند گیرد و بزنجیر بندد اکنون ارومی پایتخت سردار افشار سخت در محاصره است خیمه های و کیل زنده را در چمن (صدقه) و تپه (دگاله) نصب کرده دشت و دمن پر غله و صحرا و کوه پر گله است حصول ذخیره و وجود آذوقه مزید تقویت قلوب قوای خان زنده است و بادلی قوی پای جلالت پیش میگذارند و از هر جانب بدروازه های شهر یورش می آورند در دروازه های ارومی هشت قیمه توپ قلعه کوب که از جنگهای گذشته از عثمانیها جزء غنائم جنگی بدست جنگاوران افشاری افتاده بیالای جبارها جای گرفته و از داخل بخارج و از بیرون بدرون اتصالاً آتش می بارد.

راد مردان کار دپنه افشاری با استفاده از کوچکترین غفلت خصم دسته دسته از دروازه های بیرون آمده و بر دشمن می تازند در هر حمله و یورش تلفات جانی و خسارات مالی بر دشمن وارد می آید زنده در این مبارزات حقا در پیغ است

که از نام دلیرانی که در محافظت محل مأموریت و مراقبت قلاع و بروج حصار ارومی بجان اهتمام ورزیده اند یادى نشود اینک اسامی آن راد مردان دلیر شاه محمد بیگ که کلو و میران بیگ محمودلو محافظ دروازه توپراق قلعه میرزا محمد بیگ و شاه محمد بیگ سعدلو هزاران خلیل بیگ و علی شش پریگ قره حسنلو بازارباش قهرمان بیگ و جلیل بیگ عربلو بیورت شاه فتحعلی بیگ و الله پناه بیگ بکشلو هندو (عسکرخان) علی مصطفی بیگ و آقاعلی بیگ ارشلو مشهد (بالاو) محمد جلیل بیگ و خدا یار بیگ قاسملو ازک

از فرماندهان با تدبیر : ابراهیم خان قاسملو دیوان بیگی ارومی - قاسم خان گنجعلی خانى - رستم خان قاسملو - حسین علی خان ارشلو - علی خان و ابراهیم خان ارشلو (برادران شجاع سردار فتحعلی خان) - مرادخان قاسملو - فرهادخان قاسملو .

از لشکر نویسان پیاده و سوار - میرزا جواد استاجلو مستوفی - میرزا مصطفی سعدلو .

اینک سردار نامدار فتحعلی خان افشار با چنین یاران یکدل و جان نثار که آئنی از فرمان برداری غفلت ندارند مدت نه ماه است در شهر ارومی با مقر قلعه داری پرداخته است ولی چه سود که پای ثبات دراهالی نمانده و بلای قحطی بالا گرفته است گوئی بخت و اقبال از سردار افشار رو بر تافته که چاره جز تسلیم شهر باستانی ارومی ندارد ناگزیر بصوابدید امرای افشار باتفاق چندتن از معارف شهر عازم موکب وکیل زند میگردند امیرزند احترام قدوم او را مرعی میدارد و فرمان میدهد تا طبل بشارت بنوازند سردار افشار زبان بندگان خواهدی میکشاید وکیل زند بظاهر دوستی و در معنی از طریق ایما و کنایه پاسخ میدهد ما ترا بجای برادر خود اسکندر خان پذیرفتیم سردار نامدار از این نکته غافل می ماند تا ... فرمان سردار افشار پمدا زنه ماه از پشت دروازه هزاران سنگها و تیرها بکنار میرود و زنجیرها گسسته میگردد و هرلنگه در بزرگ دروازه با صدای گوش خراشی که گویا اذن دخول میخواند ۹۰ درجه بروی پاشنه خود که بعرف غوام هم منطح قه کوه (پنجه علی) است می چرخد و فاتح شهر

مستحکم ارومی بادلاوران خود در رأس عده از زبده جنگ آوران داخل گوجه باغهای بی رونق شهر که طول مدت منازعه و محاصره آنرا بصورت بی تأثر انگیزی در آورده است میگردد و رو بجاپ ارك حکومتی حرکت مینمایند بفرمان شاهانه حکومت ارومی به (رستم خان) فرزند مهدیخان افشار قاسملو سابق - الذکر محول میگردد و يك قبضه شمشیر و پیکراسب با خدمت زرتار به فتحعلی خان سردار افشار اعطاء میشود و سایر معاریف و رجال نیزهريك بفرماخور حال مورد عنایت و مرحمت شاهی قرار میگيرند.

شهریارزند رایت سلطنت از ارومی کنده و بجانب شیراز در حرکت است منزل (قمشه) در نزدیکی اصفهان دیده میشود و شهریارزند مزار برادر شهید خود اسکندر خان را چون جان در آغوش کشیده و غرق دریای تأثر و تحسر است - در دل شب امر با حضار فتحعلی خان سردار که اینک برسم گروگان با جمعی دیگر از افشاریان بشهر شیراز برده میشود میدهد و بمجرد حضور وی در حالیکه بدن او از کثرت خشم و غضب میلرزید با خشونت تمام سؤال میکند (این جا کدام منزل است) فتحعلی خان از آن احضار نابهنگام و از آن پرسش وحشت فرجام و خشم غضب بی موقع پی به بی اعتباری پیمان و کیل زند برده و نیک میدانند که جان سالم بدر نخواهد برد از حرکات عجز و التماس خود داری کرده پاسخ میدهد که (همان منزلی است که برادرت اسکندر خان بدست من شربت تلخ مرگ نوشید) و حال که مقصود از احضاری موقع خود را نیک دریافته ام اگر اجازت رود بمرض برسانم که نخستین تمنایم اینست که پس از قتل من جنازه ام را خوار ندارند و بعد از غسل و کفن در جوار اسکندر خان ب خاک سپارند .

دوم اینکه اهل و عیال ایل افشار که همراه من آمده اند بچشم خیانت بمرض و ناموس ایشان نگاه نکنند و سوم آنکه منصب مرا به پسر ارشدم (جهانگیر خان) و حکومت ارومی را بفرزندم رشید خان مرحمت دازند . و کیل زند بمیر غضب دستور اتمام کار را داده و در روشنائی مشعل طناب اجل بحلق سردار نکون بخت انداخته و بدانوسیله رشته حیات یکمرد فداکار و یکمرد شجاع را خاموش میسازند .

سر نوشت شوم سردار افشار

سال ۱۲۱۱ قمری است قریب دو ماه از کشته شدن آغا محمدخان قاجار میگذرد در ارك حكومتی ارومی محمد قلی خان افشار قاسملو بمسند جلیل بیگلریکی نشسته و اطراف او را خوانین و بزرگان و بیگزادگان افشاری فرا گرفته اند سخن از جنگهای گرجستان و تفلیس آغاز یافته و بالاخره بقتل آغا محمد خان انجام می یابد همه آن اوضاع آشفته و هرج و مرج را در پیش دیدگان مجسم کرده در دریای فکر و حیرت غوطه ور شده اند در این میان چاپاری وارد ارومی گردیده و یکسر بخدمت محمد قلی خان می شتابد و در ضمن ابلاغ داستان جلوس خاقانی را بتخت سلطنت ایران و از سیاست گوشمالی سختی که در حق محمد قلی خان در نظر گرفته شده معروض میدارد حاضران از اتهام محمد قلی خان یکپارچه آتش میشوند و آنهمه آرامش دقایق پیش جای خود را بر آشفنگی میدهد محمد قلی خان خدماتی را چه در آن نواحی و چه در جنگهای شیروان و گرجستان کرده بر می شمارد او از سیاست خاقان ذره بيمناك نیست دلیران افشاری با جان و دل از او فرمان بردار و ایلات و عشایر در تمام نقاط آذربایجان از او متابعت مینمایند محمد قلی خان تصمیم مخوفی میگیرد آری یا مرگه شرافتمندانه یا وصول بعالی ترین مدارج ترقی او که از اوان جوانی شورجهانبانی در دل و غوغای سروری در سر داشت همواره مترصد کمترین فرصتی بود و اینك که با سران ایلات و عشایر و بزرگان طوایف از مدتها پیش طرح دوستی و خویشی انداخته و سائل پیشرفت کار از همه جهت و از همه موقع بهتر مهیا و موجود است فی المجلس امر با حضار رؤسای ایلات و عشایر و اکراد میدهد فرمان در اندك مدتی بمورد اجراء گذارده میشود تمام سران و بزرگان از اطراف ایالت حاضر یراق با تمام ابواب جمعی خود رو بسوی ارومیه میگذارند زمین ارومیه در زیر سم اینیان تازی نژاد و دلاوران بلرزه در آمده است آنوقت ها مقرر فرماندهی و ارك

حکومتی در نزدیکی مسجد جامع امروزی بود .

سران سپاه درارک حاضر حضور میگردند تصمیم گرفته میشود که پیک‌هایی بتمام ولایات آذربایجان اعزام گردد تا جعفرخان دنبلی معروف به (باتمان قلنج) از خوی و احمدخان مقدم از مراغه و کرگین‌خان دیوبند از گرجستان و محمدخان حاکم از ایروان و عباسقلی خان از نخجوان و بوداغ خان مکرری از ساوجبلاغ و محمودخان افشار از سائن قلعه و قاسم سلطان زرزا از اشنویه و بالاخره حمزه آقا از سرکردگان بلباس و مامند آقا از رؤسای بالک و سایر سرجنابان از ولایات دیگر حاضر و آماده در باغ عطاءخان شقاقی در تبریز تجمع نموده و تحت امر محمدقلی خان روسوی تهران حرکت نمایند.

چند روز بعد و مسائل حرکت آماده و کاروان خطر با سپاهی گران که عهده‌دار امر خطیری است با تمام احتیاط و احتیاجات لازمه جنگی از تبریز بحرکت خود بجانب تهران ادامه میدهد جز حرکت محمدقلی خان افشار از آذربایجان از طرفی خروج نادر میرزایکی از نوه‌های نادرشاه از خراسان از جانبی فکر و حواسی برای پادشاهی که بکثرت زوجات در تاریخ ایران معروف و آنی از رتق و فتق امور حرفخانه فراغتی ندارد باقی نمیگذارد دست در دامن فرزندان غیرتمند خود عباس میرزا میزند و لینه درشید و کاردان او که مدتها در جبهات جنگ دلاوریهای محمدقلی خان و دلبران افشاری را شاهد و ناظر بود سخت اندیشناک میسازد زیرا خان افشاری از آنان نیست که باین آسانی منکوب گردیده و سراطاعت فرود آورد دست بحیله و تدبیر میزند تا بوعده و وعید اطرافیان خان افشاری را از عملیات جنگی بازدارد و پراکنده سازد مقارن این احوال در فکر حسینقلی خان افشار قاسملو برادرزاده محمدقلی خان که سمت معاونت سر فرماندهی اردورا داشته و از لحاظ نزدیکی بخان افشاری بتمام خیالات و اسرار نهانش آگاهی داشت دگرگونی ایجاد و پیکار با خان قاجاری را مصلحت ایل افشاری نمی‌یابد و مطلب رانهای باجمعی از سران سپاه در میان میگذارد و با تحریک و اغوای او در این موضوع عده کثیری از سران که باطناً از سردار افشار دلخوشی نداشتند هم‌قسم و هم‌دستان میگردند که بمجرد آغاز جنگ میدان نبرد را خالی گذارند اردو بمنزل نیک‌پن زنجان میرسد دو سپاه باهم

زوبرو میشوند شبانه کسان عباس میرزا وارد سپاه افشاری میشوند و سران سپاه را که خود باطناً با آن همراه بودند بوعده رتبه و جاه آماده هزیمت می نمایند و از باب تشویق و تقدیر بیکرأس اسب تازی نژاد و براق طلاویک قبضه شمشیر مرصع جوهر دار به عنوان ریاست ایل افشار و فرمان بیگلربیگی آن دیار که بهر خاقانی .

گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی قرار در کف شاه زمانه فتحعلی
 مزین گردیده است بامیرالامراء العظام عالیجاه... حسینقلی خان افشار
 قاسملو عنایت میگردد .

فردا صبح طبل و شپور جنگ نواخته میشود و جنگ در میگیرد و بعد از اندکی گروهی کثیر از لشکریان محمدقلی خان با فرمان حسینقلی خان بلشکر خاقانی می پیوندند و در همان آغاز نبرد هزیمت در اردوی افشاریان می افتد محمدقلی خان که تا ساعتی بشدت به نبرد ادامه میداد زخم های منکری برداشته گرفتار میآید و با وساطت جمعی از بزرگان که قتل او سبب ایجاد فتنه شدید جدیدی در بین طرفداران او و اهالی سلحشور آذربایجان نگردد از قتل او صرف نظر گردیده و مغلوبا با جمعی محافظ و نگهبان بصوب آذربایجان گسیل میگردد .

فتحعلی شاه نیز از لحاظ اینکه ریشه فساد در ارومی بکلی قطع گردد با همان سپاه چندین هزار نفری از طریق تبریز و مراغه و ساوجبلاغ بارومی حرکت و در تاریخ ۲۶ ذیحجه همان سال از دروازه بازارباش وارد شهر گردیده و بمحض ورود محمدقلی خان را در عمارت معروف به (چهار برج) امر بزندان میدهد در آن ایام عمارت چهار برج در بیرون شهر و نزدیک بحصار قرار داشت طولی نمیکشد که طرفداران او تصمیم به نجاتش می گیرند و شروع بزدن نقب مینمایند نقب با عجله تمام بوسیله استادان مجرب از چند کیلومتر شهر از باغ (دیزه سیاوش) که در آنوقت ملک محمدقلی خان بود شروع و بنزدیکی چهار برج میرسد چیزی باخذ نتیجه نمانده تمام زحمات طاقت فرسای شبانه روزی هواخواهان او نقش بر آب میشود و دسیسه دیگری بظهور پیوسته و بوسیله یکی از استادان معنی جریان امر بمرض حسینقلی خان که حالا در عنفوان جوانی با اقتداری کامل بمسند ریاست و فرماندهی تکیه زده است میرسد .

اینک آرامش خاصی شهر ارومی را فرا گرفته کسی رایسرای مقاومت و اندیشه مخالفت نیست خاقان موقع رامقتضی می بیند که محمدقلی خان را به ساری مازندران تبعید و جمعی ازدودمان افشار قاسملورا بمنوان گروگان بهدارالسلطنه قزوین اعزام دارد تا اگر درغیاب او فتنه ای رخ دهد همه آنها را بیدریغ ازدم تیغ بگذرانند محمدقلی خان بساری حرکت داده میشود و در همانجا بعد از چندی نا جوان مردانه سرازتنش جدا میگرد و با قتل او یکی از سرسخت ترین مدعیان سلطنت قهجملی شاه از میان برداشته شده عجیب تر اینکه با قتل آن سردار نامی مقدمات یکمات و کشوری بطوری دچار تحولات میگرد که سرآغاز آن ننگ تسلیم قفقاز به بیکانگان و سرانجام آن به بستن عهدنامه گلستان و ترکمن چای منتهی میگردد.

یادی از عسگر خان سر تیپ افشار قاسملو

در طول تاریخ ارومیه محل خونریزی و قتل و غارت بوده و هنوز هم خانواده ای نیست که داغ عزیز ی را بردل نداشته باشد و سرائی نیست که در معرض نهب و چپاول قرار نگرفته باشد معلوم نیست چرا آنرا (چای آب) خوانده و محل خونریزی نه نامیدند .

در ضلع غربی ارومیه سرزمینی است که در دامنه جبال (زاگروس) قرار گرفته و تا آنجا بیکه بیاد میآید این سرزمین خیر و برکت نبوده و همانا از خون جوانان وطن در دشت و دمن آن لاله و سمن روئیده این نقطه خاک مرگ آور میهن را گذشتگان (مرگور) خوانده و تا امروز این اسم بر روی آن ناحیه چون بوم سایه افکنده است.

اینک سال ۱۲۷۳ هجری قمری است و بر حسب اتفاق سلطان بیگلربیگی از احفاد (امیرخان چلاق برادوستی) که بانی قلمه دم دم بود بر تق و وفق امور این نواحی اشتغال دارد و دستورات لازمه را مرتباً از سرعسگر پادگان عثمانی که در یکفرسنگی مرز ایران در (سنجاق نوچه) استقرار دارند دریافت میدارد

یوزباشیان عساکر عثمانی بدستاویر فروش توتون مطر و کهربائی رنگه نوچه باخذ دستورات لازمه از سرعسکر خود خاک ایرانرا پیش گرفته و باسلطان بیگک تماس مستقیم دارند و روزی نیست که در این ملاقاتها از قتل جداو (امیر خان چلاق) صحبتی بمیان نیاید و نکوهشی از اولیای امور ایران نرود و رفتن این رفت و آمدها و این تخلیط هادر مرد ساده دل کوه نشین تأثیر بسزائی بخشیده و وءه هائی که از طرف جاسوسان عثمانی باوداده میشود آن مرد نابکار را بر آن میدارد که هر چه زودتر تصمیم گرفته و از کوچکترین موقع مغنم بزرگترین فرصت را بچنگ آورد حال که در شرق مملکت دوات ناصری سرگرم خنکهای خونین شده پس از مصائب فراوان شهر تاریخی هرات را باغوش مام میهن برگرداند در شمال غربی کشور نیز آتشی در حال اشتعال است مقدمات وحشت و بلوا و شور و غوغا در یکی از مواضع خطیر در شرف تکوین است اهالی ترگور و مرگور به بیگاری کشیده شد مانند اسیران عهد پدید و یا غلامان زر خرید مشغول احداث قلمه می باشند که در استحکام خود بی نظیر خواهد بود طولی نمی کشد که طبق نقشه سر فرماندهی پادگان نوچه عثمان قلمه (نهار) ساخته و پرداخته میگردد جز شورش احتمالی سلطان بیگک در ارومی بگوش عسکرخان سرتیپ میرسد او دستور میدهد قلمه (برده سور) تجدید ساختمان گردد و ساخلودر آنجا استقرار یابد با این پیش بینی و مذاکرات لازمه سلطان بیگک دم از شرارت و باغیگری فرو بسته و از قلمه پائین آمده و باتفاق (حاجی میرزا عبدالله) و (لطف الله بیگک قاسملو) بشهر گسیل و متعهد خدمات مرز داری شده و رخصت معاودت می یابد باین قول و قرار پاسداران قلمه (برده سور) اعتماد کرده و بعد از مدتها دوری از خانواده برای دیدار زن و فرزند خود راه شهر در پیش میگیرند ولی سلطان بیگک که باز هم در فرصت بوده بمجرد ورود بمامن خود و اطلاع از جریان غیبت اکثریت افراد پادگان دولتی قلمه مزبور موقع را مغنم شمرده و ایندفعه باغوای بیگانگان عزم راجزم مینماید که جداً دم از مخالفت زده و در نتیجه چنان آتشی در آن حوالی می افروزد که دود آن بچشم باقی مانده قلمه داران (برده سور) خوردن نخورده همه را مضطرب و پریشان احوال می نماید افراد باقی مانده که در تنگنای قرار گرفته و دست از جان شسته و بامید معرکه در کمین نشسته بودند مورد حمله و هجوم افراد ورزیده سلطان بیگک

قرار میگیرند اگراد با استفاده از تاریکی شب یورش میآورند و جنگ هولناکی از اطراف قوای مهاجم بحاجی میرزا عبدالله که اینک کوتوال قلعه است فشار آورده پیامهایی فرستاده میشود که حصار را تحویل و تسلیم کرده و درپناه آنها قرار گیرد.

آن مرد نامی که از زیارت خانه خدایت شکنی رابارمنان آورده و جز ستایش خداوند و پرستش شاه و ایثار خون پاك خود در راه مبین آرزوی ندارد کمترین توجهی باین پیامها نمیکند و دستور میدهد که سه نفر از جان گذشته مأمور عرض وقایع برتیب عسکر خان افشار کردند لطف الله بیگ قاسملودر رأس دوفرد دیگر قرار گرفته دروازه سر بازخانه را که در آغوش تنگ کوهساران یکه و تنها در مقابل آن همه جزر و مدهای دریای متلاطم حوادث ایستاده است در دل تاریکی شب میکشایند و جنگ و گریز کنان در حالیکه چندین زخم مفکری از تفنگهای (آنیالو) و (ورندل) یکی از زیر دستان رازپای میاندازد سپیده دم خود را بمحال تر گور میرسانند.

حال باید این دوفرد از مقابل دیده بانان افراد مسلح (پروخان) بگذرند سر راه بانان گرفته میشود لطف الله بیگ بدون خوف و هراس مقاومت مینماید و باز هم جنگ و گریز کنان راه ارومی را در پیش میگیرند طولی نمیکشد از موضعی دیگر گلوله سفیرزان یکی دیگر از زیر دستان لطف الله بیگ را دل می شکافد و نقش زمین میگرداند و او نیز شربت شهادت سزمیکشد اینک لطف الله بیگ تنها است او با انداختن تنی چند از دشمنان ملك و ملت بخاک هلاکت دلیرانه برای خود ادامه میدهد و بمجرد ورود بشهر گزارش لازم را به برض سرتیب نامدار ایل افشار میرساند سرتیب عسکرخان بمحض وصول این خبر بایک فوج و چند عراده توپ و عده کافی سواره نظام حرکت مینماید.

آنروز روز شوم و منحوسی بود یاران و دوستان مشفق این مطلب را اعلام میدارند ولی در قلب سرتیب اثر داده نمیشود و با ابواب جمعی خود ب حرکت خود بسوی سرنوشت را ادامه میدهد نخست بر سر قلعه تر گور تاخته و بعد از اندک مدتی مقاومتی را که از قلعه گیان ظهور میرسد از بین می برد و آنجا را اشغال و پروخان را که قرآن مجید بدست گرفته و هم اینک نومید از یورش از راه پوزش درآمده است می پذیرد و منقلباً بصوب ارومی گسیل میدارد بلا درنگ

دستور پیشروی داده می‌شود و مقاومتهای محلی خیانتکاران در ارتفاعات یکی پس از دیگری از میان برداشته شده و موضع جنگی آنان مفتوح و بسویله پیاده نظام اشغال میگردد سرتیب نامدار افشار در حالیکه (حسن خان سرتیب) با سواران سلحشور و میهن پرست (قراپا باقی) که همواره آن طایفه در طول تاریخ این صفحات میهن پرستی خود را نشان داده‌اند از راه رسیده و بار دو می‌پیوندند جنگ کنان بحرکت خود ادامه داده چمن (در گیز) مرگور محل اردو تعیین میگردد اینک دیده بانان آنی از وظائف خویش غفلت ندارند و با اینکه از پشت جبهه جنگ ایمنی دارند مع هذا از گذاردن عقبدار غفلت نورزیده‌اند تا مبدا تماس آنان با شهر قطع گردد و حیلۀ دیگری که همواره در این ناحیه مستلزم پیشرفت مقاصد پلیدانه بیگانگان بوده است بظهور پیوندد .

روز دیگر فرامی‌رسد و بعد از جنگ خونینی که با شدت چندین ساعت بطول می‌انجامد قلعه نبار سقوط و قلعه گیان تسلیم می‌شوند سلطان بیگ که در این نبرد پیادگان آزموده خود را از دست داده بود بر اهنمائی چاوشان عثمانی باغوش بیگانگان پناهنده می‌شوند .

سلطان بیگ ضمن توبه از عمل خود ملتزمانه تمنا می‌نماید جهت جبران مافات در آینده در مقابل حملات احتمالی اکراد حدود عثمانی جان بازی و فداکاری را بنحو احسن بجای آرد سرتیب تمنای او را قبول نموده توسط پیکی بقاء مقام پیشکار آذربایجان معروض می‌گردد تا از نظر شهر یاری بگذرد و خود چندی در آن محال جهت اخذ جواب توقف می‌کند در این مدت سلطان بیگ تحت نظر قرار گرفته و آزادانه در چادر مخصوص حاجی میرزا عبدالله و لطف الله بیگ رفت و آمد مینماید .

روزی ضمن اخبار خیر دروغی باو می‌رسد که یکی از منسوبان نزدیک او را در قلعه نیاو کشته‌اند . از استماع این خبر وحشتی باو راه یافته تصور می‌نماید که شاید او نیز از آن دام بلا رهایی نیابد در پی فرصت می‌گردد تا سرتیب نامدار را از پای در آورد و خود را از آن مهلکه سالم نجات دهد اینک شب بسر آمده و صبح صادق دمیدن آغاز کرده و سرتیب مشغول راز و نیاز بدرگاه خداوندیست ناگهان پرده (آلاچیق) یکسو میرود و سلطان بیگ بیدرنگه خنجر متوالی چندی بسرتیب می‌رساند (ملک منصور میرزا) و (نعمت الله میرزا) از

مشاهده این عمل بیرون می‌دوند و استمداد می‌نمایند فورالطف‌الله بیگ و درویش
تقی و کیل رو با لاجیق خان نکون بخت می‌گذارند و آن جنایتکار را گرفته
و لطف‌الله بیگ خنجری برده‌ان وی می‌زند که نوکش از قفای او سر بدر
می‌کند .

سرتیپ جوان از صدمت آن زخم‌های کاری بساعت شهادت فائز گشته
شوروغوغای عجیب در اردو ظهور می‌پیوندد با وقوع این قضیه با از دست دادن
چنین سردار جوان کاردان چنان تفرقه در اردو می‌افتد که در اندک مدتی از
آنهمه جمع کثیر جز معدودی از حق شناسان در سر جنازه آغشته بخون سرتیپ
نمی‌ماند جعفرخان سرهنگ و محمد سلطان بیگ و حاجی میرزا عبدالله و لطف‌الله
بیگ قاسم‌لو جنازه را برداشته رو بجانب شهر می‌گذارند آری مرگور در آن
ایام مرگ آور بود مردم حق شناس ارومی دروازه‌هندو را که جنازه آن مرحوم
از آنجا وارد شهر گردید بیاد بود آن قهرمان دروازه عسکرخان نامیدند .
پایان این داستان دل‌گداز را با اشعار (میرزا علی حسین - منشی) نوشته
لوح آن جوان ناکام خاتمه می‌دهیم .

هزار افسوس عسکرخان سرتیپ
که رقت اندر جوانی زین جهان حیف
درینما زان جلال و جاه و منصب
وزان روشن چراغ دودمان حیف
نبوده در میان ایمل افشار
چنان سردار صاحب خاندان حیف
بهار زندگانی بود او را
بهار وی بزودی شد خزان حیف
سرشک از فوجها چون موج خیزد
چو باد آرند روز مشق و سان حیف
سعادت یافت از فیض شهادت
شد او مقتول دست ناکسان حیف
سرود این طرفه مصرع کلك منشی
بمسگر خان ناکام جوان حیف

خروج و طغیان شیخ عبیدالله

سال ۱۲۹۷ هجری قمری است شیخ عبیدالله شخصی که رفته‌علاقه گشته و بر سر سجاده عبادت نشسته و بنیر از خدای خود همه را فراموش کرده و عهد بسته که پیشوای مذهب و راهنمای ملت گردد در قریه نوچه که در مرز عثمانی (ترکیه) واقعست سکنی دارد این شیخ بمشایر صحرا نشین مرزایران و عثمانی که همیشه آنها از تاخت و تاز است رئیس است و تسلط تام بر آنها دارد حتی میتوان گفت که مالک سر و تن آنهاست در بعضی دهات از طرف خود خلیفه بر سر آنها مقرر داشته و شیخ را رحمت العالمین می خوانند و بکسانی که بقای آنها منتقد نیستند لعنت کرده کافر می خوانند.

اینک شیخ عبیدالله با وج قدرت خود رسیده و بس از غارت قسمتی از ساوجبلاغ (مهاباد) و قتل عام میاندوآب و غارت ملک کندی و جنگ با قوای دولتی در نواب شکست خورده و عقب نشینی مینماید در طول راه از هیچ نوع قتل و غارت فرو گذار نیست در تاریخ ۱۷ ذی القعدة ۱۲۹۷ یکی از خلفای شیخ که محمد سعید نام داشت از طرف برادوست با چهار هزار جمعیت سوار و تفنگچی بطرف ارومیه یورش آورده بقلعه اسمعیل سه فرسخی شهر رسیده و در آنجا سنگر می بندد و اقبال الدوله حاکم ارومیه از یورش دشمن واقف گشته با خسرو خان و محمد رضا سرتیب قورخانه با دو فوج سرباز و دو عراده توپ رو با کراد آورده در قلعه (بدر بو) در مقابل صفوف جنگ آراسته نموده است سواران اکراد بقریه گولان هجوم برده با وجود اینکه توصیه‌ای توسط کنسول انگلیس در مورد معافیت آن قریه که اهالی آن همه مسیحی بودند بشیخ ابلاغ گردیده باز از نهب و غارت مصون نمانده بلکه شش نفر نیز بقتل رسیده است آنکس که اکراد پیشروی کرده شش قریه دیگر مسیحی و دو قریه شیعی مذهب بیاد غارت رفته و عده‌ای نیز بقتل رسیده است.

چون اهالی بواسطه قتل و غارت میان آب و سایر جاها متوحش شده بودند رو بفرار نهاده و خودشان را بشهر می رساندند اقبال الدوله فرمان حمله را صادر نموده از طرفین آتش جنگ مشتعل می گردد نزدیک غرب هر دو قشون دست از جنگ می کشند توپهایی که اقبال الدوله همراه داشت هنگام مراجعت در میان نهر عمیقی گیر کرده هر قدر تلاش می نمایند نمی توانند بیرون بیاورند اقبال الدوله بسمت قلعه حرکت و در آوردن توپها را بعهده محمد رضا خان واگذار می نماید اشارتیه هم شصت نفر سرباز را با قلی سلطان نام برای بیرون آوردن توپها گذاشته خود از عقب اقبال الدوله روانه می گردد .

اگراد از این واقعه اطلاع پیدا کرده موقع را غنیمت دانسته از قلعه بیرون و بر سر آن شصت نفر حمله می آورند تمام سربازان و قلی سلطان را از پای در آورده و توپها را متصرف می گردند در آن هنگام اگراد دور قلعه را گرفته و اقبال الدوله را بمحاصره می اندازند نزدیک بود که کار قلعه گیان تمام شود شیخ علی خان سرتیپ پسر عموی تیمور پاشا خان با فوج خوی وارد حومه شهر شده از مقدمه پاخبر و باششده نغز از فوج خود متوجه اگراد شده و بمکک محصورین میرسد اهل قلعه از رسیدن کمک جان تازه گرفته و دروازه را گشوده و بسپاه خصم تاخته پس از وارد آوردن تلفات زیاد اگراد را عقب می زنند و دوباره خود را بقلعه می رسانند .

شیخ عبیدالله چون از جنگ محمد سعید و اقبال الدوله خبردار گردید در ۱۴ ذی القعدة از طرف مرگور تاسه هزار نفر سوار و پیاده از عشایر و قبایل هر کئی بطرف ارومیه یورش می آورد در کوه سیزاردومی زند و دستور می دهد آب را بروی اهالی شهر بینند محمد سعید خلیفه از قدم شیخ مستحضر شد و از قلعه اسمعیل بیرون آمده باردوی شیخ ملحق می شود نیروی آنها قریب به هفت هزار نفر میگردد ولی عده زیادی از آنها اسلحه هایشان چماق و نیزه و شمشیر و تفنگ قدای افتاده بود .

اهالی شهر از چند روز باینطرف بازار و دکان بسته و مشغول سنگر بندی دور شهر و خودشان را مسلح و مهیای جنگ بودند شیخ عبیدالله بعد از مشورت با خلفاء و اشخاصیکه در خدمت او بودند نامه تهدید آمیزی بشیخ الاسلام و مجتهد شهر ارومیه نوشت بدین مضمون که اگر طالب خون ریزی و اذیت

و آزار خلق و قتل و غارت نیستید باید شهر را بمن تسلیم کرده و آسوده باشید که من مراعات مردم را کرده و با قاعده و قانون رفتار نموده و نخواهم گذاشت احدی دست تعدی بشهر دراز کند و ضرر جانی و مالی بکسی وارد آید بعد از رسیدن این نامه علماء شهر در یکجا جمع و شورا میکنند چون اقبال الدوله در شهر نبود قوای کافی برای مقابله با شیخ نداشتند پس مصلحت را در دفع الوقت دیدند که بلکه کمکی از یکطرف بآنها برسد جواب شیخ را باین مضمون نوشتند که جناب شیخ شما ادعای سلطنت و عالم گیری دارید سلاطین با ملوک مکاتبه نمایندنه رعایا در صورتی که از بزرگتران بشما تسلیم شدند ما چه عذری خواهیم داشت و در دادن مالیات نیز مضایقه نخواهیم داشت شیخ بسخنان ایشان اعتنا نکرده ولی مهلت دو روزه بجهت تسلیم شهر خواسته بودند قبول میکند از اینطرف جریان وقایع را باقبال الدوله اطلاع میدهند .

آنها که هواخواهان شیخ بودند قدری تلاش کردند که اهالی را به تسلیم کردن شهر و ادار کنند ولی سودی نه بخشیدند در این اثنا خلیفه کاتولیکها (کلوربل) که ساکن ارومیه بود بملاحظه حفظ حقوق مسیحیان خواهی داود وکیل کنسول دولت عثمانی را باتفاق مسیولومون واعظ بخدمت شیخ روانه میدارد که رفته از شیخ استدعای معافیت آنها را بنمایند این دو نفر بطریق رسالت روانه خدمت شیخ میشوند هنگام ملاقات منظور خودشان را بشیخ اظهار میدارند شیخ از آنها می پرسد اولاً شما کی هستید مسیولومون جواب میدهد این شخص رفیق من و وکیل شاه بندر عثمانی است مقیم ارومیه است .

شیخ میگوید من تصمیم گرفته ام که ایران و توران گرفته بعداً خاک عثمانی را تسخیر کنم دیگر چه لزومی دارد که کنسول یا وزیر مختار بماند و احتیاجی باین ها نداریم اول خاک ایران را تصرف کرده و نظم داده و رفع ظلم و تعدی از همه کس بکنم بعد خاک توران و خاک عثمانی از وجود ظلم و تعدی پاک سازم و نظم قانون و آسایش اهالی آنجا به پردازم و درخت آزادی را بکارم بعد از این صحبت چند نفر را که خدمت او کمر بسته بودند نشان داد و اعاده سخن گفتن کرد که اینها را می بینید هر یکی سردار و رئیس ایل بزرگ بودند از بسکه در این چند سال جبر و تعدی از دولت عثمانی دیدند بدین درجه ذلت نزول کرده با نهایت ناامیدی و مصیبت روزگار خود بسر می برند قصاص اینها

را باید اذاین مردم بگیرم تمام علماء و خافاء که در حضور شیخ بودند همه این سخن را تصدیق کردند - آنکاه دوباره برسولان میگوید که اگر شهرارومیه را بدون جنگ بمن تسلیم نکنند یقین بدانند که بحالت میان دو آب انداخته چیزی از آن باقی نمیگذارم ولی در هر حال در حق مسیحیان حمایت و رعایت را مضایقه نخواهم کرد در اثنائی که این دو نفر در نزد شیخ بودند اقبال الدوله بشهر مراجعت مینماید وافواج را بدور حصار قسمت نموده و توپهارا که در شهر بود بر برجها کشیده باتفاق اهالی شهر مشغول استحکام و سنگر بستن دور شهر میشود و واحدهای سوار را مأمور محلات شهر مینماید بجهت دفع الوقت منشی حکیم صاحب را بخدمت شیخ روانه میسازد دوباره مدت سه روز مهلت میخواهد شیخ در جواب در حضور رسولان کاتولیک میگوید من افکار آنها را فهمیده ام می خواهند کار را بدفع الوقت بگذرانند و منتظرند تا کمک برسد از روزنامه هائی که توسط غارت پست از چا پارها گرفته اند معلوم میشود حکومت تبریز تیموز پاشا خان را بکمک محصورین خواهد فرستاد ولی خیالات آنها باطل است زیرا هر قدر قشون بکمک شهر بیاید من آنها را تارومار خواهم نمود در هر حال تا فردا ظهر مهلت میدهم اگر تا آنوقت شهر را تسلیم ننمایند شروع بجنگ خواهم کرد و آتش باران کرده کسی را امید خلاص از خشم و غضب من نیست.

پس رسولان مراجعت کرده مراتب را باقبال الدوله عرضه میدارند مشارالیه نیز آنچه لازمه حفظ و حراست، بود تدارک دیده و آماده مقابله خصم می نشیند روز دیگر که ۲۹ ذی القعدة بود شیخ عبیدالله شیخ صدیق پسر ارشد محمد سعید خلیفه را با پنج هزار نفر مأمور تصرف شهر میکند مأمورین از طرف دروازه عسکرخان بر سر شهر هجوم آورده نائره جنگه استعمال می پذیرد بفاصله سه روز جنگ ادامه پیدا میکند بر اثر شدت تیر اندازی سربازان و توپخانه، و دفاع اهالی شهر از دروازه که سنگر بندی کرده بودند اگر ادر را مجال پیش آمدن ندادند بعد از مقتول ساختن سیه نفر از آنها اگر ادر را عقب می رانند در این نبرد از قوای دولتی که در پشت سنگرها محفوظ بودند بجز چند نفر تلف نشدند اقبال الدوله در این موقع بیالای حصار آمده پس از مشاهده اوضاع به توپچیه دستور تیر اندازی میدهد بالاخانه ای که پسر شیخ در آن منزل داشت توسط گلوله توپ منهدم میگردد محمد صدیق با عجله سوار اسب شده خطاب بدینگران میگوید جای ایستادن نیست

وروبگریز میگذارد گلوله توپ دوم با سب محمد صدیق اصابت کرده و خود او نیز مجروح میگردد اگر ادا از مشاهده این وضع پافشاری گذارده و در آن شب قریب بچهارصد نفر از اکراد کشته میشوند شیخ عبیدالله از زخمی شدن پسر و شکست لشکرش خبر یافته حکم تاراج اطراف را میدهد بفاصله چند روز بر سنگرهای سربازان شبیخون زده و نمی تواند صدمه ای بقوای دولتی برساند روزها عقب نشسته و سواران خود را مأمور نموده که رفته دهات اطراف را تاراج کنند و هر که بدست بیفتد بقتل برسانند این شخص عاجز کش رو بهر طرف میگذارد خرابی کرده و از شرارت کوتاهی نمی نماید سواران شیخ ۱۵ نفر مسافران از اطراف شهر گرفته پیش شیخ می برند با وجود اینکه خود شیخ میخواهد آنها را رها کند ولی اکراد او را تحریک بکشتن آنها مینمایند و کشته شدگان خود را در نظر شیخ میآورند و آنها را پاره پاره میکنند در این ایام راه تردد مسدود شده شدت قحطی در ارومیه بالا میگیرد نان بقیمت جان بود شیخ لشکر خود را از طرف غربی حرکت داده بطرف جنوب شهر آورده باغ دلکشای اقبال الدوله (سربازخانه فعلی) و نظر باغی و تپه شیخ که در بیرون شهر واقع بود سنگر نموده و فرمان حمله را صادر نمود نظر باغی در مقابل ارك واقع است اکراد بالای عمارت نظر باغی آمده ارك را هدف تیر قرار دادند توپچی - که بالای برج - ارك بود بدستور اقبال الدوله نظر باغی را هدف گلوله توپ نموده چند نفری از اکراد کشته شده بعضی خود را از دیوار باغ بزیر انداخته فرار نمودند و خود را با باغ دلکشا رسانیدند - اقبال الدوله چون از آمدن اکراد به دلکشا که باغ ملکی خود او بود اطلاع یافت دستور داد که توپچی با تیراندازی توپ دیوارهای باغ را خراب کند غافل از اینکه دیوارهای ضخیم باغ دلکشا با گلوله های شش پوند توپ مزبور خراب نمیشد و هر چه توپچی اصرار ورزید سردار گوش نداد حکم به تیراندازی توپ نموده و توپچی تعداد بیست گلوله توپ تیراندازی کرد هر گلوله توپ سوراخی در دیوار کنده و اکراد با استفاده از این مزغل ها مدافعین شهر را هدف گلوله قرار میدادند از صبح تا عصر آنروز اکراد بالای بر سر مدافعین آوردند که در آن نبرد نظیر نداشت امیر بیگک نایب توپخانه و چندین نفر دیگر آنروز بضرگ گلوله از پای درآمدند اقبال الدوله ناچار دروازه را بسته اکراد نیز دست از جنگ کشیدند روز دیگر حصاربان چشم بطرف دلکشا

انداخته اثری از اکراد ندیدند خرم و خوشحال دروازه گشوده بیاب رفتند اقبال الدوله صد نفر سرباز روانه باغ نمود اهل شهر و سربازان فوراً دیوار باغ را که بطرف شهر بود منهدم ساختند که دیگر اکراد نتوانند از آنجا استفاده نمایند و در باغ اجساد کشته شدگان زیاد بچشم میخورد که در موقع اشغال باغ توسط اکراد از مدافعین کشته شده بودند.

چون شیخ نتوانست بهیچ طریق بشهر غلبه نماید متوسل بحیله گردید پیغام فرستاد چون عهد کرده باو اجاز داده شود که وارد شهر شده و در مسجد جامع نماز گذارد اقبال الدوله چنین اجازه ای را باو نداد شیخ ناچار از دروازه شهر مراجعت کرده محل اوتراق خود را کوه سیر قرار داده و منتظر فرست نشست در این موقع بقدر پانصد بار قورخانه توسط محمد بیگ یاور از تبریز بارومیه حمل میشد بشهر رسید اهالی شهر چنان بچنگ جری شده بودند که همه روزه از اقبال الدوله خواهش گشودن دروازه و تاختن بر سر اکراد میکردند اقبال الدوله در شهر حصاری و شیخ در بیرون بمردم آزاری مشغول بودند بعد از پانزده روز زد و خورد (فاتح ایران و توران ۲) نتوانست شهر را تسخیر نماید غیر از کشته شدن عده زیادی از اکراد حاصل نشد - قاصدی خیر رسیدن تیمور پاشا خان را باشش فوج سرباز و دوهزار سوارو شش عراده توپ بهشش فرسخی ارومیه زاداد تیمور پاشا خان در آمدن مسامحه داشت و بملت اختلافاتی بین او و اقبال الدوله از سابق وجود داشت در نظر داشت که در آمدن آنقدر تاخیر نماید که ارومیه بتصرف اکراد در آید و اقبال الدوله نیز تلف شود .

ولی تلگراف سه سالار که در این باب به تیمور پاشا خان شده بود برای او جای عذری باقی نکذاشت قشون خود را برداشته هر چند که خیلی دیر بطرف ارومیه روانه شد، شیخ از آمدن او مطلع گردیده نخست صدیق مجروح را با پانصد نفر بمقابله او روانه ساخت خود نیز با تمامی لشکر روانه شد و لشکر بهم رسیدند و زد و خورد شروع گردید در حین جنگ بقدری شتر قورخانه اکراد از قشون تیمور پاشا خان بنیبت گرفتند ولی خود تیمور پاشا خان از عقب رسیده عده زیادی از آنها را بچاک هلاکت انداخت و عده کثیری نیز اسیر کرده باقی فرار کردند و بطرف کوه پناه بردند .

ولی قشون تیمور استفاده از موفقیت نکرده و دشمن را تعقیب نمودند و

بطرف شهر حرکت کردند چون خبر فتح بشهر رسید زن و مرد با استقبال شتافته
 به پناه تیموری از طرف شمال ارومی در بیرون دروازه چادر زدند. شیخ عبیدالله
 بعد از شکست از طرف کوه بقلعه اسمعیل آواران شد عسکر آباد که سید خانوار
 است اطراف آبادی خود را سنگر بندی کرده و مقاومت مینمودند از شکست شیخ
 خبردار شده جلو قشونش را گرفته شیخ بر سر آن قریه هجوم آورده اهالی در
 مقام مقاومت برآمده وی نفرزاکراد را کشتند ولی چون گلوله و باروت آنها
 با تمام رسیده بود علاوه بر این در مقابل (فاتح ایران و توران ۱) ایستادگی خارج
 از اندازه قدرت آنها بود شیخ بتهر و غلبه بر آنها مسلط شده عموم اهالی آنجا
 را از دم شمشیر گذرانید تیمور پاشا و لشکرش که باین قریه نزدیک بودند مسامحه
 کرده بکمک آنها نرفتند تیمور پاشا در قریه چهار نبش اردوزده بودند شیخ غفلتاً
 بار دو گاه حمله نموده فیما بین جنگ سختی در گرفت باز اکراد شکست خورده
 فرار نمودند و بیست نفر از آنها مقتول گردیدند و از طرف نیروی دولتی چند نفری
 کشته شده بود شیخ عقب نشسته باز چند پارچه آبادی که در آن حوالی بود
 تاراج کردید هر چند میان اردوی شیخ و تیمور پاشا خان بجز ۵۰ دقیقه مسافت
 پیش نبود ولی تیمور اقدام بحمله نمیکرد که یکبار قشون خصم را نابود سازد
 و ریشه فتنه را بکند در هشتم ذی الحجه شیخ از نزدیکی اردوی تیمور کوچ کرده
 بطرف برادوست روان گردید بدون اینکه تیمور باو حمله نماید و اینکار را
 می توانست انجام دهد از قراریکه بعداً معلوم شد لشکر شیخ در طرف برادوست
 پراکنده شیخ تنها می ماند و بمرضی گرفتار میشود از ترس آنکه مبادا دستگیر
 گردد بطرف نوچه ملک خود میرود بعد از گذشتن شیخ از برادوست اردوی تیمور
 پاشا خان دست بهر گونه شرارت و بی اعتدالی باز کرده اهالی که از دست اردوی
 شیخ زهائی پیدا کرده بودند بدست اردوی بی انصافی ملاحظه تیمور پاشا خان
 که در نظر آنها شیعه و کرد و بت پرست همه یکسان بودند از لخت کردن هیچکس
 دریغ نداشتند اگر در شهر چیزی می خریدند قیمت آنرا نمپردا خفتند اگر به
 قهوه خانه می رفتند قطع نظر از اینکه پول نمیدادند چیزی هم بمر بده می گرفتند
 کمترین کارشان دزدی و راهزنی بود مردم بطرف اقبال الدوله روی آورده سر
 شکایت باز نموده و گفتند صدر حمت بکفن دزد قدیم، شیخ با وجود اینکه با ما
 عداوت دینی داشت اینگونه تعدی بر سر ما بیاورده اقبال الدوله میگوید که

تیمور پاشا خان بعد از مرگ برادرش شجاع الدوله انتظار چنین روزی را میکشید که انتقام عداوت باطنیش را درباره اهالی ارومیه انجام دهد چونکه برادر من یکوقتی از طرف دولت مأمور بود که برود آن طایفه را تنبیه و تأدیب نماید حالا تکلیف من نیست چون او مهمان است و بکمک ما آمده داخل این مسئله بشوم وقتی که شکایت و فریاد تظلم اهالی ارومی فزون از حد گردید و بیم شورش میرفت تیمور پاشا خان صلاح در این دید که اردو را از شهر خارج و دور نماید بمزم مرگور و دستگیری پسر شیخ از حوالی ارومیه حرکت و آن مجال را نیز غارت نموده و کاروان بنمای بی حد و حصر خود را بولایت میفرستاد شرارت افزاد تیمور پاشا خان ده برابر ظلم و تعدی اکراد بود بعد از ختم این وقایع و پس از گذشت مدتی شیخ هدایت نامی از اکراد همراه شصت نفر کرد بشهر ارومیه آمده و توسط شیخ الاسلام ارومی بمذهب شیعه درآمدند عبدالله خان زرزاهمدستان شیخ زن و فرزند خود را برداشته و در سرحد ایران و عثمانی سکنی گزیدند نعمت آقا نام یکی از اکراد عثمانی از شیخ مفارقت مینماید هنگام عبور بخاک عثمانی دستگیر شده و محافظین سرش را بریده و اموالش را ضبط مینمایند.

شماه ای از سیاحت نامه ابراهیم بیگ

حرکت ابراهیم بیگ از مرانجه بسوی ارومی از طریق دریا

در دوره سلطنت ناصرالدین شاه

باری کشتی بسوی جزیره بحرکت آمد طرف غروب بجزیره رسیدیم کشتیبان که بارش گوسفند بود آنها را بیرون آورد ما نیز پس از ادای نماز و خوردن شام خوابیدیم سحر گاهان که بیدار شدیم خود را کنار دریا و نزدیک شهر ارومیه دیده بیدزنگ بیرون آمدیم از اینجا تا شهر سه فرسخ راه است فوراً دو لافخ کرایه کرده عازم شهر شدیم پس از دو ساعت طی مسافت بشهر رسیدیم

و در کاروانسرای گلشن منزل کردیم .

آن روز را جایی نرفتم بعد از نهار یوسف عمو (عمواستاد ابراهیم بیگ) گفت من می‌خواهم حمام بروم من بعد از رفتن او در صحن کاروانسرا قدم می‌زدم در جلو حجره دیدم سبزه و کشمش زرد پاک کرده برای ارسال به ممالک روسیه توی قوطی‌ها پرمی‌کنند قدری بتماشای آن ایستادم دیدم در میان این مزدوران که به پر کردن قوطیها مشغولند قیل وقال است بحدی که نزدیک بود کار بمش و سیلی بکشد درست گوش دادم یکی میگفت که این نعمتیان تمام بی‌غیرتند، دیگری از آن طرف گفت از حیدری بی‌ناموس تر در دنیا کیست مگر زیادت رفته در فلان دعوا از پیش ما چون روباہ گریختند آنوقت مرا نیز بیاد آمد که وقتی پدر مرحوم نقل میکرد که در بسیاری از شهرهای بزرگ ایران در میان اهالی جنگ (حیدر - نعمتی) هست و بهواخواهی این دو نام که هیچیک از طرفین رانمی‌شناسند همه سالها خونها ریخته و بسامی‌شود که طرف غالب بخانه‌ها و دکانین مفلوبین افتاده از غارت اموال نیز خودداری نمی‌کنند.

از صاحب انبار کشمش پرسیدم چرا اینها را ساکت نمیکنی برای دو اسم مجهول علت این همه خصومت چیست مگر اینها اهل یک مملکت و برادران دینی و وطنی همدیگر نیستند ؟

بیچاره در جواب آه سردی کشید و گفت: برادر عزیز نصیحت کردن باین جهلا و وظیفه من نیست پند دادن اینها تکلیف علمای شهر است افسوس که آن بی‌انصافان اینها را نصیحت نمی‌کنند سهل است بلکه خود دامن زن آتش این فتنه‌اند زیرا که خود ایشان نیز بهی در طرف حیدریان و برخی در سمت نعمتیان هستند می‌خواهند که بهواخواهی فریقین خودشان را طرف توجه عوام کنند و چنان تخم این خصومت را در مزرع قلوب جهلای قوم پاشیده‌اند که به تقریر نمی‌آید .

طرفین چنان گمان می‌برند که بسبب خصومت آن دیگری رستگار دنیا و آخرت بوده و پس از مرگ بدون سؤال و جواب بی‌هشت خواهند رفت اینست که بر قایت همدیگر کیسه مرثیه‌خوانان را پرمی‌کنند و بسینه می‌کوبند و زنجیر می‌زنند و سر می‌شکافند در صورتیکه می‌بینید اکثر مساجد ما در بسته و خراب و غرق گرد و غبارند آنها غالباً مساجد را بسته و در کوچه و بازار و شوارع که

شمرده نمی‌شود اکثراً گشاده‌رو و خوش سینما هستند از حمام رفتن یوسف‌عمو چهار ساعت گذشته بود از دیر کردش نگران بودم بحوالی کاروانسرا رفتم دکانها را تماشا میکردم نزدیک بغروب یوسف‌عمو آمد پرسیدم چرا این قدر دیر کردی گفت شما عهد کرده‌اید که در ایران بحمام نروید مقصود شما اینست که بخزانه حمام که آبش تمیز نیست و همه‌کس داخل می‌شود نروید نه اینکه بتوی حمام داخل نشوید .

تماشای عجیبی در حمام‌های اینجا هست باید فردا بخاطر من بحمام برویم شما داخل خزانه نشوید در خارج شستو با آب سرد و تمیز هم ممکن است گفتم مقصودت از این همه اصرار چیست ؟

گفت شما بسياحت آمده‌اید و هر چه می‌بینید می‌نویسید در حمام اینجا هم خیلی چیزهای دیدنی و نوشتنی هست اتفاقاً فردای آن روز جمعه بود به اتفاق یوسف‌عمو بحمام رفتیم جامه را چنانچه عادت است کنده اندرون رفتیم چند قدمی بر نداشتیم بودم که ناگهان مردی يك طاس آب بیای من پاشید، یکی دیگر نیز بیای یوسف‌عمو من تعجب کنان بروی یوسف‌عمو نگاه کرده معنی آب‌پاشی را با ایما از او پرسیدم گفت بیاد رکنا رخوض آب سرد بنشینیم دیدم دور-تادور حمام سی‌چهل چا لنگ انداخته مردم در روی آنها دراز کشیده بدست و پای و بریش و سبیل و بزاف خودشان حنا بسته‌اند یکی را چپتی و دیگری را غلبان و یکی را چای می‌دهند .

یوسف‌عمو گفت آنان که بپاهای ما آب پاشیدند دلاک هستند در توی حمام چند تن دلاک دیگر نیز هست اینها که يك طاس آب بیای ما پاشیدند مال آنان شدیم دیگری حق خدمت ما را ندارد من خندیدم .

خلاصه ما باید چندان منتظر شویم که استاد دلاک مشتریانی را که پیش از ما داشت کینه و صایون کشیده بعد از آن نوبت بما رسد دیدم بقدر چهل و پنججاه نفر مشتری و ده نفر دلاک است اقلاً باید سه چهار ساعت به انتظار نوبت به نشینیم .

یوسف‌عمو گفت ترا مخصوص برای تماشای این وضع آوردم که بفهمید من دیروز چقدر دیر آمدم گفتم همه روزه چنین است یا امروز بمناسبت بودن جمعه که روز تعطیل است مردم بحمام ریخته‌اند گفت دیروز نیز همین‌طور بود

من پرسیدم گفتند تمامی حمامهای شهر هر روز چنین است که می بینید بگفتم این مردان چرا بدست و پاهای خودشان حنا بسته اند گفت میگویند یکی اینکه دست و پای آدمی را حنا همیشه نرم نکند دارد. دوم آنکه ثواب است. بگفتم اینها دلیل بیکاری و تن پروریست همه ثواب هارا تمام کرده اند تنها حنا مانده است اینها قدر وطن را نمیدانند از لذا لذت خدمت وطن بی بهره اند قطران کوتاه و همشان پست است سیر کردن شکم گرسنه هزار مرتبه از حنا کشیدن و در حمام خوابیدن ثواب تراست.

باری دو نفر نیز در کنار حوض خضاب کرده غلیان میکشیدند از یکی پرسیدم آقا شما از اهل این شهر هستید؟ گفت بلی. بگفتم مقصود این مردم که بدست و پای خودشان حنا بسته اند چیست يك نگاه متمجبانه بمن کرده گفت اول اینکه ثواب است. دوم دست و پای آدم را نرم میدازد، بگفتم آقا جان دوائی نیز پیدا کنید که دل شمارا نرم دارد چندی هم در فکر ترقیات وطن و در پی حفظ حقوق آن باشید ای مردمان غافل شما در جای بسیار خطرناکی واقع شده اید نمیدانید که هر گاه زمان اقتضا نماید و از خارج نیز انگشت تحریک بمیان آید پانصد شصت نفر سوارا کرد در یکروز این شهر را زیر و زبر میکنند شما ابدأ در پی مدافعه وطن و خودتان نیستید در این شهر که در نقطه بسیار دوری افتاده نه قلع و حصار دارید که در پناه آن از دشمنان مدافعه کنید و نه اسباب دفاع دیگر از توپ و تفنگ و زمان هم بهیچ وجهی نمیتواند شمارا متنبه کند دیروز بود که شراره بیداد شیخ عبیدالله خشک و تراطراف و حوالی این شهر را سوزاند توده خاکستر نمود امروز شما در پی نرم کردن دست و پای نگارین خود هستید و نصف روزی را در حمام بکاریکه زنان را در خوراست بصرمی برید.

آن مرد در جواب گفت که معلوم شد تو عرب هستی عجب جایی برای خود نمایی پیدا کرده ای که گفته اند در غربت بلند پروازی، در حمام تکبر و خودنمایی مرد که تو خود بکدام ملت میمانی اگر در جای مخفی یا در صحرا بر تو قضایی وارد بیاید از نیش تو کیست که در یابد تو بکدام مذهب و ملت منسوب هستی ترا باین کدام مذهب دفن و کفن نمایند در تمام اعنای تو نشانه از مسلمانی نیست من اگر بجای حمامی بودم ترا بحمام راه نمیدادم دیدم کار بنقطه دیگر منتهی شد بگفتم نشانه مسلمانی را دارم، گفت از آن نشانه یهودان هم دارند در اینجا

رشته صحبت را پیچیده بخود پرداختم، دلم تنگی گرفت دلاک را سدا کردم در جواب لبیک شنیدم پس از اندکی دیدم غولی در برم ایستاده در اول ورود بحمام از شدت بخار درست ندیده بودم گفتم استاد شما قدری مابون بمن بدهید من خود راشست و شومی کنم ولی حق ترا تمام میدهم کیسه و مابون نمی کشم، استاد رفت و قدری مابون آورد با همان آب سرد حوض بدن خود را دوسه بار مابون زده شستم غلیان هم آوردند نکشیدم یوسف عمه بخزانه رفته پس از شست و شو برگشت هر دو بیرون شدیم تمامی اوقات امروزی ما صرف حمام شد. فردای آن روز بمزم گردش بازار شهر بیرون شدیم یوسف عمو دردم کاروانسرا دکان جوراب فروشی دید، گفت میخواهم یکی دو جفت جوراب برای خود بخرم یوسف عمو مشغول خریدن جوراب شدم من هم در سکوی دکان نشستم در روبروی من دکان عطاری بود جوان بسیار خوشگلی تقریباً هیجده ساله در دکان نشسته مشتری مانند مگس بدور او جمع بودند یکی نرفته دو نفر بجایش میرسید، اما چیز زیادی نمی گرفتند منتهای خرید یک عباسی دوشاهی، یک شاهی بود معلوم شد که ایشان درد منداند جوان نیز با مشتریان با گشاده رویی رفتار میکرد، خلاصه ازدحامی از مشتریان درد کانش بود شخصی راهم دیدم که در حوالی دکان جوراب فروشی نشسته قلم و کاغذی در دست دارد بروی پسر نگاه کرده چیزی می نویسد، من تصور کردم که این مرد نقاش است صورت جوان را نقاشی میکند با خود گفتم که خوب است صورت نگاری نیز در این جا هست و خوشحال بودم از جوراب فروشی که پیرمردی بود پرسیدم عمو اسم این نقاش چیست مرد را با نکتست نشان دادم گفت فرزندان نقاش کجاست، گفتم این مرد که صورت این جوان عطار را میکشد خندید و گفت فرزندان عزیز من مردی را که دیده و نقاش تصور کردی صورت نگار نیست بلکه شاعر است، بدین پسر شعر می بندد این شاعران بی عار مرا از کسب و کار باز گذاشته بستوه آورده اند هر ساعتی یکی میرود دیگری می آید بیهانه نظر بازی باین جوان، سکوی دکان من از این مشتریان بی منفعت و بد اخلاق دقیقه ای خالی نیست در کار خود متخیر مانده ام. گفتم این جوان کیست گفت این پسر نامش غلامعلی بیگ است بسبب اندک جسنی که دارد انکتست نمای خاص و عام این شهر گشته نامش در تمامی شهر مشهور است و خود جوان با غیرت و مشغول بکار خود است ثروتی نیز دارند گفتند پس این هنگامه برای چیست گفت محض بیماری و

بیکاری صبح تا شام در این شهر هر جامی روی صحبت این جوان است، شب همه
جاچند نفری گرد هم آمده شمع خودشانرا روشن نموده صحبت این جوان را
نقل مجاس میکنند و اشعاری مانند -

شیرین سومنه زهردی سن سیزماتان اوغلان
ایچدورمه بو زهری منه شکر ساتان اوغلان

جرم ندی آتدون منی بیگانه نی توتدون
اوز یارینی ای اوزگه سوزیله آتان اوغلان

گراو خلیاسان سینه می بردم دم اوخ اوخ
امادیرم الیه سن اوخ آتان اوغلان

قورخ اولدره سن عاشقی آخرقالا آدون
اوز عاشقین قاننه ناحق باتان اوغلان

برایش درست میکنند.

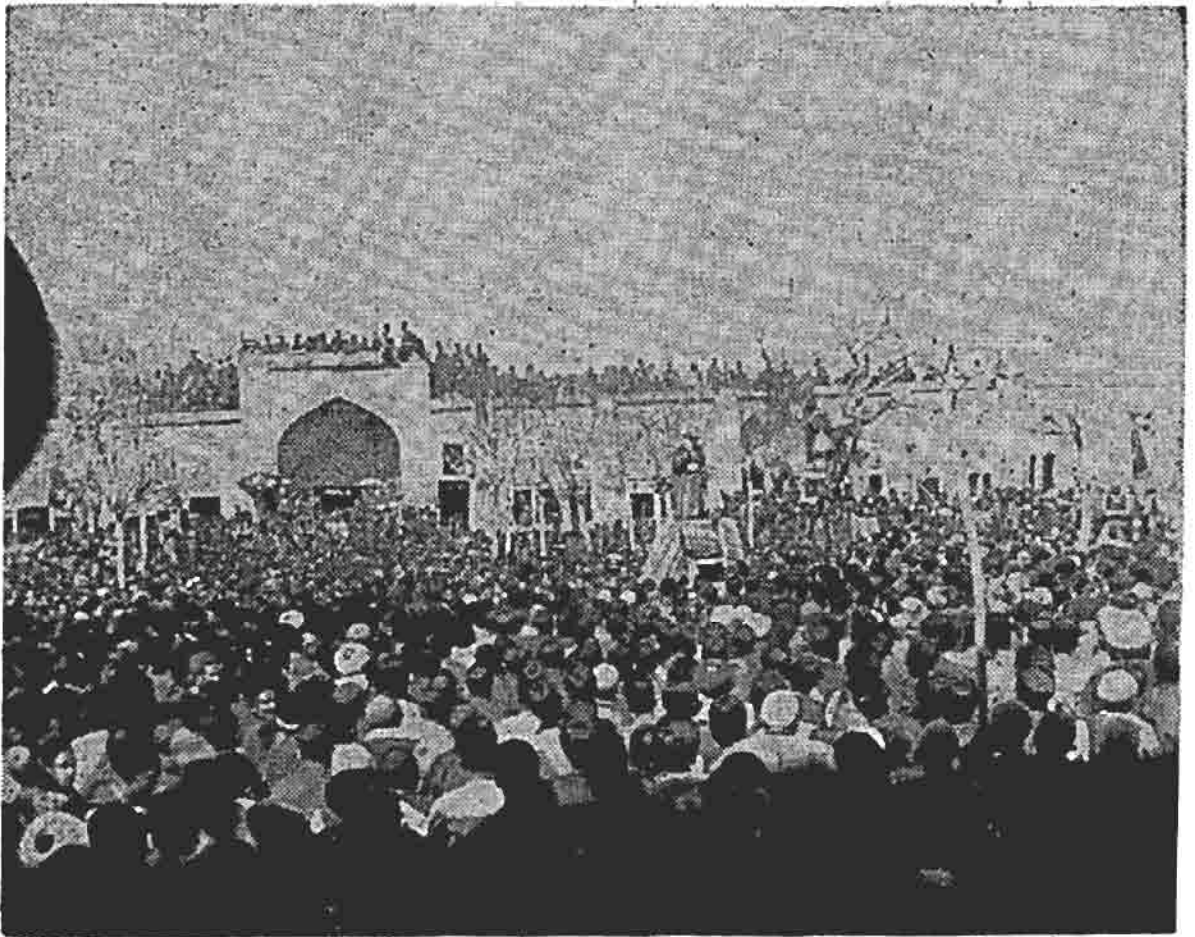
گفتم عموجان ما غریبیم تازه باین شهر وارد شده ایم کجای این شهر
دیدنی و درخور سیاحت و تماشا است گفت فرزند داخل شهر این است که
می بینی تفرجگاه این شهر بیرون دروازه است که همه باغات باصفا و سبز و
خرم است مخصوصا هنگام بهار که گل سرخ بشکند اطراف شهر رشک باغ
ارم و نمونه از بهشت آدم است ولی اکنون چیزی در بساط نیست از هجوم لشکر
بهمن ودی باغ و بوستان سهل است که تا منز استخوان ما نیز افسرده است باز
در کوچه ما و (بازارچای) عمارت های خوب و دیدنی هست گفتم بازارچای کدام
طرف است گفت از این بازار راست بروید تا بیرون شوید جویباری خواهید
دید که روان است روی بالای آن بروید آخرش بمحله ارامنه منتهی است آنجاها
خالی از شکوه نیست. چون رشته صحبت ما با پیرمرد جوراب فروش قطع شد
یوسف عمونیزپول جورابها را داده سیاحت کنان روی بدان سمت روانه شدیم
خیابان بزرگی در پیش بود تا آخر آن رفتم قبرستانی دیده شد فاتحه خوانده
گذشتیم کوچه دیگری پیش آمد داخل شدیم دیدیم تردد کنندگان اغلب ارمنی
هستند معلوم شد که محله ارامنه است قدری بیشتر رفتم دیدم از بالای طاق مختصر
عمارتی که لوحه کوچکی بزبان انگلیسی (رای تینک) آویخته اند که اینجا
مطبخه است من از دیدن این لوحه بزبان انگلیسی و از خواندن نام مطبخه غرق

حیرت شدم باخود گفتم این مطبعه متعلق بکجاست باور نمی کردم دیدگان بر هم نهاده قدری بسرانگشت مالیده دو باره باز کرده دیدم خیر مطبعه است والسلام پیش آمده از یکنفر ارمنی که در آنجا بود پرسیدم اینجا چکار می کنند در جواب من گفت کاغذ آورده دیدم این شخص مرا بدیگری تشبیه کرده است گفتم آری آورده ام گفت متمدنی مطبعه بیرون رفت حالا می آید اما کمکش اینجا است مدامت کلید را بیاورد رفت بایکنفر ارمنی دیگر آمد آنهم گفت کاغذ آورده گفتم بلی بعد معلوم شد که اینها بکمان اینکه ما تاجریم و از تبریز کاغذ برای فروش آورده ایم ایشان هم بکاغذ احتیاج داشته اند بهر حال دره مطبعه را بساز کردند رفتیم داخل دیدم در یک قسمت کتابهای جلد شده و در گوشه ای نیز کتب بی جلد چیده شده است آرامنه گمان نمی کردند که مسلمانی زبان انگلیسی بداند لهذا من از کتابها برداشته بتجاهل نگاه کرده از کج و راست باین طرف و آن طرف برمی گردانیدم دیدم که همه کتابهای پروتستانی است گفتم تا حال بیامدند ما نیز کار داریم وقت دیگر می آیم در این اثنا همان ارمنی پیش آمده بگوش من گفت که یک هفته است کاغذ ندارند و چاپخانه تعطیل است مواظب باش و ارزان نفروش اما باید در پاداش این خدمت پس از سر گرفتن معامله یک تومان بمن انعام بدهی گفتم ممنون شدم خیلی خوب میدهم از آنجا برگشته بمنزل آمدم .

در این هنگام دیدم دالان دارخنده کنان پیش آمد و گفت آقا آفرین بر شما چه زود پیدا کردید گفتم چه چیز را زود پیدا کردیم گفت مگر من ندیدم بیهانه خریدن جوراب یکساعت در دکان کربلای محمد قاسم جوراب فروش نشسته محتماشای جمال غلامعلی بیگ بودید عیبی ندارد آقا ما هم اهل بخیه ایم دیدم باین مزد که احق هر چه بگویم بجاست حرفی نزده باخود گفتم عجب عالمی است کسی را که از حال آن ابد آگاهی ندارد در ملک ناشایست خودشان می پندارند باید تا بلای نازل نشده از میان این قوم لوط گریخت تا اینکه تر نیز باتش خشک نموزد .

رضائیه و مشروطیت

یکی از شهرهای آذربایجان که از سال ۱۲۸۵ (نخستین سال جنبش آزادی) شور و هیجانی در آن پیدا شد شهر رضائیه بود که پیروی از تبریز مجاهدان جانباز پیدا کردند و روزنامه منتشر گردید و کسانی از آخوندهای بنام بهواداری از مشروطه و یا مخالف با آن برخاستند و در منبرها بستایش و یا نکوهش آن کوشیدند چنانکه از آنان نام آقای عسکرآبادی و حاجی میرزا ابوالقاسم راشنیده ایم که اولی هوادار مشروطه و دومی بدخواه آن بود.



انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵

رضایه سومین شهر آذربایجان بود که کسانون جنبش بشمار میرفت لیکن چون در آن هنگام جریان کشاکش مرزی میان ایران و عثمانی پیش آمد دولت عثمانی سپاه بمرزهای ایران آورد واکراد را بتاخت و تاراج آبادیها شورانید رضایه در سایه نزدیکیش بمرز صدمات بسیار دید از تهران کمسیون برای گفتگو بانمایندگان عثمانی فرستادند و نمایندگان در رضایه گرد آمده و محمد علی میرزا فرمانروایی این شهر را بحاجی محتشم السلطنه رئیس کمسیون وا گذاشت و این بود چون مجلس در تهران بسته شد محتشم السلطنه نیز انجمن شهر را بست و دستگاه مشروطه را برچید مهذا آزادی خواهان از کار باز نایستادند. هنگامیکه اهالی خوی با اکرامی جنگیدند مشهدی باقرخان و مشهدی اسمیل و آقامیرزا محمود که سر دسته مجاهدان رضایه بودند بادسته ای بیاری امیرحشمت و عمواوغلی رفتند و تازمانی در آنجا بودند بعداً چون امیرحشمت از خوی آهنگ رضایه نمود و آنجا را بکشاد و حاجی محتشم السلطنه را بسلامس برد دوباره آزادی در رضایه برپا گردید و آزادی خواهان بکار افتادند.

در این موقع فرمانروا در رضایه اجلال الملك بود و اجزاء مشروطه خواهان بشمار میرفت ولی همیشه دوران دیشی می نمود و بادشمنان و مخالفان مشروطه مدارا میکرد، در این موقع خواست باروسها و صدخان نیز کنار بیاید روزهای اول راه های بسته و ارتباط قطع بود و خبر صحیحی از تبریز نمی رسید ولی آزادی خواهان از اوضاع تبریز نگران بودند کم کم اطلاع حاصل شد که اوضاع تبریز وخیم است و مجاهدان که از تبریز گریخته و به سلامس رسیده بودند میخواستند با امیرحشمت بر رضایه بنیایند امیرحشمت تلفناً از شاهپور با اجلال الملك صحبت نمود معلوم بود که در رضایه نیز کارهایی در شرف اجرا بود روز ۱۷ دیماه بود که بگیرو بیند شروع گردید. اول اجلال الملك و بعد آروسها کسانی را بازداشت نمودند، اجلال الملك قبلا پیامی با آزادی خواهان فرستاده و متذکر شده بود که روسها از من میخواهند شمارا دستگیر کنم و من ناگزیرم این عمل را انجام دهم اگر می توانید تا دیر نشده خودتان را نجات بدهید اشخاصی که این پیام را شنیدند خود را نجات داده و بعضی از آنها به شباندرخانه عثمانی پناه بردند کنسول عثمانی در این مورد با آزادی خواهان کمک زیادی نموده و

آنها را رامورد حمایت خود قراردادند .

این بود که کسانی از آزادیخواهان من جمله مشهدی باقر سر دسته مجاهدان و چندتن از بازرگانان که بازادی خواهی مشهور بودند هر یکی از راهی خود را بشا بپردخانه رسانیدند و نجات یافتند از آنطرف مأموران اجلال الملك مشهدی اسماعیل یکی دیگر از سران مجاهدین و حاجی آقا کشی بیگه مؤیدالتجار و بعضی دیگر را گرفتند و سپس خودروسها آقای ابوطالب علیزاده و حاجی سید حسین ملکالتجار و حاجی عباسقلی و کیلالتجار و برخی دیگر از شناختگانرا از خانههایشان گرفتند و بار دو گاه خود پرده وزندانی نمودند هر یکی را بنحوی شکنجه میدادند ولی داستان مشهدی اسماعیل از همه دلسوزتر است .

اورا مدت ده روز در حکومت نگهداشتند سپس اورا بکنسولخانه فرستادند ده روز نیز در آنجا بود روسها میخواستند اورا زنده نگذارند بدترین دشمن ایشان بشمار میرفت بدستور خود آنان صمدخان ویرا از اجلال الملك خواست و اورا از کنسولگری خارج و بیگمته سواران قراجه دانی سپرد که اورا به تبریز ببرند مشهدی اسماعیل میدانست که چون به تبریز رسد کشته خواهد شد این بود شبانه آهنگ خود کشی کرد و چون دسترسی بازاری نداشت با یک کارداز کار افتاده و کندر گهای گردن خود را برید و چون با آن نتوانست بیکبار خود را آسوده گرداند سواران که محافظش بودند از چگونگی آگاه شدند و جلو گیری نمودند جریان باجلال الملك اطلاع داده شد چون اورا باحالی که داشت نتوانستند به تبریز برسانند در میدان توپخانه (زندان شهر بانی فعلی) ریسمانی از درخت توت آویختند و مرد دلیر را با گلوی نیم پریده روز نهم بیمن ماه بمیدان آورده ریسمان بگردنش انداخته بیجان ساختند رضایه بدین ترتیب بکربان شایسته ای در راه آزادی تقدیم نمود اجلال الملك تا چندی فرمانروایی داشت تا پاسمدخان رشته الفت را برید و از کار کناره گرفته روانه تهران گردید و والی نامی از مردم خود رضایه بجای او نشست که اورا نیز با آزادی خواهان داستانهای هست .

رضائیه و انتخابات

شهر رضائیه تا دوره چهارم در مجلس نمایندگی نداشته برای روشن شدن مطلب مقاله‌ای را که در آنموقع در روزنامه ندای وطن بچاپ رسیده ذیلا درج مینمائیم:

۲۳ محرم ۱۳۲۵ قمری

در مسئله انتخاب کردن یکنفر وکیل جهت مجلس شورای ملی تهران آنچه کتباً و تلگرافاً از تبریز انجمن ایالتی هر چه خواستند که یکنفر از ارومیه هم منتخب نموده روانه نمایند بواسطه اغراض شخصی این مسئله صورت نگرفت تا اینکه وکلای محترم آذربایجان عزم حرکت بسوی تهران فرمودند بعد در ذی الحجه بسی و اهتمام اعضای انجمن محلی و اطلاع وکلای اصناف و تجار و اعیان و علماء که دعوت عمومی به انجمن محلی شده بود اول دوازده نفر از موثقین که در خور این وظیفه معین نموده بدست معین نمودن را موقوف نموده رأی هارا آزاد قرار دادند، انجمن محلی هزار نمره ورقه انتخاب چایی داشته موافق نظامنامه هر طبقه ورقه‌های انتخابی را گرفته تا آنکه جمعه آخر ذی حجه در انجمن از جمیع طبقات جمع حاضر بودند مهر صندوق را برداشته چند نفر قطار حضوراً آراء را استخراج به اکثریت آراء ۲۹۹ رأی که باسم جناب مستطاب آقامیرزا محمود آقا سلماسی می‌شمارد مقیم ارومیه ظهور نمود، قبلاً بحکم نظامنامه از طرف ارومیه وکیل است که در کرسی ایالت باشد. در چهاردهم محرم تجدیداً در این خصوص در انجمن محلی جمع شده اعتبارنامه جناب معظم‌الیه را نوشته کسان بسیار امضاء نموده که بزودی روانه فرمائید.

در آن روز به نحویکه معلوم شده از مفرضین که اصلاً و قلباً رضامندی بمساوات و حریت ندارند بنای فساد و مفسده می‌گذارند گویا از امثال خودشان جمع کرده یکدل و یکجهت شده می‌گویند که نباید جناب مستطاب آقامیرزا محمود وکیل ارومیه شود و حال آنکه خود جناب آقا میرزا محمود را اول از

جمله دوازده نفر مین نموده بودند بعد از آزاد شدن رأی هاهم ۲۹۹ را در مقابل ۱۴۸ رأی که دو برابر بیشتر است باسم جناب ایشان از مروفان نوشته اند با وجود این مفرضین خیال فساد دارند هر گاه از قتنه و فساد دست برنداشتنند اسماً و رسماً یکان یکان عرض خواهد شد .

اسامی نمایندگان رضائیه

- | | |
|--|---------------------------|
| ۱ - رضائیه از دوره اول تا دوره چهارم نماینده ای در مجلس نداشته | |
| ۲ - جناب آقای میرزا رضا خان افشار | از دوره چهارم تا هفتم |
| ۳ - جناب آقای حسین خان افشار | از دوره هفتم تا سیزدهم |
| ۴ - جناب آقای سادقی افشار | از دوره سیزدهم تا شانزدهم |
| ۵ - جناب آقای فریدون افشار | دوره هفدهم |
| ۶ - جناب آقای دهقان | دوره هیجدهم |
| ۸ - جناب آقای صاحب قلم | دوره نوزدهم و بیستم |

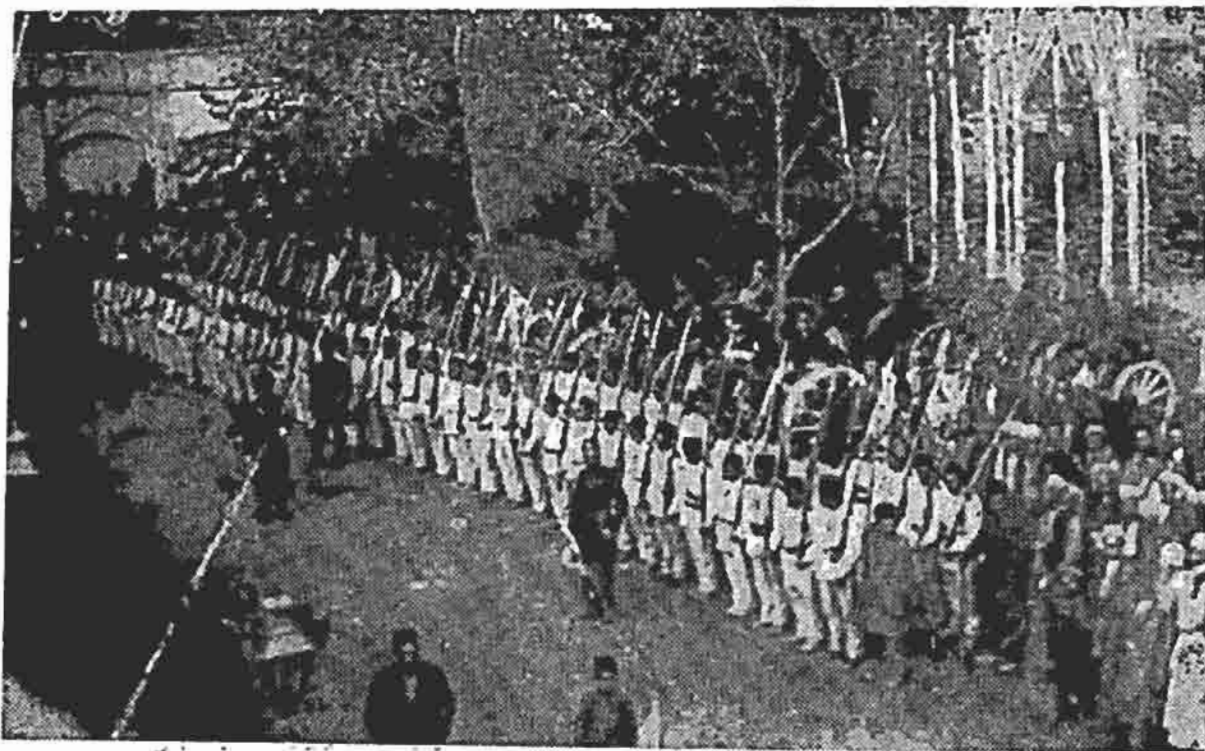
رضائیه در جنگ اول جهانی

از تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان

وقتی که دولت عثمانی وارد جنگ شد در مرزها ناامنی پدید آمد از یکسو اکراد بنام جهاد، در حقیقت بقصد تاراج سخت بشوریدند و از یکسو مجاهدان ایران در چند محل بجنگ و جدال برخاستند چنانکه امیر حشمت و یاران او از مرز بازرگان بخاک ایران گذشته و با روسها به نبرد پرداخت و قشنگچی و همستان او از طرف ساوجبلاغ شروع بشورش نمودند از یکسو نیز سپاهیان عثمانی

در چند جا پابخاک ایران گذاردند در اطراف رضایه آشوب بیش از سایر جاها بود و در مدت چهار سال زمان جنگ این شهریش از همه شهر های ایران آسیب یافت در اطراف رضایه گذشته از جنگ روس و عثمانی اکراد و جلوها مایه گرفتاری دیگری بودند اکراد بتاخت و تاراج خو کرده همیشه چشم براف فرصتی می نشستند که بیرون ریخته و هر آبادی که بجلوشان آمد تاراج کنند عثمانیها جهت تحریک آنها از کلامه جهاد استفاده کرده و آنها را بشورش و غوغا بر علیه ایرانیان و روسها و ادار می ساختند و گروهی کثیر از اکراد خاک عثمانی و عاگر ترک ملبس در لباس کردی راهنمای ایشان بودند، جلوهها نیز برای رسانیدن هر گونه آسیب بایرانیان آماده بودند و در این هنگام روسها اسلحه و تفنگ در اختیار آنها می گذاشتند در مهرداد که هنوز عثمانی وارد جنگ نکرده بود اکراد رشته امنیت را گسسته و روز ۸ آبان ماه دسته های انبوهی از آنها ناگهان از کوهها سر ازیرو از مرز گذشته بآبادیه های خاک ایران ریختند بی آنکه تفاوتی در میان سنی و مسیحی بگذارند آبادیها را تاراج و از کشتار نیز دست باز نداشتند، آسیب دیدگان پریشان و نالان بشهر ارومی ریختند و اکراد مدت زیادی در اطراف رضایه مشغول تاخت و تاز بودند تا اینکه روسها سپاه فرستاده و با خون ریزی های زیادی بیرونشان کردند چنانکه روسها می گفتند در میان کشتگان کسانی را از سپاه عثمانی دیده بودند. در این اوقات نیروی دولتی مقیم ارومیه عبارت بود: از یک فوج معظم توپخانه بفرماندهی مرحوم حاجی نظم السلطنه افشار امیر تومان و دو فوج پیاده که بفرماندهی فوج هفتم بامرحوم سردار عظیم السلطنه که از آثار و باقیات آن مرحوم همین مسجد سردار مشهور می باشد و فرماندهی فوج جدید بامرحوم میزرا علی خان والی ملقب بمنظم الدوله بملاوه یک فوج سوار نیز بفرماندهی مرحوم ضرغام الملك امیر تومان بوده است .

جنگ روس و عثمانی
در اطراف ارومیه
 امیر حشمت با همراهان خود که در حدود ۲۰۰ تن بودند در اطراف ارومیه بروسها شیخون زده و روسها شکست خورده عقب نشستند در اینجاستجبات بزرگی از اکراد بامیر حشمت پیوسته و دوباره روسها را تعاقب نمودند بار دیگر در موانا جنگ رخ داده و روسها دوشبانه روز مقاومت نمودند از دو طرف عده زیادی کشته شد بالاخره روسها شکست خورده پس نشستند.



سربازان فوج جدید در محوطه توپخانه

عقب نشینی
قوای روس بارومیه

درسه فرسخی موانا روسها تپه هائی را سنگربندی
نموده بودند چون اکراد نزدیک شدند جنگ شروع
شد در این جنگ عده اکراد بدو هزار تن میرسید
در اینجا نیز پس از دو شبانه روز جنگ روسها شکست
خورده و تا انهر دو فرسخی
ارومیه عقب نشستند و پس از یک جنگ کوتاه روسها
خود را بشهر ارومیه رسانده
بیاری اعتماد الدوله و دیگر هواداران خود شهر را
مستحکم نمودند و به مقاومت
پرداختند در این هنگام جودت بیگ والی وان
بارشید بیگ چرکس از افسران
بنام ترک پادسته سپاه عثمانی رسیدند و در
اطراف شهر بودند ولی کاری از پیش نبردند
و از روسها شکست خورده باز گشتند
این پیش آمد در آذرماه ۱۲۹۲ شمسی و باز گشت
عثمانیها در هفتم دیماه بود
روز ۱۱ دیماه بود که ناگهان روسها
بخالی کردن ارومیه پرداختند و یکدسته از
سپاهیان روس شهر را رها کرده و بسوی
مرز رهپار

عقب نشینی قوای روس
از ارومیه

شدند فردای آنروز نیز باقیمانده سپاهیان بیرون رفتند ولی این عقب نشینی آنان بایک پیش آمد دیگری توأم بود و آن کوچ نمودن مسیحیان می باشد زیرا آنها به پشتگرمی روسها باهم میهنان خود بجنگ و ستیز برخاسته بودند در این موقع برجان خود ترسیده همینکه از رفتن روسها باخبر شدند خود را جمع و جور کرده با آنکه فصل زمستان بود بسیاری از ایشان جز همراه شدن با روسها و کوچیدن از ایران چاره ای ندیدند و این بود باشتاب بکار برخاسته و زندگی خود را بهم زده و آنچه توانستند برداشته و آنچه نتوانستند بجا گذاشته و در حدود ده هزار تن از مردوزن و بچه از شهر و از آبادیها براه افتادند و چون اغلب آنها عرابه و چهارپا برای سوار شدن نداشتند روی برفها و در توی گلها پیاده راه می رفتند و گاهی خوراک نیز نمی یافتند در میان راه زنان و اطفال آسیب زیاد دیدند بسیاری از ایشان تاب نیاورده از پاد آمدند بسیاری از چهار پایان در لجن زارها نابود شدند کسانیکه هزار سال در کشوری آسوده زیسته و هر گونه مهربانی از مردم دیده بودند همینکه پای بیگانگان بکشور رسید بانان گرویده و بدلخواه آنها تنگ بدست گرفته باهم میهنان خود جنگ و ستیز مینمودند .

چنانکه گفتیم عقب نشینی روسها ناگهانی بود از این رو تمام مسیحیان آگاه نشدند و اگر شدند فرصت نداشتند از ۵۰ هزار تن تنها ده هزار تن با روسها رفتند بقیه که باز ماندند همینکه از آمدن اکراد و عثمانیها آگاه شدند در قریهها خانههای خود را رها کرده رو ب شهر نهادند و بیخ بیمارستان درآمد و بسرای میسیونرهای خارجی پناهنده شدند تنها دو آبادی گوی تپه و گلپاشین خالی نشد، اهالی شهر در این هنگام نیز از کمک و مهربانی مضایقه نمودند و بسیاری از ایشانرا چه در شهر و چه در آبادیها بخانه های خود آورده در نگهداری آنها کوشیدند اغلب این نوشتهها از روی مدارک خود مسیحیان می باشد .

ورود قوای عثمانی
 همینکه رفتن روسها معلوم شد سپاه عثمانی که در نزدیکیها بودند رو بارومیه آوردند و پیشاپیش آنان اکراد در حدود سی هزار تن از کوهها فرود آمدند دسته ای از آنان در روستایی پراکنده شده بناخت و تاراج پرداختند و یک دسته بزرگی

زوبشهر آوردند دو روز پس از رفتن روسها بود که بشهر رسیدند و چون اعتمادالدوله حکمران ارومی از همدستان سمدخان بوده و در زمان حکمرانی خود بدلتخواه روسها رفتار میکرد در این هنگام همراه روسها بیرون رفته و کسی برای نگهداری شهر و جلوگیری از اکراد نبود بدون اینکه جنگی



اعتمادالدوله حاکم ارومیه در سال ۱۲۹۴ شمسی با نماینده مخصوص تزار دیده میشوند پست سر اعتمادالدوله مرحوم والی در پست سر نماینده تزار مرحوم سردار شهید می باشند

زوی دهد اگراد بداخل شهر آمدند و دست بتاراج گشوده و دو روز و دو شب غارت و آشوب را براه انداختند تا از پشت سر رشید بیگک فرمانده عثمانی با سپاه خود رسید و از تاراج و آشوب جلوگیری نمود و چند تن از اکراد را با تبر کشت، چند روزیکه رشید بیگک در شهر بود آرامش برقرار بوده مردم چه مسیحی و چه مسلمان آسوده بودند ولی چون روسهاخوی را گرفته و در آنجا سپاه داشتند رشید بیگک با دسته‌های خود بجلو آنان شناخت و در سیمای اردوگاه تهیه دید در شهر رشته کارها بدست نوری بیگ و راغب بیگک که دو تن از افسران بدرفتار عثمانی بودند افتاد ایشان با مسیحیان سختگیری زیاد نمود ارشدهمایون سر شهر بانی وقت تامی توانست از نگهداری مردم کوشیدمسیحیان رضامندی بسیار از او داشتند ولی از راغب بیگک و از مجد السلطنه که با عثمانیان بودند و دسته‌ای از مجاهدان را بر سر خود میداشت و از قوج علیخان و دیگران بسیار نالیده و داستانهائی نوشته که توان باسانی باور کرد.

می‌نویسند در گوی تپه دوهزار تن از مسیحیان از این آبادی و از آن آبادی گرد آمده بودند زنان و فرزندان آنها بکلیسا پناهنده شده و مردان بانفک در پشت بام پاسبانی می‌نمودند.

اکراد آنجا را محاصره نمودند و زد و خورد شروع کردید چون اکراد عده‌شان زیاد بود مسیحیان مرگه رادر پیش چشم خود میدیدند و نو میدانه جنگ می‌کردند لیکن در این میان دکتر پاکارد باسه تن همراهان خود سر رسید و چون با بعضی از سران اکراد آشنائی داشت توانست جلو جنگ را بگیرد و داخل آبادی رفته با مسیحیان ملاقات و آنها را تبرک مخاصمه و تحویل تفنگ و فشنگ و ادات و همه را همراه خود بشهر آورد جان دوهزار تن را باز خرید. دو روز پس آن داستان گلپاشین رویداد این قریه که آبادی آسوری- نشین بزرگی بود چون عثمانیها بارومی در آمدند آسوریان نماینده نزد آنها فرستاده و برای خود زینهار خواستند و چند تن عثمانی را با خود بده بردند و بدین ترتیب آسوده می‌زیستند تا این هنگام شبانه قوج علیخان با دسته‌ای از مجاهدان بآنجا رسیدند و بنام مهمان در خانه‌ها فرود آمدند ولی چون خوردند و آشامیدند از توانگران قریه ۱۵ هزار تومان پول طلبیدند و چون ایشان توانستند این مبلغ را به پردازند ۴۵ تن از آنها را گرفته و شبانه بیرون بردند

وتیرباران کردند .

تا آغاز سال نو ۱۲۹۴ شمسی وضع بدینمنوال گذشت در فروردین ماه این سال يك لشکر عظیمی که از استانبول فرستاده شده بود و چندین ماه راه پیموده بودند بمرزایران رسیدند یکدمته از آنها درپاش قلعه مستقر شده و دسته دیگر بافرماندهی خلیل پاشا بارومی درآمدند چون بارومی رسیدند دوباره آرامش درشهر پدیدگشت و چون چند نفر پزشکک نیز با آنها بودند در جلوگیری از بیماریها نیز آمدن آنها کمک مؤثری نمود خلیل پاشا پس از چندی که درشهر مستقر بود بکارها سروسامان داد و برای جنگک از شهر بیرون رفت در این سفر مجد السلطنه و مجاهدان ایران نیز همراهی کردند عده از اهالی بومی شهر بنا بحکم جهاد صادره از طرف میرزا فضل الله از علمای رضائیه بهم پیوسته و به پشتیبانی قوای عثمانی بروی نیروهای روسی حمله بردند

حکم جهاد
حکم جهاهیکه آقامیرزا فضل الله با ژلاتین چاپ و منتشر ساخته بود با آیه شریفه فضل الله مجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما شروع وبامهر (ذک فضل الله) بنام این مجتهد مختوم ومهور بوده است و در جنگی که رخ داد بروسها پیروز شدند باردیگر دیلمقان را از آنها پس گرفتند و در آنجا اردوگاه زدند، دهم اردیبهشت ماه بود که روسها حملات متقابل انجام دادند ولی خلیل پاشا سپاه خود را برداشته بارومی عقب نشست

عقب نشینی قوای عثمانی
در اواخر اردیبهشت ماه عثمانیها شهرارومی را رها کرده بسوی خاک خود عقب نشستند و مجاهدین نیز با آنان رفتند این موضوع يك پیش آمد جنگی بود این بار هم جلوها بیرون ریخته دست بتاراج و آزار مردم زدند و کینه عثمانیها واکراد را از مردم شهر میگرفتند و نیز در آبادیهادست بکشتار مردم میدفاع میزدند

ورود قوای روس
پس از ده روز نخستین دسته قزاق روس بشهر رسید و در آن چندروز شهر و اطراف آن میدان تاراج و آشوب جلوها بود تا پس از رسیدن روسها اندک آرامشی پیداشد اعتمادالدوله که باروسها رفته بود با ایشان نیز برگشت ورشته فرمانروائی را بدست گرفت

بدلخواه روسها با مردم سختگیری آغاز کرد.

پیش نهادات روسها
روها شرایطی را پیش نهاد کردند و انجمن شهر
ناچار تمام پیش نهادات آنها را منحل و قبول

نمودند و بدین ترتیب شهر از فرمان قتل عام عمومی نجات یافت .
در برابر شرایط تحمیلی تحویل ۲۲ عراده توپ بزرگ که یکی از آنها
مشهور به توپ ماکیسم بود جزء ابوابجمعی نیروی دولتی در ارومیه بود تحویل
روسها دادند و هم چنین تمام قورخانه و اسلحه گرم و سرد از اهالی شهر و دهات اطراف
جمع آوری گردید بدین طریق اهالی شهر ارومیه خلع سلاح شدند متأسفانه
در اینوقت تمام اسلحه ادوار قدیمی متعلق بخانواده های اصیل رضائیه از قبیل
کلاه خود، زره و شمشیرهای مرصع و نکین دار و سپرهای قدیمی و عتیق که
در خانه های مردم شهر بطور وفور یافت میشد تماماً بوسیله قوای روس ضبط
گردید .

دارزدن حاجیان قریه بالو سال ۱۲۹۴ شمسی

دارزدن حاجیان

در قریه بالو دوفرسخی ارومیه چند نفر ممولین دهاتی که در میان آنها حاجی طالب نام پیر مرد ۷۰ ساله و حاجی آقاییک و حاجی امین و چند نفر

قریه بالو

دیگر با تها و بهانه اینکه بانیروی مهاجمین بقوای روس حمله کرده اند و برای عاگر عثمانی سر باز خانه درست نموده اند در یکروز با دست قره محمد میر غضب اعتماد الدوله در قریه چهار بخش بدار کشیده شدند و جنازه شان را تا پول نمیکرفتند بکانشان نمیدادند .

ورود غارتگران

چون خبر تسلط افراد مسیحی بکوش مسیحیان قفقاز رسید آنان نیز بطمع ریاست و بدست آوردن مال از

فراری قفقازی

روسیه فرار و بهماجرین مسیحی در ارومیه پیوستند عده ای از این غارت گران بسر پرستی آرتوش نام ارمنی و عده دیگر بسر پرستی هارطو نام و دسته دیگری بر ریاست بقورط و هامبارسون - دایچاک - بطروس - باغدا سار - سومباط مدتی کارشان فقط این بود که در اطراف شهر شبانه وارد خانه های دهقانان متمول شده و اسلحه خود را بشقیقه صاحبخانه نهاده و تقاضای پول و اسلحه و اسب و طلا میکردند و میگفتند مسلمان ها باید فقط در خانه شان مهر و سجاده و تسبیح باشد بقیه اضافه است باید تجویل ما بدهند . بدین ترتیب ارومیه و اطرافش پس از آسیب فراوان و ویرانی بنیابر دوباره بدست روسها افتاد قوای سوار (نیزه دار) روس برای آنکه نمایش از نیروی خود در میان اهالی و اکراد بدهد و چشم آنان را بپزشاند توسط راه آهن از روسیه وارد ایران گشته و دریاچه را دور زده روز ۹ مه نزدیک اشنویه توقف کرد پس از اکتشافات درست مغرب و جنوب بمسئله شمال حرکت و پس از طی دومنزل راه و عبور از کوره راه های سخت کوهستانی پاروئی رسید در این شهر قریب یک هفته توقف نمود - حرکت سواره نظام قفقازی (جدادار) روس باتوپخانه و مسلسل زیاد از میان عشایر تأثیرات عمیقی نبخشید و پس از آن تا مدتی در ناحیه آذربایجان آرامش کامل برقرار شده و برای روسها زحمتی تولید نکردند .

جلوها چه کسانی بودند

کسانی که تاریخ خوانده‌اند نامه‌های آسوری و کلدانی بگوش ایشان آشنا خواهد آمد اینها از توده‌های سامی نژاد بودند که در قسمت غربی آسیا بنیاد پادشاهی گذارده و بخش بزرگی از تاریخ باستانی را با داستانهای خود پر کرده‌اند پیش از اینکه ایرانیان (یا مردم ایر) وارد سرزمین ایر شوند تمدن جهان در دست آنان بوده ولی بعد جای خود را بمردم ایر داده و خود روی بنا بودی گذارند تا بالاخره اساس حکومتشان بدست آذربایجان (مادها) برچیده شد و کم کم دسته‌های کوچک و پراکنده‌ای در اینجا و آنجا مقيم شده که ما اینک در کشاکش جنگ جهانگیر اول یکدسته از آنان را در نزدیکیهای دو دریاچه شاهی و وان می‌یابیم که زبان و خط باستانی خود (آسوری یا سریانی) را نگهداشته‌اند ولی کیش باستانی خود بت پرستی را از دست داده و هنگامیکه دین مسیح با ایران رسیده مسیحی شده‌اند همه آنها نژاد آسوری داشته و نام آسوری بهمه آنها اطلاق میشده ولی معلوم نیست نام (جلو) از کجا پیدا شده که آسوریان خاک عثمانی با این نام شناخته شده‌اند و نام آسوری اغلب با آسوریان خاک ایران گفته میشود و نام جلو قبل از ظهور اسلام نیز در تاریخ دیده میشود.

شماره این هار نزدیک بدویست هزارتن نوشته‌اند که در ایران و در خاک عثمانی مقيم بودند و چون کیش نه‌طوری داشتند بهیچ يك از کلیساهای کاتولیک و ارتودکس پیروی نکرده و خود کلیسای جدائی بازبان سریانی داشته‌اند و (پاتریارک) خود را بنام (مارشیمون) خوانده و بس بزرگ شمرده و در همه کارها از او پیروی میکردند ، آسوریهای ایران در اطراف ارومی در آبادیها مقيم بوده و از مردم مهر و نوازش می‌یافته‌اند و زندگانی آسوده‌ای داشتند تا در زمان قاجاریه که مسیونرهای امریکا و روس و فرانسه با ایران آمدند و هر سه از آنها در ارومیه سازمانهایی ترتیب داده و سعی داشتند آنها را از کیش نه‌طوری

برگشته و بگیش‌های پروتستان و یا اسرتودگس و یا کاتولیک درآیند و روزنامه‌ئی بنام جوخو بزبان سریانی منتشر مینمودند البته بی سوادی آسوریان و ایجاد مطبعه از مهمترین اشکالات کار محسوب میشد

اما جلوهای خاک عثمانی درآبادیه‌های خود در جنوب دریاچه وان زیسته و در پیروی از کلیساهای سریانی ثابت مانده و رشنه کارشان در دست مارشیمون بوده و خودشان مردم کوهستانی و فلاحت پیشه بودند مارشیمون که همیشه از يك خاندانی برگزیده میشد درآبادی (قوچانس) می‌زیسته اینها اطلاعاتی از گذشته آنانست و چنانکه گفتیم چون جنگ که جهانگیر اول برخاست و عثمانیها نیز وارد جنگ شدند آسوریان برونها گرویده و بنای قتل و غارت را گذاردند سپس اکراد و جاهدین نیز بمقابله پرداختند بدین ترتیب بین دو دسته خون ریزی شروع شد هنگامیکه دول بزرگ اروپا در راه سیاست های دور و دراز خود باهم می‌جنگیدند دودسته از ایرانیان هم خون یکدیگر را می‌ریختند و خواهیم دید که چه اتفاقاتی بوقوع پیوست

شورش جلوها

جلوها در خاک عثمانی زیسته و آبادیه‌های آنها نزدیک بهم بود و از زمانهای پیش ایزار جنگ داشتند عثمانیها یکدمه از اکراد را بر سر آنان فرستادند و سپس دسته‌ای سپاه روانه کردند و جلوها به پشت گرمی سنگرهای خود بجنگ پرداختند و تا مدتی ایستادگی نموده تا این که شکست خوردند و عده زیادی از آنها کشته شد بقیه زنان و فرزندان خود را برداشته و بنیامین مارشیمون و خانواده او را در وسط گرفته و روسوی مرز ایران حرکت نمودند و بسلامس وارد شدند دسته اول در حدود ۲۵ هزار نفر بودند و روسها و مسیحیان آنها را پذیرفته و کسی از ایرانیان مزاحم آنها نشد، جلوها دسته‌های زیادی در ایران می‌زیستند و چون بسیاری از آنها لخت و گرسنه بودند و پولهایی که امریکائیها و آرامنه و دیگران می‌پرداختند بهمه ایشان نمی‌رسید بیشتر درآبادیه‌ها پراکنده شده دارائی مردم

رامی ربودند و کسی جلوگیری نمیکرد و یانمی توانست کار با آنجا رسید گه در زمستان سال ۱۲۹۶ شمسی با پیشنهاد کار گذاری شهر ارومی وزارت خارجه آگهی در روزنامه های تهران منتشر ساخت و از تمام ایرانیان درخواست کمک و مساعدت برای آنان نمود

آتش زدن بازار پس از شورش داخلی روسیه و تغییر رژیم آن دولت قزاقان روسی در همه جا رشته را گسیخته و از افسران خود فرمان نمی بردند بجای جنگ در سنگرها بشهر ریخته بازار را تاراج میکردند در ۱۴ تیرماه بازار ارومی را تاراج کرده و آتش زدند و سه نفر را باتیر کشتند البته نخست در بازار و کوچه ها شلیک کرده و مردم را ترساندند.

چون جماعت بخانه های خود گریخته بودند بی بازار ریخته و درها را شکسته و دست بتاراج زدند و ارا بهای صلب سمرخ را آورده و کالاهای تاراجی را بار کرده بودند تا شب مشغول غارت بودند سپس بدکانها نفت پاشیده و سراسر آنها را آتش زدند روز ۱۵ تیر بازار ارومی در حال سوختن بود روسها کسی را نمی گذاشتند جلورفته و آتش را خاموش کند بدین ترتیب همه آنها سوخت.

آشفته گی قوای روس چند دسته از قزاقان روس میخواستند بفقاز باز کردند و چون پول رایج ایران داشتند خواستند آنها را داده و منات بگیرند پنجاه هزار منات می طلبیدند که بدلخواه خود (هر مناتی ۱۱ شاهی) بهاء بپردازند و چون این مقدار منات در بین نبود از طرفی قیمت منات در بازار بیشتر از بهای دلخواه آنان بود باردیگر هنگامه برپا گردید سالدات ها بر آن شدند که شهر را تاراج کنند کار به جایی رسید که خود افسران شان میانجی شدند و از خودشان مقداری منات با آنان دادند از آن طرف حکمرانی از بازار منات را بیهای گران تر (مناتی ۱۷ شاهی خریده) با آنان می فروخت و ضرر آنرا از مردم میگرفت .

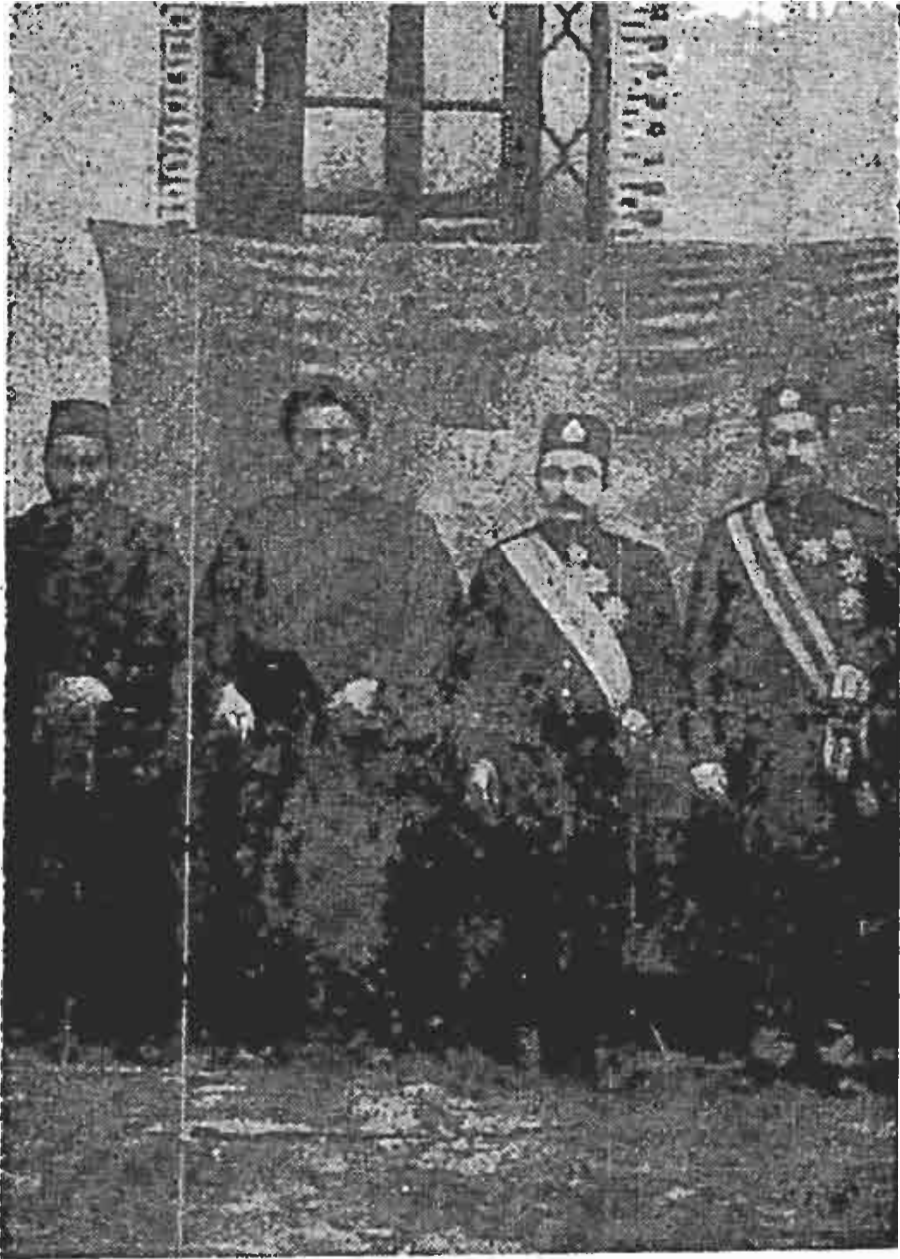
در مرگور چون دوتن کشته قزاق روسی پیدا شده بود روسها با آنجا تاخته و سراسر آبادیها را آتش زده و ویران نمودند و کسانی را کشته و بقیه را با زنان و اطفال گرد آورده شهر آوردند و بی سروسامان بکوچه ها رها نمودند. دیه شالو را که در آنجا نیز کشته قزاق پیدا شده بود آتش زدند و اهالی

را کشتار نمودند در آبادیها گذشته از روسها جلوهای تاراجگر بجان مردم افتاده و تنها بتاراج قناعت ننموده بکشتار نیز می پرداختند در همین روزها چند آبادی را تاراج و بعضی راهم آتش زدند زمانیکه محصول در خرمن مانده و کشاورزان بایستی امنیت داشته و محصول را بردارند و توشه زمستانی خود و خانواده را داشته باشند بدین ترتیب از امنیت بی بهره و از ترس جان نمی توانستند بزمزارع خود بروند، در نیمه های مرداد اتفاق تنگین دیگری رخ داد بدین طریق که پیرم نامی از ارامنه ایروان که پرستان و محال نازلوچای بود در نتیجه پیدادگری از کار برکنار گردید نیمه شبی با چند تن تفنگچی بده سفر قلی رفت و تفنگچیان زاد بیرون گذارده و خود بخانه و هاب سلطان وارد شد و او را از خواب بیدار کرده با ترساندن وی سیصد تومان پول خواست و هاب سلطان از ترس بگریخت و پیرم با تیر او را از پشت سر هدف قرار داد و بکشت در این ضمن تفنگچیان هم از بیرون شلیک کردند معلوم شد که پیرم با تیر یکی از همدمانش از پا در آمده، همراهان وی این امر را بیانه قرارداد همه خانواده و هاب سلطان را از کوچک و بزرگ کشتند و سپس آزادانه براه افتادند فردای آن روز برادر پیرم یکدسته از سالداتهای ایرانی را با عدّه از جلوها با خود برداشته و بآن ده رفتند و دست بکشتار بیرحمانه زده و هر که را یافتند کشتند و باین قناعت نکرده هفت و هشت آبادی دیگر را هم تاراج کردند سپس از شهر درشکه برای بردن جسد پیرم فرستاده شد و کسانی که همراه جسد می رفتند چه در رفتن و چه در بازگشتن هر که را از زن و مرد دیدند کشتند و بکودکان شیرخوار هم رحم نکردند .

گذشته از این های یکدسته از ارمنیان قفقاز بهمدمتی جلوها را هزنی میکردند و اگر کسی دست باز میکرد او را میکشند یکدسته قزاق ایرانی که با حکمران بودند بمر آنان رفتند و در جنگی که رخداد عبدالله خان سر کرده قزاق زخمی شد چون بشهر آوردند بدرود زندگی گفت .

بازار ارومی را که یکبار تاراج کرده و آتش زده بودند چون بازاربان از لویم گرفتن و خانه فروختن با از هر طریق سرمایه ای درست کرده و از تبریز کالا خواسته و بار دیگر بازار را آراسته بودند سالداتها با چشم طمع بآنهاد و خفتند و روزی ناگهان بی بازار ریخته و شلیک نمودند مردم از ترس جان دکانها را بسته و بخانه های خود گریختند و سالداتها با سودگی دکانها را باز کرده و با شکسته

و آنچه میخواستند بردند و بار دیگر بازار را خالی کردند
 حکمرانان یکی پس از دیگری آمده بی آنکه کاری بتوانند برفتند
 حکمران می بایستی از تبریز دستور بگیرد، والی تبریز هم با بی پروائی نشسته



از راست ۱ - عظیم السلطنه سردار ارومیه ۲ - اجلال الملك ۳ - تقی زاده
 ۴ - حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای سال ۱۲۸۹

دست روی دست گذاشته تماشا میکرد، این بی پروائی حکمران تبریز در برابر این پیش آمد هایکی از داستانهای شگفت تاریخ است .

در آن زمان رادمردی لازم بود که باخیزد و مردم را با خود هم دست گرداند و اسلحه و ابزار جنگ آماده نماید و از پس متمدیان برآید افوس که چنین شخصی در ارومیه نبود از آنهمه ملایان که ادعای جانشینی امام را می نمودند و از آن همه اعیانها که لقب سردار و سالار بخود بسته بودند، از آنهمه حکمرانان که می آمدند و میرفتند و از آنهمه آزادی خواهان که هیا هو بهمه جا انداخته بودند یکتا نبود پایش گذارد. و به نگهداری مردم و ناموس آنها بکوشد .

در آذرماه، اجلال الملك که بحکمرانی ارومیه انتخاب و اعزام گردیده بود راهیکه او برای خاتمه این وضع اندیشید این بود که تنی چند از سران آسوری وارمنی و کرد و یهود گرد آورده و به منستی ایرانیان کمیونتی بنام (تحیب بین المللی) برپا نماید این کمیون قرار گذاشت که میهنکی برای تجماعت انجام دهد و روزی را برای این کار انتخاب کردند و بهمه اطلاع دایده شد روز پنجشنبه ۲۲ آذر در صحن بزرگ مسجد جامع دسته های بزرگی از افراد یهودیه و آسوریان و ارمنه و اهالی شهر با تاج آمدند چنین معلوم بود که کینه توزیها از میان رفته است.

ولی این نمایش پوچی بود این زمان وضع شهر رنگ دیگری بخود گرفت مسیحیان میخواستند از وی و پیرامون آنرا دست گرفته یک کشور آزادی برای خود پدید آورند. مارشیمون و دیگر سران آنها فرمانروائی می بخوشتند در این هنگام روشها از ایران می رفتند و در ارومیه نیز اصلاحیه و افزایش می نمودند و ختنند ایرانیان بجای آنکه همه را بخزند که هم خود آماده میشوند و هم از آمادگی جلوهها بکاهند و بتوان اینک ما بر طرف هستیم از خرید اصلاحیه آنها خودداری نمودند و مسیحیان اسلحه ها را با بهای کم خریدند.

پس از رفتن روشها مسیحیان از هجوم عثمانیها بپناهنده شده در تبریز ایجاد نیروئی برآمدند که جانشین نیروهای روسی در ارومیه شود و در مانع هجوم عثمانیها گردد بر آن شدند که با حزب دموکرات عامیون (تحیب بین المللی) که در آن موقع از خوانین محل تشکیل شده بود تماس بگیرند و با آنها (مسلمانان) برای ایجاد این نیرو همکاری نمایند موضوع را بمسلمانان

پیش‌نهاد نموده و برای هر نفر سر بازار مسلمانان ۱۵ تومان و برای سربازان سوار ۳۰ تومان حقوق معین نمودند، اعضاء حزب پیشنهاد مزبور را رد نموده و اظهار داشتند دولت ایران بیطرف بوده و ما با هیچکس سر جنگ نداریم هر چه مسیحیان اصرار نمودند برای دفاع از شهر چنین نیروئی لازم است مورد قبول واقع نگردید چون اسلحه و مهمات زیادی دست مسیحیان بود تصمیم گرفتند خودشان تشکیل نیروی منظمی را داده و در کمترین مدت عده سی هزار نفری مسلح و مجهز شدند .

مسلمانها که توسط قزاقان روسی بکلی خلع سلاح شده بودند در این مدت از گوشه و کنار اسلحه جمع آوری کرده و در حدود چهار صد قبضه اسلحه با کالیبرهای مختلف و تعداد کمی فشنگ آماده ساخته بودند .
در این موقع بازار لوطیها گرم شده و چند نفر جلو را پنهانی کشته و اسلحه آنها را برده بودند جلوها تصمیم گرفتند که عمل مقابله بمثل نمایند .

بدین ترتیب روزها گذشت جلوها دست بهم داده و آماده میشدند و مسلمانان بایب خبری و بی پروائی روز میگذرانند، جلوها برای نیل بمقصد می بایست مسلمانان را خلع سلاح کنند ورشته امور را در دست گیرند و آنگاه آنها را یا از شهر و آبادیها بیرون کنند و یا همه آنها را نابود سازند و چنین نقشه شومی را دنبال مینمودند، زمانیکه گرسنگی و بیماری و سرما مردم را سخت گرفتار ساخته بود چنین پیش آمد ناگوار نیز فرارسید.

جلوها چه در شهر و چه در بیرون از شهر شورش را آغاز نمودند مارشیمون و پطرس و دیگر سران جلوها از مسلمانان بارومی آمده و در اینجا بهمدستی مستر (شد) بسیج میشدند و بدستور آنان روز بروز بروخامت اوضاع میافزودند یکدمته از جلوهای (نظامی) داخل شهر آمده در سرای حاجی مستشار مستقر شدند در حقیقت سنگر گرفتند در برابر اینها نیروی دولتی جز یکدمته کوچکی از سربازان ایرانی نبود، اجلال الملك ازوالی تبریز کمک خواسته بود و بخواهش او دوست تن سوار قره داغی بارومیه اعزام گردیدند.

او اخر بهمن ماه بود که یکنفر جلو دوتن مسلمان جنگ داخل شهر و یهودی را در بازار بکشت اجلال الملك بجای

جنگ آغاز گردید و همینکه صدای شلیک آنان برخاست جلوها در هر کجا که بودند چه از درون شهر و چه از بیرون شهر بجنگ و آدم کشی پرداختند هر که را دیدند کشتند از این آمادگی جلوها معلوم شد که دستور داشتند همینکه شلیک شروع شد مشغول کار شوند و کشت و کشتار راه بیاندازند.

آنها ایکه در سرای حاجی مستشار در میان شهر بودند پنجره ها را سنگر کرده ب مردم تیراندازی میکردند و چند بچه را نیز کشتند مسیحیانیکه در شهر اقامت داشتند در محله های خود بخانه همسایگان ریخته و دست بتاراج و آزار گشادند و بخانه ها آتش زدند مسلمانان نیز هر که تفنگ داشت بنگهداری خود و خاندانش می پرداخت و از پشت باها و پنجره ها تیراندازی میکردند ولی مسلمانان اسلحه درستی نداشتند و جنگ آزهوده نبودند گذشته از این ها فرماندهی نداشتند و خودشان نمیدانستند چکار میکنند یکدسته بی سروسامان چکار می تواند انجام دهد، مسیحیان گذشته از آزمودگی و داشتن بمب و توپ پشتشان بکنسولگریها گرم بود و از روی يك نقشه حساب شده کار میکردند با این همه پیشروی بامسلمانان بود جنگ تا دو ساعت از شب گذشته ادامه داشت اگر چه جلوها کسانی را کشتند و خانه های بسیاری را تاراج کردند و بهر کجاست یافتند از کشتن زن و بچه خودداری نکردند ولی پیشرفتی حاصل ننموده و دست از جنگ برداشتند.

بدین ترتیب مقصود جلوها آشکار شد و مسلمانان بر نوشت خود را دانستند و اهالی کوچه های نزدیک بمسیحیان از یوردشاه - عسکرخان - مهدی القدم زنان و فرزندان خود را بجایهای دور فرستادند و خود آماده جنگ ایستاده قردای آنروز ببار دیگر جنگ آغاز گردید.

جنگ از اول صبح شروع شد و از اطراف آبادی دیاله و کوههای جهودان شهر را بتوپ بسته، اهالی که از بودن توپ در دست جلوها بی خبر بودند و وحشت افتادند جلوها از هر طرف بشهر حمله آورده و محلات عسکرخان و مهدی القدم و یوردشاه و مخصوصا کوچه سید حسین خان باغی را مورد حمله قرار داده و خانه های آنها را غارت و آتش زدند و عصر همین روز سربازان قره داغی بدون آنکه کاری انجام دهند از راه سلماس فرار نمودند، جلوها در مقابل مقاومت سرسختانه مسلمانان نتوانستند کاری از پیش ببرند و چندان تلفاتی وارد نیامد.

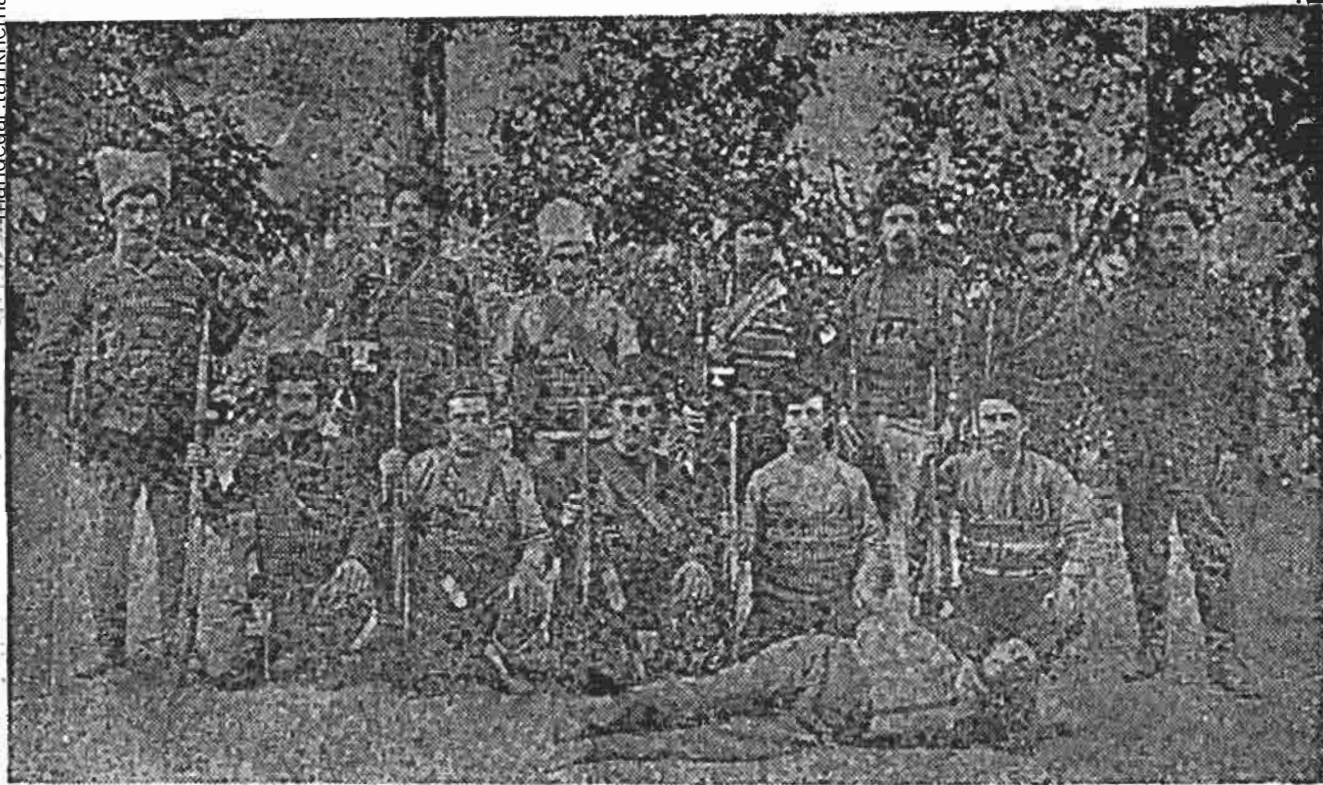
جنگ آغاز گردید و همینکه صدای شلیک آنان برخاست جلوها در هر کجا که بودند چه از درون شهر و چه از بیرون شهر بجنک و آدم کشی پرداختند هر که را دیدند کشتند از این آمادگی جلوها معلوم شد که دستور داشتند همینکه شلیک شروع شد مشغول کار شوند و کشت و کشتار راه بیاندازند.

آنها؛ بکه در سرای حاجی مستشار در میان شهر بودند پنجره‌ها را سنگ کرده مردم تیراندازی میکردند و چند بچه را نیز کشتند مسیحیانیکه در شهر اقامت داشتند در حمله‌های خود بخانه همسایگان ریخته و دست بتاراج و آزار گشادند و بخانه‌ها آتش زدند مسلمانان نیز هر که تفنگ داشت بنگهداری خود و خاندانش می پرداخت و از پشت باها و پنجره‌ها تیراندازی میکردند ولی مسلمانان اسلحه درستی نداشتند و جنگ آزه‌وده نبودند گذشته از این‌ها فرماندهی نداشتند و خودشان نمیدانستند چکار میکنند یکدسته بی سروسامان چکار می‌تواند انجام دهد، مسیحیان گذشته از آزمودگی و داشتن بمب و توپ پشت‌شان بکنسولگریها گرم بود و از روی يك نقشه حساب شده کار میکردند با این همه پیشروی با مسلمانان بود جنگ تا دو ساعت از شب گذشته ادامه داشت اگر چه جلوها کسانی را کشتند و خانه‌های بسیاری را تاراج کردند و بهر کجاست یافتند از کشتن زن و بچه خودداری نکردند ولی پیشرفتی حاصل ننموده و دست از جنگ برداشتند.

بدین ترتیب مقصود جلوها آشکار شد و مسلمانان بر نوشت خود را دانستند و اهالی کوچه‌های نزدیک بمسیحیان از یوردشاه - عسکرخان - مهدی‌القدم زنان و فرزندان خود را بجایهای دور فرستادند و خود آماده جنگ ایستاده فردای آنروز بار دیگر جنگ آغاز گردید.

جنگ از اول صبح شروع شد و از اطراف آبادی دیاله و کوههای جهودان شهر را بتوپ بستند، اهالی که از بودن توپ در دست جلوها بی خبر بودند بوحشت افتادند جلوها از هر طرف بشهر حمله آورده و محلات عسکرخان و مهدی‌القدم و یوردشاه و مخصوصا کوچه سید حسین خان باغی را مورد حمله قرار داده و خانه‌های آنها را غارت و آتش زدند و عصر همین روز سربازان قره‌باغی بدون آنکه کاری انجام دهند از راه سلیمان فرار نمودند، جلوها در مقابل مقاومت سرسختانه مسلمانان نتوانستند کاری از پیش ببرند و چندان تلفاتی وارد نیامد.

در این میان اجلال‌الملک در اداره حکمرانی نشسته و بیش از آن نمی-
 توانست که بکنسولخانه تلفن کند و در خواستهای بی‌جانماید، اما ملایان شهر
 و سران دموکرات بجای آنکه به تقویت مردم بکوشند و بمقاومت وادارند و
 سروسامانی بآنها بدهند و یک نیروی پدید آورند از ناتوانی و ندانم کاری بیک
 عمل تنگ آوریده‌ای برخاستند بدین معنی که در اداره حکمرانی گرد آمده
 پس از داد و بیداد بیجا قرار گذاشتند که نزد مارشیمون رفته با او گفتگو و آشتی کنند و
 با این نیت دسته بزرگی پدید آورده و پرچم سفیدی برداشته و روانه گردیدند و
 در مسیر خودشان بمسلمانان چنین می گفتند: جنگ نکند ما میخواهیم برویم
 آشتی کنیم بدین ترتیب دست و پای آنها را نیز می بستند و چون بخانه مارشیمون
 رسیدند در منزلش نبود و بکنسولخانه روس رفته بوده با تلفن تماس حاصل شد
 درخواست اهالی را پذیرفته و نویدهایی نیز داد بعد خودش نیز حاضر شد و دوباره
 صحبت آشتی به میان آمد و چون موقع غروب میشد شلیک تفنگ نیز رفته رفته
 کم میشد و جنگ خاموش گردید مردم نیز فریب خورده بدنبال کارهای خود رفتند



دسته از جلوها

در همان هنگام پیش آمد ننگین دیگری در قزاق-
خلع سلاح قزاقان خانه رویداد قزاقان که در قلعه نصرالدوله کنار

شهر بودند (استادیوم ورزشی فعلی) جلوها با نجا تاخته و قزاقان آماده نبرد شدند ولی فرمانده ایشان که روسی بود دستور نداد و گفت باید از کنسولگری اجازه بگیرم این بود که رضاقلی خان که نایب دوم قزاق خانه بود و خود از مردم ارومی بوده از قلعه بیرون فرستاد و روانه کنسولخانه گردانید و خود پرچم سفید برداشت، اما جلوها همینکه پرچم سفید را دیدند تصور کردند که قزاقان تسلیم خواهند شد چون فرمانده آنها پرچم سفید برداشته، بی‌مه‌ها با دست بحمله زدند و از هر طرف فشار آورده بدون قزاقخانه ریختند قزاقان رشید و ازجان گذشته مردانه جنگیدند و تلفات زیادی بجلوها وارد آمد قزاقان تا آخرین نفر و آخرین فشنگ بجنک ادامه دادند قورخانه و اقزار دیگر هرچه بود بدست جلوها افتاد ماون فرمانده چون وضع را بدید باطپانچه فرمانده و خود را کشت رضاخان که بکنسولخانه می‌رفت او را نیز جلوها گرفته و کشتند بدین ترتیب قزاقخانه نیز ازبین رفت.

فردای آن روز جلوها جلسه‌ای داشتند گویا مارشیمون و دیگران کار را خاتمه یافته میدانستند و میگفتند باید بجمع آوری تفنگ و فشنگ از مسلمانان پرداخت ولی مستر (شد) راضی نشد و میگویند هنوز شهر بدست نیامده باید با جنک کار را پیش برد. شب یکشنبه مسلمانان با امید آنکه دیگر جنک نخواهد شد بی احتیاطی نموده بجنگی مبادرت نمودند ولی جلوها از پانتشسته و خدا میدانند که در آن شب چه بیداد گریها کردند. معتمدالوزراء می‌نویسد: تا صبح شلیک قطع نشد صبح خیلی زود بحکومت آمده و طبق گزارش‌ها معلوم شد شبانه وقایع ناگوار و اسف آوری روی داده است جلوها بچندین محله هجوم آورده و داخل خانه‌ها شده و دارائی مردم را غارت و قریب پانصد خانه را آتش زده و مردوزن، کوچک و بزرگ را مقتول نموده قساوت و شقاوتی از خود بروز داده‌اند که در هیچ قرن و در هیچ دوره‌ای نظیر آن نشنیده و در هیچ قانون دیده نشده است.

با این پیش آمد های شب، فردا صبح ملایان و سران شهر بجای آنکه بدانند کار دیروزشان اشتباه بوده و مردانه بجنگ ادامه دهند همان کار ابلهانه

و ننگین خود را تکرار کردند و ذومرتبه بدرخانه دشمن رفتند قبل از طلوع آفتاب عدهٔ بخانه عظیم السلطنه (سردار ارومی) رفتند. مقصود این بود که سردار باروسای جلوها وارد مذاکره گردیده قرارداد دیروز مارشیمون را تجدید نمایند بعد معلوم شد که رشته کار امروز در دست مستر (شد) می باشد و مارشیمون نیز خود را بکنار میکشد (بعقیده بعضی ها خود مارشیمون مخالف آدم کشی و غارت بود) عظیم السلطنه سردار جماعت را برداشته قبل از طلوع آفتاب بخانه مستر (شد) با کمال زحمت وارد شدند از اشخاصیکه در آن میان بودند می توان آقای توفیق - میرزا محمد آقام جتهد - آقای صدر پیشوای دموکراسی و آقای کرمعلی زمانی و ملاحسین امام و حسین جهانگیری را نام برد.

عده ای از اهالی باطابق کنسول وارد و جمع کثیری در حیات ماندند جلوها نیز از هر طرف رو به شهر آورده و صدای شلیک تفنگ و ناله زن و بچه آسمان صاف ارومیه را تیره و تار مینمود از طرف مسلمانان نیز کسی مقاومت نکرده و منتظر اقدامات این هیئت بودند آفتاب طلوع کرد و بنوکر مستر (شد) حیدر علی نام گفتند بکنسول بگویند که به بیرون تشریف آورده در مورد قضایای دیروزی صحبت نمائیم ، هر دفعه حیدر علی رفت و برگشت گفت مستر شد خوابیده و کسی قادر نیست او را بیدار نماید و حال آنکه کسی که در همین ساعت دستور قتل يك شهر را داده چطور میخواهد، مقصود این بود که مسلمانان با اقدامات این هیئت اتکاء نموده منتظر باشند و از این طرف جلوها کار خود را بلا مانع در شهر انجام دهند .

کار بجائی رسید که سران مسلمانان خواستند از کنسولگری خارج شده اقلاً بشهر دستور دفاع بدهند بعد معلوم شد که کلیه راهها را جلوها گرفته اند و همینکه این اشخاص از کنسولگری خارج شدند در کوچه ها کشته خواهند شد کار فوق العاده مشکل گردید از طرفی جلوها در شهر قتل عام مینمایند و از طرف دیگر عمومی اهالی چشم براه دوخته در انتظار رؤسای خود هستند که با جلوها قرار صلح یا ادامه جنگ را داده و تکلیف روشن شود از این طرف مستر شد حاضر نمیشود و خودشان نیز نمی توانند از آنجا خارج شوند تا سه ساعت از طلوع آفتاب گذشت مستر شد همان شخصیکه همواره در ارومیه میگفت (خدا محبت است) همان شخصیکه خود را همواره طرفدار انسانیت میدانست باطابق

وارد شده با حال عصبانیت چنین گفت: شما اطاق مرا پر از دود سیگار و چپق کرده اید من نمی توانم در این اطاق تنفس کنم پنجره ها را باز کنید تا هوای اطاق عوض شود و من می آیم، این را گفت و برگشت مسلمانان فوری سیگارها را خاموش نموده و پنجره ها را باز کردند باز دگر شد نیامد .

مقدرات ۱۸۰ هزار نفر نفوس ارومیه بسته به وجود او بوده آنها هم در همچو موقمی از دود سیگار رم کرده و بلکه بهانه نموده باز پیدا نمیشود . صدای شیون زنان و دختران شهر توأم با صدای تفنگ بگوش ساکنین این اطاق رسید که انسان از تقریر وضع آن دقایق عاجز است سه ربع ساعت طول کشید و در این سه ربع ساعت از روی تحقیق یک هزار و پانصد نفر غیر از مقتولین که از اول صبح هدف گلوله قرار گرفته بودند مقتول شده، تازه آقا وارد اطاق شده می گوید: (باز چه می خواهید) اول آقای صدر خطاب بدکتر شد چنین گفت: (آقای کنسول فعلاً درد نیا محاربه بین المللی است بسیار شهر ها را بمباران و اهالی آنجا را قتل عام نموده اند ولی نه باین وضعیت که شما پنهان شده و از طرفی نیز جمعی او باش سرا اهالی ریخته از ساعتیکه ما باینجا آمده ایم چقدر نفوس تلفت شده) مستر شد گفت تقصیر از خودتان بوده و از این قبیل صحبت های بی خود بمیان آورد آخر سر چنین ادامه داد اگر امنیت میخواهید ۱۲ نفر از مسیحیان و ۱۲ نفر از مسلمانان مجلسی تشکیل داده و داخل مذاکره شوید ، اینها گفتند آقای شد تا تشکیل جلسه و انتخاب اعضاء طرح مذاکرات شهر از شهریت خارج شده و تبدیل بتوده خاکستر خواهد شد شما الساعه دستور امنیت را بدهید بعد هر طوری که میخواهید آن طور می کنیم .

در نتیجه مستر شد فوراً چند دسته سوار تهیه نموده و چند نفر مسلمان را نیز سوار کرده همراهِ ایشان بمحلات فرستاده بامر ایشان پنج ساعت از ظهر گذشته جلوه از شهر خارج نمودند ولی جمعی از اهالی از کنسولخانه بیرون نرفته منتظر تشکیل ۲۴ نفری شدند و عده ای از اینها که بجان خود می ترسیدند تا آخر بلوا و آمدن عثمانیها از آنجا خارج شدند در این روز و در این کشتار نزدیک بده هزار تن از مردم بیگناه از زن و بچه مقتول گردید .

جلوها از اول صبح شروع بکشتار نموده و پس از ظهر هم اگرچه
بادستور مسمر شد دست از کشتار برداشتند ولی باز از تاراج دست برنداشته
و هر که را میخواستند می کشتند.



مارشیمون رئیس روحانی مسیحیان که بدست سمینقو در ۲۵ اسفند
۱۲۹۶ شمی کشته شد و مسیحیان با انتقام قتل وی مدت ۱۲
ساعت فرمان قتل عام عمومی دادند

التیماتوم جلوها هنگام عصرجلسه برپاگردید و یکی از نمایندگان

مسلمانان متمدن الوزراء بود که جریان را نوشته

جلوها مطالبی بنام (او لتیماتم) بجلسه آورده و خواندند که اینک ذیلا درج
میکرد :

(چون دولت ایران قدرت ندارد که در آذربایجان بیطرفی خود را
حفظ نماید و نگذارد قشون اجنبی با آذربایجان داخل شود باین جهت بامر
حکومت و بتصویب متفقین در آذربایجان قشون ملی تشکیل میدهند، بمقصد اینکه
همین نیرو نگذارد دشمن خارجی با آذربایجان داخل شود که صدمه سختی برای
قفقاز خواهد بود لهذا حالیه در آذربایجان قشونی مرکب از آرامنه و نسا را
تشکیل می یابند متأسفانه يك حصه از اهالی ارومی که چند نفر برای آنها سردسته
شده و آن سردسته ها از متنفذین هستند یعنی معلوم میشود که طرفدار دشمنان
مائی باشند همیشه با این تشکیلات مخالف بوده و تزلزل میکردند و در روزهای
آخر بی نهایت مناسبات ملت مسلمان و مسیحی را تیره نموده و نسبت یکدیگر
دشمنی بهم رساندند که کار بتلفات منجر شده و از این مسئله نه تنها اهل شهر منضرر
گشتند بلکه نمایندگان قشون روس و فرانسه هم دچار صدمات گردیدند چون
متفقین از این تشکیلات جدید نمی توانند منصرف شوند و از طرف دیگر بملاحظه
نوع پرستی لازم است که بغوریت این قتل و غارت را خاتمه داده و آنها میکند
بمنافع متفقین مانع و صدمات اهالی راضی هستند ما امضاء کنندگان زیر خیلی
لازم میدانیم که این شروط ذیل را بمسلمانان اظهار و اجرای آنها را بدون
سؤال و جواب بخواهیم.

اولاً - باید مجلسی مرکب از شانزده نفر بدستور العمل بارون استپانویانس

بغوریت تشکیل یابد .

ثانیاً - شهر در تحت حکومت نظامی بوده و رئیس پلیس را اعضای

مجلس تعیین نماید.

ثالثاً - هر قدر اسلحه که در نزد مسلمانان است باید در ظرف ۸ ساعت

بمجلس متشکله تحویل بدهند که مال ملت ایران خواهد بود .

رابعاً - چهار نفر اشخاص که مظنون هستند از قرار ذیل در مجلس حاضر

نمایند ۱- صدر - ۲- ارشد همایون ۳- ارشد الممالک - ۴- حاجی

سمدز هتاب

خامساً - اشخاصیکه بمصاحب منصب روس و فرانسه و یابیک سالدات روس هجوم کرده و یا هر گاه مقتول نمایند باید اهالی شهرارومی باهل و عیال و یا بخود آنها ماش بدهند .

سادماً - حکومت باید بمجلس زمان اغتشاش و علت آنرا توضیح دهد
سابعاً - قزاق های ایرانی باید به تحت اطاعت صاحب منصبان روسی در آیند)

امضاء ژنرال پالنائیف

(سرتیب)

پولکوینک گوزمین

(سرهنگ) لوتنانت کاسفل

(ستوان)

در این هنگام آن چهارتن ایرانی که در این یادداشت نامبرده شده و آنان را از مجلس میخواهند کسانی بودند که مردانگی نشان داده و همچون دیگران به پستی و خواری تن نداده بودند این بود مستر شد و همدمتانش دروغها با آنان بسته و بنا بود کرد نشان می کوشیدند.

بهر حال این التیما توم بسیار خواند نیست، کسانی که میخواهند بدانند که بیگانگان چون بکشوری مسلط شوند چه بهانه جوئیهای کنند و چه رفتار خشنی پیش میگیرند این نوشته را خوب بخوانند و دقت نمایند نتیجه سستی و بی احتیاطی را بدانند .

بدین ترتیب جلوها متصود خود را عملی ساخته ورشته کارهای شهر را بدست گرفتند از فردای آنروز عظیم السلطنه حکمران و آقای پطرس رئیس امنیه و ابراهیم خان (از مهاجرین قفقاز) سرشهربانی گردید از این طرف جلسه ۱۶ نفری تشکیل و تفنگ و فشنگ را از اهالی جمع می نمود از یکسو بدستور مستر شد کشته شدگان را از خانهها و کوچهها گرد آورده و بجاک می سپردند و توانگران کشتگان خود را برداشته و خود دفن و کفن آنرا متقبل میشدند چند روز طول کشید که تا توانستند همه آنها را بجاک سپارند، در این موقع موضوع نان و گرسنگی و سرمای زمستان نیز در بین بود بازار را که روپها آتش زده بودند هنوز ساخته نشده و اکنون کشتار گاه گردیده بود.

مدت چهل و هشت ساعت فرصت جهت جمع آوری اسلحه پایان رسیدند و اسلحه چندانی که گمان میرفت جمع آوری نگردید بسیاری از اهالی ازدادن اسلحه خودداری نمودند جلوما همان راعنوان کرده بر آن شدند که دوباره بکشتار پردازند پس از گفتگو های زیاد و میانجیگری نماینده پاپ قرار شد که بمدت بیفزایند و از آنطرف جلوما بهانه پیدا کرده برای جستجوی اسلحه بخانه ها در میآمدند و هرچه بنظرشان میرسید می بردند و چه بسا کسانی را نیز کشتند این عمل تا آمدن عثمانیها حکم فرما بود کسی را امنیت نبود و خواب راحتی نداشتند .

جلوما چون بشهر مسلط شدند رویدادها آورده خدا میداند که چه آسیب و گزند بمردم دهات وارد ساختند، بسیاری از اهالی را کشتار نموده و آبادیها خالی از سکنه گردید. در آن زمستان سرد و سال گرانی زنان و اطفال از ترس جان سربه بیابانها نهاده وعده کثیری از آنها در بیابان روی برفها جان سپردند شهر ارومیه در نتیجه نادانی و ناتوانی سران خود چنان دچار آشوب گردید که نظیر آن کمتر رویداده، این داستان بقدری سوزناک است که بهتر است ناگفته بگذاریم بگذاریم بگذاریم

گشته شدن
مارشیمون
اسمعیل آقا (سمیتقو) و برادرش جعفر آقا و پدرش
محمد آقا داستان طولانی دارند ، اینها چون ایل
شکاک از نزدیکی مرز ایران عثمانی مستقر بودند
همیشه از گرفتاریهای دولت استفاده کرده نافرمانی می نمودند در زمان
مظفرالدین شاه جعفر آقا یاغی شده و نظام السلطنه والی آذربایجان او را به
تبریز خواست و او باهفت تن از کسان خود وارد تبریز گشت، داستان گشته
شدن او در تبریز یکی از داستانهای فراموش نشدنیست .

پس از اونوقت بسمیتقو رسید که گاهی مطیع شده و گاهی نا فرمانی
مینمود و چون روسها قشون وارد آذربایجان نمودند او نیز بایشان گروید
و سپس هم بمشامیان پیوست .

هنگامیکه روسها از ایران می رفتند اسلحه زیادی از آنها بدست آورد
و قدرتی بدست آورده و یکی از سرجنابان آذربایجان بشمار میرفت .
جلوما که در این هنگام در ارومیه دست بکار شده بودند و میکوشیدند

که بیاری بیگانگان يك نیروی جداگانه یا بهتر بگوئیم کشوری در برابر دولت ایران پدید آورند و چون عده خود را کم میدیدند بر آن شدند که اگر ادرا نیز همدست گردانیده و برای گفتگو در این زمینه سمیتقو را انتخاب نمودند پس از پیش آمد وقایع شهر ارومیه که شهر بزرگی را بآن آسانی بدست آوردند و بزیر فرمان گرفتند در روز دوم یا سوم مارشیمون بادسته‌ای از جلوها آهنک سلماس کرد و میرفت تا سلماس و اطراف آن را نیز بزیر فرمان در آورد و از آن سو با سمیتقو ملاقات کرده و او را بطرف مسیحیان بکشد (این عمل مارشیمون مخالف نظر بعضی هاست که معتقدند ، شخص مارشیمون ، مخالف آدم کشی و غارت بوده) این بود که توپ و قورخانه و دسته‌های سوار و پیاده با خود برد ، آری مارشیمون باندازه مستر شد و دیگران سنگدل و خونخوار نبود و بآن حد آدم کشی رضایت نمیداد چنانکه معلوم بود خود مرد دورانندیش بود و منافع خود را در خونریزی و آدم کشی زیاد از حد نمیدید این بود در سلماس هم ب مردم امنیت داد و جلوها را از کشتار بازداشت و خود در قریه خسرو آباد اقامت گزید و در آنجا بفرمانروائی پرداخت با این همه جلوها در قریه‌ها از ستمگری دریغ ننمود و بخانه‌هایی که دو سال پیش پناهنده گردیده و نان آنها را خورده بودند بدرفتاری و ستمگری بسیار نمودند و بعضی از آنها که مقاومت میکردند مقتول و اموالشان غارت میکردید ، چنانکه گفتیم مارشیمون در فکر فریفتن سمیتقو بود و پیامی باو فرستاد که در محلی باهم ملاقات کنند و قرار شد که روز شنبه ۲۵ اسفند هنگام عصر هر دو به کهنه شهر بیایند و در آنجا در خانه‌ای باهم ملاقات نمایند ، چون آنروز فرآ رسید مارشیمون با يك شکوه و آرایش راه افتاد خود در کالسکه نشست و یکصد و چهل تن سوار بر گزیده جلو بالباس و اسلحه یکنواخت پس و پیش او را گرفتند و چون بکهنه شهر رسید مارشیمون پیاده شد و بداخل منزل رفت سواران نیز پیاده شدند و هر یکی جلواسب خود را گرفته در صف ایستادند از آنطرف سمیتقو با چند تن از سواران بر گزیده آمده ولی سپرده بود که دسته‌ای هم از پشت سر بیایند .

چون دونفری باهم نشستند مارشیمون سخن پرداخت ماتماتم گفته‌های او را نمیدانیم آنچه از زبان سمیتقو شنیده شده اینست که مارشیمون باو گفته این سرزمینی که اکنون کردستان نامیده میشود میهن همه ماها بوده ولی

جدائی درگیش مارا ازهم پراکنده و باین حال انداخته اکنون باید همدست شویم و این سرزمین خود را بدست بگیریم و باهم زندگی کنیم و نیز گفته ما سپاه بسیج کرده ایم ولی سوار کمتر داریم اگر شما باما باشید چون سواران شما زیاد است میرویم تبریز را تسخیر می کنیم .

در این میان سواران شکاک رسیده و پشت بام منازل را سنکر گرفته بودند مارشیمون چون حرفهای خود را بپایان رسانید و سمیتقو با او نوبدهمدستی داد برخاسته که برود سمیتقو با چهره خندان او را بدرقه مینماید اطابقه نشسته بودند پنجره آن بادر حیات روبرو بود و کالسکه مارشیمون را که جلو درنگهداشته بودند از اطاق دیده میشد، مارشیمون چون از در بیرون شد و بجلو کالسکه رسید و میخواست پابرکاب بگذارد ناگهان صدای شلیک سمیتقو برخاست و گلوله از پشت مارشیمون خورد و بزمین افتاد در آن هنگام شکاکها از پشت بام بیکبار شلیک کرده و جلوها که هر یکی در پهلوئی اسب خود ایستاده بودند بخاک میافتند و چنانکه گفته شد جزیک یادوتن نجات پیدا نمیکنند مارشیمون که باتیر سمیتقو افتاده بود هنوز جان داشت علی آقا برادر سمیتقو تیر دیگری باومی زند و بیجانش میگرداند.

ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار

تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

این داستان را خود سمیتقو گفته و چنین ادامه میدهد چون مارشیمون مرا خواند من بقصد کشتن او رفتم ولی این راز را جز با برادر خود علی آقا نگفتم، برای آنکه مارشیمون بدگمان نشود جز چند نفری را همراه نبردم و بدیگران دستور دادم از پشت سربایند و درجائی کمین کنند و اگر صدای تیری از من شنیدند آنان نیز شلیک کنند و میگوید من بارها در تغلیس به تاتر رفته و تماشا بسیار کرده بودم ولی هیچ تماشائی آن لذت را نداده بود که دیدن یکصد و چهل تن سوار جلو همینکه شلیک شد همگی بزمین افتادند .

اسماعیل آقا همیشه این داستان را باز گفته و آنرا شاهکاری از خود می شمرد و گله میکرد که ایرانیان قدر این کار او را ندانسته اند در صورتیکه این خود يك عمل نسنجیده و بی خردانه ای بود و سبب کشته شدن ده هزار تن مرد وزن یکنوا گردید .

غروب همان روز اسماعیل آقا بچهریق خانه خود بازگشت از آنطرف چون جلوها از کشته شدن پیشوای خود آگاه شدند علاقه‌ایکه بوی داشتند سخت برآشفته و شوریدند همان شب برانمائی يك نفر از اهالی کهنه شهر (ارمنی) خود را بشهر رسانیده و کشته مارشیمون را پیدا کرده و برداشتند و هر که را از مردم دیدند کشتند و بچهارسو آتش زده شبانه بیرون رفتند .
 فردا باز با نجا تاخته با بمب و تفنگ بچنگ پرداخته و بشهر فشار آوردند اهالی مقاومت نموده ولی جلوها بیک بخش آن دست یافته و گروهی را کشتند پس از چند روز بار دیگر با نجا تاخته وزد و خورد شدیدی را آغاز نمودند و چون بمردم از هیچ جا کمکی نمی‌رسید نتوانستند مقاومت نمایند، عده کثیری زنان و فرزندان خود را برداشته بدیلمقان و خوی گریختند و دیگران بدست



ردیف اول از راست ۱ - حاجی مهدی خان ۲ - آقا پطرس
 دوم ۱ - سلطان احمد قره گوزلو ۲ - خان بابا خان
 ۳ - قاچاق گلپاشین ۴ - جانعلی امریکائی
 ۵ - بدار کشته قاتل سردار

خونخواران جلو افتاده و کشته شدند در این زد و خورد بیش از هزار تن مرد و زن و کودک بیگناه کشته شدند.

دردیلمقان چون مردم مقاومت نمودند و از تبریز نیز کمک رسیده بود جلوها نتوانستند کاری از پیش ببرند .

قتل عام در ارومیه در ارومی که پس از آن همه کشتار و تاراج اندک آرامشی پیدا شده و مردم بدبخت کمی آسایش یافته بودند از

رسیدن این خبر دوباره آشوب بلند شد روز دوشنبه ۲۷ اسفند که این خبر رسید همه فهمیدند که دقایق سختی در پیش خواهد بود ولی چاره‌ای نداشتند جلوها سخت شوریده و از سران خود دستور خواستند که تلافی کنند و خون پیشوای خود را بگیرند سران جلوها دستور دادند که مدت ۱۲ ساعت قتل عام شود شب چهارشنبه بخانه های مردم ریختند و آنچه توانستند از کشتن و غارت و نامردی دریغ نکردند و چون صبح شد بکشتار آشکار پرداختند حال گفته خود آقای توفیق را می‌آوریم :

درست ۳۳ روز از اول زد و خورد گذشته اهالی شهر با هزاران مصائب از بی آذوقگی و نا امنی و فقدان خوبشان و نزدیکان خود در گوشه خانه خزیده و از هیچ جا خبر نداشتند یکدفعه صبح روز چهارشنبه آخر سال که در همه ولایات ایران جشن و سرور است جلوها بمحلات روی آورده و مسیحیان دیگر که بی بهانه می‌گشتند با جلوها داخل منازل شده و درها را شکسته و پشت بامها را گرفته و بدون آنکه از کسی مقاومت به بینند دختران خرد سال و بچه ها و مردان و زنان را در اطاق ها و دهلیزها و پشت بامها هدف گلوله قرار دادند و اقامت امروز مصیبت عظیمی بود نه پناهگاهی نه جایی همینکه اهالی این دربند از کوچه یا از پشت بامها بان دربند فرار میکردند پس از ده دقیقه جلوها همان دربند را نیز میگرفتند و اینها را با آنها در یکجا می‌گشتند اگر کسی هول محشر را شنیده همین امروز محشر در ارومی برپا شده بود، چنان ناله و فریاد و صداهای دلگداز زنانه بچه های خود را در مقابل آغشته بخون میدیدند باسمان بلند شده بود که انسان نمی‌تواند بنویسد و نمی‌تواند بیشتر از این شرح دهد یک شهری همه یکدفعه ناله میکشند و این ناله‌ها با صداهای خشن جلوهای آدم کش و صداهای تفنگ و گلوله بهم آمیخته

میشود کار بجائی رسید که کمسیون ۱۶ نفری را تشکیل دادند فوراً بوسیله میرزا نام برادر آقا پطرس امر بخارج شدن جلوها از محلات کردند و ساعات بفروب مانده کم کم جلوها از محلات خارج و هرچه فرش و وسائل و طلاآت از غارتهای چند روزه باقیمانده بود امروز بردند من خود دیدم چون کسی مقاومت نمیکرد مسیحیان زنان خود را برای بردن غارت با خود آورده بودند یکساعت بفروب مانده مدای تیر بکلی قطع شد ولی خانه ها، ملوا از جنازه بودند و شیون زنان و اطفال باقیمانده از هر طرف شنیده میشد. روز چهارشنبه آخر سال با این وضع خاتمه یافت. این نیز ناگفته نماند، درارومی کلیمی زیاد است بر خلاف سایر جاها همسایه و همشهریهای بی آزاری هستند و تاکنون ضرر آنها بکسی نرسیده است آن بیچاره ها نیز دچار پنجه غضب آلود جلوها شده و مثل مسلمانان کشته و تاراج میشدند شبها چنانکه بخانه های مسلمانان حمله می آوردند بخانه های آنها نیز می رفتند.

در این قتل عام قریب بدهزار تن از مسلمانان و کلیمیان کشته شدند و بعمامه داران و علماء و سادات نیز نظر بمقتول شدن رئیس روحانی ابقاء نکردند و عده زیادی از سادات و علمای بنا مرا کشتند از عمامه داران مشهور که آن روز در خانه های خود کشته شدند ملاعلیقلی بادو پسرش میرزا محمود و میرزا عبدالله و عروس او زن میرزا محمود را نیز روی جنازه شوهرش کشتند صدر: العلمای محله علی شهید حاجی میر علی اصغر - حاجی میر بیوک آقا - تبه االسلام ارومی - آقامیر زاسادق - آقامیرزا ابراهیم مجتهد - حاجی ملا اسماعیل عیسالو که سرش را گوش اندر گوش بریدند - آقامیر جلال روضه خوان مدیر مدرسه جلالیه - ملاعلی روضه خوان معروف بقوجه نوکر - میرزا احمد روضه - خوان یوردشاهی - و یکنفر ملاسیف الله نامی که همیشه میگفت اگر جلوها بخانه من داخل شوند باید یک یادونفر از آنها بکشم تا خود کشته شوم همین روز جلوها بخانه او داخل شدند و همینکه با او رو برو گردیدند و خواستند او را با تیر بززند ملاسیف الله پیش دستی کرده و طپانچه خود را کشیده و دونفر آنها را کشت و بمد جلوها او را کشتند.

معمداً الوزراء می نویسند: اهالی که در دور و اطراف حکومت منزل داشتند پس از تاراج خانه های شان هر کس توانسته بود که قرار نماید در حیاط حکومت

پناهنده شده و ملاحظه وضع آنها بسیار اسفانگیز و رقت آور بود زنها را يك حياط كوچك جمع نموده و مردها را در حياط حكومت و يك حياط ديگر جمع نموده وزن و مرد گرسنه و با حالت زار مشغول گريه و زاری بودند عده اين جمعيت به ۸۰۰ نفر بالغ ميگرديد اوضاع فلاكت بارو گرسنگی اين جمعيت بسيار مايه تأسف بود و حال آنكه عموماً از محترمين و محترمات بودند بازاری نبود كه نان خريداري شود در خانه ها چيزی نمانده بود كه با هم ديگر رعايت حال و موقع را كنند بملأه احدی قادر نبود قدم از خانه بيرون گذاشته تهيه نان و آذوقه نمايد بالاخره با هزار زحمت دو سه من آرد پيدا کرده و نان پخته و در بين آنها تقسيم شد از زنان چند نفری در اين موقع وضع حمل نمودند .

پس از اين كارها آقا پطرس آهنگ رفتن بر سر - ماعيل آقا مه و دو با توپ و توپچيان روسی كه هنگام رفتن روسها نگذاشته بودند بروند برای كارهای خود مزدور گرفته بودند با بسيج تمام روانه گرديد .

سمتقو كه در كشتن مارشيمون آن همه نادانی را کرده بود در نگهداری چهریق نیز عمل ظير آن را انجام داد بادشمنی زورمند و قوی از در بی - احتياطي درآمد و زنان و كودكان را از چهریق بيرون نفرستاد و جلوها چون بانجا رسيدند جنگ سختی را آغاز نمودند و اكراد مقاومت نموده ولی چون اشله و تعدادشان كم بود پس از يك شبانه روز جنگ مقاومتشان از هم گسيخت و چهریق را رها کرده و بگریختند و جلوها بانجا دست یافته هر كه از مرد و زن پيدا كردند كشتند و زنان را كه یکی از آنها مادر سمبته و دیگری دختر برادرش جعفر آقا بود دستگیر كردند و پیروزمندان بارومی باز كشتند . در چنین هنگامی گذشته از گرسنگی و قتل و غارت كه همه جا را گرفته بود بیماری حصبه (تبفوس) نیز فراوان شده و در تبریز و ارومی و سلماس گروهی نیز از اين بیماری بدرد زندگی گفتند .

پطرس و قوای مسیحیان
 قریب به ۱۲ هزار خانواده جلوها بودند كه با مارشيمون از خاك عثمانی آمدند و در حدود ۲۰ هزار خانواده ارمنیان و آسوریان خود ارومی و سلماس و سلدوز بودند كه بانان پیوستند پنج هزار ارمنی از ایروان و نخجوان

دوان گریخته داخل این عده شده بودند همه باهم متحد شده برای آرزوهای نقشه طرح میکردند از اینها بیست هزار تن سپاهیان ورزیده بودند و ۸۰۰ نفر افسران روسی که باروسها نرفته و در ایران مانده بودند و بهمدستی ۷۲ نفر افسران فرانسوی این عده را رهبری میکردند اسلحهشان عبارت بود از ۲۵ قبضه توپ و صد قبضه شصت تیر و چندین هزار قبضه تفنگ و اسلحه کمری، رشته سیاست و راهنمایی در دست (نی کی تین) کنسول روس - مستر (شد) کنسول امریکا و ماسیو (گوژول) رئیس بیمارستان فرانسه ای

پس از کشته شدن مارشیمون آقای پطرس رهبری جلوها را بدست گرفت ملك خوشا به نیز از سر رشته داران بشمار میرفت.

گفتیم که آبادیها را کشتار و غارت کردند، کسانی از اهالی آنها زیر کی کرده و خود را از ورطه نجات داده و چند آبادی که قلعه و حصار داشته در آن گرد آمده و بنگهداری خود تلاش میکردند قریه قوشچی که دلیرانه مقاومت مینمود، جلوها سپاه منظم فرستاده و بایک جنگ خونینی بقریه دست یافتند و تمامی را بکشتند قریه عسکر آباد که از مدتی مقاومت میکرد توپ و قشون بر سرش فرستاده نیمی با جنگ و نیمی با تهدید و حیل دست یافتند و بزود سایر آبادیها انداختند، حقیقت این بود که مسیحیان فریب دیگران را خورده و بامید یک نوید بی اساس بچنین جنایاتی تن در دادند و اکنون از آن نویدها نشانی نمی یافتند و از طرفی سخت بیمناک بودند که دولت سپاه بر سر آنان فرستاده و یا عثمانیها از آن طرف بیایند و یا مردم متحد شده و مسیحیان که در دیگر جاها بودند کشتار کنند چنانکه اسمعیل آقا که بخوی گریخته بود یکدمته از جلوها را که از دو سال پیش در بیرون شهر سکنی داده بودند کشتار نمود این بود دور - اندیشان مسیحی پیش افتاده و لوازم کار را فراهم می نمودند در این موقع دو پیش آمدی وحشت آنها را زیاد تر نمود، یکی آنکه افسران فرانسوی که در ارومی بودند در نتیجه اعتراض تهران از ارومی اخراج و از طریق تبریز روانه گردیدند. دیگر آنکه خیر از نزدیک شدن عثمانیها میرسید.

دزارومی مسیحیان سران مردم را گرد آورده و بانها پیشنهاد نمودند که شما بایستی تعهد کنید که دولت ایران لشکر بر سر ما نفرستد و راه آمد و رفت را با تبریز باز کند و معاملات بازرگانی بعمل آید، هم چنین باید تعهد کنید که

در شهرهای دیگر به مسیحیان آسیب نرسانند بیچاره اهالی را به تنگنا انداخته و چنین درخواستها را از ایشان می نمودند بسیاری از آسوریان و ارمنیان پنهانی بدوستان و آشنایان خود پناهنده و از آنان قول می گرفتند که در روز سختی نگهداری از ایشان در بیخ نورزند .

با این همه در همان حال جلو آمدن کشتن را نمی گرفتند و چنانکه گفتیم روزی نبود که چند نفری کشته نشود و یا اینکه برای شهر حکمرانی و سرشهر بانی و رئیس امنیه ای پدید نیاورند و بگمان خودشان همه اینها از اصلاحات بوده و سروسامانی بکارها میدادند و کسی هم بگناه کشتن و تاراج کردن کیفر نمیدید یکی از کسانی که در این میان کشته شد عظیم السلطنه سردار ارومی بود که او را حکمران شهر گردانیده بودند این سردار یکی از توان گران شهر ارومی بشمار میرفت شخصی نیکوکار و مردم دوست بود چنانکه در مجلس ترحیم آن مرحوم علاوه بر اهالی، کلیمها نیز شرکت کرده و سوگواری می نمودند او بود که روز سوم همراه مردم جهت سازش با مسیحیان با مستر شد ملاقات نمود و بعد جلسه ۱۶ نفری او را بحکمرانی شهر برگزید روز سیام اردیبهشت ۱۲۹۷ شمه فرهاد (خمو) نامی از آسوریان که در قریه وزیر آباد، آبادی خود عظیم السلطنه اقامت داشت و در گذشته رنجیدگی از وی داشته با تفنکی در دست بشهر میآید و بخانه عظیم السلطنه رفته و در اطاق خدمتکاران با آنان می نشیند و چون عظیم السلطنه از اطاق خود همراه مؤید الاسلام نامی از ملایان بقصد رفتن بیرون میآید هدف گلوله قرار گرفته و هردو کشته میشوند شمه فرهاد گریخته از حیاط بیرون میرود معتمدالوزراء می نویسد او منست بوده و از ده تا شهر هشت نفر را کشته و پس از آن خونریزیها بسراغ ارباب خود آمده بود از این عمل خود آسوریان برآشفته و شمه فرهاد را گرفتند پس از آنکه بازپرسی بادستور آقا طرس در همان خانه خود عظیم السلطنه بدار آویختند و یک نفر از آسوریان باشمشیر خود جنازه را بالای دار شقه کرد این یگانه آدمکشی بود که بکیفرش رسانیدند و جنازه کشتگان را با موزیک و تشریفات از زمین برداشتند.

در ارومی چند روزی که آرامش کمی پدید گشته و کشتار کم شده بود و شهر بانی چند دکان را برای پختن نان باز کرده از آن طرف اجلال الملک که

تجاوز مجدد قوای
عثمانی

دوباره بکار جکمرانی می پرداخت بر آن شد که اشخاصی را از دهاتیان همراه سوارانی از مسیحیان فرستاده که بروند و محصولی که موقع درو آنها رسیده و بعلت نبودن کسی همچنان در بیابان مانده است درو کرده و کوبیده بشهر بیاورند خود مسیحیان بحال مردم ترحم کرده و اندک مهر بانی می نمودند که در این میان داستان شکست ساماس و بازگشت مسیحیان با رومی رخ داد باردیگر بکینه و عداوت عثمانیان که داخل آذربایجان شده و در خوی و ساماس با جلاها جنگیده و آنها را تارومار کرده بود هر که از ایرانیان میخواستند می کشتند از آن طرف مسیحیان که با خانواده و چهار پایان خود کوچیده می آمدند هر چه می یافتند غارت میکردند و چهار پایان خود را داخل مزارع رها میکردند و دوباره امنیت از میان رفت و چند دکانی که باز شده بود بسته گردید باز در شهر آدم کشی رواج یافت .

چند روز بعد عثمانیها از راه رسیدند و تا قریه کریم آباد که چهار فرسنگی شهر است جلو آمدند مسیحیان از یک طرف در برابر آنان ایستاده می جنگیدند و از طرف دیگر با مردم بخشونت رفتار کرده و اندیشه بیرون رفتن نیز داشتند و خود را آماده میکردند مسیحیان خود ارومی با همسایگان مسلمان خود از درمهر و دوستی در آمده و قسمتی از دارائی خود را بخانه های آنان می فرستادند که خود آماده کوچ باشند.

جلوها در ارومی با اجرای يك نقشه ای تلاش میکردند، جریان آن از این قرار بود که روسها يك کشتی بخاری بنام (چرنوزیف) در دریاچه ارومیه بکار انداخته بودند که دارای توپی نیز بود این کشتی در دست جلوها بود روز دوم تیرماه (۱۴ رمضان) ۱۸۰ تن از تفنگچیان جنگ آزموده آسوری و ارمنی را بر گزیده یکدسته رادر آن کشتی و یکدسته رادر يك کشتی بادی نشانده و يك توپی نیز بآنها داده و روانه شرفخانه نمودند که غفلتاً در آنجا پیاده شده و شرفخانه را بگیرند و هر چه کشتی در آنجا هست به بندر ارومی بفرستند، اینها روانه گردیده و شب بشرفخانه رسیدند و در يك جایگاه دوری کشتی ها را بکنار راندند ولی پیش از آنکه بتوانند وارد عملیات شوند ایرانیها و عثمانیان که در آنجا بودند ناخبر شده و محاصره شان کردند و همه را کشتند و نابود گردانیدند بدین ترتیب این نقشه با شکست رو برود ولی این شکست ها که به مسیحیان

میرسید کینه آنها را از مردم بیچاره ارومی میگرفتند در این روزها پیاپی آدم کشی میکردند، سران مردم رادرا داره حکمرانی گرد آورده و راه برای بیرون رفتن نمیدادند و میگفتند شما عثمانیها را خواسته اید مردم در نتیجه عدم همکاری و تعصب و حمیت که بموقع خود مردانگی ننموده و خود را بدشمن سپرده بودند بدین ترتیب پیاپی کیفر می یافتند و از شکنجه و آزار رهایی نداشتند روزهای اول اگر صد نفر کشته میدادند جلودشمن را میگرفتند ولی اکنون صد هزار کشته داده بودند هنوز رهایی نداشتند. از کسان بنامیکه در این روزها کشته شد آقا میر محمد پیشنماز خلخالی بود. روز چهارم تیر ماه (۱۶ رمضان) پیر مرد بیگناه رادرخانه اش سر بریده تکه تکه گردانیدند در همان روزها دوباره با عثمانیها جنگ آغاز گردید مسیحیان سخت به تنگنا افتاده راه چاره ای نمی یافتند آنچه بر نگرانی آنها میافزود عدم اطلاع از خارج بود زیرا از دیر زمانی ارتباط قطع و آمدورفت از میان رفته بود .

یکانه راه چاره شکافتن صفوف عثمانی و بیرون رفتن از داخل دشمن بود ولی نمیدانستند یکجا بروند و در کار خود درمانده و هزار لنت بر کنسولهای خارجی که مسبب این کار شده و آنها را فریب داده بودند میفرستادند .

در این ضمن روز دوشنبه ۱۶ تیر هوا پیمایی در آسمان پدیدار گشت مسیحیان نخست گمان کردند از آن عثمانیان است و بشلیک پرداختند ولی چون در بیرون شهر فرود آمد و خلبانش را دیدند معلوم گردید از آن انگلیسیان می باشد برای دادن دستور آمده است، پس از بازگشت هواپیمای انگلیسی مسیحیان هم چنان مشغول کار خودشان بودند و بمردم آنچه می توانستند مضایقه نمی کردند اگر چه همان روز آمدن هواپیما بیکبار رفتار خود را عوض کردند و کسانی بمیان اهالی در شهر فرستاده و از آدم کشان جلوگیری کردند و جاز زدند که پطرس امنیت داده و نباید بکسی آزاری برسد و چنانچه معلوم بود این موضوع در نتیجه نکوهش فرستادگان انگلیسی بود که گفته بود این رفتار شما بسیار بد است با مردم مهربانی کنید ولی این خوش رفتاری جز یکروز نبود و از فردا باز بحال پیشین باز گشتند.

ولی در این هنگام عثمانیها از طرف سلماس بمسیحیان فشار آورده و پی در پی حمله می نمودند و جنگ سختی ادامه داشت، مسیحیان در برابر آنها

تاب مقاومت نیاورده عقب نشستند.

از این رومی‌های ماندن در شهر را جایز نداشته و بفرک کوچ افتادند در میان مردم چنین انتشار یافت که هنگام رفتن مسیحیان دوباره مسلمانها را قتل عام خواهند نمود از این بحث که خود يك مانور پیش نبود ترس همه مردم را گرفت، شب چهارشنبه در ارومی کمتر کسی خوابید زیرا مسیحیان خود آماده رفتن بودند و بسیاری از خونخواران ایشان نیز بخانه‌های مردم ریخته برای آخرین بار گزند و آزار میرساندند و مسلمانان چه از ترس کشتار و چه از آمدن عثمانیها برای نجات باقیمانده خواب بچشمشان نمیرفت فردا صبح از یکطرف (دروازه هزاران) کوچ آغاز گردیده و مسیحیان با زنان و فرزندان و چهارپایان و راه‌های خود براه افتادند از طرف دیگر عثمانیها نزدیک میشدند و اندکی نگذشت که یکدسته سوارایشان خود را بشهر رسانیدند و از این خبر بود که آدم کشان جلو نیز شهر را رها کرده از پی دیگران روانه گردیدند.

بیچاره مردم پس از ششماه گرفتاری خود را آزاد دیدند. زنان و مردان بیرون ریخته و از عثمانیها پیشواز کردند بسیاری از ایشان نیمه جانی داشتند و خود نمی دانستند گریه کنند یا شادی نمایند، این دسته سواران عثمانی که زودتر از دیگران رسیده بودند از اکراد عثمانی بودند و بشیوه خود از تاراج باز نمی ایستادند، از آنطرف یکدسته از اکراد اشنویه که روسها کوچانیده و بارومی آورده بودند بهمدستی جوانان شهری دسته‌بندی کرده برای تاراج بخانه‌های مسیحیان که خالی گذاشته و زفته بودند ریختند، در این میان بعضی از جلوها که بی‌خبر مانده یا نتوانسته بود بگریزد بدست این عده کشته میشدند.

از آنطرف در میسیون‌فرانسه بسیاری از مسیحیان و جلوها که نتوانسته بودند بگریزند و از بی‌دست و پالمی در شهر مانده و برای نگهداری خود بمیسیون پناهنده شده بودند سواران عثمانی با آنجا تاخته و مردان راهمگی کشتند و کینه آدمکشان را از آنجا گرفتند.

مسیوسو تاق نماینده پاپ که سالها در ارومی می‌زیسته و همه‌ش به با مردم مهربانی کرده بود پس از تسلط مسیحیان گروهی از مسلمانان را در خانه‌های میسیون

جاداده و نگهداری مینمود و درشش ماه گذشته همیشه عمل جلوها را نگوشت میکرد و مخالف آدم کشی و قتل و غارت بود این زمان لزومی برای فرار نمیدید چون پادیکران همکاری نکرده بود، عثمانیها او را باتنی چند از کشیشان دستگیر کرده نگهداشتند مردم از این موضوع ناراحت شده نزد عثمانیهارفته رهایی او را خواستار شدند ولی آنان قبول نکرده فردا او را پادیکران بجای مسجد مناره آورده تیرباران کردند کشته شدن او همه گران آمد .

و کسانی از مسیحیان خود ارومی از شهر نرفته و درخانههای دوستان مسلمان خودشان پنهان شده بودند و مسلمانان چون از بعضی از آنها خوبی دیده بودند در نگهداری آنها میکوشیدند ولی عثمانیها جستجو کرده و پیدانموده همه را میکشند .

یکی از کسانی که بدست عثمانیها کشته شد دکتر اسرائیل نامی بود که از سران مسیحیان بشمار میرفت دشمنی زیادی با مسلمانان نموده و مسیحیان را بخون ریزی تشویق میکرد تعجب اینجاست که با این همه تقصیر که از او سر زده بود بجان خود ترسیده و درخانه یکی از مسلمانان پنهان شده بود که پیدایش کردند و از جامه زنان بیرون آوردند و پس از بازپرسی در حیاط توپخانه بدارش زدند، دکتر پاکارد را بایکتن دیگری که آنان نیز بازمانده بودند دستگیر کردند چنانکه مرحوم توفیق می نویسد: این مسیحیان همه بیکحال نبودند و بسیاری از مسیحیان خود ارومی به آدم کشی رضایت نداده و ناراحت بودند و کسانی از آنان آشنایان و دوستان خود را از مسلمانان نگهداشتند از آن جمله پارون مناسکان بازرگان تبریزی دکتر شموئیل و به به عیوض و غیره .

بدین ترتیب ارومی بدست عثمانیها افتاد و آنجا را لشکرگاه گردانیدند اما مسیحیانیکه از ارومی خارج شدند بطرف سلدوز روان گردیدند عثمانیها قدری تعقیبشان کردند و کسانی از آنان که در پشت سر بودند کشته شدند و یکدسته از زنان و اطفال را دستگیر ساخته بازگشتند در راه دیگر کسی بجلو گیری نپرداخت ولی میان خودشان بی ترتیبی رخ داده و هر کس جز در فکر خود نبود در نزدیکی میاندوآب در جائی بنام سولوتپه مجدالسلطنه با یکدسته سوار و یکتوب در کمین نشسته بود و همینکه مسیحیان رسیدند

يکدفعه بشليک توپ و تفنگ پزداخته مسيحيان غافل گير شدند هرکس بخلاس نمودن جان خویش میکوشید بسیاری از آنها زنان و فرزندان خود را گذاشته فرار کردند وعده زیادی نیز کشته شدند پس از آن هم اگراد دنیالشان افتاده تانزدیکهای سائن قلعه بسیاری از آنها را کشتند و غنیمت فراوانی که همه را از تاراج ارومی و سلماس بدست آورده بودند پس گرفتند و مسيحيان با این رنج خود را بمائن قلعه نزد انکلیسها رسانیدند.

دکتر (شد) در میان راه در نزدیکی سائن قلعه مرده و او را در بیابان پهلوی يك تیر تلکراف بھاك سپرده و علامت گذارده بودند که پس از پایان جنگ در زمان آرامش فرستاده او را به تبریز آوردند و در گورستان خودشان در لیل آباد تبریز خاک کردند.

بدین ترتیب آشوب ارومی فرو نشست و نتیجه ای که دکتر شد و همدمستان او از افروختن این آتش بردند آن بود که یکصدوسی هزار مسلمان و مسیحی کشته گردیدند و سراسر شهر و اطراف تبدیل به ویرانه گردید و سرانجام همه مسيحيان در بدر گردیدند و از خانه های خود بدور افتادند اینست نتیجه بودن دستهای خارجی در میان يك ملت .

عثمانیها در ارومی مردم را با اتحاد اسلام دعوت مینمودند، بعضی ها با آنها همدمتی می کردند در اینجا هم رشته کارها را خود در دست داشتند و قلعه یکی بر پا کردند و نیز در باره قائمه پول کاغذی مردم را میآزردند اما اهالی بنام سپاسگزاری این عمل آنها را نادیده میگرفتند.

پس از مدتی عثمانیها مجبور به تخلیه ارومیه شدند سران اهالی را در خانه حکیم صاحب جمع نموده و با آنها پیش نهاد کردند که اسلحه های غنیمتی که از مسيحيان گرفته شده بخرند باین عنوان که بعد از رفتن سپاه عثمانی از خودتان دفاع کنید، در این موقع یکی از محترمین شهر اظهار میدارد که دولت ایران بیطرف بوده و ما سر جنگ با کسی را نداریم و احتیاج با اسلحه نداریم .

سردار عثمانی عصبانی شده و اظهار میدارد فردا همین ها (اشاره بر رئیس ایل زر زاء) بعد از رفتن ما شما را مورد تاخت و تاز و غارت قرار میدهند شما بایستی بتوانید اقلا از خود دفاع کنید با این همه تفاسیل سران مردم قبول

نکرده و عثمانیها در حدود بیست هزار قبضه تفنگ و چهار قبضه توپ و مقدار زیادی مهمات در مقابل ۲۰۰ ابره اختیار اسمعیل آقا سمیتقو قرار میدهند و اسمعیل آقا با همان اسلحه و توپ و عده‌ای از توپچیان فراری عثمانی شروع بقتل و غارت نموده و در مقابل دولت پایداری میکرد واقماً مرحبا باین بیطرفی که ۲۵۰ هزار جمعیت از زن و مرد و بزرگه و کوچک را بکشتن دادند شهر تبدیل بویرانه گردید ولی در مقابل ابداً نقص بیطرفی نفرمودند؟

قحطی و بیماری

هنوز تیفوس و تیفوئید دست برنداشته روزانه بسیاری را از بین می‌برد کسانی که از کشتار جان بدر برده و با کرسنگی از میان نرفته بودند اکنون دچار مرض تیفوس و تیفوئید گردیده زیر خاک می‌رفتند جمعیت در شهر بسیار کم شده بود و تمداد زیادی از خانه‌ها خالی گردیده مخصوصاً محله‌های مسیحی- نشین که بکلی خالی از سکنه شده بود در بیرون بدتر از این وضع بود آبادیهای مسلمان نشین را مسیحیان خالی گردانیده و پس از کوچیدن مسیحیان آبادیهای آنها نیز بی‌کس مانده بود

تا سالها بسیاری از آبادیها خاکی بود و کسانی از تبریز و دیگر جاها می‌رفتند و در آنجا ساکن شده و در آباد کردن آنها میکوشیدند.

شورش سمیتقو

در ارومی با اینکه دولت حاج‌محمّد السلطنه را حکمران آنجا ساخت و او در شهر سروسامانی بوجود آورد ولی هرگز دست به بیرون شهر نداشت

و این بود که اگراد فصل بهار را غنیمت شمرده و بار دیگر قتل و غارت را شروع نموده و آشوب برپا نمودند تلگرافی که انجمن ارومی در هفتم اردیبهشت به تبریز فرستاد اگرچه از سر تا پای آن زبونی می‌بارید و پیداست که يك مشت عناصر سست بنام انجمن دست در امور شهری داشته‌اند ولی از آنجا که گواه گفته‌های مامی باشد عبارتی چند از آن در اینجا می‌آوریم

تلگراف انجمن

آتش بیداد در ارومیه و اطراف افروخته تمامی دعات

را قتل و غارت، زائد بر دوهزار مردوزن و بچه‌سر

ارومیه ...

بریده و شکم دریده... الان فقط در قریه شیطان آباد و داش آغیل زیاده بر یکصد نفر جنازه مسلمان آغشته بخون بی‌غسل و کفن مانده‌اند راه‌های شهر از چهار طرف مسدود، هر چه مال النجاره و غیره در راه بود کلابرده‌اند و مسافرین را لخت کرده سومی برند و شکم می‌درند و از ظرف حکومت هم اقدامی بعمل نمی‌آید ...

امشب نیز هجوم آورده یکطرف شهر را بردند و سیم تلگراف را بریده‌اند اگر چند روزی حال بدین منوال بگذرد باید (کلیاً کل لحم امیه‌میتا) گردد ای که درد دل بسیار و محنت و غم بیشمار .

انجمن ملی ارومی

در ارومی مجد السلطنه که یکی از سران آنجا

مجد السلطنه

بشمار میرفت با اطلاع انجمن تبریز به جمع

وقوای عثمانی

آوری قوا پرداخت انجمن برای او قورخانه و

سایر لوازم جنگی فرستاده چون اسمی از عثمانیها برده نمیشد و تنها عنوان

غارت‌گران اگراد در میان بود بموضوع اهمیت بیشتری نداده‌اند .

مجد السلطنه بالشکری که آراست از شهر بیرون رفته در چند فرسخی

چادر زد و در اندک مدتی غارتگران را عقب زده و امنیت را برقرار ساخت، ولی

روزنهم مرداد ناگهان سپاهیان عثمانی در تپه‌های اطراف دیده شدند بدون

آنکه اطلاع دهند و گفتگوی در میان باشد جنگی پرداختند، مجدالسلطنه تا مدتی باور نمی‌کرد که سپاهیان عثمانی باشند و تصور می‌نمودا که دوباره بهجوم پرداخته‌اند از این جهت فرمان جنگ صادر نموده و سعی مینمود که از حمله آنها جلوگیری بعمل آید ولی چون گلوله‌های توپ در نزدیک سنگرها منفجر شد اطلاع یافتند که سپاه عثمانی است چون مجدالسلطنه دستور نداشت با عثمانیها جنگ نماید، وانگهی از حیث قوا با آنها برابر نبود کسی را پیش فرمانده عثمانی فرستاده و پیغام داد که ما جنگی با شما نداریم فرمانده عثمانی جواب داد، ولی ما جز جنگ شما نیامده‌ایم حال که چنین اظهار میدارید باید تا دو ساعت دیگر قوای خود را برداشته بشهر باز گردید. مجدالسلطنه اجباراً دستور بازگشت داده در این نبرد عده زیادی از سربازان مقتول گردید و قورخانه بدست عثمانیها افتاد از آنطرف اگر میدان را خالی یافته بقتل و غارت دلیرتر گردیدند چنانکه هر روز از گوشه ناله ستمدیدگان بلند میشد و زنان و کودکان نالان و گریان بشهر می‌آمدند.

پیش آهنگ این قتل و غارت اسمعیل آقامینه‌تو بود که بکینه کشته شدن برادرش جعفر آقاست بخون بیگناهان آلوده میکرد گذشته از اینکه عثمانیها و ادارشان میکردند عده زیادی از اکراد خاک عثمانی بودند.

انجمن ارومی در یکی از تلگرافهای خود که چند روز پس از شکست مجدالسلطنه بانجمن تبریز فرستاده چنین می‌نویسد .. «تمام دهات شهر غارت ذخیره قورخانه اردو منهدم، حالیه قریب سیصد و پنجاه مسلمان مقتول، اجساد برادران در بیرون شهر قادر بدفن نیستیم کلیه اهالی شهره مضطرب امشب را نمیدانیم بسر خواهیم بردیانه، آنی نمانده که بشهر غلبه شود تمامی مسلمانان منتظر مرگ و قتل .. از دهات جائی نمانده که قتل و غارت نشود عموماً در شهر متحصن ..»

انجمن‌های تبریز و ارومی چگونگی را بدارالشوری اطلاع دادند در مجلس شوری پیشنهاد شد که بکیفر این رفتار عثمانیها، مانیز از رفتن زوار پمراق جلوگیری کنیم

اطلاعیکه از ارومی بتهران رسید این بود که چهار هزار عسکر با ۱۲ مراده توپ ناگهان از شش فرسخی شهر ارومی هجوم آورده پس از شکست قوای

دولتی بر سر قلعه که وسیله آرامنه دفاع میسر درفته و شصت تن از ایشان را دستگیر ساخته اند. آقای بهبهانی میگفت نخست تلگرافی بساطان عثمانی مخابره نمایند اگر سودی نه بخشید بیدرنگ بجلو گیری برخیزند، ولی این رأی پذیرفته نشد روز شانزدهم مرداد چون دوباره تلگراف دلگدازی از ارومی رسیده بود بار دیگر بحث در مجلس شروع گردید. روز بیست ونهم مرداد تلگراف دوهزار کلمه ای از ارومی رسید که عشایر کشت و کشتار را به منتهای درجه رسانیده اند دست بزنان و دختران دراز میکنند مسلمانان بشهر ریخته از پناهندگی بزییر پرچم بیگانه خود داری و در تلگرافخانه منحصن گردیده اند باز در دارالشوری گفتگو بمیان آمد و کار با آنجا رسید که نمایندگان گفتند یا چاره دشمن را بکنید یا آشکار بگوئید که نمی توانیم کمکی انجام دهیم تا خود مردم چاره ای بیاندیشند ولی هرگز این گفتگوها نتیجه ای نداد.

سمیتقو کی بود
این مرد رئیس ایل شکاک بوده و قوامی در دست داشت و داستان او را با آسوریها نوشتیم که مارشیمون بدست او کشته شد و آسوریان نیرو فرستاده و چهریق را متصرف شدند سمیتقو شکست سختی خورده و گریخت.

پس از آمدن عثمانیها باذربایجان که آسوریان از ارومی و دیگر جاها گریختند این نیز آسوده گردیده و در چهریق نشسته با ثورقوای خود پرداخت با همه نیکی که از عثمانیها دیده بود با آنان یاری نموده و در جنگهایی که میان عثمانیها و انگلیسیها جریان داشت خود را کنار کشید.

همانا از فرصت استفاده نموده بجمع آوری نیروی پرداخت زیر آشفنگی اوضاع و فرمانبرداری اکراد و جنگجویی آنان و زیادی اسلحه این مرد را بآرزوی بزرگی میداشت.

اکراد هر وقت فرصت می یافتند یا غی می شدند برادر اسمعیل آقا و پدرش محمد آقا در زمان خود بارها نافرمانی نموده و آشوب راه انداخته بودند، ولی سمیتقو این زمان برای کردستان خود مختاری میخواست و بخاطر این آرزوها بود که خود را آماده میساخت و چنین شایع بود که بیگانه ها او را باین کار داشته اند و چون نتوانستند بادست مسیحیان کاری از پیش ببرند سمیتقو را برای آشوب و غوغا انتخاب کردند گرچه این شایعات دلیل نداشت ولی چون با

بدخواهی و کینه توزی بیگانه ها موافق می‌آمد، بسیاری از مردم این سخنان را می‌پذیرفتند هرچه بود این آرزو را بدل سمیتقوانداخته بودند در این موقع چون عثمانیها از آذربایجان میرفتند یکمسته از سپاهیان و توپچیان آنها بکشور خود نرفتند و فرمان سمیتقو را پذیرفتند این پیش آمد او را جری تر نمود و خود را آماده و مهیا میدید و پرچم نافرمانی را برداشت، یکی از همدستان او در این کار سید طه نوه شیخ عبیدالله بود که خانواده آنها در کردستان بنام (سیدطه) مشهور است .

اکنون سمیتقو آزادی کردستان میخواهد آیا قانون اساسی برای کردستان می‌نویسد؟ آیا به برانداختن اختلافات که در میان اکراد حکمفرماست میکوشد؟ نه، آزادی کردستان که با این هانیست پس چکار میکند آبادیها را غارت میکند مزارع را لکد مال میسازد بمردم غارت دیده لکستان پیغام فرستاده. پول میخواهد مردم بیچاره سلماس و اطراف آن که از مسیحیان سدمات جانی و مالی دیده و متفرق گردیده‌اند. اکنون که با آبادیهای خود برگشته و میخواهند دوباره بزندگی ادامه دهند ناگهان خود را گرفتار چنگال اکراد ینما گرو آدم کش سمیتقو می‌یابند اینست معنی آزادی کردستان، همین است نتیجه‌ای که سیاستمداران خارجی میخواهند .

پس از رفتن عثمانیها حاج شهاب‌الدوله حکمران ارومی شده بوده ولی او مردی کاری نبود و در برابر قتل و غارت اکراد جز نشستن و دست رویهم گذاردن چاره‌ای نمی‌شناخت .

در بهمن ماه ۱۲۹۷ سردار فاتح از تبریز بحکمرانی ارومی فرستاده شد این شخص که در زمان سمدخان یکی از همدستان او بوده و پس از بازگشتن آزادی دموکراتها دنبالش کرده و از شهر بیرون رانده بودند این موقع باردیگر از کمارکنان دولت گردیده و در چنین موقمی بحکمرانی ارومی فرستاده میشد .

اکراد همچنان در تاخت و تاراج بودند سره‌ار فاتح چاره‌ای که اندیشید این بود که بچهریق نزد سمیتقو رفته بایند و اندرز او را رام گرداند و امنیتی پدید آورد این رفتار نتیجه آنرا داد که سمیتقو دلیرتر و اکراد در قتل و غارت جزی‌تر گردد.

بدین ترتیب سلماس و ارومی باردیکر گرفتار ناامنی گشته و هرروز تلگراف های ناله و فریاد از مردم بیچاره میرسید، مردم لکستان دست بهم داده با کرد راه نمیدادند و منصلا به تبریز نامه نوشته و کمک میخواستند.

مکرم الملك (نایب‌الایاله) چون سپاهی نداشت

که بجلو گیری از اکراد بفرستد ناگزیر چاره
یستی دیگری اندیشید و آن اینکه خواست بمب ساعتی

برای سمیتقو بفرستد و او را زنا بود گرداند چون در سال ۱۲۸۷ هنگام جنگهای تبریز حیدر عمو اوغلی و اشخاص دیگری از آزادی خواهان این شهر برای کشتن شجاع نظام این عمل را انجام داده و جعبه ای بنام امانت توسط پست برایش فرستاده و او را کشته بودند مکرم الملك میخواست همان معامله را با سمیتقو انجام دهد.

در این کار همدستان او ارمنیان بودند بمب را هم آنها ساختند مکرم الملك آنها بخوی فرستاد چون مادر زن سمیتقو در یکی از ده های خوی می‌نشت بنام آنکه جعبه شیرینی است و آئزن برای داماد و نوه اش فرستاده بچهریق نزد اسماعیل آقا فرستادند.

اما سمیتقو هوشیارتر از شجاع نظام بود و خود را از این ورطه نجات داد در اینجا عین گفته خودش را میآوریم (چون جعبه را آوردند پسر م بنام آنکه شیرینیست و مادر بزرگش فرستاده بایی تایی باز کردن آنها میخواست من بیاد داستان شجاع نظام افتاده به محتویات جعبه مظنون گشتم چون روی چمنی نشسته بودیم گفتم همانجا باز کنند همینکه نخش را پاره کردند روشنی از آن برجست من فرست نداده با پایم زده آنها دور انداختم و پسر مرا باغوش گرفته روی سبزه ها دراز کشیدم و در زمان صدای ترکیدن بمب در چند قدمی دورتر از ما برخاست).

بدین ترتیب سمیتقو از مرگ رهایی یافت ولی بمب در جاییکه ترکید برادر او علی آقا و چند تن دیگر از اکراد نابود گردیدند این خود همان دیگری بدست سمیتقو داد «نظام المظنه» در سال ۱۲۸۴ (یکسال قبل از جنبش آزادی خواهان) بجمفر آقا برادر بزرگتر سمیتقو امان داده و بقرآن سوگند خورده و او را به تبریز آورده بود سپس دست یافته او را با دوتن از همراهانش

بکشت و دیگران گریخته جان بدر بردند .



ضیاءالدوله

مردی غیرتمند و کاردانی بود
 ز دو خوردها اینکه با سمینقو در گرفت
 قدرت و توانائی شایانی از خود نشان
 داد و تا او بودا کرد جرأت نزدیک
 شدن به او را نداشتند

سمینقو در این اغتشاش خود
 قتل ناجوانمردانه برادرش را بهانه
 ساخته و دولت را خونی خود می نامید
 و پیمان شکنی دولتیان را برخ
 اکراد کشیده و آنها را بدم اطاعت
 از دولت و ادار میساخت اکنون که
 این پیش آمد رخ داده بهانه دیگری
 بدستش افتاده و نمونه دیگری از
 فیرنگ کازی دولتیان را با کرد
 بازگو مینماید در همان روزها
 سه سالار بوالیکری آذربایجان
 تعیین گشته و یکی از کارهای او این
 بود که کسان بسیاری با خود همراه
 آورده چون به تبریز رسید هر یکی
 را بحکمرانی جائی فرستاد از جمله
 ضیاءالدوله نامی را بارومی و
 مکرّم الدوله را بخوی اعزام داشت
 چنانکه گفتیم سمینقو داستان بمب

را دستاویز قرار داده گله از دولت می نمود و پیاپی می خرید سه سالار بجای
 آنکه قوای ترتیب داده و بجلو گیری پردازند بدلجویی از او برخاست .

چنانکه گفتیم سه سالار ضیاءالدوله را بحکمرانی
 ارومی فرستاد این مرد دو بست نفر سر با مراغه ای

و یک قبضه توپ همراه خود داشت در این موقع گذشته از آسیب اکراد که
 پیاپی با بادیها می تاختند یک کانون آشوب نیز در شهر پدید آمده سبب وحشت
 مردم گشته بود ، جریان از این قرار بوده که دکتر پاکارد امریکائی (حکیم
 صاحب) از جندی پیش بارومی بر گشته و در همان ساختمان امریکائیها جا
 گرفته و با زماندگان مسیحیان را در آن عمارت جمع نموده و نگهداری

می نمود ، مسلمانان با همه صدماتیکه از مسیحیان و امریکاییان دیده بودند آزاری بآنها نمی رسانیدند و سردار فاتح در حکمرانی خود مهربانی با آنان می نمود با این وضع مسیحیان در پی بد خواهی بودند چنانکه از دیر زمانی دکتر صاحب سران کرد را به پیش خود خواند و بآنان پذیرائی و مهربانی بسیار نمود و پوآهائی بآنان می بخشید و بدین ترتیب اکراد را با خود همراه و باشعیمان دشمن میگردانید.

هر روز سران اکراد نزد حکیم صاحب رفته و اسامی خود را ثبت نموده و پول ازاد می گرفتند مردم از این رفتار دکنر و رفت و آمدهای مکرر بدگمان شده و می گفتند اکراد با مسیحیان بر علیه شعیمان دست یکی شدند و بیم يك جنگ خونین می رود و چون ضیاء الدوله وارد ارومی شد و در ویست سر باز و يك قبضه توپ همراه داشت اهالی خوشحال شدند.

ضیاء الدوله مردی غیر تمند و کار دانی بود از همان روزهای اول زدد و خورد میان او با سمیتقو در گرفت و ضیاء الدوله غیرت و توانائی شایانی از خود نشان داد چون این موضوع از گفته مرحوم توفیق است نوشته خود او را می آوریم. چون سمیتقو ورود حکومت جدید را با رومیه شنید خواست که حاکم را دستگیر نموده تا سپه داروالی جدید آذربایجان حساب خود را بکنند و مدت پنج روز از ورود حکومت میگذشت که شصت نفر از اکراد صبح زود اطراف خانه او را محاصره کرده و به صحن و خجرات مقبره که نزدیک خانه های حکومتی است داخل شده و آنجا را سنگر بندی کرده و شروع بشلیک نمودند .

از این طرف حکومت نیز سر بازان خود را بدور خود جمع نموده با کمال جدیت دفاع کرده اهالی ارومی که تا حال همچو قدرتی از حاکمی ندیده بودند و در چنین مواقعی دست و پای مردم را بسته و بدست دشمنان می سپردند و چون آن شہامت را از ضیاء الدوله دیدند فوراً اشخاصی که اسلحه داشتند بکمک حکومت رسیده و اکراد را از مقبره خارج نموده و جنگه کنان از شهر نیز بیرون راندند اکراد با دادن تلفات زیاد از شهر بیرون رفتند .

(۲۷ شعبان ۱۳۳۷ هجری قمری) اهالی ارومی چون این تجاوزات و غوغای اخیر را از تحریک دکتر پاکارد (حکیم صاحب) تصور می نمودند

و پول دادن دکتر با کرد نیز تأثیر عمیقی در دلها بخشیده بود عده ای از تفنگچیان پس از بیرون کردن اکراد بدون اطلاع حکومت بعمارت دکتر پاکاردهجوم آورده و ادب راشکسته بداحل ساختمان وارد و بمردان وزنانی که در اطاق های آنجا عااشه میشدند حمله نموده بکشتار می پردازند و خود حکیم صاحب را عده ای باز حمت از دست ایشان نجات داده و بحکومت می برند .

ضیاءالدوله پس از اطلاع از قضیه فوری سرباز فرستاده آن اشخاص را از عمارت امریکاییان خارج و مسیحیان را بازن و بچه و با مجروحین باداره حکومتی انتقال داده در تحت نظر دکتر صاحب مجروحین معالجه و دیگران با خرج حکومت اعاشه شدند عده کشته شدگان بطور تحقیق شصت نفر بوده .

دفاع اهالی از شهر
با این اقدام غیرمنتظرانه کانون فساد در شهر منحل گردید و اکنون تنها کاره هم ضیاءالدوله حفظ شهر

از حمله اکراد بوده برای این موضوع فوری که سیون جنگی از خود اهالی تشکیل داده بادت آنها عده تفنگچیان شهر را احضار و دروازه های شهر را بین تفنگچیان تقسیم نموده و با کمال تربیت و بمواظبت شهر مشغول و که سیون با جدیت مشغول تعمیر دیوارهای بدنه شهر گردید و یک دستگاه باروت کوبی و تهیه فشنگ در پشت خانه های حکومتی دائر ساختند و آن حیاط را تبدیل به قورخانه نمودند (محل مزبور فعلاً پاساژ معماری و جلالی می باشد زمانی بنام حیاط حرمخانه سردار مشهور بود) .

از آن طرف وقتیکه خبر شکست اکراد با سماعیل آقا رسید فوراً یکدسته از سواران ایل شکاک را بریاست طاهریبک به بندر گلخانخانه مأمور نمود که قبلاً آنجا را بدست آورند تا مبادا از تبریز از راه دریا کمکی برسد این دسته به بندر گلخانخانه که بدون محافظ بود رفته و آنجا را گرفته و کلبه مال التجاره که در انبارهای آنجا بود بچهریق حمل نمودند ، از طرف دیگر دسته های انبوهی از اکراد برای محاصره شهر شتافتند، هم چنین گروهی از ایشان بداهات هجوم برده بنای قتل و غارت را نهادند ساکنین دهات ناگزیر شدند چندین دهه در یکجا بیک قلمه محکمی پناه برده به نگهداری خود پردازند .

خلاصه اکراد ارومی را محاصره نموده و سعی داشتند که داخل شهر

شوند از آنطرف اهالی پافشاری نموده با جنگ در نگهداری شهر میکوشیدند بدین ترتیب دوباره ارومی گرفتار جنگ و قحطی گردید و مردم گرفتاریهای زمان مسیحیان را فراموش نکرده دچار این گرفتاری شدند.

نیاء الدوله غیرت و مردانگی از خود نشان داده بکمک مردم جلو اکراد را می گرفت ، ولی سه سالار که بایستی نیرومی برای او بفرستد یا از راه دیگری پشتیبانی نماید این کار را نکرده تنها کاری که انجام داد این بود، مسیحیان را که در سختی و گرسنگی با مردم ارومی بودند از آنجا بیرون آورد .

مدافعین شهر باشکم گرسنه ولی با تصمیم راسخ بدفاع از خود و موطنشان دوتا پرچم، یکی سبز و روی آن آیه نصر قلابدوزی شده و دیگری پرچم سدرنگه ایران در دست جوانان غیور در اهتزاز بود .

در طرف دیگر جوان قنومندی توپ ارومی دوش توانای خود از سنگری بسنگر دیگر میبرد.

در این موقع که ماه رمضان ۱۳۳۷ قمری فرارسیده بود و شبها مردم اغلب تا سحر بیدار بودند، در تحکیم و تقویت موقعیت خود می کوشیدند در یکطرف حیاط سردار از سرب گلوله می ریختند، در طرفی چاشنی در گوشه دیگر سایر مهمات جنگی تهیه و در گوشه نیز باروت و زربخ میکوبیدند با این همکاری و فداکاری شهر را محافظت مینمودند در پشت سر آنان سایر جوانان با اسلحه های مختلف باستقبال مهاجمین می شناختند و این سرود را دسته جمعی بزبان محلی می خواندند:

پیغمبر بو یوروب اجادور شهید لیری

چالیندی موزیک لرهایدی ایره لی بیری

الله دن اوتانسنین قالا نلارگری

قانمیز حلال دین اسلاما

جانمیز فدا شاه ایرانا

*

پوزولموش دشمنلریل کمی قاچیر

ایرانین داقلاری چیچکلر آچیر

قانمیز حلال دین اسلاما

جانمیز فدا شاه ایرانا

ترجمه

موزیک بسدا درآمد به پیش

پیغمبر فرموده مقام شهداء والاست

از خدا حیا کند آنکه عقب بماند.

جان ما فدای شاه ایران خون ما حلال دین اسلام

*

کوههای ایران شکوفه ها میآرد

دشمنان پراکنده شده، مثل باد فرار میکنند

جان ما فدای شاه ایران خون ما حلال دین اسلام

بدین طریق شهر ارومی بوسیله فرزندان غیور خود محافظت میگردد و تا روز عید آنچه لازمه فداکاری و ابراز شهامت و شجاعت بود بنحوا حسن انجام داده و چشم براه کمک سایر برادران هم میهن خود بودند، چهل روز جنگ در اطراف ارومی برپا بود در این میان دهه ها پایمال گردید تا نیمه های تیر ماه ۱۲۹۷ بود که یکدسته از لشکریان هندی به همراهی کنسول انگلیس باین شهر وارد شدند، در این موقع اگر ادنی دست از جنگ کشیده بچهریق باز گشتند .

قرارداد و سقوط شهر
این بار از جانب حکومت سردار فاتح ممتاز بامعیت کنسول انگلیس و مقدار کافی پول و یک شمشیر مرصع بجواهرات قیمتی و یک طغرا حکم اعطای منصب (سردار نصرتی) برای ملاقات با اسمعیل آقا بچهریق روانه شدند و دولت وقت با کمال وضاحت بیک نفر آدم کش که چندین هزار نفر برادر دینی خود را بخاک و خون کشیده و آبادیهای کشور را غارت نموده بود با اعطای این منصب و هدایا و تقبل مقرری ماهیانه بـ واران آدم کش وی او را بشرارت های بدهی تشویق می نماید و حفظ امنیت این نواحی را بعهده وی مفوض میدارد در واقع گوسفند را بگرگ می سپارد. اسمعیل آقا بشرطی این هدایا را قبول میکند که سردار فاتح خود نیز حکومت ارومی و سیاهاس را قبول و ضیاء الدوله که آنهمه تدبیر و شهامت در حراست شهر نشان داده بود از حکومت ارومی معزول و به تبریز اعزام دارند.

سردار فاتح جریان صاحبه را در مراجعت به تبریز گزارش میدهد، این باره مجدداً با کنسول انگلیس و پنجاه نفر سرباز افغانی انگلیسی و یکصد سوار قراجه داعی از طریق شرف خانه و دریاچه عازم ارومیه میگرددند - کشتی آد میرال حامل سردار فاتح و یک نفر افسران انگلیسی با کنسول انگلیسی و یک کشتی

دیگر حامل نیروی انسانی بایکمه از تجار و مهاجرین ارومیه در حالیکه پرچم دولت انگلیس را در روی دگل خود برافراشته بودند وارد بندر گاه گامانخانه شدند .

طابور آغاسی که از جانب اسمعیل آقاما مور حفاظت بندر بود با استقبال آنها آمده و خود اسماعیل آقائیز در قریه میاوق ۶ کیلو متری گلمانخانه منتظر این هیئت بود این هیئت در همان قریه ابتداء به ملاقات اسمعیل آقا رسیده و بعد از ۸ ساعات وارد شهر ارومی شدند

در اوایل مردم که از سرپرستی و حکومت ضیاءالدوله بسیار راضی بودند از تبویض وی ممانعت میکردند، ولی کم کم در مقابل تهدیدات عوامل انگلیسی و نیروی اسمعیل آقا ضیاءالدوله را مجبور کردند سواران و توپخانه خو در برداشته و عازم تبریز گردد، بعد از این زبان اعتراض مردم باز شد و شایع گردید که مردم خود در مقابل غارت گران استقامت کردند و شهر را از دست ندادند ولی عوامل دیگری شهر را دودستی تقدیم نیروی اسمعیل آقا نمودند .



کنسول انگلیس در ارومیه سال ۱۲۹۷ شمسی

بدین ترتیب پای اکراد بشهر باز شد از طرف اسمعیل آقا کسانی بنام مستحفظ دهات و جاهای دیگر گمارده شدند که خودشان مایه گرفتاری و ناامنی بودند کسانیکه از این مستحفظین اطراف شهر مشهور بودند عبارتند از: طابور آغاسی - سلام بیگ در شرق ملبوژی با عده ای از سواران خود در شمال که مردم از دست اینها بستوه آمده بودند.

در این موقع آزادی خواهان تبریز تعدی و تجاوز کسان اسمعیل آقا را بحکومت باز گفته و تقاضای اعزام نیرو بارومیه مینمایند.

در نتیجه از طرف حکومت تبریز اسد آقا خان مشهور به فشنکچی مأموریت یافت که تشکیلات انتظامی در ارومیه دائر ساخته و نظم عمومی را در دست گیرد.

اسد آقا خان برابر دستور یکده از افسران جوان و تعلیم دیده با خود همراه آورده و عده نیز پاسبان از اهالی ارومیه استخدام کرده و تشکیلات جدیدی نظمی را در ارومیه دائر و خود انتظامات شهر را در دست گرفت کسان اسمعیل آقا که بنارت و چپاول خو گرفته بودند راحت نمی نشستند اماً زد و خورد های میان اکراد با اهالی و ژاندارمهای محلی روی میداد و هر چند گاهی کسانی چند از طرفین کشته میشد، محافظین دهات که از جانب اسمعیل آقا منصوب شده بودند بنای غارت و تاخت و تاز را گذاشته می گفتند سردار فاتح نیز باید شهر را ترک گوید و در غیر این صورت از قتل و غارت باز نخواهند ایستاد .

سردار فاتح که اول از همه از در تسلیم آمده بود این بار نیز بخواهش اکراد گردن نهاده ارومیه را ترک و بجای خود علی اکبر خان مشهور بکنسول را بحکومت ارومیه گذاشت .

در این موقع چون راه ارتباطی ارومیه و تبریز منحصر براه دریا بود و اطراف شهر را تا چندین کیلومتر اکراد فرا گرفته و بملاوه خود محال کرد - نشین بود، علی اکبر خان کنسول بمنظور جلوگیری از قطع ارتباط رضایه و تبریز و برای ایجاد ارتباط دائمی دستور داد در هر سه کیلومتر اقدام بساختن برجهای ارتباطی کردند که در آنها محافظین مسلح گمارده و مانع قطع راه بوسیله اکراد شدند و این خود يك اقدام مفیدی بود که برای حفظ ارتباط و ایجاد امنیت در راهها لازم بنظر میرسید و چون سواران اسمعیل آقا فقط

تفنگه داشتند نمی توانستند آسیبی باین برجها برسانند و کاری از پیش
بیرند

ولی در این موقع کمکی سیاست آدم کشان رسید، پنجاه نفر عسکر عثمانی
و چهار عراده توپ و چندین مسلسل در اختیار قوای اسمعیل آقا قرار گرفت
اسمعیل آقا باین نیروی تازه از غیب رسیده تجاوز بشهر را شروع کرد، ابتدا
ارشد الممالک آقازاده از جانب اسمعیل آقا یکمده سواراً مورگردید که بشهر
یورش آورده و حاکم شهر علی اکبر خان را از شهر خارج و خود حکومت را
در دست گیرد .

این شخص با سواران خود و بکمک اگر ادیکه قبلاً در شهر بودند وارد
شهر گردید و بدون زد و خورد حاکم را توقیف و خود بجای وی امور شهر را
در دست گرفت .

جنگ گلمانخانه اسد آقا خان رئیس نظمیه شهر وضع را خراب دیده
و نیروی انتظامی خود را بزودی بگلمانخانه منتقل
ساخت که بتواند از طلب درخواست نیروی امدادی و توپخانه نموده و برای نجات
شهر اقدام نماید، از تبریز وعده های نوید آمیز و اخبار مساعد میرسید او را
بصبر و انتظار رسیدن نیروهای امدادی دولتی و امید داشت و چون اسد آقا خان
بوسیله برجها دائم باشهر در تماس بود و از اوضاع آن اطلاع داشت یکشب
غفلتاً با عده ای از کسانش وارد شهر شده و تصمیم میگیرد ارشد الممالک نماینده
سمیتقو را توقیف و خود حکومت شهر را در دست گیرد .

ولی چون ارشد الممالک در عمارت حکومتی نبوده باین کاره موفق نمیکرد
در عوض تمام اموال ادارات دولتی را با چند تن از رؤسای ادارات بگلمانخانه
منتقل و از معرض دستبرد کسان اسمعیل آقا مصون نگه میدارد که از آن جمله
ادارات مالیه - گمرک و پست و تلگراف و چند اداره جدید التاسیس دیگر .
از تبریز خبر میرسید که عنقریب قوای امدادی کافی خواهد رسید حکومت
تبریز توصیه میکند گلمانخانه رابطه خود را باشهر حفظ نماید و آنجا را از
دست ندهد

شکست ژاندارمها اسد آقا خان با جدیت در حفظ برجهای بین راه
ایستادگی نشان میداد که ناگهان در این موقع

عمرخان شكاك با توپها؛ بیکه اخیراً با سمعیل آقارسیده بود مأمور سر کوی و قلع و قمع اسد آقاخان شده و اردارومیه گردید.

مأمورین برجها در مقابل توپهای عمرخان اول ایستادگی میکردند ولی بدون پشتیبانی قوی نگهداری برجها کار آسانی نبود لذا یکی پس از دیگری خراب و محافظین آنها از پای در میآمدند، بعضی از آنها گرفتار اکراد و بعضی خود را بگلخانه عقب کشیدند.

قوای عمرخان تا سه روز خود را بگلخانه رسانید در عرض این سه روز اسد آقاخان مکرراً تیریر استمداد و طلب اعزام نیروی نمود چون اسمعیل آقائیز از مذاکرات گلخانه و تبریز بوئی برده و د و گمان میکرد که شاید قوای دولتی برسند و کار تسلط بر محال ارومیه را مشکل سازند، لذا به عمرخان دستور داد هر چه زود تر نیروی اسد آقاخان را قلع و قمع و گلخانه را بتصرف در آورد.

در نتیجه بین دو طرف زد و خورد شدیدی شروع گردید، در این اثنا کشتیهای حامل نیروی امدادی دیده شد این موقع اکراد چند تیر توپ بکشتیها تیر اندازی کردند کشتیها هم بدون اینکه بخواهد از چگونگی اوضاع ساحل و بندر و نیروهای دولتی اطلاعی بدست آورد از همانجا مراجعت و یکمشت مدافعین غیور را در خطرناکترین وضعی تنها گذاشته و با شرفخانه برگشت بد بخانه چنان برف سنگینی باریده بود که تا آن موقع برف بآن سنگینی در آن حوالی سابقه نداشت و این خود کار مدافعین را مشکل ساخته و با نبودن وسائل دفاعی و قوای کافی کارپوضع خطرناکی رسیده بود از این جهت اسد آقاخان مجبور گردید خود را از طریق کنار دریا بطرف تبریز کشیده و جان خود و عدهای از آنها را که حاضر به تسلیم ارومیه بدست اکراد نشده اند نگهدارد.

در نتیجه زد و خورد هایی که در میان طرفین روی داد عدهای از نفرات اسد آقاخان مقتول و عدهای اسیر و زخمی هائیز در بین راه از برف و بوران تلف و عده معدودی با اسد آقاخان باهزان زحمت و مشقت خود را به تبریز رسانیدند و جریان را به مقامات حکومتی گزارش دادند، در این موقع اکراد کارکنان بندر را گرفته و آنها را وادار نمودند که نزدیک شدن کشتی از بندر شرفخانه با دادن علامت کشتی بساحل نزدیک شده و مورد غارت اکراد

قرار گیرد فردای آنروز اکثراد کارکنان بندر را در کنار اسکله جمع کرده و آنها بمحض مشاهده کشتی و نزدیک شدن بساحل، آه‌ورین کشتی را آگاه می‌سازند که خطری متوجه آنهاست بدین معنی که با صدای بلند میگویند در سایه سمیتقو اینجا امن و امان است شما میتوانید بعد از این بیایید و هم بروید (کلمه بروید را بلندتر از سایر کلمه ادا میکردند ضمن اشاره با دست) مأمورین کشتی از اوضاع باخبر و فوراً مراجعت مینمایند اگراد این موضوع را فهمیده کارکنان بندر را با تهنیت تفنگ، ضروب و مجروح مینمایند، سپس آنها به‌رض مأمورین کشتی لخت نموده و جهت مجازات بیشتری بشهر می‌آدرند بیچاره کارکنان بندر برای اینکه روپوشی داشته باشند و برهنه داخل شهر نشوند از گونی‌های خالی انبار استفاده کرده و سوراخی در آنها باز نموده و بگردن خود می‌اندازند با این وضع بشهر نزدیک میشوند، اهالی بمحض مشاهده این احوال منائر گشته، میدانستند باین وضع گریه کنند یا اینکه بخندند چون درد و طریف گونی‌ها با مرکب سیاه نوشته شده بود (مال غلام است). بعد از این جریانات اکثراد، یکه‌تاز میدان گردیدند و ارشدالممالک حاکم دست‌نشانده سمیتقو شروع باخذبول بنام مهمانی اکثراد از مردم کرد و اهالی را بقدری تحت فشار گذاشت که عده‌ای ناچار شکایت پیش سمیتقو بردند سمیتقو که قسم خورده بود در شهرها زندگی ننماید بدین جهت از سکونت و استقرار در شهرها امتناع می‌نمود. امرخان رام‌آوریت داد با عده‌ای سوار وارد ارومیه گردیده و جار بزنند که شاکیان شکایت خود را در قلعه قیصرخانم (منزل فعلی آقای حسین‌خان افشار) بممرخان عرضه دارند.

عمرخان و اهالی
 باین ترتیب بحکم عمرخان (امیرخان) مردم را (عده‌ای را بجبر) بدانجا کشانیده عمرخان شروع بسخن رانی مینماید و ضمن آن میگوید: برابر دستور سمیتقو، اهالی ارومیه بایستی چهل هزار تنفنگ باکتراد تحویل بدهند و در خاتمه سخن رانی بزبان کردی فرمانی باکتراد مملوح که در میان مردم بودند باین مضمون صادر کرد (پسر بزن) مردم که بامید دادرسی آنجا جمع شده بودند از چپ و راست در معرض حمله اکثراد قرار گرفته وزیر قنذاق تنگها مجروح و مضروب گردیده در طولیله‌ها محبوس شدند.

سپس این عده را هر پنج نفر یک یا چند نفر کرده مسلح سپرده و بخانه‌هایشان برده و اگراد مسلح همراه آنها يك یکی آنها را بچهار میخ بسته و داغ می‌گذاشتند و بعد از گرفتن پول و اسلحه‌ها می‌ساختند با این طریق تمام اهل رضائیه برای چندهمین بار از هسنی ساقط شدند .

اگر کسانی اظهار ننداری مینمود اگراد آنها را مضروب نموده و میگفتند (توبه بگذار نباشد) و این مثل از آن روزین مردم معمول گشته که بزبان محلی میگویند (سن ویرقوی اولما-سین) بالاخره سواران عمرخان دیگر چیزی برای غارت در مردم نیافتند حکومت شهر ارومی را بیکنفر تیمور آقا نامی از اهالی کهنه شهر وا گذاشته و خود از شهر بیرون رفتند.

در این روزها که اسد آقاخان خود را به تبریز رسانده بود با عده‌ای در حدود ۸۰۰ نفر ژاندارم و قزاق بفرماندهی ما ژورملک زاده که از خانواده محترم (رشیدیه بانی فرهنگ جدید در ایران) می باشد بعموانت خود اسد آقاخان از طریق میاند آب و ساوجبلاغ بصوب ارومیه مأمور شدند .



اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر
شهر ارومیه بنام نامی ایشان از سال
۱۳۰۵ رضائیه نامیده شد

این عده تا ساوجبلاغ (مهاباد) آمده در آنجا منزل کرده و مقدمات حمله بارومیه را فراهم می‌ساختند ولی اسمعیل آقا پیشدستی کرده ناگهان بساوجبلاغ تاخته و نیروی دولتی را غافلگیر نمود و بعد از کمی زدوخورد چون نیروی دولتی در محاصره بودند بعد از شهید شدن اسد آقاخان اسیر میشوند.

اسمعیل آقا دستور میدهد اسراء را بمسلسل بسته وهمه را تیر باران نمایند .

مردم ارومیه لخت و بی خانمان در نهایت فقر و بدبختی دست بگریبان بودند روزی نبود که از طرف اگراد به بهانه‌های مختلف زجر و شکنجه‌ها بینند

و جریمه نشوند .

عاقبت از طرف تبریز قوایی با ساز و برگ و مهمات کافی تحت فرماندهی امیر ارشد قره داغی از کنار دریاچه و از راه طسوج برای افتادند در محال سلماس با اکراد مواجه گردیده و زد و خورد شدیدی روی میدهد که در نتیجه امیر ارشد شهید میگردد و قوای دولتی بعد از دادن تلفات خود را به تبریز می‌رسانند . این شکست‌های پی‌درپی قوای حکومتی بجرأت و جسارت نیروی سمیتقو و بدبختی و فلاکت اهالی افزوده و این وضع رقت بار تا کودتای سوم اسفند (طلوع سعادت ایران) ادامه داشت .

بفرمان سردار سپه عده‌ای از نیروی نظامی بفرماندهی تیمسار سرتیپ امان‌الله میرزای جهانبانی و معاونت تیمسار سرتیپ مظفرالدوله که تیمسار سرلشکر مقدم فعلی می‌باشند با دستور و کد سردار سپه به قلع و قمع اسمعیل آقا موریت یافتند و قوای سمیتقو در مقابل این نیروی مصمم و منظم تاب مقاومت نیاورده متلاشی می‌گردند خود اسمعیل آقا نیز در نتیجه یک نقشه ماهرانه قوای نظامی کشته میشود و بسزای اعمال و جنایات خود میرسد و بدین ترتیب نیروی حکومتی در ارومیه مستقر و دوران جدید و حیات نوین این شهر زیبا و پر برکت آغاز میگردد و مردم بی‌اس این خدمات و نجات از فلاکت و بدبختی از سال ۱۳۰۵ شمسی شهر ارومیه را بنام زمامی اعلی حضرت همایون رضاشاه پهلوی رضایه نامگذاری مینمایند .

وقایع جنگ سمیتقو

بطوریکه قبلاً شرح داده شد اسمعیل آقا (سمیتقو) قلع و قمع مستحکم چهریق را مرکز عملیات و مسکن خود قرار داده با سواران شقاوت پیشه خود تمام شهرهای آذربایجان غربی را لگد کوب سم ستوران خود کرده بود و در تمام نقاط مزبور ناامنی و اغتشاش و شورش حکمفرما بوده و این قطعه زرخیز ایران که سر ایران را تشکیل میدهد بتدریج میرفت که بدامان سمیتقو جنایتکار

مردوف افتاده و با تحريك اجنبیان از حكومت ایران مجزا گردد . بدستور سردار سپه تیمسار سرتیپ حبیب‌الله خان با سمت فرماندهی كل قوای آذربایجان با نیروی کافی سمت تبریز برای قلع و قمع اكراد عازم گردید تیمسار امان‌الله میرزای جهان‌بانی که در آن موقع ریاست ستاد ارتش را دارا بود نیز بسوی آذربایجان حرکت کرد. امیر لشکر اسمعیل امیرفضلی که فرمانده لشکر شمال‌غرب بود از یکطرف و خالوقربان با چهار هزار چریکهای خود و مختصری عده نظامی از سوی دیگر سرهنك روح‌الله میرزای جهان‌بانی (سرلشکر کیکاوسی) رئیس ستاد این قوا - مدتها در صدداشغال استحکامات چهاریق برآمدند ولی بر اثر وقایعی که منجر بمقب‌نشینی قوای نایب سرهنك فولادین گردیده بود عملیات بارزی انجام نمیگردید.

ضمناً لاهوتی که از افسران سابق ژاندارمری بود و دوباره استخدام گردیده موقع را غنیمت دانسته ژاندارم هارا اغوا و نایب سرهنك فولادین را زندانی میکند و خود بر علیه دولت قیام کرده شهر تبریز را دچار آشوب گردانید ، سرعت عمل و اداره عملیات سرتیپ شیبانی تبریز را از اغتشاش و یغماگری نجات داده و عملیات مزبور مورد توجه واقع گردید. سرتیپ شیبانی رسماً بسمت فرماندهی نیروی آذربایجان مشغول تدارك و تهیه قوا بر علیه سمیتقو گردید و سرلشکر امیرفضلی بتهران فراخوانده شد در این اثناء سمیتقه پسر شیخ عبیدالله از همکاران سمیتقو شبانه با ۸۰۰ سوار بقصد پیکار بطرف اردوی خالو قربان میانند خالوقربان که بی‌اندازه رشید و ازیاران مهم و عمده میرزا كوچك خان بود، هنگام رفتن سردار سپه بگیلان تسلیم شد و بعداً با عده اش مأمور زنجان و تبریز گردید. در این نبرد پیش پای سرهنك کیکاوسی رئیس ستادش تیری بقلبش خورد و نقش زهین گردید و چریکهایش متفرق شدند سرهنك کیکاوسی و بهادر السلطنه برادرزن فرمانروا سرهنك شهاب (سرتیپ شهاب فقید) بهیچ وجه موفق بجمع آوری نیروی چریك نشدند و در نتیجه شکست نیروی خالوقربان اطمینان همه را از ختم غائله سمیتقو سلب نمود.

اعلیحضرت فقید که با توجه دقیقانه وضعیت را بررسی میفرمود رئیس ستاد خود سرتیپ امان‌الله خان جهان‌بانی را با سمت فرماندهی كل نیروی آذربایجان مأمور ختم غائله سمیتقو نموده و سرتیپ شیبانی را بتهران احضار

فرمودند .

از عهد عقبی اشرار کرد مانند شیخ اعین‌الله و حمزه آقا شکاک و شیخ طه و سایر افراد قبیله مانند اسمعیل آقا (سمینقو) سرطغیان برداشته و خیالاتی خام درس می‌بخشند. فتح ارتش شاهنشاهی در آذربایجان و ختم غائله سمینقو یکی از کارهای درخشان اعلیحضرت فقید سعید بود که بهیچ روی امیدانجام و پایان آن نمرقت. سرتیب جهانیانی بسامه‌هارت و ممارست نظامی فوق‌العاده شروع بعمل نمود. قلعه بسیار مستحکم چهریق که در مغرب سلماس (شاهپور) واقع است و بامر زکشور ترکیه پیش از چند فرسنگ فاصله ندارد دارای وضع مهمی است که باسانی ممکن نیست از دشمن گرفته شود. در اطراف قلعه چهریق شهری بوده است از بناهای ساسانی موسوم به شهرک که بعدها چهرک و کم کم بنام چهریق شده است. از مورخین قدیم آنرا چهره و منسوب یکی از شاهان ایران دانسته است در حوالی و جوار قلعه قدیم چهریق که در جای مرتفعی ساخته شده و مشرف بر کلیه تپه‌ها و قال اطراف می‌باشد و رودخانه زولا چای نیز از دامنه آن میگذرد. سمینقو قلاع و تصور مستحکم برای خود ساخته و بخبال استقلال و سلطنت روزگار خوش میگذرانید و نیز قصری زیبا از سنگ ساق و مرمر سیاه و سفید پایاگی دلکشا که اطراف آنرا فرا گرفته بود برای خود ساخته و آرزوی روزگار سلطنت با اقتدار بر کردستان مستقل را در دل می‌پرورانید.

سرتیب جهانیانی پس از مطالعه اوضاع نقشه عملیات جنگی خود را

طرح نمود.

نخستین جنگ مهم نظامی

قوای اکراد - بطور کلی از تعداد و قوای سمینقو اطلاعات کافی در دست نیست ولی می‌توان عظمت نیروی او را از همین جا قیاس نمود که تمام شهرستانهای آذربایجان غربی و کلیه کوهستانهای مرتفع استان در اختیار قوای

عظیم سمیتفو بوده.

جمع کثیری از عساکر فراری عثمانی که از عمل سلاح های مختلفه اطلاع داشتند و بانواع سلاحهای خود باین قواملحق شده بودند. هم چنین اگرادیکه باتفنگه همیشه قوای دولتی را از پای درمیآوردند اکنون باچندین عراده توپ وچندین مسلسل سبک و سنگین و اسلحه هاییکه از غارت قوای دولتی بدست آورده بودند مجهز بودند و آشنائی کامل نیز بوضع محل داشته و خوب می جنگیدند و دارای روحیه بسیار قوی بودند.

قوای دولتی - از هشت هزار پیاده و یک هزار سوار و پنجاه هزار چریک و هزار نفر جنگجویان غیر نظامی و جمعه و عا[۱۵] هزار نفر بودند.

بدواً کشتی های دریاچه بـر حسب دستور تیمسار جهانبانی مجهز و تحت السلاح در آمدند و عملیات بر علیه سمیتفو شروع گردید از ۴ مرداد ۱۳۰۱ در نتیجه حملات شجاعانه ارتش بندر گلخانه و سپس سلمان و دیلمقان یکی بعد از دیگری بطوریکه خواهیم دید از دست اکراد خارج و بتصرف ارتش درآمد

بنام قوای مختلط دولتی مهتم پادگان (کاظم داهی) دستور داده شد از جاده های کوهستانی بسمت چهریق عزیمت نمایند سپس بکلیه قوایی که با اقدامات سریع دربندر شرفخانه متمرکز گردیده بودند دستور داده شد از شمال دریاچه بطرف قلعه چهریق حمله نمایند و آنجا را که قلب نیروی سمیتفو بود تسخیر نمایند بدین ترتیب قلعه چهریق بوسیله دو ستون نیروی دولتی محاصره گشت و امید میرفت که در کمترین وقتی سقوط نماید.

حکم عملیات جنگی

الف- ستون گارد (هنک پیاده پهلوی - هنک پیاده رضاپور - یک اسواران اکتشاف - یک آتشبار - چهار ارا به کوهستانی) تحت فرماندهی سرتیپ فضل الله خان زاهدی (بمیردیوان) بایستی از روی ارتفاعات قزلداغ و میشوداغ

بسمت قلعه چهریق پیشروی نمایند .

ب - ستون شمال غرب (هنک پیاده لشکر آذربایجان - يك اسواران اکتشاف - يك آتشبار - چهار ارابه روسی کوهستانی) تحت فرماندهی سرتیپ حسین مقدم (سرلشکر مقدم) بایستی از روی ارتفاعات شکر یازی بطرف قلعه چهریق عزیمت نمایند .

ج - جنگجویان غیر نظامی که تحت سرپرستی افسران ارامنه تشکیل شده بود وظیفه داشتند در جدار مسطح شمالی ساحل دریاچه پیشرفت نموده خود را بقلعه چهریق برسانند.

د - عملیات ستون متمرکز در بندر (کاظم داهی) تحت فرماندهی سرهنک ابوالحسن پورزند (مرحوم سرلشکر پورزند) بایستی با عملیات نیروی بندر شرفخانه کاملاً هم آهنگ بوده و هر دو در یک روز انجام پذیرد . پس از شروع حکم عملیاتی مزبور از طرف تیمسار جهان بانی و ارسال آن برای کلیه فرماندهان واحدها در روز عاشورای سال ۱۳۴۱ هجری قمری عملیات کلی بانهایت سرعت و شدت بر ضد اکراد شروع گردید در حین نبرد به تیمسار جهان بانی خبر رسید که هدف دشمن متوجه ستون گارد (که بایستی در ارتفاعات قزل داغ پیشرفت نمایند) گردیده است و هنگهای پیاده ستون مزبور در ارتفاعات قزل داغ با اکراد تلاقی و اکراد با سرسختی و رشادت فوق العاده می جنگند . موفق با ایجاد شکافهای تقریباً عمیقی بین قسمت‌های پیاده شده و در حال پیشرفت می باشند، ضمناً اطلاع رسید که آتش شدید مسلسلها و توپخانه دشمن جناحین دو ستون گارد را تهدید نموده و ممکن است ارتباط ستونهای مزبور قطع و جدا جدا در روی ارتفاعات قزل داغ محاصره و نابود شوند - تیمسار جهان بانی پس از کسب این اطلاعات فوراً پستون سوار که در احتیاط فرماندهی بود دستور داد بین دو قسمت پیاده با حرکت سریع پیشروی نموده و اکرادی را که میان خطوط قوای دولتی نفوذ یافته اند بقیه برانند، ضمناً باران گلوله‌های توپخانه و آتش مسلسل را بروی نفرات دشمن متوجه ساخته و دستور داد مواضع آنان را بانهایت دقت و شدت درهم کوبند .

يك شبانه روز جنگ بسیار سختی در گرفت و اکراد با از جان گذشتگی و رشادت زاید الوصفی سعی میکردند که مواضع خود را حفظ نموده و شکیبایا

که در بین خطوط قوای دولتی بوجود آورده اند حتی المقدور در دست نگه دارند ولی سرانجام قدرت آتش و شدت حمله سوار نظام که در موقع بسیار مناسبی شروع گردیده بود آنرا پس از یک نبرد خونین شکست داده و مجبور نمود که بطرف قلعه چهریق و سلماس عقب نشینی کنند دو روز بعد شهر سلماس نیز بملت سرعت حرکت نیرو پس از مختصر زد و خوردی سقوط نموده و اگراد ناچار بقلعه چهریق یعنی آخرین پناهگاه خود رو آوردند در این موقع بکلیه نیرو امر داده شد بمنظور استفاده از موفقیت بدون کوچکترین سستی بقلعه چهریق حمله ور گردند نیروی دولتی پس از هشت فرسخ راه پیمائی معجل در جاده های کوهستانی جنگ کنان خود را با طرف قلعه چهریق رسانیده و آنجا را محاصره نمودند اگراد که از سرعت عملیات نیروی دولتی غافلگیر شده بودند در چهریق نیز مقاومتی نکرده و پس از نبرد کوتاهی منکوب و متواری گردیدند

شکست و فرار سمیتقو

سمیتقو و نزدیکانش با عده کثیری سوار بر کبک فرار و بلافاصله از طرف تیمسار جهانبانی بمرزداران کشور مزبور پیشنهاد گردید که باغی معزوف ایران را گرفته و تحویل ارتش دهند، اما چون ترکها شنیده بودند که همراه قوای شکست خورده اسمعیل آقا تعدادی قاطرهای بار شده از لیره یافت میگردد برای تصرف لیره های مزبور شبانه باو تاخته و گروهی از همراهانش منجمله ، خانم و پسرش را مقبول و بنه سمیتقو را غارت کردند ولی خود سمیتقو موفق بفرار گردید و چون چاره ای نداشت و سخت دچار اضطراب خاطر گردیده بود بوسیله مکرم السلطان ده هزار لیره ترك فرستاد و از سرتیپ جهانبانی تقاضای تأمین نمود سرتیپ جهانبانی در جواب پیام داد که جز تسلیم چاره نداشته و هیچگونه تأمینی باو داده نخواهد شد با این فتوحات ارتش در آذربایجان و فتح قلعه مستحکم چهریق باعث نشد و گردنکشی اگراد یاغی و طاعی این سامان خاتمه داده میشود و تا امنی بزرگی که در این سامان وجود داشت

بدست نیروی ارتش پایان یافته و رضایه مستعد اصلاحات گردید.
چند نفر از نزدیکان اسمعیل آقا از جمله عمر آقا و غیره با سمیتقو متواری
گردیده و پس از چندی باز مجدداً بخاک ایران بر میگردد و از نو یاغیگری
را شروع مینماید ولی در این دفعه بکلی شکست خورده و در سال ۱۳۰۷ کشته
میشود و ریشه فساد قطع میگردد. توضیح اینکه یکدفعه دیگر قبل از وقایع اخیر
با ۷۰۰ سوار و پیاده ناگهان وارد ایران میشود باز شکست خورده مجدداً
بترکیه میرود.

**سمیتقو چگونه
کشته شد**
اسمعیل آقا (سمیتقو) برای سرهنک نوروزی فرمانده
وقت پادگان اشنویه پیغام میفرستد که مایل است
سرهنک صادق خان را در مرز ملاقات نماید
سرهنک دعوت او را قبول کرده و در مرز حاضر میشود سمیتقو با نفاق خورشید
آقارئیس ایل هرکی که از اشارات بنام بود سرهنک نوروزی را اغفال نموده
باشنویه وارد میشوند.

در محل نیز عده‌ای از عشایر با سمیتقو تماس گرفته و اشنویه را تحت اختیار
خود قرار میدهند در این موقع سر لشکر مقدم فرمانده لشکر ۳ تبریز بود و
برای گذراندن مرخصی خود به تهران رفته بود بمحض اینکه خبر نیرنگ جدید
سمیتقو به تهران رسید شاهنشاه فقیه بر لشکر مقدم دستور میدهد شخصاً برای
شر کومی اسمعیل آقا حرکت کند سر لشکر مقدم بمحض رسیدن به تبریز



اسمعیل آقا (سمیتقو) و سرهنک صادق خان نوروزی در اشنویه

سرگرد هاشمی که فرمانده هنگک پهبان بود دستور میدهد با اتفاق یک اسواران حرکت و با اتفاق سر لشکر باشد و قتی که بشرفخانه میرسد برضائیه تلگراف مینماید که یک گردان پیاده حاضر برای عملیات باشند، سر لشکر مقدم و سرگرد هاشمی نیمه‌های شب برضائیه وارد میشوند و بدون تأخیر سرگرد هاشمی گردان پیاده را با خود برداشته از راه قاسملو برای اشغال ارتفاعات مشرف باشنویه بروند سه نفر استوار و گروهبان هم از طرف تیمسار مقدم باشنویه رفته تا در محل شایع نمایند که سر لشکر مقدم برای ملاقات سمیتقو میآید طرف عصر سمیتقو با اتفاق پسرش و خورشید آقا از خانه خارج و بقصد استقبال تیمسار مقدم بطرف سر بازخانه میرود.

ولی طبق نقشه قبلی ورود تیمسار مقدم بناؤخیر میانجامد زیرا در حقیقت تیمسار مقدم قرار نبود بیاید و این نقشه ای بود که برای گرفتاری اسمعیل آقا طرح شده بود سمیتقو ناچار بطرف منزل خود مراجعت میکند سر هنگک صادق خان نوروزی با دوربین خوبی که متعلق با اسمعیل آقا بوده و با مانع گرفته بود با چند نفر دیگر در بالاخانه‌ای که پنجره آن رو بجاده بوده نشسته و منتظر مراجعت اسمعیل آقا بودند بمحض اینکه سمیتقو در تیررس قرار میگیرد از داخل بالاخانه تیری بطرف اسمعیل آقا شلیک میشود پس از اصابت تیر به سمیتقو - سمیتقو داخل کوچه شده میخواهد فرار کند ولی پس از چند قدم متوجه میشود که پسر کوچکش جامانده است بقصد بردن فرزند دوباره مراجعت و این بار بر اثر اصابت دومین گلوله مقتول و بلافاصله خورشید آقا نیز کشته میشود.

در همین موقع سرگرد هاشمی ارتفاعات مشرف باشنویه را متصرف و شبانه اتباع سمیتقو را از اشنویه خارج میکند فردا صبح اشرار سه مرتبه بموضع سر بازان حمله میکنند ولی چون سرگرد هاشمی قبلا موضع گرفته بود موفق نمیشوند جنازه سمیتقو را برضائیه آورده و دوسه روز در انتظار عامه گذارده میشود و جهت خاطر جفمی یکی از زنانش که در رضائیه بوده احضار و جسد را با نشان میدهند وی تصدیق نموده و میگوید که انگشت سبابه سمیتقو را مار گزیده و وی با خنجر خود بند انگشتش را بریده است و این نشانه اوست بالاخره جنازه را بیرون دروازه هزاران رضائیه نزدیکی دهوار بخاک میسپارند.

مسافرت رضاشاه کبیر بر ضائیه

سال ۱۳۰۷ اعلیحضرت فقید از طریق مها باد اعازم شهر رضائیه بودند نزدیکی پل سرچشمه مردم برای استقبال از مقدم معظم الیه اجتماع یافته و تعداد ۱۱ دستگاه چادر نصب گردیده که از هر صفتی پنج نفر نماینده جهت معرفی بحضور ملوکانه تعیین و حضور یافته بودند، چادر اولی برای اسکان علماء بوده که مرحوم آیت الله سید حسین عرب باغی ۲- مرحوم آیت الله میرزا محمود اصولی ۳- مرحوم آیت الله عسکری آبادی ۴- مرحوم سیف العلماء ۵- مرحوم میرزا فتحعلی غروی در این چادر حضور داشتند. در چادر دومی اعیان و اشراف شهر مرکب از: ۱- حاجی نظام الساطنه' میر تومان ۲- شهاب الدوله ۳- بیگلربیگی ۴- حاجی امیر منظم یادالله خان افشار ۵- حاجی عزیزخان امیر تومان. در چادر سوم تجار بنمایندگی حاجی ابوالقاسم اصفهانی. در چادر چهارم اصناف و به ترتیب نمایندگان آرامنه- کلیمیان - مأمورین سیاسی بانتظار موکب همایونی بقرار گرفته بودند ضمناً جمعیت سمت چپ پل طرف آبادی وزیر آباد مجتمع گردیده و از طرف لشکر یکنفر شبپورچی قدری دورتر از جماعت و چادرها پاس میداد که بمحض مشاهده سواری حامل اعلیحضرت با شبپور اطلاع دهد گارد تعریفاتی که تحت نظر سرهنگ درخشانی بود راحت باش داده شده و استراحت مینمودند، هنگام رسیدن ماشین شاه فقید شبپورچی بملک گرد و خاک جاده نتوانسته بود بحضور اعلیحضرت رادر آن تشخیص داده و اطلاع دهد لذا شاه فقید به نزدیک بیربازان رسیده و سربازان مشغول استراحت و اعلیحضرت همایونی مشغول باژدید بودند که یکمرتبه فرمانده گارد بخود آمده و فرمان بجای خود داده و موزیک بلام شاهنشاهی رانواخت، این امر موجب ناراحتی خاطر خطیر منظم الیه فراهم نموده و حادثه ایکه موجب تشدید ناراحتی ایشان گردید این بود که درویشی از بین جماعت باصدای بلند مبنی بر عدم رسیدگی بشکایتش اظهاراتی نمود اعلیحضرت همایونی دستور داد آن پدر سوخته را بگیرد، در این هنگام سرهنگ درخشانی در حالیکه

شمشیر در دست داشت بطرف جماعت دوید تا درویش را بگیرد جماعت ترسیده و متفرق گردیدند. اعلیحضرت فقید با مشاهده این وضع میفرماید با مردم کاری نداشته باشید درویش هر جاست دستگیر کنید - بعد بیچاره علماء تشریف فرما میشوند - مرحوم اصولی با عرض خیر مقدم مشغول صحبت میگردند ناگهان مرحوم میرزا فتحعلی بدون مقدمه و بالهجه ترکی اظهار میدارد: اعلیحضرتا من دعا کنم شما آمین بگوئید، شاه فقید با عصبانیت میفرماید خودت آمین بگو میرزا فتحعلی جواباً بمرض میرساند پس شما دعا بگوئید من آمین بگویم، شاه با نهایت شدت اعلام میدارد من اهل دعا نیستم. مرحوم میرزا فتحعلی میگوید: خداوند ترا بمردم مهربان و مردم را بپو مطیع نماید. اعلیحضرت فقید با دست قبضه شمشیر را گرفته میگوید آخوند مزخرف نکو من این مملکت را بضرب شمشیر گرفته ام با این



اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر هنگام تشریف فرمائی برضایه در جلوفرمانداری
با تیمسار شاه بختی دیده میشوند سال ۱۳۱۵ هجدهم مهر

شمعیر کردن ملتی را می‌زنم که مطیع من نباشد.
 سپس از چادر علماء خارج شده رو با میر لشکر احمدی (سپهبد امیر احمدی
 که خود اهل رضائیه می‌باشند) نموده می‌گوید بیا این‌ها را معرفی کن
 ایشان بیش از دو نفر را معرفی نموده و این مأموریت به آقای رضاخان افشار
 رجوع می‌کرد ایشان نیز مستقبلین را با ذکر تمام القاب و اجداد معرفی مینماید
 که شاه با ناراحتی می‌فرماید اسامی این‌ها را بنویسید و بمن بدهید در چادر تجار
 اظهار میدارد باز شما کشمش می‌فروشید چرا ابریشم تهیه کرده و نمی‌فروشید
 حاجی ابوالقاسم اصفهانی بعرض میرساند که قربان ما تاجریم و تولید جنسی
 با مالکین است ایشان بایستی تولید بکنند و ما صادر کنیم. سپس از يك يك
 چادرها بازدید فرموده و از بعضی‌ها سئوالاتی بعمل آورده و بطرف شهر
 ره‌پار می‌کردند، پس از ورود بشهر اعلیحضرت فقید در منزل حاجی نظم السلطنه
 و آقای جلال السلطنه و آقای دیلمقانی، امور پذیرائی از امیر لشکر احمد
 آقاخان و رئیس دفتر دربار می‌کردند امور تشریفاتی بمهده آقای حاجی امیر
 منظم محول گردیده بود.

در زمان سلطنت رضاشاه کبیر شهر رضائیه، مثل سایر شهرستان‌ها رو با بادی
 و ترقی گذاشت و در اندک مدتی در سایه امنیت خیابارات و تلفات گذشته جبران
 گردید و کم‌کم کینه و عداوت گذشته را فراموش کرده و هنر کسی مشغول کار
 خود گردیده، هم‌چنین مسیحیان بخانه‌های خود باز گشتند و يك سلسله اصلاحات
 مفید شروع شد که هر يك از آنها در جای خود درج گردیده است.

وقایع شهریور ۱۳۲۰

ما کشور بیطرفی بودیم متفقین بدون هیچگونه مقرراتی ناگهان
 ساعت ۴ روز سوم شهریور ۱۳۲۰ با سپاه بی‌شمار خود از دو طرف بر کشور
 ما تاختند و شهرهای بی‌دفاع ما را آماج بمبهای مخرب و آتش‌زای خود نمودند
 سربازان ما که غافلگیر شده بودند گاه بطور انفرادی و گاهی بطور دستجمعی

بمقابله پرداخته و از هجوم دشمن جلوگیری مینمودند. رشادت و مردانگی که در این هنگام از جوانان ایرانی بروز میکرد مورد ستایش دوست و دشمن بود که خود داستان مفصل دارد تاریخ این فاجعه عظیم و فاجعه‌های بعدی آنرا هیچگاه از یاد نخواهد برد در کلبه مناطق روحیه اهالی بسیار خوب و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش برای دفاع از میهن مینمودند قوای شوروی نزدیک میشد نیروی دولتی در گردنه قوشچی جلو آنها را گرفته و یک واحد از سواران شوروی را پراکنده ساخت روسها عقب نشینی کرده و در خان تختی وضع دفاعی بخود گرفتند پس از بمباران مواضع قوای دولتی در گردنه قوشچی با استفاده از نیروی زرهی بمحمله پرداختند واحدهای لشکرها عقب نشینی نموده و شورویها بشهر نزدیک میشدند همینکه وارد شهر شدند (روز جمعه ۷ شهریور ۲۰) یک نفر ژاندارم در نزدیکی دروازه شاهپور یکی از افسران زرهی روسی تیراندازی نمود و افسر مزبور که روی یکی از تانکها سوار بود در اثر اصابت تیر مقتول گردید، سربازان روسی از تانکها پیاده شدند و ژاندارم که در حال فرار بود پس از تیراندازی زیاد بیجان ساختند.

در این موقع سرهنگ جلاوی از افسران لشکر بدستور فرماندهی جهت تماس و گفتگو با روسها سوار درشکه شده و جلومیآمد که مورد اصابت گلوله‌های دشمن واقع شده و از ناحیه پابندت مجروح گردید، روسها وارد سربازخانه شده و صفوف سربازان ما را بمسلسل بستند درودیوار آسایشگاه ما و اصطبل‌های هنگ سوار این پادگان (توپخانه فعلی) شاهد زنده‌ای از کشتار فجیع آنانست. سربازانیکه گرفتار شده بودند در ساختمانیکه شاه بندرخانه بوده (کنسولخانه ترکیه) و امروزه اداره کشاورزی می‌باشد محبوس گردیدند و پس از چندی آزاد گشته و بموطنشان رفتند، روسها در این موقع بازار شهر را آتش زده و دکانین و اموال مردم را طعمه حریق ساختند و یکدنیا نکبت و بدبختی که سالها گریبان گیر این ملت بود باخود همراه آوردند.

نخستین پیام شاهنشاه بملت ایران

۲۶ شهریور ۲۰

اکنون که مقتضیات داخلی کشور ایجاب نموده است که من وظایف خطیر سلطنت را عهده دار شوم و در چنین موقعی سنگین مهم امور کشور را مطابق قانون اساسی تحمل نمایم لازم میدانم با توجه وافی با اصول مشروطیت و تفکیک قوا لزوم همکاری دائم و کامل را بین دولت و مجلس شورای ملی خاطر نشان نموده برای تأمین مصالح عالی کشور متذکرم هم من و دولت و هم مجلس شورای ملی و عموم افراد ملت هر یک باید مراقبت تام نسبت بانجام وظایف خود داشته باشیم و هیچگاه و بهیچوجه از رعایت کامل قوانین فر و گذار نکنیم.

رضائیه در سال ۱۳۲۱

۲

چند ماه پس از ورود قوای شوروی اگراد و عشایر اطراف شهر مساح شده و بتحریر یک بیگانگان بنای قتل و غارت را گذاشتند پس از غارت و خرابی آبادیها بحومه شهر تجاوز کرده و شهر در محاصره اگراد قرار گرفت شبانه به پاسگاه ژاندارمری دروازه شاهپور حمله کرده و همگی را کشتند هم چنین کلانتری ۳ (کمیسر) خیابان داریوش (روبروی کاراژاطمینان) مورد حمله اگراد قرار گرفت در این موقع اهالی اغلب دهات اطراف با خانواده خود در شهر گرد آمده و در کوچه و خیابانها اتراق کرده بودند. آذوقه کمیاب، اغنام و احشام در اثر نبودن علیق تلف میشدند گوشت ارزان و نان گران بود، جلود کاکین نانوائی نمالوا جمعیت و برای گرفتن یک کیلوان دولتی که جیره بندی شده و با کوپن مخصوص می

فروختند از صبح تا شب منتظر می ماندند، قیمت نان دولتی کیلومی ۷/۵ ریال و نان آزاد ۱۵ ریال بود مردم توانایی خرید آنرا نداشتند اهالی از روی اضطرار در تلگرافخانه متحصن گشته و وضع خود را به تهران اطلاع میدادند جواب تلگرافی که از مرکز رسیده ذیلادرج میگردد :

از تهران برضایه تاریخ ۲۹/۲/۲۱

حضور آقایان احتشام و عظیمیا

از بروز این وقایع بی نهایت مناسف شدم هر اقدام مقتضی بود بعمل آمد دنبال کار را دارم آقای فهیمی تلگراف کردم خودش برضایه حرکت میکند یک نفر فرماندار مناسب بجای آقای بزرگه امیر ابراهیمی بگمارد بمر آقام تلگراف لازم شد، یاروس هاهم مشغول مذاکره هستم و آنهاهم اقدام میکنند امیدوارم رفع نگرانی از اهالی رضایه بشود.

نخست وزیر سهیلی

در جلسه روز یکشنبه ۱۳ اردیبهشت ۲۱، نماینده مجلس شورای ملی آقای افشار سئوال زیر را از آقای نخست وزیر نمودند که از طرف آقای نخست وزیر در همان جلسه پاسخ داده شد .

آقای افشار : این چند روز اخبار وحش و جانکدازی هر آن از رضایه رسیده و میرسد که بایستی خلاصه آن بعرض آقایان محترم و از این کرسی با اطلاع ملت ایران برسد مطابق تلگرافات و گزارش هاشت روز است همان اشاریکه در او اخر جنگه بین الملل گذشته باعث خرابی و غارت نقطه زیبای رضایه شده و بعد از آن جنگه این جارا بتل خاکستر مبدل کردند اینک دست بهم داده و هشت روز است بقتل و غارت و هتک ناموس اهالی سیصد پارچه دهات آباد افشار نشین رضایه پرداخته اند بموجب کلمه تلگرافات واصله در ظرف این هفته اغنام و احتشام و خواروبار اهالی تماماً بفارت رفته و بقیه السیف شصت هزار نفر اهالی دهات که غالب اطفال آنها موقع فرار در رودخانه ها

غرق گردیده است شهر پناهنده شده لخت و عریان باشکم گرسنه و پریشان حال در کوجه های شهر رضایه از طرف اشرار در تهدید و خطر بوده آه و ناله زنان و کودکان با آسمان ها بلند و تا حال فقط امنیت فدا کاراست که باقوای فوق العاده کمی در مقابل چندین برابر خود با شهامت شایان تقدیری مقاومت مینماید

دهات که بر اثر زحمات چندساله رنجبران و توده زحمت کش افشار مانند بهترین قسمت اروپا آباد گردیده بود کاملاً خراب و زحمات اهالی بهدر رفته و امروز اهالی فلک زده و از همتی ساقط از ملک و مال خود گذشته برای نجات جان اهل و عیال و ناموس خود راه میخوانند که موطن خود را ترك و بیک مأمنی پناهنده شوند حال که آقای نخست وزیر در مجلس تشریف دارند میخوام سؤال کنم که برای رفع این غائله و حفظ جان اهالی رضایه و اطراف آن چه اقدامی فرموده و میفرماید .

آقای نخست وزیر: هیئت دولت نسبت به بیاناتی که آقای افشار نماینده

محترم رضایه نموده اند در اظهار تأسفک شریک هستند

از چند روز باینطرف که خبر رسید اگراد بنای شرارت را گذاشته و مشغول قتل و غارت دهات رضایه شده و باطراف شهر تجاوز کرده و شهر را محاصره نموده اند دولت اقدامات مؤثر کرده و از وظائفی که داشته است غفلت ننموده و البته اقدامات خود را هم ادامه خواهد داد، مطابق خبری که دیشب رسید اگراد از شهر دور شده اند و امیدوارم با اقداماتی که میشود اوضاع بهتر شود. چون علت بروز این حوادث بهیچوجه معلوم نیست و اخبار متضادی نسبت به علت حمله اگراد میرسد، اینست که بنده مصمم شده ام که آقای وزیر جنگ را باین ناحیه اعزام بدارم که ایشان از نزدیک وضعیت را مشاهده و در محل عملیات لازم بکنند و گزارش کامل در این باب تهیه نمایند تا اقدامات مؤثر و لازم برای آینده بشود .

در ضمن این قسمت را عرض کنم که دولت اقداماتی کرده و منتظرم جواب تلگراف ما برسد تا جواب سؤال آقای افشار کاملاً داده شود و این مختصر را من باب تذکر عرض کردم.

ساعت ۸ بعد از ظهر روز ۱۷ اردیبهشت ۲۱، تیمارسر لشکر خجها: ایانی

وزیر جنگ با اتفاق آقای فهیمی استاندار استان سوم و آقای مرزبان استاندار جدید استان چهارم و تیهار سر تیب مقتدر و سایر همراهان برضائیه وارد شدند .

صبح ۱۸ اردیبهشت کشاورزان با اهل و عیال خود و جمعیت کثیری از اهالی شهر که چندین هزار نفر را تشکیل میدادند برای ارائه وضیت دلخراش ورقت انگیز خود در خیابانها ازدحام نموده و محوطه عمارت استانداری را احاطه نموده و منتظر دیدار واردین بودند .

ساعت ۱۱ صبح آقای وزیر جنگ بالای پله‌های استانداری قرار گرفته و پس از اظهار نأسف از پیش‌آمدهای این استان خطاب بدعانی‌ها و شهریه‌ها چنین گفتند :

من از طرف دولت شاهنشاهی مخصوصاً باینجا آمده‌ام تا با اتفاق آقایان استانداران بحال شما رسیدگی کرده و سائل رفاهیت شمارا فراهم نموده و احقاق حق بعمل آورم و از شرارت و مزاحمت کردها نسبت بشما دیشب تا بحال از نزدیک اطلاع کافی پیدا نموده‌ام و در نتیجه تصمیمات زیر اتخاذ شده است که بیدرنگ اجراء شود :

۱ - با ما مورین دولت متحد شوروی مشغول اقدامات سریع و جدی شده‌ایم تا در سراسر این منطقه امنیت برقرار شود.

۲ - برای حفظ دهستانها و آبادی‌ها نظامی اعزام شده و میشود و از هرگونه ناامنی جلوگیری خواهد شد .

۳ . آنچه از شما غارت شده پس گرفته بشما خواهند داد و اموالی که ازین رفته دولت جبران خواهد کرد .

۴ - شما می‌توانید اطمینان داشته باشید که امنیت سریعاً برقرار میشود و همه بمنازل و محل‌های خود مراجعت می‌کنید و با سودگی خیال مشغول کشت و زرع خواهید شد .

۵ - بعضی اینکه پست‌های نظامی در هر محل برقرار شد توسط دهبان هر دهستان با اهالی همان دهستان ابلاغ میشود که بی درنگ بمحل خود برگردند- بیانات وزیر جنگ خطاب با اهالی موجب آرامش و آسایش خیال اهالی شهر شده و همه امیدوار شدند که هر چه زودتر پست‌های نظامی در دهستانها

برقرار و کشاورزان بمحل های خود برگردند.

عزیمت قوا بر ضائیه

ساعت ۸ صبح ۲۶ اردیبهشت ۲۱ از لشکر يك مرکز نیروی اعزامی بر ضائیه حرکت کرد، نیرودارای سازوبرگه کامل و تانگه بود، ورود این نیرو بر ضائیه با شور و شغف مردم استقبال شد و سر بازان در کامیون های خود با خواندن سرودهای میهنی و کف زدن وارد شهر گردیدند .

تبعید شدگان رضائیه

روز سه شنبه ۲۳/۸/۲۳ در شهر رضائیه از طرف کنسولگری شوروی باستانداری محل (جناب سرهنگ زنگنه) ابلاغ زیرین رامینمایند:
آقایان احتشام واعظ - ابراهیم صمصامی وکیل دادگستری و حاجی میرزا غلام فقهی حسب الامر کنسولگری شوروی باید بفوریت از آذربایجان تبعید شوند.

استانداری هم بلا درنگ آنها را از رضائیه اخراج و روانه مرکز مینماید آقای فرجامی رئیس اداره طرق و شوارع رانیز که در ردیف تبعید شدگان بوده از شغل خود منفصل و بجای دیگری انتقال داده میشود .
آقای احتشام واعظ بوده و برای اهالی پیوسته از احکام شریعه و دینیه موعظه میکرده اند .

آقای ابراهیم صمصامی شغل وکالت دادگستری را داشته و در ضمن رئیس مجمع نجات اسلام در رضائیه بودند .
آقای حاجی میرزا غلام فقهی از ملاکین رضائیه بانی و متصدی مؤسسات خیریه رضائیه بودند .

تیپ رضائیه و فتنه متجاسرین

عمل تقسیم اسلحه و اعمال فئار مقامات بیگانه در رضائیه دیرتر از تبریز وارد بیل شروع شد و چون تیپ رشید رضائیه تا آخرین لحظه یعنی هنگامیکه ستادش توسط سربازان بیگانه محاصره نشد از مقاومت دلیرانه خود دست برداشت آقای نجفقلی پسیان اوضاع تیپ رضائیه و محاربات واقعه را بدین نحو تشریح نموده اند.

از رضائیه به تبریز :

تیمار فرماندهی لشکر ۳

محترماً معروض میدارد طبق گزارش شهربانی رضائیه مکرم ترابی بمعبیت چند نفر بقریه هفتون شاهپور رفته اهالی آنجا را وادار باعتشاش نموده ولی اهالی از قبول آن خود داری و نامبرده بشهر مراجعت نموده است شب راهم در منزل یکی از دوستان خود باعده از عمال دموکرات و فرمانده نیروی شوروی. در شاهپور مهمان، ولی مذکرات آنها فعلاً معلوم نشده است.

۱۳۲۴٫۹٫۱۹

از رضائیه به تبریز :

تیمار فرماندهی لشکر ۳

محترماً معروض میدارد: طبق گزارش شهربانی رضائیه در تاریخ ۱۷ جاری حوالی سپیده صبح یکدستگاه کامیون شوروی در جلودرب فرقه دموکرات

۱۸۶

رضایه متوقف دو عدد صندوق محتوی فشنگ پیاده. وسیله عمال دموکرات پدافل
فرقه حمل نموده اند .

۲۴۹۹۱۹

از رضایه به تبریز :

تیمسار فرماندهی لشکر ۳

محترماً مروض میدارد: طبق گزارش ژاندارمری رضایه در تاریخ ۱۶
جاری یکدستگاه ماشین شوروی در قریه وینه قلندر ۱۲ قبضه تفنگ با هالی
بی‌مان پایین داده ضمناً با هالی قریه ساعتی بیوه لر اسلحه داده شده است

۲۴۹۹۲۰

بطور کلی همان طوریکه از قرائت سرتلگراف بالا معلوم میشود همان
اقدامات و تحریرات و برنامه‌هایی که برای خلع سلاح و نابود کردن پادگان‌های
مختلف و تصرف سایر مراکز آذربایجان انجام یافته بود عیناً برای
پادگان رضایه در نظر گرفته شده همان محدودیت‌ها و تهدیدات برای این
منطقه دور افتاده که از هر طرف بوسیله پادگان‌های شوروی محدود و بوسیله
دسته‌های بزرگه خائنین از قبیل عده قلیلی مهاجر - ارمنی - آسوری -
کرد محصور بود وجود داشت، ولی فداکاری و وظیفه‌شناسی سرپرستان این
پادگان و ایمان اهالی این شهر اشکالات زیادی برای اجرای مقاصد شوم
ماجرای جوانان فراهم نمود و اگرچه این پادگان نیز بالاخره پس از دادن
قربانیهای بی‌شمار تحمل سختی‌ها و زجرهای فراوان از بین رفت، ولی وظایف
خود را تا آخرین مرحله امکان انجام داد و مردم میهن پرست رضایه نیز
باتحمل هزاران مشقت و مواجه بودن با قتل و غارت و انتقام و حشیانه متجاسرین
از بند همکاری و مساعدت با پادگان دریغ ننمودند .

یکی از علل موفقیت این بود که از ابتدای شروع فعالیت متجاسرین با وجود اینکه پادگان شوروی در آنجا نیز جداً از اعمال و طرح‌های آنان طرفداری میکرد پادگان و ژاندارمری این نقطه مطیع دستورات و نظریات مقامات خارجی و متجاسرین نشده در حقیقت ابتکار و آزادی عمل را در دست داشته بر اوضاع مسلط بودند و بسبب همین پایداری و تسلیم نشدن باراده بیگانگان و فرقه دموکرات پادگان مزبور انجام یافتن تقاضای متجاسرین را دچار اشکالات زیادی ساخته و ثابت کرده بودند که بدون کمک مستقیم و مؤثر نیروی خارجی و دخالت کامل آنان سقوط این پادگان مقدور نخواهد بود. علاوه همکاری نزدیک پادگانهای ارتش و ژاندارمری و همفکری فرماندهان آنها در اجرای وظیفه مقدس مشترک و همچنین تشریک مساعی و پیروی استاندار و دوایر کشوری از اقدامات و دستورات فرماندهی تیپ و بعبارت دیگر تمرکز فرماندهی و همکاری اداری از عوامل موفقیت های پادگان مدافع این شهر محسوب میگردد.

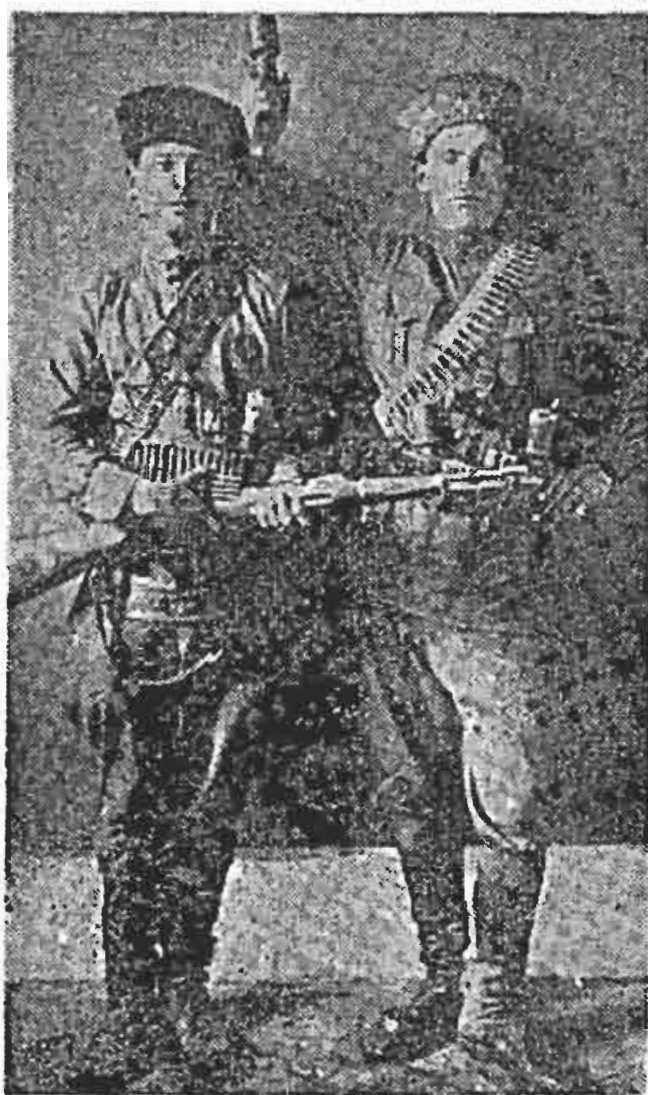
وضع پادگان روز ۱۵ آذر و مقدمات

حمله بر ضائیه

۱ - چون متجاسرین طبق معمول و نظیر آنچه در سایر نقاط عملی ساخته بودند ابتدا پاسگاه‌های خارجی و دوردست شهر رضائیه را مورد حمله قرار میدادند لذا باین پاسگاه‌ها دستور داده شده بود که تا حد امکان پادای وظیفه و دفاع به پردازند، سپس بطرف مراکز گردانسی عقب نشینی کنند و در چنین وضعی حمله متجاسرین باین پاسگاه‌ها ادامه داشت.

۲ - دروازه های این شهر توسط پاسگاه‌های نظامی اشغال شده تحت مراقبت و بازرسی قرار گرفته بود و بدین ترتیب آزادی عمل و ابتکار یکبارگی در تمام

- نقاط آذربایجان در دست متجاسرین بود در این نقطه از آنان سلب شده بود .
- ۳ - از تظاهرات و دخالت‌های غیر مشروع متجاسرین که بتحریكات مقامات بیگانه صورت میگرفت وهم‌چنین از عبور افراد مسلح و دخالت‌های نامشروع آنان در امور ممانعت بعمل می‌آمد و بدین ترتیب روحیه مردم شهر تقویت و از تجری ماجراجویان جلوگیری میشد .
- ۴ - با وجود هشیاری و مراقبت پادگان - ژاندارمری - تبلیغات



دو نفر از فدائیان که مجهز بتفنگ و اسلحه کمری و بمب دستی هستند .

وتحریكات و جنگك عصبی شدید و توزیع اسلحه بین ماجراجویان و وارد ساختن بعضی از اهالی بدم اطاعت از دستورهای مقامات دولتی ادامه داشت .

۵ - استحکاماتی با وسائل موجود در پادگانها تهیه گشت و در ۱۵ آذر واحدها به ترتیب زیر مستقر شده بودند .

اولا - دو گردان پیاده (منهای یکدسته) و ۶ ارا به جنگی و دو قبضه خمپاره انداز و یک توپ ۷۵ در باغ کشاورزی .

ثانیا - یکدسته خمپاره انداز - یک گروهان مسلسل - یک توپ ۷۵ - یکدسته پیاده سر راه مها باد .

ثالثا - یک گردان (منهای دودسته مسلسل) با ستاد و کلیه عناصر فرماندهی

و دو ایرتیب در پادگان مرکزی داخل شهر .

رابعا - گروهان دژبان در عمارت ستاد سابق که تخلیه شده بود .

شروع تعرضات متجاسرین

از روز ۱۵ آذر حملات دموکرانها به پاسگاههای خارجی و مقدم شهر در اطراف قره حسنلو - نغده - توپراق قلعه - بالانج که توسط ژاندارها اشغال شده بود شدید تر شد و کلیه این پاسگاهها با آنکه از لحاظ استعداد بهیچوجه قابل مقایسه با مهاجمین نبودند جداگانه با ستادگی و دفاع پرداختند در حالیکه استعداد آنها از هشت نفر تجاوز نمی نمود در مقابل حملات دستجات ۲۰۰ و ۱۰۰ نفری دلیرانه ایستادگی می نمودند، ولی پس از وصول اطلاعات مختلف دایر بر رسیدن کمک های مهمی بقوای متجاسرین دستور داده شد پاسگاههای شمالی شهر پس از صرف مهمات به توپراق قلعه و پاسگاههای جنوبی به بالانج عقب نشینی کنند و در آن نقاط متمرکز شده مواضع خود را مستحکم و بدفاع بپردازند . پس از اجرای این دستور تا غروب ۱۹ زدو خورد های شدیدی در این نقاط واقع شد تلفات متجاسرین بسیار زیاد و روحیه مدافعتین خوب ولی از حیث مهمات و تدارک در مضیقه بودند، روز ۲۰ در حالیکه در توپراق قلعه و بالانج زدو خورد های

شدیدی ادامه داشت توسط تمام دستگاههای تبلیغاتی متجاسرین حتی بلندگویی که در انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در شهر رضایه نصب شده بود انتشارات مبنی بر حاضر شدن پادگان تبریز به تسلیم و خلع سلاح و نزدیک شدن ساعت حمله بشهر رضایه پخش میشد ضمناً تظاهرات متجاسرین در اطراف شهر شدت یافت بدین ترتیب وضع شهر وخیم و اهلش مضطرب و متوحش بودند، در عین حال کشتی‌های مسلح شوروی بنعداد بسیار زیاد بر محدودیت افزوده اعتراض فرمانده تیپ راجع بکمک نیروی شوروی به متجاسرین و اقدام او برای ملاقات کنسول بی نتیجه و بی اثر ماند.

در روز ۲۱ آذر خبر تسلیم ژاندارمری تبریز در رضایه منتشر شد و دستوری بامضای معاون ژاندارمری تبریز بژاندارمری رضایه ابلاغ گردید مبنی بر اینکه ژاندارمری رضایه نیز تبعیت از ژاندارمری تبریز تسلیم شود از انتشار این خبر جلوگیری بعمل آمد و در این موقع که اخبار تصرف ادارات و شهر بانی تبریز از طرف متجاسرین منتشر میشد رؤسای ادارات و دوائر شهر بانی رضایه برای کسب تکلیف در دفتر فرماندهی تیپ حاضر شدند فرمانده تیپ تصمیم خود را دایر بایستادگی در مقابل تجاوز متجاسرین بآنان ابلاغ و پاسبانان مأمور ادارات و مأمورین دژبان کلانتریها راتقویت کرد و دستور داد که کلیه ادارات نظامی و غیر نظامی کماکان وظایف خود را انجام دهند.

در این روز نیز مانند روز قبل زد و خورد متجاسرین با پاسگاههای ژاندارمری ادامه داشت و در ملاقاتی که عصر این روز پس از اصرار زیاد فرمانده تیپ با کنسول شوروی صورت گرفت فرمانده تیپ راجع بحمايت آنان از متجاسرین اعتراض کرد، ولی مشارالیه باتأیید اینکه حمله متجاسرین ضمن امروز و فردا جتمی است توصیه کرد که بمنظور اجتناب از خون ریزی پادگان رضایه نیز مانند پادگان تبریز تسلیم و ترك مقاومت نماید.

چون از این ملاقات نتیجه‌ای حاصل نشد و بعلاوه بنا بر اطلاعات واصله حمله بشهر حتی بنظر میرسید فرماندهی تیپ دستور داد واحد های شمالی و جنوبی ژاندارمری با استقرار پاسگاههایی در توپراق قلعه و چهاربخش در شمال و فیروز آباد و دیزج در جنوب بمقاومت پردازند.

وبقیه واحدها بشهر رضایه عقب نشینی و مواضعی راجهت دفاع شهر و حفظ

راه‌های نفوذی اشغال نمایند و در اجرای این منظور بنیراز مرکز مقاومت (بالانج) که در محاصره واقع بود قسمتی از واحدهای پاسگاه‌های شمالی خطوط پیش‌بینی شده را اشغال و بقیه بشهر عقب نشینی نمودند و چون تهیه آذوقه برای واحدهای ژاندارمری با اغتشاشاتی که در شهر لحظه به لحظه ایجاد میگشت غیر مقدور بود لذا ژاندارمه‌ها یک‌بار از خطوط مقدم عقب نشینی کرده بودند بین پادگانهای ارتش تقسیم شده و تحت نظارت قرار گرفتند و بدین ترتیب تماس نزدیک تری بین تیپ و ژاندارمری برقرار گردید.

عملیات شدید در روز ۲۲ آذر

روز ۲۲ آذر اطلاعات ستاد تیپ حاکی از این بود که ستونی از اکراد متجاسر در نزدیکی ابهر بدموکراتها ملحق شده بطرف رضایه پیشروی می‌کنند و در نظر دارند با کمک و همکاری متجاسرین مسلح شهر را تصرف کنند و چنانکه عناصری از تیپ برای جلوگیری از آنها اعزام شوند عناصر مسلح داخلی عقبه عناصر اعزامی را متلاشی می‌سازند جهت مقابله با این تهدید فرمانده تیپ ستون مرکب از دو ارباب متوسط - یک گروهان سرباز محمول - دودسته ژاندارم سوار - مأمور اشغال یک موضع در خط ارتفاعات چهاربخش - دیزج و سپس اشغال ارتفاعات کوتالان و متلاشی ساختن تجمعات متجاسرین نمود.

ساعت ۸ صبح، ستون برای اجرای مأموریت خود حرکت و بمحض اینکه موضوع پیش‌بینی شده را انتقال نمود حمله متجاسرین با مسلسل‌های سبک و سنگین که در ارتفاعات (جو دلرداغی) مستقر شده بودند شروع گردید. ستون از حمله آنها جلوگیری و در ساعت ۱۱ ر ۵ پس از رسیدن یک دسته مسلسل سنگین تقویتی با حفظ عقبه بطرف (جو دلرداغی) حمله و ساعت ۱۲ ر ۵ پس از وارد ساختن تلفات زیاد به متجاسرین ارتفاعات مزبور را که مشرف برجاده عمومی رضایه شاهپور می‌باشد اشغال نمود سپس برای خاتمه دادن مأموریت و قطع ارتباط متجاسرین با ابهر با یک حمله ناگهانی در ساعت ۱۳ ر ۵ ارتفاعات کوتالان

و تا ساعت ۱۵ تپه‌های غربی کوتالان و جنوب شرقی پرکانلو رانیز با وارد آوردن تلفات سنگین متصرف شد و متجاسرین را بطرف قریه کوتالان که پاسگاه شوروی در آنجا مستقر بود میراند و تا ساعت ۱۷ ر۵ قریه کوتالان رانیز متصرف شد ولی نیروی شوروی بمندر زخمی گشتن و متواری شدن دوابشان در اثر زدو خورد از ادامه پیشروی ستون جلو گیری کردند و در نتیجه قسمت اعزامی پس از استقرار پاسگاه‌هایی در کوتالان - الواح قریه سنکر از طریق الواح بسمت چهار بخش مراجعت کرد ولی در حدود ساعت ۱۸ ر۴۵ هنگامیکه بچهار بخش که متصل بهراست رسید بادستجانی از اکراد و ارامنه و آسوریهای مسلح و متجاسرین درگیر شد و چون مراجعت برضایه بدون ازبین بردن آنها غیر ممکن بود پس از زدو خورد شدید و تخریب یکی دو خانه که بمدا معلوم شد مرکز تقسیم و توزیع اسلحه بود عملیات متجاسرین را خنثی و ساعت ۱۹ ر۵ بشهر مراجعت نمود. تلفات این ستون در تمام این عملیات چهار نفر ولی تلفات متجاسرین بی اندازه زیاد بوده است.

اوضاع عمومی شهر روز ۲۲ آذر

وضع شهر رضایه در این روز کاملاً از حال عادی خارج بود تعداد زیادی از خانه‌های مسکونی ارامنه و آسوریها و مهاجرین تبدیل به دژهای مقاومت شد از هر طرف بطرف سربازان اعزامی و کشتی‌ها و افراد میهن پرست تیراندازی میشد در نتیجه عبور و مرور قطع گردید و عدد زیادی از مخالفین و اهالی میهن پرست بقتل رسیدند، دسته‌های مأمور قتل و غارت و ایجاد وحشت بظواهرات شدید می پرداختند و عناصر مأمور تبلیغ از هر طرف می نمودند با پاسگاه‌های نظامی تماس گرفته روحیه آنان را تخریب کنند، عده‌ای از این افراد در حین اجرای نیات سوء خود دستگیر و زندانی شدند.

رضائیه در روز ۲۳ آذر

در این روز تحریک و انقلاب و تیراندازی کماکان در شهر ادامه داشت و جهت تسریع در سقوط پادگان عناصر تقویتی زیادی برای متجاسرین از تبریز اعزام گردید این عناصر بشهر نزدیک شده مقدمات حمله را فراهم میکردند زدو خورد بین پاسگاههای خارج شهر و عناصر ماجراجوی مسلحی که قصد رخنه بشهر داشتند ادامه داشت و تلفاتی بطرفین وارد آمد مقامات بیگانه نیز در ورود و رسوخ متجاسرین بشهر کمک نموده از نزدیک شدن گشتی های نظامی تیپ به محل های مورد نظر جلوگیری مینمودند - در مذاکراتی که بین نمایندگان سیاسی و نظامی خارجی با فرمانده تیپ سرهنگک زنگنه انجام شد فرمانده تیپ اظهار داشت واحدهای تیپ ادای وظیفه کرده تا موقعی که بآنها تجاوز نشود عکس العمل ابراز نخواهند کرد مرکز مقاومت بالانج نیز که در محاصره کامل واقع شده بود شجاعانه جنگیده تلفات زیادی بمتجاسرین وارد آورده بود، ولی چون مهمات و خواروبار آن رو باتمام بود اطلاع داد در صورتیکه تدارکاتش فراهم نگردد تا ۲۴ ساعت دیگر بر اثر فشار متجاسرین نابود خواهد شد .

عملیات نظامی مهم در بالانج

در حالیکه مأمورین سیاسی و نظامی شوروی اصرار داشتند قسمتهای مرتفع برای سرکوبی که در اشغال سربازان ایرانی بود بمذر وجود خطر برای نیروی شوروی تخلیه گردد. اطلاعات واصله حاکی بود که متجاسرین حلقه محاصره خود را بر اطراف بالانج محکم تر کرده بانقویت وتجمع عناصر

خود در سر راه مهاباد در نظر دارند ضمن نزدیک شدن عناصر تقویتی از تبریز اولاً گردان بالانش را نابود و ثانیاً از طرف جنوب شهر حمله و عملیاتی را که از سمت شمال خواهد شد تهیل نمایند .

لذا ضمن تقویت پاسگاههای اطراف و داخل شهر تیپ در نظر گرفت برای تقویت و خارج ساختن گردان بالانج از محاصره ستونی در سمت قاراقان - بالانج اعزام دارد این ستون مرکب از دودسته کامل ژاندارم سوار - یکدسته پیاده محمول دو ارابه متوسط ساعت ۸ روز ۲۴ از رضائیه حرکت و تار سیدن به پل شهر جایی مواجه با مقاومتی نشد .

اما پس از رسیدن برودخانه متجاسرین که در کنار آن موضع گرفته بودند از عبور ستون جداً ممانعت کردند، ولی با مانور کوچکی مقاومت آنها درهم شکسته اگراد و متجاسرین با دادن تلفات بکوه موسوم به الله اکبر عقب نشینی کردند و ستون ب حرکت خود ادامه داد در عین حال ضمن پیشروی ستون مقاومت متجاسرین در تپه ها و نقاط سرکوب اطراف محورهای عبور زیاد میشد و با نارنجک های دستی و شیشه های بطری دفاع ضد ارابه ستون و ارابه های آن حمله می کردند معیناً ستون عناصره قدم دشمن را عقب برانده در گوی تپه که خانه ها و کوچه های آن سنگربندی شده بود با مقاومت لجوجانه متجاسرین و مهاجرین ورزیده رو برو شدند در نتیجه نه تنها مهمات ستون بلکه مهماتی که برای ستون بالانج برده میشد بمصرف رسید در جریان این عملیات تلفات نیروی خودی آنها عبارت بود از چهار نفر ژاندارم مقتول و عده ای زخمی و تلفات متجاسرین که مسلح بانواع سلاحها بودند بعدی زیاد بود که پس از بازداشت فرمانده و رئیس ستاد تیپ و فرمانده ژاندارمری رضائیه در دادگاه سحرایی یکی از اتهامات وارد بآنان را تلفات مزبور قلمداد نمودند .

پس از وصول مهمات ستون در ساعت ۱۶۰۵ بطرف قاراقان حرکت کرده پس از گذشتن از این نقطه در ارتفاعات یوخاری که مشرف بچاده است مجدداً با مقاومت شدید متجاسرین مواجه گردید و پس از یکساعت زدو خورد ارتفاعات مزبور و نقاط اطراف آنها اشغال کرد، ولی به علت خستگی زیاد نفرات و فرسودگی و از کار افتادن ارابه ها ادامه حرکت برای ستون غیره دور گردیده از این رودزقراء ساعتو و قلمه جوق مواضع دفاعی گرفت ساعت يك

بعد از نیمه شب روز ۲۵ یکدسته پیاده و یکدسته مسلسل سنگین محمول يك ارايه و دو کامیون ارايه کاش برای تقویت ستون از رضائیه اعزام گردید. مقاومت و عکس العمل تیپ در مقابل عملیات متجاسرین در ملاقاتیکه فرماندهی نیروی سرخ قبل از ساعت ۲۴ همین شب با فرماندهی تیپ رضائیه نمود مطرح گردید فرماندهی نیروی سرخ عملیات پادگان و فرمانده آنرا تقبیح نموده و متوسل بتهدید گردید و هم چنین در روز ۲۴ نماینده از طرف پیشه‌وری نزد فرمانده تیپ حاضر شد و پیغام‌های تهدید آمیزی جهت وادار ساختن او به تسلیم و تبعیت از عمل فرمانده لشکر ۳ سر تیپ درخشان ابلاغ داشت، ولی از طرف فرمانده تیپ با فرماندهی نیروی شوروی پاسخ داده شد تا وقتیکه دموکراتها اقدام به تجاوز و تعرض نمایند تیپ عکس العملی ظاهر نخواهد ساخت و بنمایند. پیشه‌وری نیز جواب داده شد تیپ رضائیه تبعیتی از لشکر ۳ نمی‌نماید و پیشه‌وری را برسمیت نمی‌شناسد.

حوادث روز ۲۵ آذر

چون در جریان روز ۲۰ تا ۲۴ آذر متجاسرین نتوانسته بودند تیپ و ژاندارمری رضائیه را مجبور به تسلیم سازند متجاسرین ستون محمولی از فدائیان خود در منطقه تبریز و نقاط بین راه مانند مرند - خوی - شاهپور تقریباً با ۲۰۰ کامیون با فرماندهی سرهنگ فراری میلانیاں بسمت رضائیه اعزام داشتند و چون در شب ۲۵ مذاکرات شوزویها و نماینده متجاسرین با فرمانده تیپ دایر بقبول شرائط تسلیم بجائی نرسیده بود در ساعت ۹ صبح روز ۲۵ این ستون بشهر نزدیک شد ولی دره قابل تیراندازی و دفاع پاسگاههای نظامی و ژاندارمری متوقف گردید تیپ نیز بلافاصله پس از این برخورد و تماس با اعزام دوارا به متوسط یکدسته سرباز و یکدسته ژاندارم پاسگاههای مزبور را تقویت نموده و در نتیجه عناصر مقدم ستون محمول متجاسرین با گذاردن ۸ کامیون، هزار تفنگ، ۱۰ قبضه مسلسل سنگین، ۲۰ قبضه مسلسل سبک و تعداد زیادی جعبه فشنگ عقب نشینی نمودند.

در این مورد نیزه‌آامات بیگانه دخالت نموده استرداد کامیون‌ها و اسلحه‌ها را خواستار شدند و چون با تقاضای آنها موافقت نکردید بهمین بهانه بر شدت اقدامات و محدودیتهای خود نسبت به تبیب و پشتیبانی از متجاسرین افزودند . متجاسرین نیز دامنه فشار و تجاوزات خود را وسیعتر نموده در کلیه نقاط مسلط و مرتفعی که در اختیار آنان بود مستقر شده بدون هیچگونه رعایتی تمام نقاط شهر را زیر آتش گرفته عده بیگناه را کشته و عده زیادی از عناصر میهن پرست مخالف خود را دره‌ابر و خانه‌ها مقول ساختند و بدین جهت عبور و مرور را در داخله شهر قطع و از رساندن تدارکات به پاسگاهها جلوگیری نمودند بر اثر این فجایع احساسات اهالی میهن پرست کاملاً تحریک شده و این افراد دسته‌دسته تقاضای اسلحه کرده بکلیه طرق ممکنه به پاسگاههای محصور کمک نمودند، در همین روزستون اعزامی به بالانج نیز پس از دریافت مهمات و تدارکات و وصول عناصر تقویتی و آماده کردن ارا به‌های میوب در سپیده صبح به پیش روی خود ادامه داده با گرفتن تماس با قسمت محصور بالانج مقداری تدارکات و مهمات بآن رسانیدند، ولی چون اطلاعات و اسله حاکی بود که متجاسرین در نظر دارند ستون را نیز محصور و ارتباط آنرا با رضائیه قطع و بسرنوشت گردان بالانج دچار سازند در ساعت ۹ صبح روز ۲۵ ستون با بدست آوردن مقداری تدارکات و مهمات بدفاع ادامه داد.

فشار شدید پادگان شوروی مقیم رضائیه

به بهانه اتفاقی که صبح روز ۲۶ ر ۹ ر ۲۴ شرح زیر روی داد شورویها اقدامات خود را نسبت به تبیب شدیدتر نمودند . مرقمیکه عده‌ای از فدائیان مسلح قصد داشتند از یکی از راههای شمالی بشهر داخل شوند با پاسگاههای مراقب تبیب مصادف گشته و یکی از آنها که از منی مهاجر بود دستگیر و بستاد تبیب اعزام شد ولی هنگامیکه به نزدیکی یکی از مراکز شورویها رسید از موقع استفاده کرده سمی نمود با پرتاب نارنجک کوچکی که در جیب داشت مراقب خود را نابود

و فرار کنند، ولی سر باز نگهبان که مراقب وی بود او را هدف تیر قرار داد و بقرار معلوم تیری هم به پله های عمارت اشغالی نیروی شوروی (ساختمان ستاد لشکر) فعلی اصابت کرد و در نتیجه ضمن شروع يك سلسله تبلیغات علیه تیپ اعدام سر باز مراقب را که فقط وظیفه اش را انجام داده بود خواستار شدند و چون تیپ برای سر باز مزبور جرمی قائل نبود مشارالیه را آزاد کرد ولی پس از سقوط پادگان سر باز مزبور رادستگیر و محکوم با اعدام نمودند، اما خوش بختانه نظر به تحولات سیاسی از اعدام وی صرف نظر کردند .

بدین ترتیب از روز ۲۶ محاصره و محدودیت های پادگان های تیپ شدیدتر گردید بخصوص پادگان شماره ۲ که مقر فرماندهی و ستاد تیپ بود توسط گشتی های سواره و پیاده بیگانه از هر سمت محصور شد و هر فردی که از پادگان خارج می گشت آنرا هدف گلوله واقع میشد و نقش او نیز جهت محو آثار جنایت معدوم می گردید بدین ترتیب عدّه از افراد بیگناه که جز انجام وظیفه تقصیری نداشتند از بین رفتند .

دسته های سوار نظام نیروی بیگانه نیز در محیط دورتری بمنوان امور های شبانه در ارتفاعات اطراف شهر مراقبت بعمل می آوردند و از متجاوزین حمایت می کردند .

در داخل شهر هم گشتی های شوروی علناً پاسداران تیپ را مذبذب و مجروح و خلع سلاح می کردند در نتیجه این اعمال اهالی میهن پرست جهت اعتراض باین جریانات غیر قابل تحمل با اجتماع قصد هجوم بکنسولگری شوروی را نمودند ولی تیپ جهت جلوگیری از وقوع بحران سیاسی سران جمعیت را احضار و دلجوئی نموده از این تصمیم منصرف ساخت. از عصر روز ۲۶ تیر اندازی بداخله شهر و پادگانها با شدت هر چه تمامتر آغاز گردید و عدّه دیگری از سر بازان که جهت ادای وظایف مربوطه خارج میشدند بشهادت میرسیدند و در ملاقاتیکه فرمانده تیپ بنا باصرار افسران و درجه داران از کنسول شوروی بعمل آورد دخالت های علنی نیروی شوروی را تذکر داد ولی نتیجه عاید نگردید .

ملاقات فرمانده تیپ با سرهنگ فرارای آذر

روز ۲۷ سرهنگ فرارای آذر با وراثلی بملاقات فرمانده تیپ موفق شده پس از تشریح وضع و توضیح خطرات و عواقبی که مقاومت تیپ در برخورد داشت امریه‌ای که بامضای فرمانده لشکر ۳ رسیده و حاوی دستور تسلیم اسلحه بود بفرمانده تیپ تسلیم داشت فرمانده تیپ نیز بدون اینکه پاسخ مثبت بدهد بستاد خود مراجعت و راه‌حل‌های مختلفه را جهت اخذ تصمیم نهائی بررسی نموده چنین نتیجه گرفت که :

الف - عقب‌نشینی پادگانها و خارج شدن آنها از حلقه محاصره نیروهای بیگانه و هزارها افراد متجاسر مسلح که در کلیه نقاط مختلف منطقه پراکنده شده‌اند غیر مقدور می‌باشد به‌لاوه باعث تصادمات و خون‌ریزی‌هایی که مخالف با دستورهای صادره است و موجود بحرانهای سیاسی می‌باشد خواهد گردید.

ب - مرخص کردن افراد و معدوم ساختن سلاح‌های تر است ولی انجام دادن آن با شرایط حاضر مسئله مشکلی است .

نابودی ژاندارمری

بالاخره تصمیم گرفته شد که تصمیم اخیر عملی گردد بدین منظور ابتداء دستجات ژاندارم بمراکز خود در داخل شهر، ماودت نمودند در این مورد قبلا با مقامات خارجی مذاکره و از طرف مقامات مزبور موافقت شد که همانمندی از خروج دستجات مزبور بعمل نیاید ولی وقتی دسته‌های مزبور به نزدیکی هنگ مربوطه رسیدند از هر طرف بر گبارهای مسلسل بسته شده، عده زیادی شهید و چندین نفر مجروح و فقط عده مختصری موفق باستخلاص خود از این قتلگاه شدند جسد

این شهداء و بی گناهان نیز امروز در محل باقی مانده باحدی اجازه برداشتن اجساد مزبور داده نشد با اجرای این اعمال وحشیانه علاوه بر ابراز کینه و انتقام جوئی نسبت به پادگان رضائیه میخواستند روحیه کادرتیب را بکلی تخریب و شرایط تسلیم را باسانی بآنها تحمیل نمایند مخصوصاً منظور آنها یک تهدید کتبی بود که همکاری تیپ و کلیه عناصر آنرا با نیات خود عملی سازند، ولی از این اقدامات نتیجه معکوس گرفتند و حس انزجار افسران و درجه داران و افراد رایشتر بر علیه خود برانگیختند در نتیجه فرماندهان واحدها از غروب روز ۲۷ به تخریب و از کار انداختن سلاحهای خود پرداخته پس از تقسیم پوشاک و لوازم بین افراد جمعی خود با استفاده از تاریکی شب نفرات را از معا بر مخفی خارج، مرخص و متفرق ساختند متجاسرین پس از اطلاع بر این جریان برای تعقیب سربازان و جمع آوری آنان مأمورین مخصوص اعزام داشتند ولی بهال مختلف اقدام آنها به نتیجه نرسید .

سقوط پادگان

پس از متلاشی شدن پادگانهای ارتش و ژاندارمری عده ای از اکراد غارت گر شهر ریخته استانداری و سایر نقاط مختلف را غارت و حتی لوازم و ملبوس سران فرقه را به یغما بردند متجاسرین نیز فوراً وسیله اعزام افسران را به تبریز فراهم نمودند اما سرهنگ زنگنه فرمانده تیپ و سرهنگ نوربخش فرمانده ژاندارمری و سرگرد بهاروند رئیس ستاد تیپ را که مقصر اصلی تشخیص داده بودند با مراقبت سربازان شوروی زندانی نمودند سپس آنها را بمرند و به راه تبریز اعزام داشته مدت ششماه زندانی نمودند و در محکمه صحرائی محکوم باعدام شدند ولی بر اثر تحولات سیاسی این مجازات یکدرجه تخفیف پیدا کرده محکوم بحبس ابد شدند که خوش بختانه عملی نگردید تلفات متجاسرین در وقایع رضائیه بسیار زیاد و در حدود -/۲۳۰۰ نفر و تلفات تیپ و ژاندارمری در حدود ۲۵۰ نفر قلمداد شده است که تعداد زیادی از رقم اخیر در نتیجه خیانت

واغفال و وحشی‌گری متجاسرین بوده است. بدین ترتیب پادگان رشید رضاییه که از تیپ و ژاندارمری تشکیل شده بود با فداکاری و جانبازی خودفصل درخشانی را در تاریخ ارتش شاهنشاهی کشور باز و عملاً ثابت کرد که فاجعه آذربایجان و تسلیم پادگان‌های نظامی و سقوط شهرهای مختلف آذربایجان و بالاخره بوجود آمدن فرقه تجزیه طلب دموکرات آذربایجان تنها در اثر حمایت و پشتیبانی علنی نیروهای نظامی شوروی بوده است و بی .

ژاندارم‌های شجاع

زرو بهادری رئیس یکی از شرورترین عشایر ایران بود قبل از وقایع شهریور با عشیره خودگاهی در مرز ایران و گاهی در خاک عراق و ایران هم‌چنین ترکیه از عهده این عده شرور و متهور که کوچک‌ترین سوراخ سنبه‌های کوهستانات را مانند آستر جیبهای خود می‌شناختند برنمی‌آمدند و بعد از وقایع شهریور که یسکانگان منافع خود را تشخیص میدادند که این گونه عناصر را تقویت کرده و حکومت مرکزی را تضعیف نمایند زرو بهادری نیز با هفت برادرش عرصه بهناوری برای جولان پیدا کرده و ضمناً در نزد مقامات شوروی سر سپرده بودند که نسبت به منافع آنان بی‌اعتنائی نکنند و از فرامین آنها سرپیچی ننمایند و از این راه نیز آزادی عمل بیشتری بدست آورده بودند.

بطوریکه دیگر از راهزنی و چپاول دست برداشته در عوض يك نوع قانون مالیاتی برای خود وضع کرده بودند که در موقع برداشت محصول از مردم اخذ میکردند و کسی هم اگر پیدا میشد که از دادن مالیات با آنان امتناع میکرد نخست با او پیغام میفرستادند نظر بر اینکه شما از دادن حقرق معینی که در مقابل تأمین امنیت شما بوسیله نفرات خود را فراهم آورده ام سر باز زده‌اید دیگر بعد از این من و نفرات من در مورد ملك شما هیچگونه مسئولیتی نداریم بعد از

این خودتان به وسیله گه می‌توانید از مال و جان خود حفاظت کنید، بعد از این پیغام نیز شبی آدمهای زرو بطور ناشناس می‌ریختند تمام محصول آن بیچاره را غارت میکردند و اگر کسی هم مقاومت میکرد خودش را نیز میکشند و بقیه که مالیات زرو را بموقش می‌پرداختند با راحتی خیال محصول خود را در وسط بیابان ول میکردند و کسی هم کج آنها نگاه نمی‌کرد چه میشود کرد این هم يك نوع حکومتی است از آن نوع حکومتی که تا واریش‌ها بدان حکومت دهو کراتیک میگویند، ولی باید گفت حکومت دزدان سرگردنه و آدمکشان در این مدتی که زرو بهادری با عشیره یاغی خود در بهترین و پر حاصل ترین منطقه رضاییه بساط فرمانروایی خود را گسترده بود پاسگاه ژاندارمری نیز بنا بدستور مرکز کوچکترین عکس‌العملی در برابر تجاوزات او نشان میدادند و فقط باین قناعت میکردند که با اینفرم زرد رنگ خود در قلمرو حکومت زرو با خونردی و مقامت رفت و آمد کنند و از بعضی حوادث نامطلوب جلوگیری نمایند.

هنگامیکه مردم رضاییه با قوای مهاجمین سرگرم زد و خورد بودند و زهر چشمی از آنان می‌گرفتند پاسگاهها را پراکنده، ژاندارمها در دهات پهناور رضاییه با ایلات یاغی می‌جنگیدند و با وجود اینکه عده آنها را از لحاظ تعداد يك بر هزار با مهاجمین فرقی داشت مع هذا رسالت تاریخی خود را فراموش نکرده بودند و موصم بودند آنقدر مقاومت کنند که یا تا آخرین نفر کشته شوند و یا با رسیدن قوای امدادی از حلقه محاصره نجات یابند و یکی از آن پاسگاهها که تا آخرین نفس بایک شجاعت تحسین آمیزی مقاومت کرد پاسگاه ژاندارمری بالانج بود.

در این پاسگاه چهل و هفت نفر ژاندارم در محاصره هزاران نفر اکراد جنگجوی زرو بهادری قرار داشتند و کلیه تعداد نفرات این پاسگاه چهل و نه نفر بود که دو نفر آنان خارج از پاسگاه محاصره شده بودند با وجود این دو نفری پشت بهم داده و در پشت تپه‌ای سنگر کرده دلیرانه با اکراد می‌جنگیدند و هر یک نفر کردی که سر خود را برای کشف موضوع آنان بلند کرده و برای تیراندازی از جای خود تکان می‌خورند هدف گلوله این ژاندارمها واقع میشدند و تعجب آور این بود که گلوله را در دست از وسط پیشانی میان

دوا برو می زدند و چنین مهارتی در تیراندازی بقدری اکراد را متوحش کرده بود که جرئت نمی کردند از جای خود تکان بخورند در این موقع که گماندان شوروی ناظر این صحنه مهیج و تحسین آمیز بود اکراد را سرزنش میکرد و میگفت شمائی که همیشه از دست ژاندارمها ناله و شیون میکنید اکنون چگونه است که در مقابل دونفر آنان چنین عاجز شده اید پس اینها حق دارند هر بلائی که میخواهند بر شماها بیاورند زیرا آدمهای بی عرضه و ترسوئی هستید آخر سر نیز گماندان شوروی پس از اینکه دو ژاندارم شجاع تلفات زیادی با اکراد وارد آوردند چاره را منحصر باین دیدند که مطابق معمول پای پیش گذارد و بنا بر آن خاتمه دهد تا زرو بهادری با فراغت خاطر بتواند برج پاسگاه را محاصره کرده و این آخرین پایگاه مقاومت مدافعین رشید ایران را بتصرف خود در بیاورد، بدین جهت با جیب خود که پرچم سرخ شوروی بالای آن در اهتزاز بود بسنگر ژاندارمها که از تیراندازی بروی افسران شوروی خودداری میکردند نزدیک شده و پس از اینکه دست بشانه آنان زده و شهادت و مردانگی آنان را تحسین نمود آنها را بجیب خود سوار کرده و از میان اکرادی که بخون آنان تشنه بودند بیرون برد و معلوم نشد که سرنوشت بمدی آنان چه بود، اما پس از این واقعه عمده قوای زرو متوجه برج پاسگاه شده و با هلهله رعب انگیزی که همیشه برای تضعیف روحیه دشمنان خود بکار می بندند بسوی برج یورش آوردند - ژاندارمها برج پاسگاه را سنگربندی کرده بودند در نتیجه احتیاط لازمه این برج بیک قلعه تسخیر ناپذیری مبدل شده بود که بدون توپ و اسلحه سنگین تصرف آن محال بود در میان ژاندارمها جوانی بنام قوج علی بود که تازه لباس ژاندارم به تن کرده بود سابقاً یکی از راهزنان معروف اطراف باکو بود اینها دور فیق بودند که یکی از آنها تا آخر از راهزنی دست برداشت و بالاخره بواسطه چندین فقره جنایتی که مرتکب شده بود دستگیری و اعدام گردیده و این یکی بزودی از کرده خود نادم شده قبل از اینکه کار بجای باریکی بکشد دست از راهزنی برداشته بجای اینکه در شاهراهها در کمین مسافرین به نشیند لباس امنیه به تن کرده در ردیف محافظین آنان درآمد این ژاندارم جوان مهارت عجیبی در تیراندازی داشت یک شهسواری باک و جسوری بود و از دقیقه اول که تیراندازی شروع شد مانند

اینکه بهترین و شیرین ترین ایام عمر خود را میگذرانند با صدای دل نشین شروع بخواندن اشعار حماسی از شاهنامه کرد و چنان این اشعار را مناسب حال انتخاب کرده بود که همراه یک ذوق و هیجان بی سابقه ای فرا گرفته بود این اشعار مربوط به محاصره شدن ایرانیان در مقابل اشکبوس پهلوان نیرومند ترک بود و پایان اشعار مربوط بآمدن رستم بکمک محصورشدگان بوده، این اشعار بقدری ژانداره هارا تهییج میکنند که زمان را فراموش کرده و بنظرشان خیرسد که در عصر رستم زندگی میکنند و چنان با شجاعت و قوت قلب می جنگند که سواران زرو را بستوه می آورند.

قوچ علی دست بلوله تفنگ خود کشیده و قبل از اینکه تیری خالی کند هدف خود را بدیگران نشان میدهد و میگوید این تیر را از پیشانی فلان کردی که اسب سفید دارد و پیشاپیش همه می آید خواهم زد و بعد که تیر خالی میشود شخص مزبور بزمین می غلطد و همین طور هم نفر دوم و سوم و دهم و بسیاری دیگر کشته و حتی دو نفر از برادران زرو که بسیار جسور و بی باک بودند در این جنگ خونین مقتول میشوند و با هر تیری که خالی میشود یک نفر از سواران زرو از اسب سرنگون میشود و تا غروب این جنگ ادامه می یابد، در این موقع از ژانداره ها فقط ۱۷ نفر زنده بودند و در مقابل سی کشته بیش از پانصد نفر به عده زرو تلفات وارد شده بود و بیشتر علت چنین تلفات زیادی عدم آشنائی زرو بیکه یک جنگ تهاجمی بود زیرا اینها سالیان دراز عادت بجنگ و گریز و دفاع داشتند و خوب می توانستند از پناهاگاهها استفاده کنند و در پشت سخره های بزرگ و بوته های انبوه خود را مخفی سازند و بموقع عقب نشینی نمایند و حتی در این مورد حيله های جنگی زیادی بلد بودند و بکار می بستند ولی هرگز نشده بود که جنبه تهاجم بخود بگیرند و در این کار بسیار ناشی و تازه کار بودند و شاید این اولین تمرین جنگ تهاجمی آنان بود و مهارت ژانداره ها در تیر اندازی جسارت و تهور خارق العاده آنان دومین علت چنین تلفات جبران ناپذیری بود چنانچه زرو و نفراتش در هیچ موقعی تا این درجه کشته نداده بودند حتی در آن روزها بیکه مورد تعقیب یک عده سرباز کاملاً منظم و مجهز با مسلسل و سلاحهای سنگین بودند و در زیر آتش مسلسلها و توپ خانه بسوی مرزهای عراق و ترکیه عقب نشینی میکردند عده کشتگان آنها باین اندازه نبود - زرویی اندازه عصبانی شده و خون سردی

خود را از دست داده بود دیوانه وار نمره میکشید و فحش میداد و به نفراتش فرمان یورش صادر میکرد و این بیچاره ها نیز بدون اینکه يك لحظه هم حساب کنند شوخی گلوله تفنگ و گوشت بدن آدم با هم جور در نیاید و اینگونه ممکن نیست عده از جان گذشته را که در سنگر محفوظی دراز کشیده اند و جز لوله تفنگ آنان چیزی دیده نمیشود و ادار به تسلیم کرد، مع هذا این عده مانند اینکه گلوله هارا بادست بگیرند و در شکم خود جامیدهند با ستمه بال مرگ می شتافتند و هر دفعه که از دهانه ۱۷ تفنگ دود باروتی بلند میشد درست هفده نفر بخاک می غلطیدند و بقیه نیز با همان هلهله ای که هجوم آورده بودند عقب می نشستند بدون اینکه کوچکترین نتیجه ای ایدشان شود آخر الامر ناظرین شوروی که از اول صبح با کمال بی صبری منتظر سقوط این پاسگاه دور افتاده بودند و با حیرت و تعجب شجاعت بی نظیر این ژاندارمها را تماشا میکردند بوسیله يك مخصوصی باشهر که تازه تسلیم شده و بتصرف دموکراتها درآمده بود تماس گرفته و اعزام دودستگاه زره پوش و تانک را تقاضا کردند این تانکها تصادفاً همانهایی بود که از تیب رضائیه بنیمت گرفته بودند. وقتی تانکها وارد عمل شدند دو گروه خوشحال گردیدند:

گروه مهاجمین و گروه مدافعین

زیر ژاندارمها تصور میکردند که از پادگان رضائیه برای نجات آنان قوای امدادی رسیده است و از دیدن تانکها چنان فریادشادی ازدل کشیدند که صدایشان بگوش اکراد رسید و شوق و مسرت در چشمان امیدوارشان حلقه زد، ولی اولین گلوله ای که از دهانه توپ خارج شده و مقداری از خشتهای دیوار قلعه را کند و سروروی ایشان پاشید بیش از آنچه به پناهگاه این مردان شجاع ضرر روزیانی رساند بيك باره دلهای آنها را از جا کند و کاخ آمال و آرزوهایشان را ویران کرد و این ضربه چنان اعصاب آنان را فلج ساخت که اگر پیش از آن خروارها آتش و آهن برشان می بارید تا این اندازه در اراده آهنین آنان، مؤثر واقع نمیشد بدین جهت دست و دل ژاندارمها از کار بازماند بعد از آن دیگر کوچکترین انفجار گلوله ای از طرف آنان شنیده نشد در صورتیکه هنوز مقداری گلوله ذخیره داشتند و پس از لحظه ای تنها تصمیمی که توانستند اتخاذ کنند بالا بردن بیرق سفیدی به علامت تسلیم بود صدای انفجار توپهای تانک لحظه ای متوقف گردید

دشت و بیابان در آن غروب آفتاب یکمرتبه در سکوت حزن انگیزی فرورفت .

در پاسگاه باز شد قیافه خون آلود و گرد گرفته يك عده ژاندارم که گوئی از جهنم فرار کرده اند بوضع وحشت انگیزی در آستانه در ظاهر شد با وجود اینکه خلع سلاح شده بودند کسی از اکراد جرئت نمی کرد باین عده نزدیک شوند زرو بهادری که دو برادر رشید خود را از دست داده بود تصدداً داشت بفجیع ترین وضعی همه آنها را با انواع شکنجه ها نابود سازد، ولی قبل از همه مادر پسر مرده زرو خود را باین عده رسانیده و بجای اینکه در ماتم پسرانش چنگک بصورت آنان بزند پیراهن خود را بر یکایک آنان انداخته و این علامت آن بود که آنان را بفرزندی قبول کرده است سپس خطاب به زرو گفت اینها مردان شجاعی هستند برای کشتن آنها باید اول از روی نعش من بگذرید و بعد با آنان دست یابید اینها وقتیکه می جنگیدند کسی دست شما را نه بسته بود اکنون که تسلیم شده اند دست بلند کردن بروی اشخاص بی دفاع بی شرمانه ترین کاری است که نباید از فرزندان من سر بزند من از اینها تا روزیکه در خانه مامهانند مانند فرزند خود نگاه داری خواهم کرد و بعد هم با کمال آزادی بهر کجا که دلشان میخواهد سلامتی می توانند بروند - این زن که مادر یک عده از شرورترین راهزنان ایران بود معهذا مانند يك زن اصیل ایرانی سنن و آداب جوانمردانه اجداد خود را فراموش نکرده بود اینها سخنان يك راهزن نبود ساخته زمان و مکان همین نیست .

اینها تجلی روح جوانمرد ایرانی است که از خلال اشعار شهنامه قرن هاست میدرخشد که حتی راهزنان ایرانی نیز بدان اعتقاد دارند .
نام نیکو گر بماند ز آدمی به کز و ماند سرای زرنگار

مدافعین قریه توپراق قلعه

از وقایع آذرماه ۱۳۲۴

جنگ شروع شده بود شدت گلوله گاهی در ثانیه بهزار مرسید سرهنکه

زنگنه سر باز دلیر ایرانی برای حفظ استقلال میهن کمر همت بر میان بسته و در برابر تحریکات بیگانگان مردانه ایستادگی می کرد روزهای تاسوعا و عاشورا و فردای عاشورا نبرد ادامه داشت جوانان روستا بقصد دریافت اسلحه بهرسوی می شتافتند تا بیاری مبارزین ارتش بشتابند ، چهارپایان خود را می فروختند تا بخرید اسلحه موفق شوند و قلدوران و مزدوران بیگانه را بکیفر برسانند .

نبرد سختی بود دمیدم کشت و کشتار طرفین فزولی میگرفت شبها گلوله های توپهای ارتش بیگانه خانه ها و سنگر های مبارزین میهن پرست را بباران می نمود، ولی سپیده دم جنگ همان نبرد ده و کراتها و مزدوران باسربازان میهن بود در همین اوان مرد دلیری بنام حاجی ستار طالبی با پسر سلحشورش محمد علی طالبی باعشق مفرطی که نسبت بوطن عزیز خود داشت کمر همت بر میان بست و با مهاجرین قفقازی آغاز نبرد نمود .

این مرد با سابقه سلحشوری و وطن پرستی که هنگام هجوم اکراد ظاهر ساخته رشادت و از خود گذشتگی هایی که نشان داده بود مردم انتظار قیام او را در چنین موقع خطیری داشتند .

این رادمرد و فرزند دلیرش در قریه (توپراق قلعه) ساکن بودند که در سال ۱۳۲۱ هنگامیکه اکراد مرزنشین بتحریک بیگانگان دهات رضایه را غارت کرده و هم چنین بیگانه ها بازار را آتش زده بودند مردانه بجنگ با آنان همت گماشت و عده زیادی از مهاجمین را بکشت این بار هم بایست تن از تفتکچیان خود (توپراق قلعه) رابه دژ آهنین مبدل کرده و بنای مبارزه با مهاجرین مهاجم را گذاشت و در روزهای نخست چندان از نفرات آنها کشت که دچار شکست فاحشی شدند مهاجمین شکست خوردند زیرا این بیست و دونفر از جان و مال خود گذشته و بارها بازن و فرزند خود وداع کرده و تنها جامه مرگ را بر تن خود زیننده شناخته بودند .

مهاجرین شکست خورده ازار با بان خود یاری طلبیدند کامیونهای ارتش بیگانه بیدرنک دموکراتهای خیانت کار را بسوی رضایه حمل و بکسره بطرف دژ توپراق قلعه بردند این عده کثیر که با بهترین مسلسلها و تجهیزات جنگی بوسیله تسلیحات قوای خارجی مسلح شده بودند توپراق قلعه را محاصره کردند.

سه روز دیگر جنگ دوام داشت حاجی ستار جهان دیده و آشنا بر موز نبرد و سردایرو جوان او مردانه دسته خود را رهبری کردند و به هاجمین چنگیز صفت تلفات سنگینی وارد آوردند چنانکه پس از پایان نبرد جسد ۶۴ تن از دموکرات- نماهای قفقازی در روی زمین بجای ماند که اگر دهقانان از سرنیزه های اجنبی بیم نداشتند جنازه های آنانرا آتش می زدند.

جنگ ادامه داشت ولی جنگ جنگ حاجی ستار با قوای دولت آزادی خواه اجنبی بود روز بعد عاشورا که کار دلبران (توپراق قلعه) بالا گرفته و نزدیک بود به پیشرویهای زیادی نائل گردند و پنجاه نفر از افسران و سربازان شوروی (دزاونفورم روسی) سواره و توپخانه و چندین مسلسل سنگین بطرف قلعه مزبور حرکت کردند هنگام غروب بود صدای غرش گلوله ها و همه همه ساکنین دهکده دلهارا تکان داده و برقت می آورد زنان و کودکان دهکده نالان و گریه کنان دعا میکردند و از خداوند نجات ایران و آذربایجان را از چنگ دشمنان آرزوی نمودند آنها بر کشتگان خود افسوس نمی خوردند و بدفن اجساد بستگان خود نپرداخته همه بقای شاه و میهن را از خداوند مسئلت میکردند.

مسللهای سنگین و سبک و توپهای روسی شروع بشلیک کرده بودند و گلوله های مخرب این توپها تا نیمه شب دهکده را زیر و رو کرد و از زنان و کودکان بی گناه روستائی پشته ها انباشته ساخت تنهاعده معدودی از ساکنین آن موفق بفرار شدند، سهر باز روسی در این نبرد کشته شد پس از نیمه شب تل خاکسری بجای دهکده آباد و نامی (توپراق قلعه) بدست مهاجمین افتاد در حالیکه اجساد زنان و کودکان معصوم دهاتی که بدست (حامیان دهقانان) کشته شده بودند: رخاک و خاشاک منازل ویران دیده میشد، حاجی ستار دلیر پس از آنکه با آخرین فشنگ خود یک نفر از مهاجمین را از پای در آورد و مداخله اجانب را مشاهده نمود دهکده را ترک کرد و برای بدست آوردن اسلحه با پسرش بشهر روانه شد بیست تن از تفنگچیان طرفدار او هم بدون تلفات پراکنده و متواری میشوند، حاجی ستار و فرزندش شب بمنزل شهری خود فرود می آیند و پس از ساعتی استراحت پدر هوشیار فرزند را بیدار کرده میگوید امشب خطری بسوی ما نزدیک میشود برخیز تا شهر را ترک کنیم این بیشتر ما را آرام نخواهند گذاشت. سردلیر و هشیار سخن پدر را قبول کرده هر دو بر پا میشوند و شبانه شهر

رائٹرک میکنند ساعتی بعد از رفتن آنها چنانکه رسم معمولی اولاد چنگیز است بانردبان های مخصوصی از دیوارهای منزل حاجی ستار بالامیروند، هنوز زن اواز رفتن شوهرش گریان بود که مهاجرین آذرو دیوار بخانه اومی ریزند دارائی و هست و نیست اورا غارت میکنند.

اما حاجی ستار و پسرش شبانه خود را بکردستان می رسانند و فردای آن روز دوش بدوش اکراد وطن پرست برای حفظ استقلال کشور مسلح میشوند .

ماجر اجویان در یکسال

بدین ترتیب درست یکسال بعد از طغیان ماجراجویانیکه تحت سرپرستی سیاستمداران بیگانه قیام مسلحانه نمودند دوران فرمانروائی که هر روز آن با هزاران خیانت و جنایت توأم بود پایان رسید ارتش بمیان وارد شد .

این خبر مسرت بخش در یک لحظه در سراسر آذربایجان منتشر گردید زن و مرد قیام نموده و قبل از رسیدن ارتش با قتل عام دموکراتها و فدائیان آنها جوی خون جاری ساختند .

مردم بادسته های چند نفری بخانه دموکراتها حمله برده (عمل مقابله بمثل) و در ظرف چند دقیقه آنها را دستگیر کنار دیوار قرار داده با چند گلوله بزند گانیش خاتمه میدادند .

سران آنها را دستگیر کرده زندانی نمودند و شبانه دسته دسته آنها را بیرون شهر برده تیرباران می نمودند از جمله سران دموکراتها در رضایه (آزاد وطن) بود که هر چه التماس کرده بود که او را نکشند سودی به بخشیده و اعدام گردید ، هنوز ارتش از میانه نگذشته بود که سر باز خانه و ساختمانهای دولتی و ادارات بتصرف قیام کنندگان رشید غیر نظامی درآمد. یکی میگفت بایستی هنگام ورود ارتش دموکراتهای خائن را جلو ستون سر بریده و قربانی مقدم راه سربازان ایرانی نمود ، ولی پیر مردان مخالفت نموده و می گفتند بایستی در راه سربازان خون پاک ریخته شود .

بارزانیها

بارزانیها چندین سال بود موجبات مزاحمت دولتین ترکیه و عراق بخصوص دولت اخیر را فراهم نموده ولی جرأت تعرض بطرف خاک ایران را نداشتند تا اینکه پس از آذر ۲۴ با ذربایجان داخل شده باده و کراتها تماس گرفته بودند پس از نیروکشی با ذربایجان ملا مصطفی بارزانی به تهران آمد ستاد ارتش چند پیشنهاد مفید بآنها کرد باین ترتیب که اسلحه و مهمات خود را گذاشته بخاک عراق باز گردند یا اینکه تسلیم شده در یکی از نقاطیکه دولت انتخاب خواهد کرد و با وسایلیکه داده و تسهیلاتی که فراهم مینماید مشغول زراعت شوند منظور ملا مصطفی این بود که با طفره و تملل موجبات اتلاف وقت را فراهم نماید تا بارزانیها بطرف ارتفاعات دشت بیل نزدیک شده در مجاورت مرز شوروی مستقر گردند در این مدت زدوخوردهایی نیز پیش میآمد ولی ملا مصطفی که در تهران بود تکذیب میکرد.

چون مذاکرات برای جلوگیری از خونریزی و کشت و کشتار بیهوده بجای نرسید تصمیم گرفته شد کار را یکسره و آنها را در یک منطقه محدودی محاصره و خلع سلاح کنند، روز ۱۸ اسفند ۱۳۲۵ فرماندهی اوامر خود را بواحدها ابلاغ نمود بارزانیها نیز زننها و کودکان خود را به نطفه فرستاده آماده شده بودند، روز ۱۹ اسفند ستون سرهنگ نیساری برای جلوگیری از پیشروی آنها بطرف منطقه ایل شکاک بموانا رفت ستون تیمسار سرتیپ زنگنه که بعداً سرهنگ فولادوند فرمانده آن شد در این موقع با (زرویک) در دره قاسم لو درگیر بود، رشید بیگ از سران عشایر هزار سوار گرد آورده در موانا بستون سرهنگ نیساری حمله برد ولی پس از ۲۴ ساعت زدو خورد شکست خورده تسلیم شد (برضائیه اعزام گشت و مورد عفو قرار گرفت) ستون پس از درهم شکستن قوای رشید بیگ پیشروی خود را از موانا بطرف ترگور ادامه داد و طرح عملیاتی این بود که ستون سرهنگ فولادوند و سرهنگ مجیدی بارزانیها

را دور بزنند و بطرف این ستون برانند که در نتیجه آنها محاصره شوند طی این مدت زدوخوردهائی شد که در نتیجه هنگام فوزیه تلفات قابل توجهی داده ستوان جهانبانی اسیر و ستوان هانفی وامامی کشته شدند .

شب اول فروردین سال ۲۶ بارزانیها حمله شدیدی بمرکز فرماندهی در ارتفاعات (نیرگی) نمودند که اگر توپخانه خودی نهایت دامنه داری نمی نمود ستون بکلی متلاشی میشد ولی در اثر تیراندازی شدید توپخانه بارزانیها از حمله خود نتیجه مثبتی نگرفتند فردای آن شب حمله خود را بصورت شدیدتری آغاز نمودند بارزانیها دو قبضه توپ ۷۵ از ستون مرحوم سرگرد کلاشی و دو قبضه از رضایه بدست آورده بودند که دو قبضه از چهار قبضه آن قابل استفاده بود یکی را در (برده سو) و دیگری را در ارتفاعات خلیج برابر ستون سرهنگ نیاری بکار می بردند بارزانیها از یک قبضه توپ خود که ارتفاعات خلیج در پناه تخته سنگی قرار داده طوری آنرا مخفی کرده بودند که هواپیماهای اکتشافی قادر به تشخیص و تمین محل آن نمی شدند حداکثر استفاده را برده و پیشروی ستون را متوقف کرده ممکن بود تلفات سنگینی بآن وارد آورند ، در این موقع سروان توپخانه ضیاء فرسیو خود پشت توپ نشسته از فاصله ۵۸۰۰ متری علیه توپ بارزانیها تیراندازی کرد اولین گلوله توپ که از لوله خارج شد مستقیماً توپ بارزانیها و کارکنان آن را متلاشی نمود و بهوا پرتاب کرد .

این تیراندازی ممتاز و غیر مترقبه موجب تخریب روحیه بارزانیها شد و در نتیجه در حملات آنها تخفیف کلی حاصل گردید و ستون حمله متقابل خود را شروع و با پشتیبانی آتش توپخانه (که توسط سروان رشید و آزموده نامبرده هدایت میشد) نظرانه آغاز نموده بپایان رساند .

تیمسار همایونی و تیمسار زنکنه از افرمزبور قدردانی و با او روبوسی نمودند این تیراندازی که در نوع خود بی نظیر بود موجب شد که بارزانیها از این بیمه از توپخانه خود مأیوس گشته از این سلاح علیه نیروهای دولتی استفاده نکنند .

بارزانیها خطوط دفاعی خود را ترتیب داده در مواضع طبیعی و مستحکم برده سو مستقر گشته بودند ارتفاعات برده سو که در منطقه ترگور واقع شده از

عقب بنقطه مرزی دشت بیل امتد و هر گاه از جلو مشاهده شود مانند آمفی تاتر بنظر میرسد و موقعیت دفاعی بی اندازه مستحسنی دارد و نقطه اتکاء بسیار مناسبی بشمار میرود .

روز ۱۳ فروردین برای وارد آوردن ضربه اصلی به بارزانیها بدستور فرماندهی حمله اصلی چهار ساعت بعد از نیمه شب بدین ترتیب شروع شد ستون سرهنگ فولادوند از سمت چپ ارتفاعات برده سو، یک گردان بفرماندهی سرگرد دولو برای کمک به پهلوی ستون سمت چپ از شمال بجنوب ستون سرهنگ نیساری با پشتیبانی آتش توپخانه (بفرماندهی سروان فرسیو) در جبهه مقابل ارتفاعات مزبور (از وجود سواران عشایری در این حمله استفاده میشد) ساعت ۷ بامداد رزم بمرحله اصلی و شدیدی رسید ، ستون سرهنگ نیساری و گردان اسنهان با کمک هواپیماها و ارابه جنگی و در اثر اجرای تیرهای دقیق توپخانه پیشروی کرده تا ساعت ۱۳ همان روز ارتفاعات برد زرد را تصرف نمود و بارزانیها با دادن تلفات زیاد بطرف دشت بیل عقب نشستند از این ساعت در حقیقت عملیات و حله اول علیه بارزانیها پایان رسیده و عملیات منحل شده بودند .

بارزانیها چون نقطه اتکائی نداشته خوار و بار و مهماتشان نیز رو با تمام بود بطرف مرز عراق عقب نشینی کرده از دره قادر عبور و بپناخ آن کشور داخل شدند در این عملیات فرماندهی ستون ضربه جنوبی با سرهنگ مجیدی و ستون سیلوانا با سرهنگ مظفری بود ، سرهنگ مجیدی با سرعت فوق العاده بارزانیها را تعقیب و مجبور به عقب نشینی بطرف دره قادر نمود و ستون (سیلوانا) پس از اشغال ارتفاعات مرزی ترکیه مانع از عقب نشینی آنها بپناخ آن کشور شده ببارزانیها حمله نمودند آنها را ناگزیر از تخلیه ارتفاعات جناح راست ستون (نیرگی) که دور زده بودند تلفات زیادی ب آنها وارد آورده و اسلحه و مهمات هنگ فوزیه را که بدست آنها افتاده بود پس گرفت، در این عملیات سواران عشایری هرکی و بکزاده با ستون سیلوانا تشریک مساعی می نمودند .

ملا مصطفی بارزانی و اتباع او پس از سرکوبی توسط نیروهای نظامی ایران چون درخاک عراق نیز مورد تعقیب مأمورین آندولت واقف شده بودند

مرتباً در حال جنگ و گریز در ارتفاعات مرزی ترکیه و عراق بسر برده همینکه مورد حمله سربازان عراقی واقع میشدند بخاک ترکیه داخل گشته و چون از آنسو نیز علیه آنها اقداماتی میشد بخاک عراق بازمی گشتند ناگزیر شب ۲۶/۳/۵ درآبادی (جرمی) بخاک ایران داخل میشوند در همین موقع اعلیحضرت همایونی دررضائیه تشریف داشته پس از وصول این خبر دستورات سریع و جامعی برای تعقیب بارزانیها و قلع و قمع آنها صادر میفرماید . این مرتبه بارزانیها عده زبده و سبکی آمده مقاصد سوئی در سر داشتند سرهنگ سردادور مأمور شد بایک گردان پیاده و یک آتشبار توپخانه از موانا حرکت کرده از پیشروی بارزانیها بطرف خط مرزی جلوگیری کند ملا مصطفی باو پیغام میدهد مقاصد جنگ نداریم و برای قبول پیشنهاد مسالمت آمیز دولت حاضریم ولی شبانه فرار کرده بطرف منطقه ایل شکاک میرود بلافاصله به نیروی اطراف شاهپور دستور سرکوبی بارزانیها صادر میشود مطلقین نظامی عقیده داشتند بارزانیها از یکی از پنج دهلیز واقع در منطقه ماکو عبور خواهند کرد ولی نظر بمراقبت شبانه روزی ستون ماکو بارزانیها برای خروج خود از خاک ایران و رسیدن بخاک شوروی محور دره نیاز - شوط - حاسن را انتخاب نموده از این خط پیش رفتند .

بارزانیها از جنگجوترین و رشیدترین طوائف روی زمین بوده، در قدرت تحرك و تحمل شداهد و تیراندازی بی نظیر بودند و از این گذشته اوامر و دستورات ملا مصطفی و برادر او را چون وحی تلقی کرده آنرا باسروجان در پی اجرای آن میرفتند .

يك نمونه از سماجت و قدرت روحی دشمنی

که ارتش ایران با او روبرو بود

پس از اشغال سنکر دشمن مشاهده شد که یکنفر بارزانی ذر سنکر

باقیمانده و تیراندازی می نمود تا آرابه با زنجیر از روی او گذشت و آتش این يك نفر بود که تا آخرین دقیقه ادامه داشت و متجاوز از دوپست گلوله بارابه متوسط حامل سروان رجبیون اصابت نموده و چراغها هر دو خورد شده گل گیرها سوراخ سوراخ گردیده، دور مسلسل سنگین مورد اصابت واقع و لوله توپ ۳۷ با يك گلوله ناقب تا داخل اوله سوراخ شده و از کار افتاده بود .

زروبهادری

از روز بیست و ششم بهمن تا دوم اسفندماه ۱۳۲۵ ستون تیمسار سرتیپ زنکنه که از رضاییه با کامیون بصورت محمول بحرکت درآمده بود موفق شد در بالانج که مخرج دره باراندوزچای اسن و شعبان کنده و دیزه مستقر گردد پنجاه نفر از عشایر محلی و افراد میهن پرست نیز همراه این ستون آمده بودند تا بطور داوطلب در زدوخوردها شرکت نمایند .

در ساعت ۷ روز دوم اسفندماه این ستون آرایش جنگی گرفت درحالیکه يك گردان پیاده با دو آرابه جنگی در جلو آن حرکت میکرد از بالانج برای تصرف قریه (کوکیه) که در دو کیلومتری جنوب مبدأ حرکت قرار داشت بحرکت درآمد در این قریه اتباع (زرو وطه) هرکی ازچند روز قبل موضع گرفته بودند .

فزدیک شدن قوای دولتی باین قریه با تیراندازی شدید اشرار معادف شد و در نتیجه زدوخورده سختی در گرفت در این عملیات که تا قبل از ظهر ادامه داشت عده ای از اشرار کشته شدند و نیروهای دولتی نیز پس از دادن ۶ سرباز مجروح و يك غیر نظامی زخمی قریه کوکیه و اووزان و توماتر و قلمه چم و محمودآباد را اشغال کردند و ستون بطرف مرکز دره قاملو متوجه گردید . با آنکه اتباع زرو و کسان طه هرکی در هر چند کیلومتری مرکزی برای دفاع ترتیب داده بامقاومت شدید و دفاع لجوجانه در برابر نیروهای

دولتی استقامت میگردند مهذا تیمسار سر ژیب زنگنه موفق شد با وارد آوردن ۲۷ نفر تلفات (۱۵ کشته ۲ زخمی) کلیه ارتفاعات مسلط بدنه قاسملو را تصرف نماید.

باید دانست که در این عملیات مرحله دوم بیش از دو نفر سرباز و سه غیر نظامی شهید و قریب بده نفر مجروح گردیدند. روز چهارم اسفند ماه برای اطلاع از محل اشرار و با اصطلاح اکتشاف مواضع آنها یک گردان پیاده با ادوات ترفیعی بسمت نقاط داخلی دره قاسملو اعزام شد عناصر مقدم این گردان تا سیلوانا پیشروی کردند و با وجود دفاع سختی که عشایر میگردند این گردان آبادیهای شیرین کندی و محمد رحیم کندی را اشغال نمود ولی چون دره مزبور فوق‌العاده فشرده و خطرناک بود و اشرار در نقاط سخت و مرتفع موضع گرفته بودند باین گردان دستور رسید که پیشروی خود را متوقف سازد تا با حرکات جناحی عشایر از ارتفاعات رانده شوند و باین‌ستون دستور رسید که ارتفاعات را همچنان در دست نگهدارد و مراقب طرز ارتباط و فعالیت های زرو و طه باشد.

در این عملیات بدوی معلوم شد که زرو و اتباعش با بارزانیها هم‌دست می‌باشند و بکمال آنها قصد دارند تا آخرین نفس در برابر قوای دولتی مقاومت کنند بهر حال طرز عمل ستون دره قاسملو و شکست زرو و طه در منطقه رضاییه تأثیر بسیار مطلوبی بخشید بنحویکه اکثر افرادی که تا چندی پیش دسته بندیهای نموده و خیال مخالفت و شرارت را داشتند مرعوب و بیمناک شدند و رؤسای آنها از قبیل حاتمی - رسولی - جهانگیری خود را بفرمانده ستون معرفی و اطاعت از دولت و ارتش را اعلام داشتند و اسلحه موجوده خود را نیز تحویل دادند، و همین روزها برای جلب عشایری که هنوز در تردید بوده و از بیم مجازات ممکن بود با شرار ملحق گردند اوراق چاپی در مناطق کرد نشین بوسیله هواپیما بدین مضمون پخش گردید.

بکلی اهلای و عشایر کردستان اعلام میگردد

در این موقع که ارتش برای برقراری نظم و امنیت در سراسر منطقه کرد نشین

یافت که زرو تسلیم مقامات عراقی شده است و هنگام تسلیم ۱۲ قبضه تفنگ و ۶ قبضه مسلسل موجودی خود را تحویل پلیس عراق داده است .

میسافرت شاهنشاه بر ضائیه

بهار سال ۱۳۲۶

ساعت ۸/۵ صبح روز شنبه نهم خرداد ۲۶ موبک همایونی پس از ابراز لطف و مرحمت نسبت باهالی شهر ماکو بطرف خوی و رضایه حرکت کرد ساعت ۱۲/۵ موبک شاهانه از میان ازدحام شهر خوی عبور فرموده و ساعت دو بعد از ظهر بشاهپور نزول اجلال فرمودند ناهار در این شهر صرف شده . و اعلیحضرت همایونی پس از سرکشی به بهداری و سایر مؤسسات این شهر ساعت سه بعد از ظهر بطرف رضایه حرکت فرمودند .

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در سر راه رضایه و شاهپور نسبت به تمام دهاتی ها و آسوری ها و آرامنه که بزیارت شاهنشاه خود آمده بودند ابراز لطف و مرحمت فرمودند و تقریباً ساعت ۷ بعد از ظهر نهم خرداد بود که موبک مبارک شاهانه بشهر رضایه نزول اجلال فرمودند قطار اتومبیلها در حدود سه فرسنگه با باران شدیدی مواجه بودند ولی در خود شهر رضایه از باران هیچ اثری نبود .

محترمین شهر و روحانیون و رؤسای ادارات و افسران ارشد لشکر رضایه در این محل حضور داشتند مرحوم آقای اصولی که یکی از مجتهدین بزرگ شهر بود وقتی که آقایان علماء را حضور ملوکانه معرفی میکرد اشک در چشمش حلقه زده بود آقای اصولی و سایر روحانیون رضایه در زمان تسلط دموکراتها نهایت فداکاری را از خود بروز داده و مردم شهر را همیشه امیدوار میساخته اند که شاه جوانبخت با ارتش منصور ایران آنها را نجات خواهد داد و امروز که بچشم خود شاهد این حقیقت بود از شادی گریه میکرد و حق هم

داشت چنانکه دیدیم هنگام تشریف فرمائی اعلیحضرت فقید برضائیه پس از غائله سمینتو. مرحوم آقای اصولی‌علماء و روحانیون را بخدمت شاه فقید معرفی می‌نمودند .

شهردار رضائیه هنگامیکه بنام اهالی ستمدیده این شهر خیره‌قدم عرض میکرد ناگهان بگریه افتاد بی‌اختیار بر قدم های شاهنشاه افتاد، احساسات مردم بحدی تحریک شده بود که اصول تشریفات از بین رفت، مردم بحدی صمیمانه و وُدب از شاهنشاه خود استقبال کردند که حقیقتاً باید گفت که در نوع خود بی‌نظیر بود اتومبیل روباز همایونی از میان يك جمعیت پنجاه هزار نفری شاد و خندان که پای کوبان و گل ریزان مقدم شاهنشاه خود را گرامی میداشتند از خیابانهای شهر رضائیه عبور فرموده و بعمارت شهرداری نزول اجلال فرمودند . میدان شهرداری بلافاصله مملو از جمعیت شد و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پنج‌شش بار بنا بقتضای مردم بایوان تشریف فرما و نسبت باهالی شجاع و میهن پرست رضائیه ابراز لطف و مرحمت فرمودند ساعت ۸ بعد از ظهر آتش بازی مجللی در میدان سپه بممل آمد و مخارج این آتش بازی را يك زن شصت ساله پرداخته بود توضیح اینکه زن نامبرده باخدای خود عهد کرده بود که پس از قلع و قمع دموکرات ها اگر روز ورود موکب ملوکانه برضائیه زنده باشد قربانی کند و صدقه بدهد و آتش بازی مجللی تهیه به بیند در این روز این زن بمهد خود وفا کرده بود .

ساعت ۸ صبح روز دهم خرداد میدان سپه رضائیه مملو از جمعیت میباشد ساعت ۹ صبح رژه افراد لشکر و ماء و رین انتظامی این استان شروع میشود مردم بایکدنیا التهاب آمیخته بوجد و سرور منتظر تشریف فرمائی ذات ملوکانه بعمارت شهرداری بودند زیرا محل استراحت اعلیحضرت همایونی در وسط باغ شهرداری بود ساعت ۹ ذات مبارک بایوان شهرداری نزول اجلال فرمودند غریب و هلهله و شادی مردم طنین انداز شد و بلافاصله رژه لشکر آغاز گردید تیمسار سرلشکر همایونی و تیمسار سرتیپ زنکنه در پیشاپیش سربازان در حرکت بودند، رژه افراد لشکر و هنگ ژاندارمری رضائیه بفرماندهی سرهنگ کمال مورد توجه ذات شاهانه قرار گرفت. ساعت ده و سه ربع رؤسای ادارات و نمایندگان اهالی شهر و قهرمانان شهر رضائیه در تالار شهرداری که از آثار

ذوره اعلی حضرت فقید رضاشاه پهلوی است بحضور شاهانه معرفی شدند.
ساعت ۱۲ ظهر عده ای از افسران با شهادت ارتش که در مبارزه اولی
بارزانیها ابراز شهادت کرده بودند در تالار شهرداری صف کشیدند و سینه
آنها بدست مبارک بنشان افتخار زینت یافت .

نطق شاهنشاه خطاب بمردم رضائیه

یکربع بعد از ظهر اعلی حضرت همایون شاهنشاهی در یکی از تالارهای
شهرداری پشت میکروفن خطاب بمردم میهن پرست و غیور رضائیه فرمودند:
محبت و علاقه ای که بمن نشان میدهید مرا بکلی متأثر ساخته است بدانید
که من بهمان نسبت بشما علاقه دارم امتحانات عدیده و رشد ملی و وطن پرستی
شما قابل ستایش و تقدیر است من بشما برای این خصائص تبریک میگویم و
چیزیکه برای من بسی جای خوشوقتی است استعداد بی نظیر خاک رضائیه و
اطراف آن می باشد با زحمت و پشتکاری که دارید در سایه امنیت قضائی
و انتظامی و توجهاتی که نسبت بامور اقتصادی و فرهنگی و بهداشتی شما باید
انجام بگیرد، امید است در اندک زمانی آسوده ترین زندگانی را داشته باشید
شما لایق بهترین زندگانی هستید، خدا پشت و پناه شما.

اعلی حضرت همایونی در این چند رطر تمام حقایق مربوط بر رضائیه را
تشریح فرمودند زیرا شاهنشاه عالی مقام متوجه بودند که تنها در سایه امنیت
قضائی و انتظامی ممکن است اصلاحات اساسی و عمران در یک گوشه کشور
عملی گردد ، ولی در جریان چند سال اخیر (از شهریور ۲۰ تا کنون)
مردم آذربایجان مخصوصاً اهالی رضائیه از این نعمت بزرگ محروم بوده اند
شهر رضائیه موقعیت خاص و عجیبی دارد پیشه وری با تمام قدرتی که داشت
در مقابل مردم غیور رضائیه زانو زده و نتوانست احساسات شاه پرستانه و
ایران دوستی این مردم شریف را از بین بر دارد همانطوریکه اعلی حضرت
همایونی در نطق خود فرمودند خاک رضائیه بیشتر از جاهای آذربایجان

برای عمران و آبادی مستعد است و اگر واقماً این قطعه از خاک ایران با وسائل جدید علمی و صنعتی مورد استفاده قرار گیرد مهم‌ترین قسمت احتیاجات کشور را برطرف خواهد ساخت .

ساعت ۴ بعد از ظهر آنروز آقایان علماء رضاییه در تالار بزرگ شهرداری حضور مبارک شاهانه شرفیاب شدند و آقایان اصولی و عرب باغی مرحوم بنام آقایان خیر . مقدم عرض کردند و سپس بروز های تیره‌ای که رضاییه گذرانده اشاره کردند و بعرض رسانیدند .

اعلیحضرتا ما از خدای خواستیم که هرچه زودتر از شرخائین خلاص شویم و هرچه زودتر بزیارت شاهنشاه محبوب نائل آئیم همان روز که ارتش دلیر ما برای استخلاص آذربایجان حرکت کرد مردم این شهر که آماده هرگونه جانبازی بودند جرات یافتند و قبل از اینکه سربازان وارد شوند عده‌ای از متجاسرین را دستگیر و پسرهای اعمال خائنانه خود رسانیدند بچمدالله ارتش هم بزودی وارد شده و امنیت را برقرار ساخت و اینک ما شاهد افتخار بزرگی می‌باشیم و آن تشریف فرمائی ذات‌ملوکانه است، مقدم فرخنده شاهنشاه اسلام‌پناه در های رحمت را بروی مردم این استان گشوده دعای نیمه شب و تضرعات دائم مادرپیشگاه خداوند متعال مقبول افتاد و بزیارت اعلیحضرت همایونی سرافراز گشتیم .

اعلیحضرت همایونی اظهار فرمودند :

امیدوارم این خطه پر استمداد با برقراری امنیت قضائی و انجام اقدامات لازم و اصلاحات اساسی رو با آبادی و عمران رود . بعد فرمودند شما که مروج مبانی دینی هستید وظیفه مهمی بعهده دارید باید مردم را هدایت نمائید تا اصول مذهبی را کاملاً رعایت کنند و بحقوق یکدیگر تجاوز روا ندارند .

ساعت ۵ بعد از ظهر نمایندگان اصناف بافتخار شرفیابی نائل شدند و شاهنشاه درباره اوضاع کسب و تجارت سؤالانی فرمودند یکی از پیشه‌وران که مسن تر از دیگران بود بقدری از تنقه ملوکانه تأثر شد که بر قدمهای شاهنشاه افتاده و معروض داشت .

آنچه در طی عمر در از خود بیاد دارم اعلیحضرت همایونی نخستین پادشاهی هستند که مردم را اینطور مورد عنایت قرار میدهند بوسیدن قدم چنین پادشاهی

وظیفه ماست .

پس از مرخصی نمایندگان استاف، نمایندگان سیاسی ترکیه و شوروی شرفیاب شدند تأثر و احساسات ایشان نیز کمتر از دیگران نبود و موقعی که از پیشگاه همایونی مرخص شدند میگفتند مآتصور نمیکردیم شاهنشاه شما تا این درجه بما عطاقت فرماید بعد هم رئیس میسیون مذهبی فرانسه و سایر نمایندگان مذهبی مقیم رضائیه شرفیاب شدند .

ساعت ۵ ره بعد از ظهر اعلیحضرت همایونی برای بازدید قریه و رودخانه - بند نزل اجلال فرمودند این قسمت از رضائیه بسیار دیدنی و جالب است همه جاسبز و خرم پراز گل و لاله و مزارع وسیع و باغات دیدنی است در آنطرف پلی که روی رودخانه بند ساخته شده طاق نصرت با شکوهی از طرف خوانین ایلات مرگور و ترگور تهیه گردیده بود، چند نفر از رؤسای آن قسمت ایل شکاک که در مغرب رضائیه سکونت دارند شرفیاب شدند آقای عبدل خورشیدی مترجم احساسات عشایر گردیده و گفت :

اعلیحضرتا عشایر مرگور و ترگور برای هرگونه فداکاری و جانبازی آماده اند این حرف نیست ما عملاً این ادعایا ثابت کردیم، در مبارزه اخیر سربازان با بارزانیها شرکت نمودیم ده نفر کشته و ده نفر مجروح داشتیم ، خون این افراد که در راه اجرای منویات شاهنشاه و حفظ شرافت میهن بخاک ریخت مایه افتخار ایل ماست .

نمایندگان عشایر مورد تفقد ملوکانه واقع شدند

در این موقع خبر مراجعت مجدد بارزانیها بخاک ایران بسرعت انتشار یافت در حال اعلیحضرت همایونی در سر راه خود باغ کشاورزی را که در زمان دموکراتها بکلی خراب و ویران شده بود بازدید فرمودند .

ساعت ۷ بعد از ظهر موکب همایونی بدون اطلاع قبلی بسربازخانه تشریف فرما شدند اتفاقاً سربازخانه رضائیه هم که در نوع خود بی نظیر بوده بشکل تأثر انگیزی در مدت شش سال اخیر خراب و از شکل و ظاهر خارج شده بود ، اعلیحضرت همایونی قسمت های مختلف سربازخانه را بازدید و از

غذای سربازان تناول و نسبت سربازان مجروح در نبرد بارزانیها ابراز لطف و تفقد فرمودند.

موقیکه اتومبیل شاهانه از باغ کشاورزی خارج میشد پیرمردی خود را طوری جلو اتومبیل انداخت که اگر فوراً اتومبیل متوقف نشده بود زیر چرخهای ماشین خرد میکردید این مرد کاردتیزی در دست داشت و بدون آنکه حرفی بزند گلوی خود را برید سرگرد شفقت آجودان مخصوص شاهانه و رئیس کارد مخصوص سلطنتی با چابکی تمام پیرمرد را از مخاطره نجات داد، ولی قسمتی از گلوی پیرمرد بریده شده بود. وقتی علت را پرسیدند گفت من بحد کافی زندگی کرده‌ام من آنقدر فجایع و بیشرمی و خیانت از دموکراتها و طرفداران آنها دیده‌ام که قابل شمارش نیست مردم معمولاً در روز سختی نذر می‌کنند که اگر از خطر رهایی یافتند قربانی کنند من میخواهم خود را قربانی خاکبای اعلیحضرت نمایم نمیدانید در آن یکسال چه‌ها دیدم و چه محنت‌ها کشیدم اگر هزاران نفر فدای شاه شویم جادارد پیرمرد را با گلوی بریده به بیمارستان انتقال دادند و بستی شد گویا یکی دو روزه زخم وارد خوب شده بود این پیرمرد مورد تفقد مرحمت شاهانه قرار گرفت.

نمایش مام میهن
دانشرای شهر قهرمان رضائیه شب آرزو نمایشی در حضور شاهنشاه ترتیب داده بود که بسیار جالب توجه و عالی بود پیام مام میهن با اندازه مؤثر و دلنشین بود که اعلیحضرت همایونی را بگریه انداخت در پایان نمایش دوشیزه صدریه پرچمی را که از زری تهیه شده بود بشاهنشاه تقدیم و معروض داشت: اعلیحضرتا در روزهای تیره و غمناک تسلط خائنین بمیهن من بیکار نبودم این پرچم زربفت راتهیبه میگردم تارهای زرینی که شیرو خورشید را نشان میدهد دیدگان پر امید مرا که بسوی پایتخت دوخته بود روشن میساخت اکنون اینجانب سعادت مند است که این هدیه را بوسیله شاهنشاه محبوب بارش تقدیم نمایم. اعلیحضرت همایونی بنام ارتش از این دوشیزه قدردانی فرمودند و پرچم را به تیمسار شاه بختی دادند که بعنوان یادگار در لشکر نکهداری شود.

ساعت ۸:۵ صبح ۱۱ خرداد ذات همایونی نخستین پرورشگاه شهرداری تشریف فرما شدند وضع زندگی و تدریس اطفال بی سرپرستی که (مورد بی مهری

طبیعت قرار گرفته و مجبور شده اند از دامن محبت مادر و پدر خود محروم گردند) در اینجا حضور داشتند بسیار خوب و منظم بود بچه های کوچک دختر و پسر که در برابر عمارت صف کشیده بودند بایکدنیا شادی و مسرت خاطر موبک پدر تاجدار خود را استقبال کرده و مقدم عزیزشاه را با گل مستور نمودند. اعلیحضرت همایونی از اینکه عده از فرزندان بی مادر و پدر کشور را مورد مرحمت و محبت قرار میدهند خیلی خوشحال و شاد بودند در این پرورشگاه که بسیار تمیز و آبرومند بود یکی از اعضای انجمن خیریه توضیحات لازم را بعرض رسانیدند خانم مدیره پرورشگاه که بانوی علاقمند و با فراست بنظر میرسید جواب های کافی به سوالات شاه میدادند .

اعلیحضرت همایونی ساعت ۹ صبح بخوبی در پرورشگاه را ترک فرموده بدیورستان پهلوی نزول اجلال فرمودند عمارت این دیورستان از ساختمان های زمان هیسو نرهای امریکائی است که دولت خریداری نموده و بسیار عالی درست شده است. اعلیحضرت همایونی پس از بازدید قسمتهای مختلف دیورستان بچند نفر از دانش آموزان که بر علیه متجاسرین قیام کرده بودند نشان افتخار و مدال مرحمت فرمودند پس از پایان این قسمت از برنامه که توأم با احسانات هیجان انگیز و شاه پرستانه مردم شهر رضایه بود اتومبیل شاهانه بسختی و زحمت از میان انبوه جمعیت برای خود راهی باز کرده به بیمارستان شیروخوزشید تشریف فرما شدند، در اینجا آقای دکتر افشار پزشک مجرب و متخصص توضیحات لازم را بعرض رسانیده و سرویس های مختلف بیمارستان را از نظر شاهانه گذراند در ضمن معایب و نواقص کار بهداشت رضایه را عرضه داشتند و اعلیحضرت همایونی وعده فرمودند که نواقص برطرف گردد.

ساعت ۱۱ صبح اعلیحضرت همایونی بیمارستان عمومی شهر رضایه را بازدید فرمودند و در اینجا آقای دکتر صولتی که یکی از افراد بسیار شریف و خدمتگذار شهر رضایه هستند توضیحات لازم را بعرض شاه رسانیدند و شاهنشاه بایک صمیمیت و علاقه خاصی بیمارها را مورد تفقد قرار داده و اطاقهای مختلف بیمارستان را بازدید فرمودند . عمارت این بیمارستان از آن عمارتهای خریداری شده از امریکائیهاست و بسیار خوب و محکم ساخته شده و برای پذیرائی از بیمارستان بسیار مناسب است باغ وسیع و مشجری دارد پس از

بازدید قسمت های مختلفه این بیمارستان واهضای دفترآن ذات مبارك شاهانه پیاده بدیرستان شاهدخت رضائیه تشریف فرما شدند . دراین دیرستان خانم مدیره زیننده امینی و دانش آموزان استقبال بسیار صمیمانه ای از شاهنشاه نموده اعلیحضرت همایونی قسمت های طبّی و خیاطی و کلاس های درس را بازدید فرموده و از شیرینی های بسیار مطبوع و لذیذی که در قسمت طبّی تهیه شده بود میل فرمودند . پس از بازدید قسمت های مختلفه ساعت نیم بعداز ظهر بود که موکب مبارك بعمارت شهرداری مراجعت فرمودند . ساعت چهار بعدازظهر اعلیحضرت همایونی بدانشسرای پسران رضائیه تشریف فرما شدند و از طرف فرهنگ رضائیه برنامه جالب توجهی ترتیب داده شده بود، بعد ذات شاهانه بدو بستنقرا از قهرمانان شهر رضائیه که بر علیه متجاسرین قیام کرده و وظیفه ملی خود را در قبال شاه و میهن انجام داده بودند نشان و مدال افتخار آذرآبادگان اعطاء فرمودند و انجام این تشریفات تا ساعت ۷ بعدازظهر بطول انجامید ساعت ۹ صبح سه شنبه ۱۲ خرداد موکب همایونی شهر رضائیه را در میان ابراز احساسات شدید و بی نظیر مردم آن ترك گفتند، گروه و دستجات مختلفی از مردم شهر پنج و شش فرسخ قطار اتومبیل ها را بدرقه کردند و از اینکه مهمانان عزیز این شهر خیلی زود رفتند مکدر و ملول بودند ساعت ۱۱ موکب مبارك در (دبّج دول) توقف فرمود اهالی این ناحیه که مردمانی شاه پرست و ایران دوست هستند برقص چوبی مشغول بودند زنان و مردان این ناحیه دست در کمر هم انداخته و از دیدار شاهنشاه اظهار شادمانی میکردند. اعلیحضرت همایونی باعلاقه خاصی در حدود بیست دقیقه برقص دست جمعی تماشا فرمودند و هنگام حرکت آنها را مورد تهنّت و مراحم شاهانه قرار دادند .

مراسم افتتاح مجسمه شاهنشاه

ساعت ۸ صبح روز ۱۶ مرداد ماه ۱۳۲۷ سپهبدشاه بختی در حالیکه لباس رسمی پوشیده و کلبه نشانهای خود را زینت بخش سینه نموده و حمایت



تیسار شاه بختی استاندار آذربایجان هنگام پرده برداری از مجسمه
اعلیحضرت همایونی

ارغوانی رنگی را که جدیداً بدریافت آن مفتخر شده بر روی سینه افکنده بود
از عمارت فرمانداری خارج و بسمت میدان سپه جلو ستاد لشکر که مجسمه در
وسط آن قرار دارد رهپار گردید. تمام شهر با پرچمهای سازنگ تزئین گردیده
و چراغ های برق معابر روشن بود عمارت ستاد لشکر - فرمانداری - شهربانی
بنحو بسیار جالبی چراغانی شده و هر کدام يك آطمه تمثال شاهنشاه رادربهترین
نقاط و میدان نورافکنهای مختلت قرار داده بودند .

مجسمه شاهنشاه که بر روی آن پرچم ایران افکنده شده بود عظمت خاصی
داشت مردم هورا میکشیدند - دسته یزدند شادی میکردند و سرانجام باشار
شاه بختی سکوت در تمام میدان حکمفرما گردید .

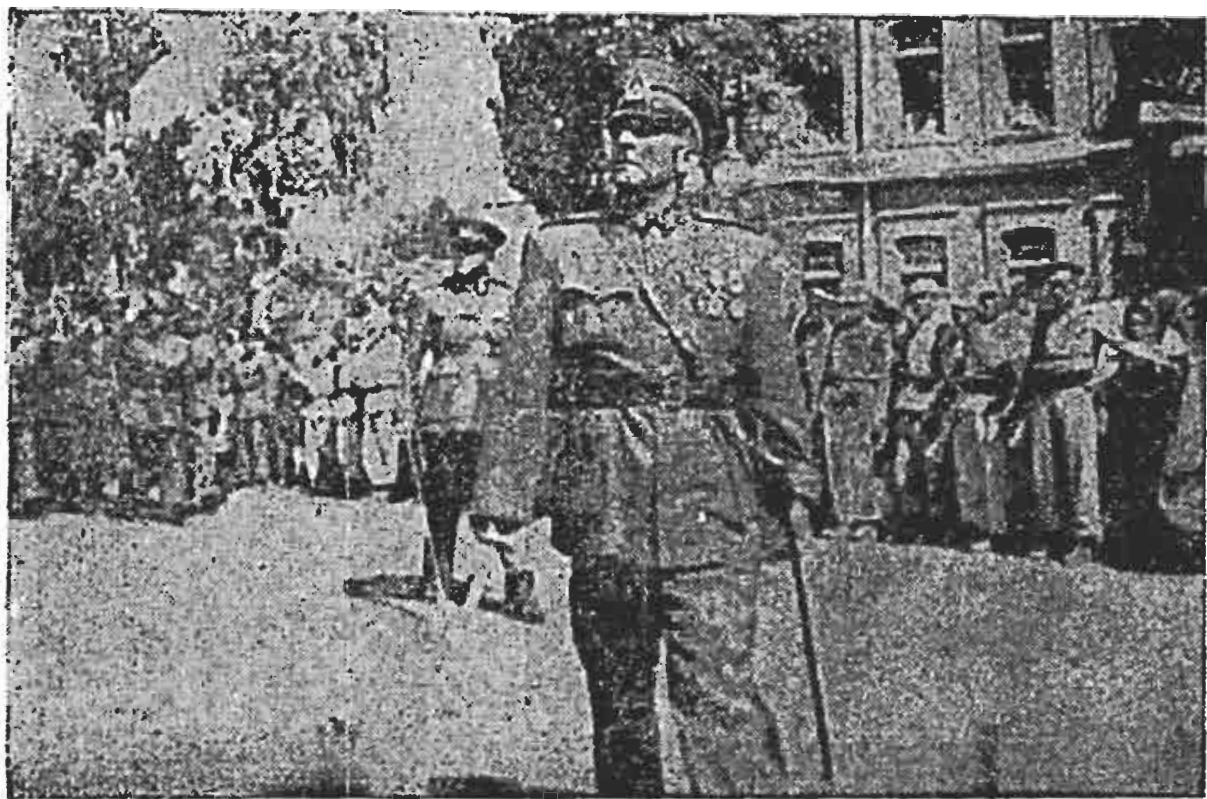
نوار روپوش مجسمه به میزی منتهی شده بود که کنار میدان و سمت مجسمه
قرار داشت جلومیز دستگاہ میکروفن دیده میشد که بیسیم لشکر ۴ صدا را
دریافت و به تبریز رله میکرد رادیو تبریز نیز تقویت نموده و در کشور پخش میکرد
در ساعت ۹ و یکدقیقه سخنگوی رادیو بصدا درآمد ، شنوندگان گرامی اینجا

رضایه اکنون برنامه جشن افتتاح مجسمه شاهنشاه شروع و تیمسار سرتیپ زنگنه فرماندهی لشکر ۴ در حالیکه ده هزار نفر از اهالی در میدان حضور دارند خطابه خود را شروع میکنند .

باتأییدات خداوند قادرمتعال

بنام نامی اعلیحضرت همایون شاهنشاه

کشور کهنسال ایران در اثر تحولات تاریخی خاطرات فراموش نشدنی و بیشماری دارد که این تحولات نسبت بزمان کشور عزیزمان رادچار بحران‌هایی ساخته که درجه اهمیت آن گاهی بقدری شدید بود که استقلال و عظمت ایران را تهدید نموده هیچیک از ملل جهان مانند کشور ایران دست خوش آزار و تعرضهای پی‌درپی اجنبیان واقع نشده.



سرتیپ زنگنه از برابر مجسمه شاهنشاه رژه می‌رود

ولی بگواه تاریخ گذشته و اوضاع فعلی مسلم گردیده که این گونه تحولات اگر بطور موقت اوضاع ایران را تهدید نموده ولی پس از اندک مدتی عظمت و اقتدار آن بمرحله نخستین رسیده بطوریکه تا کنون هیچ عامل و نیروی نتوانسته که استقلال و تمامیت کشور باستانی ایران را تغییر داده و در سر نوشت آن دخالت کند.

یکی از این تحولات که در تاریخ ایران رخ داده و در زمره بزرگترین حوادث تاریخی ماه محسوب میشود حادثه آذر ۲۴ و آذر ۲۵ است که اولی بس شوم و دومی خاطره‌ای مقدس را نشان میدهد.

چهار آذر ۲۴ ناکره تجزیه قسمتی از میهن عزیز مایمنی آذربایجان بدست عده‌ای متجاسرو میهن فروش و خائن روی جریانات روز آغاز بطوریکه این گروه خائن با استفاده از موقعت خاص با اعمال وحشیگری جنایت آمیز روحیه مردم غیور آذربایجان را خفه، با متواری کردن و با حبس و تبعید و با اعدام مردم میهن پرست این سامان خواستند تسلط خود را بر آذربایجان عزیز محرز و مسلم سازند تا ماه آذر ۲۵ یعنی در مدت یکسال ملت غیور و سرافراز آذربایجان از پیکار با این گروه خائن دست نکشیده و از هفتاد روزهای نخستین این نژاد مقدس ایرانی دریافت که برای حفظ خاک میهن عزیز که بقیمت خونهای پاک فرزندان رشید ایرانی حاصل و عاید گزیده باید مبارزه کرد زیرا آذربایجان باین نکته توجه کرده بود که این هدیه گران بها را که بارت مردم کشور رسیده باید با نیروی ایمان و با نهایت دقت و مراقبت و با وضع مطلوب تری بفرزندان آتیه تحویل بدهند، این بود نمونه‌ای از فداکاری مردم آذربایجان در خلال یکسال یعنی آذر ۲۴ و آذر ۲۵ از طرفی در آذر ماه ۲۵ بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ستونهای نظامی با کمک دستجات مسلح غیر نظامی و مردم فداکار برای ریشه کن کردن این خائنین بسمت آذربایجان حرکت و بایک نیروی ایمان چنان بدستجات مسلح دشمن ضربه زدند و انتقام کشیدند که آنان همه منکوب متواری و یانابود گشتند و بار دیگر ثابت شد سر نوشت ملت بزرگوار و مقتدر ایران با همه این دشواریها فتح و پیروزیست پس میتوان گفت که آذر ۲۵ تنها ماه نجات آذربایجان نیست بلکه این ایام را بنام نهضت ملی ایرانیان و قیام حقیقی مردم آذربایجان

برضد تجزیه طلبی شمرده - ماهی است که ملت ایران ماهیت و حقیقت خود را بدنیای امروزی معرفی و ندای عظمت و شرافت ذاتی خود را بگوشه جهانیان رسانیده اکنون اهالی میهن پرست و شاهدوست رضایه این احراز موفقیت و سر بلندی را از پرتو وجود اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پادشاه محبوب و تاجدار عزیز خود میدانند برای ابراز حق شناسی و بجا آوردن تکریم و اثبات شمار ملی ایرانیت یعنی خدا شاه میهن این مجسمه جلال و عظمت را بهمت یکدیگر استوار و همگی یکدل و یک زبان بقاء و استقلال و عظمت ایران عزیز را از یزدان پاک خواهان بوده و آرزو مندند که تا ابد این پیکر مقدس منبع بایدار و استوار باشد .

اکنون از تیمسار سپهبد اعظم شاه بختی استدعا میشود که بادت مبارکشان مجسمه ذات اقدس همایون را افتتاح و اهالی رضایه را قرین مباحث سازند.

هنوز صدای دست حاضرین قطع نشده بود که

سخنرانی تیمسار سپهبد شاه بختی

گوینده رادیو چنین اعلام کرد : اینجا رضایه

خطابه تیمسار زنکانه پایان رسید اکنون تیمسار

سپهبد شاه بختی ریاست بازرسی ناحیه ۲ سخنرانی خود را شروع میکنند:

هم میهنان اهالی محترم رضایه اینجانب از سال ۱۳۱۰ ناظر و شاهد

علاقتمندی شما پادشاه و میهن عزیزمان می باشم .

اینکه که پس از دیدن رنجها و خسارات جانی و مالی با اثبات فداکاری در حفظ استقلال میهن باستانی خود با برپا نمودن مجسمه شاهنشاه جوان بخت خودمان میهن پرستی و شاه دوستی خودتان را تکمیل مینمایید قبلا بهماها شادباش گفته و سعادت و سلامت تمام ساکنین آذربایجان عزیزمان را از خداوند توانا خواستارم - در این موقع که بدرک افتخار عظیمی نائل گشته با قطع نوار سه رنگه هیکل براننده شاهنشاه نمایان شده از احساسات بی آلابش شما اهالی شاهدوست و میهن پرست که بانگاه جذاب خود قدردانی میفرمایید بی نهایت خوش بخت می باشم - اهالی غیور رضایه باید بعموم شما ساکنین غربی آذربایجان یاد آور بشوم باید متوجه باشید از این تاریخ بیده شما وظیفه بس سنگین تر پیرا بهده گرفته با حفظ این ودیعه مقدس دوش بدوش برادران سرباز خود را در انجام وظیفه ملی بیش از پیش باید فداکاری نمایید در پایان بیان خود

از صمیم قلب، شما اهالی غبور و شاه پرست رضائیه و بخشهای آن با این جانب همصدا شده و با صدای رسا فریاد زده بگوئیم زنده و جاوید باد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی .

نوار مجسمه قیچی
بمحض اینکه تیمسار شاه بخنی آخرین کلمه نطق خود را ادا نمود باقیچی که روی میز قرار داشت نوار سه رنگه را برچیده و روپوش مجسمه بکنار

میشود
رفت فرمان پیشفنگه مادر و موزیک سلام شاهنشاهی را نواخت و صدای هورای مردم شهر رضائیه را بلرزه درآورد .

پس از افتتاح مجسمه آقایان شیرزاده، ژوبدی شهردار رضائیه و مهران کفیل استاندار و آقای خلیلی عراقی نویسنده ارتش و آقای ستارزاده هر یک بنوبه خود سخنرانی نمودند .

سخنرانی آقای
ربیع انصاری مدیر
روزنامه کیوان
آقای ربیع انصاری نویسنده معروف کتاب جنایات بشر رشته سخن را در دست گرفت، روز ۶ مرداد ۲۷ صفحه زرین و درخشان دیگری است که بر صفحات سراسر افتخار تاریخ شهر رضائیه

افزوده میشود و آب و هوا و محیط و موقعیت جغرافیایی و بالاخره صفات و سجایای ساکنین این شهر که در اقصی نقاط شمال باختری کشور قرار گرفته و در حقیقت مرزبانی و پاسداری مهمترین نقاط استراتژیکی و سیاسی مملکت را بر عهده گرفته اند اهمیت و موقعیت مخصوص بر رضائیه بخشیده و از این رهگذر است که رضائیه با وجود کوچکی محیطش در میان شهرهای بزرگ ایران و در افکار و قلوب برادران ملی ایرانی خویش مقام و مرتبه شامخی را احراز نموده است ، دست توانای تقدیر چنین مقدر کرده و خداوند متعال چنین خواسته است که آذربایجان در برابر حوادث ناگوار تاریخ سپهر بلای ایران باشد و رضائیه در میان همه شهرهای آذربایجان بمنزله آن برجستگی فولادی سپهر که ضربات جانفرسای بیشتر بر آن نقطه وارد آمده باشد و شگفت آنکه هر قدر آن ضربات شدیدتر و سخت تر باشد بر نیروی مقاومت و پافشاری آن افزوده میشود .

با این همه بهمان نسبتی که رضائیه در روزهای تیره و تار جنگ و ستیزه و در ایام طوفان ندای رستاخیز ملی عبوس - خشمناک و کینه توز است بر عکس

در روزهای فتح و پیروزی و واقعات جشن و سرور ب شهری طرب افزا و بانشاط مبدل میگردد خاصه آن ایام بشکرانه آزادی و گسستن سلاسل و قیود اسارت و بمنظور سپاسگزاری و تقدیر از نجات دهنده خویش باشد .

روز ۱۶ مرداد ۲۷ را باید روز حق شناسی سکنه سلحشور و دلیر رضایه از شاهنشاه محبوب و از بزرگ ارتشداران فرمانده ایران در تاریخ پرافتخار این شهر ثبت نمود .

درود بر شاهنشاه بزرگ اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی .

درود بر ارتش نیرومندان ایران درود بر ملت بویژه مردم غیور رضایه . پس از مراسم رسمی آئین گشایش و ایراد خطابه دوشیزگان و پسران دانش آموز نخستین دسته‌ای بود که در این رژه شرکت کردند و نوبت بلشگر رسید تیمسار سرتیپ احمد زنگنه فرمانده لشکر در حالیکه نشان های خود را بر سینه نصب کرده بود با شمشیر جلو لشکر حرکت نموده و بعد از ایشان نیز سرتیپ امیر پرویزی معاون لشکر دیده میشد. صفوف منظم افسران و دسته پیاده و سوار و تانکها و واحدهای موتور ریزه هر یک با نظم و ترتیب خاصی رژه رفتند ضمن رژه پنج فروند هواپیمای مخصوص نیروی آذربایجان نیز در آسمان نمایشاتی جالب توجه دادند پس از رژه لشکر گردان ژاندارمری رژه رفتند پس از آن رژه ایلات عشایر شروع شد مطابق اظهار می کردند که این نخستین باری است کلیه عشایر در رضایه جمع گردیده و حاضر برای رژه شده اند، این عشایر متعلق بمناطق از ماکوتا سقز و بانه و سردشت بودند، رئیس هر طایفه با لباس مخصوص خود در جلو و پشت سر او افرادش با همان لباس در حرکت بودند بعد از رژه عشایر پیاده رژه ایلات سوار شروع گردید نخستین کسیکه بر روی اسب نشسته و پرچم ایل را در برابر مجسمه شاهنشاه خم نمود عمرخان شریفی رئیس ایل شکاک بود مردم وقتی فهمیدند ایل جلالی و شکاک که از مهمترین ایلات آذربایجان هستند در این رژه شرکت نموده و عمرخان شخصاً برای ابراز خلوص نیت در برابر مجسمه شاهنشاه سر تنظیم فرود آورده است با اهمیت خدمتگزاری تیمسار شاه بختمی در آذربایجان واقف گردیده و دریافتند که تیمسار شاه بختمی آن پیر مرد موی سفید تا چاه در قلوب مردم حکومت میکند. قیافه آرام فرزند اسمعیل آقا (سمیتقو) بر روی اسب و ته نظیم مؤدبانه او در برابر مجسمه شاهنشاه

تا اندازه‌ای لوید میداد که شاید خوبی پدر را فراموش کرده باشد .
 پس از رژه‌عشایر احساسات پاک آسوریها و آرامنه که بهترین معرف
 روحیه آنها بوده دیدنی و خاطر آن فراموش نشدنی است از این مراسم که در
 ساعت ۱۱:۵۵ پایان یافت قبلم برداری نیز گردیده .

تشریف فرمائی موکب ملوکانه باذربایجان

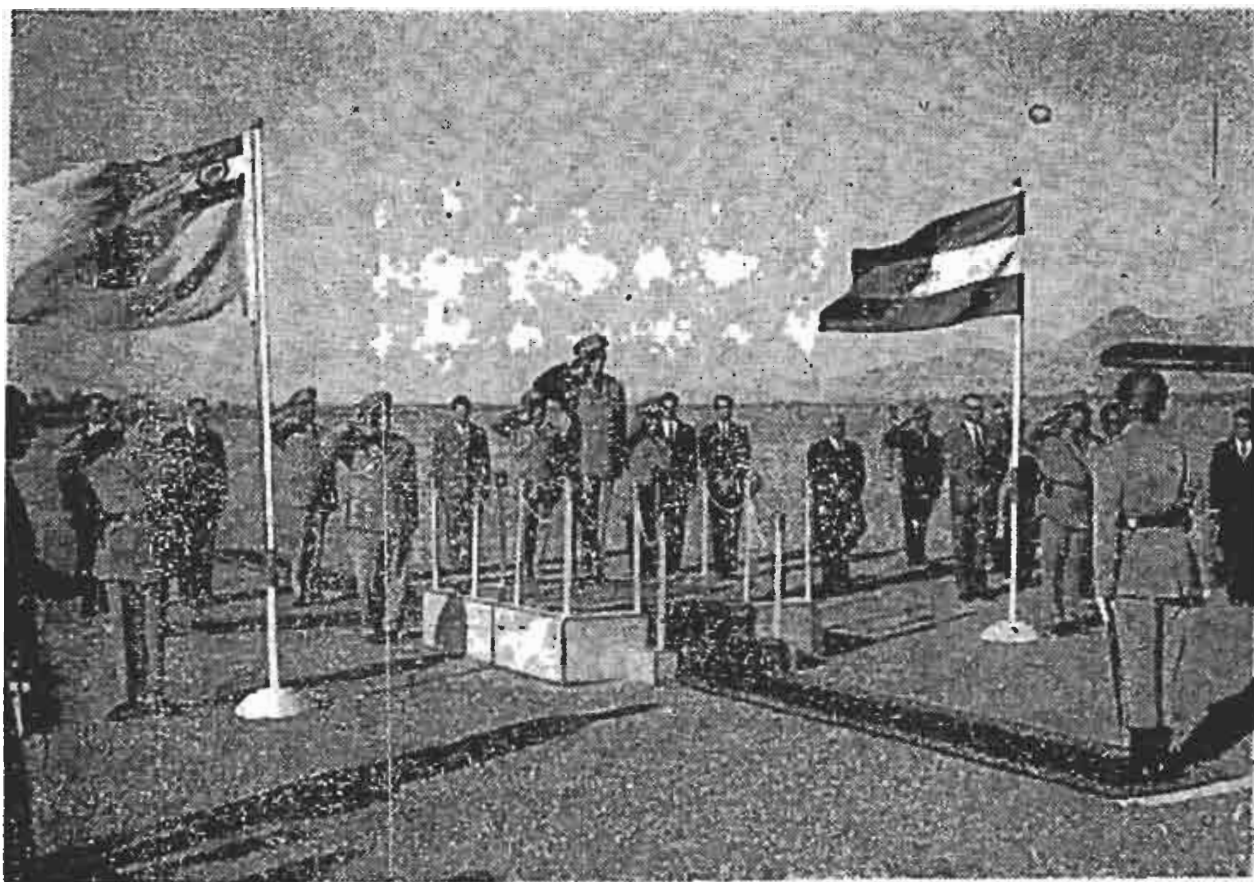
روز شنبه ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۳ خورشیدی

خطاب باهالی رضائیه

مردم عزیز رضائیه: مدتها بود با قلبی مملو از اشتیاق مقرر شد دیدن شهر
 شما و آذربایجان عزیز بودم و بحمدالله این آرزو برآورده شده و امروز خود
 را در میان شما مردم فدا کارمی بینم شکر خدای را بجای میآورم که این دیدار
 بعد از خطرانی که شما و تمام مملکت را تهدید میکرد میسر شده است در تمام
 مدتی که این مملکت دچار هراس و تهدید شده بود آنی بنظر نمیامد که شما مردم
 آذربایجان و رضائیه یکساعت بگذارید کشورتان در خطر باشد و بلافاصله همه
 یکسان و یکدل در آن واحد در مقابل آن قیام نکنید و آن خطر را از میان برندارید
 این حسن تشخیص صالح مملکت هم باعث افتخار و سربلندی شما و هم موجبات
 مباهات ایران و ایرانی می باشد .

در نقاط حساس مملکت مردمی هستند که لحظه‌ای بخود آرامش راه
 نمیدهند و تا موقعی که بنیان و اساس مملکت بر پایه‌های استقلال و آزادی ساخته
 نشده باشد دمی غافل نیستند برای من جای بسی خوش وقتی و امیدواری است
 که بیاری شما مردم خدانشناس و وطن پرست نقشه های عظمت و آبادی و سعادت
 و استقلال این مملکت را با هم بکشیم و ایران کهن را بمدارج ترقی و تعالی

برسانیم تاجائیکه در تمام کشور افراد وطن پرست زیر سایه قرآن و باعدالت روزافزون در راه هدفهای مقدس و آرمانهای دیرین ملی پیش برویم و پرچم سرنگ ایران را هر روز با عظمتی بیشتر در اهتزاز نگه داریم و آنرا با قنخاری بیازماندگان خود به پاریم شاهمواره در پناه خداوند متعال خواهید بود زیرا قلبتان پاک و بی آلاش است و خداوند عالم با افراد خوب و خوش نیت همیشه عنایت میندول می فرماید و در سخت ترین احضات آن مردم و مملکت را از خطر محفوظ و مصون میدارد اکنون با بهترین آرزوهائی که برای همه داریم پایداری ایران و منجمله شما مردم عزیز مایلم همه با هم هم صدا هورا بکشیم .



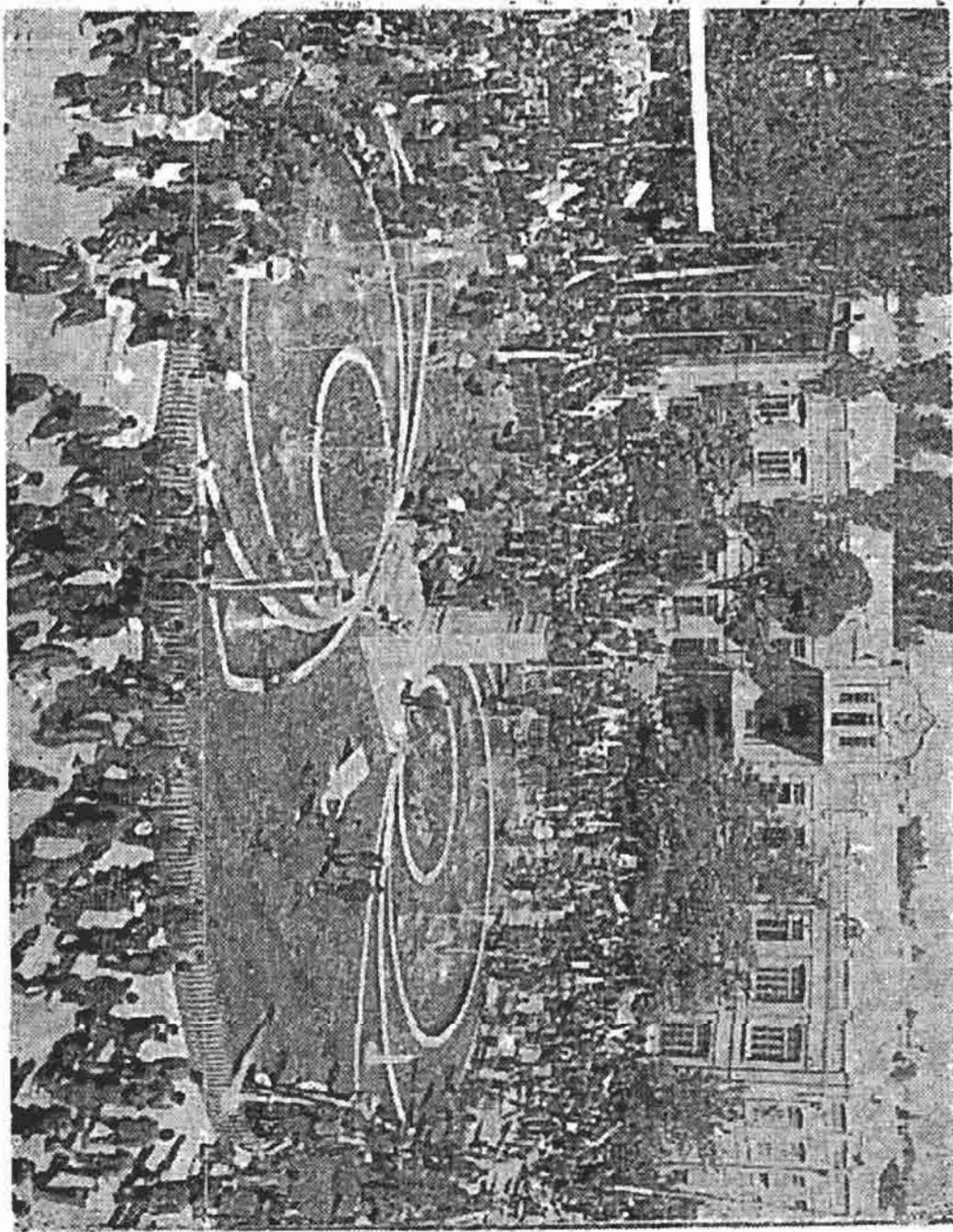
اعلی حضرت همایونی در فرودگاه رضاییه

شهریور سال ۱۳۴۱

مسافرت شاهنشاه بر ضائیه در سال ۱۳۳۷

در تاریخ یکشنبه هفتم اردیبهشت ماه ۳۷ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وارد رضایه گردیدند و در جشن فرهنگی دبیرستان شاهدخت که در پیشگاه ملوکانه منعقد شده بود دکتر اقبال نخست وزیر نیز حضور داشتند خدمات و زحمات عموم مورد عنایت ملوکانه واقع گردید. قبل از ظهر روز دوشنبه ۲۸ ر ۳۷ شاهنشاه بقدم مبارک خود دانشسرای کشاورزی رضایه را مزین فرمودند و قسمتهای مختلف این بنگاه فرهنگی منجمه کارگاه حرفه‌ای - اطاقهای درس - خوابگاه حمام و آشپزخانه و قسمت گل کاری و مزارع نمونه را بازدید و در توسعه اراضی زراعتی - تکمیل آشپزخانه واحداث حمام مناسب اوامرشاهانه صادر فرمودند. پس از بازدید دانشسرای کشاورزی شاهنشاه بدون برنامه قبلی دبیرستان ابن سینا را بازدید فرمودند و سپس باستادیوم ورزشی شهرچای تشریف فرما شدند در میدان ورزشی سابقه بسکتبال جالبی بین تیم دبیرستان پهلوی شاهپور و تیم بسکتبال رضایه و هم چنین دو مسابقه کشتی در پیشگاه شاهانه انجام شد. شاهنشاه پس از پایان برنامه ورزشکاران را مورد تفقد مخصوص قرار دادند و برای تکمیل استادیوم ورزشی شهرچای اوامر مقتضی صادر فرمودند بعد از ظهر همان روز صد هانفر از دانش آموزان - ورزشکاران و پیشاهنگان آموزشگاههای دخترانه و پسرانه از پیشگاه شاهانه رژه رفتند اعلیحضرت همایونی شاهنشاه ساعت هشت صبح روز ۲۹ ر ۳۷ بتهران عزیمت فرمودند در حالیکه خاطرات این تشریف فرمایی در تاریخ این استان تا ابد باقی و پایدار خواهد بود.

تشریف فرمائی تخت وزیر موصوم لکھنؤ پر شاہیہ سال ۱۲۴۳ شمسی



فصل سوم

فرهنگ رضائیه

تمدن باستانی
 شهر تاریخی رضائیه از قرن‌ها پیش مهد تمدن و مرکز علم و دانش بوده و آثار مکشوفه از تپه‌های تاریخی و خرابه‌های ابنیه با عظمت باستانی گواه بارز این ادعا می‌باشد در اثر تحولات دوران و انقلاب زمان آثار فرهنگی این مرزوبوم نابود گردیده و برای ذکر حقایق تاریخی سندی باقی‌نمانده است آنچه مسلم است شهرستان رضائیه یکی از حوزه‌های معتبر علوم قدیمه بشمار میرفته و علماء و فضلاء و دانشمندان متبحر اصول، فقه اسلامی و حکمت و فلسفه و ادبیات فارسی را بملاقمندان تدریس میکردند وجود میسیونرهای خارجی در رضائیه و تماس مردم با آنان باعث آن گردید که فرهنگ و تمدن مغرب زمین زودتر از سایر شهرستانها در این سامان رواج یابد و اهالی این شهرستانها با اصول نوین تربیتی و مزایای آموزش و پرورش جدید آشنا شوند.

میسیونرهای خارجی در حدود ۱۲۵ سال قبل برای تحکیم نفوذ فرهنگی و معنوی خود بتأسیس مدارس مختلفی دست زدند حتی بیمارستان و قرائتخانه و کتابخانه و پرورش گاههایی نیز بشرح زیر در این شهرستان ایجاد نمودند.

میسیون امریکائی در طول مدت اقامت در شهرستان رضائیه در حدود ۱۱۵ سال قبل ساختمانها و ابنیه آبرومندی برای تأسیس دبستان و دبیرستان

۶ - میسیونرهای امریکائی

و بیمارستان احداث نموده بودند که در مدارس مزبور علوم جدید و زبان انگلیسی و شرعیات دین مسیح و مختصری زبان فارسی بدار و طلبان تدریس میشد در بیمارستان امریکاییان علاوه بر مالجه بیماران عده‌ای را بعنوان دستیار استخدام نموده بودند که آنان را به معانات علم طب نیز آشنا میساختند .

در سال ۱۸۵۰ میلادی يك مدرسه عالی که بمنزله دانشکده طب بود افتتاح کردند که چند نفر از فارغ التحصیل‌های همان مدرسه در رضایه مشغول طبابت بودند از جمله حکیم پیره - حکیم دانیال .

مقارن جنگ بین‌الملل اول که این خطه زرخیز در آتش انقلاب و ناامنی میسوخت بنگاههای فرهنگی میسیون‌های خارجی نیز بتناوب نفوذ و قدرت دول متبذبه آنان زمانی دائر و گاهی دچار تعطیل و انحلال میشد . بطور کلی امریکائیان در سال ۱۸۳۶ میلادی یک باب دبستان دخترانه و چندین باب دبستان پسرانه دایر کرده بودند که در اوایل جنگ جهانی اول منحل شد و مجدداً در سال ۱۳۲۰ شمسی یک باب دبستان ۶ کلاسه دخترانه و یک باب دبستان سه کلاسه تأسیس کردند .

این مدارس تا سال ۱۳۱۲ دائر بوده و در همان سال فرمان شاهنشاه فقید ایران رضاشاه کبیر کلیه مؤسسات وابسته بامریکائیه منحل و ساختمانهای که بوسیله آنان احداث شده بود بشرح زیر از طرف دولت شاهنشاهی خریداری شد:

- ۱ - محل فعلی دبستان شاهدخت به مبلغ ۲۵۰۰۰۰ ریال
- ۲ - ، ، ، رضاشاه کبیر ، ۳۱۰۸۱۷ ،
- ۳ - ، ، مقابل دبستان ملی و زیری بمبلغ ۲۵۶۰۰ ،
- ۴ - اداره فرهنگ بمبلغ ۱۲۵۵۶۵ ،
- ۵ - دبستان ملی و زیری ، ۴۸۶۳۲ ،

علاوه بر ساختمانهای مزبور عمارات دیگری نیز خریداری شده که فعلاً مورد استفاده اداره دارائی بهداشتی - بیمارستان دولتی می باشد هم چنین باغ کشاورزی واقع در يك کیلومتری رضایه در همان تاریخ از امریکائیه خریداری شده و فعلاً قسمتی از آن مورد استفاده دانشسرای کشاورزی رضایه می باشد .

۴ - میسیونرهای کاتولیک و میسیونرهای لازاریست

میسیونرهای فرانسوی پیش از سایر میسیونرهای
مذهبی در شهرستان رضایه نفوذ معنوی و فرهنگی
داشته و مدارس متعددی در شهر و قراء مسیحی نشین
احداث نموده بودند. میسیونرهای فرانسوی در سال
۱۸۴۱ میلادی در شهرستان رضایه دو باب آموزشگاه

دخترانه و پسرانه و قراآت خانه و کتابخانه تأسیس و در قراء مسیحی نشین اطراف
رضایه نیز ۲۱ باب دبستان يك آلامه دایر کرده بودند که زبان فرانسه و
تعلیمات دین مسیح و مختصری زبان فارسی بدو اطلبان تدریس میکردند که در
جریان سال ۱۳۱۱ این مدارس نیز منحل شد فعلا فقط یکباب پرورشگاه یتیمان
دائراست که بوسیله میسیون کاتولیک اداره میشود .

۳ - فرمانده قوای عثمانی بنام صلاح الدین بیگه مقارن جنگ اول جهانی
سال ۱۳۳۴ قمری آموزشگاهی بنام (خیر یوردی) در رضایه دائر نموده بود که
پس از پایان جنگ و مراجعت قوای عثمانی آموزشگاه مزبور نیز تعطیل شد .

۴ - آلمانیها و روسهای تزاری نیز هوباب دبستان مختلط در رضایه
تأسیس کرده بودند که در اندک مدتی تعطیل و منحل گردید. این بود مختصری
از وضع پنکاههای فرهنگی میسیونرهای خارجی که صرفنظر از جریانات
سیاسی و تمصبات ملی و مذهبی در بالا بردن سطح معاومات اهالی این شهرستان
تأثیر بسزایی بخشیده و علاقمندان علم و دانش و فرهنگ را باصلاح وضع مکاتب
قدیم برادگیخته است .

مسیحیان و میسیونرها

ورود مسیحیت بهر نقطه از نقاط جهان خود داستانی است مفصل و اغلب
اوقات بسیار شیرین علت سعی و کوشش طاقت فرسای مسیحیان در انتشار
مسیحیت و قبولانندن عقیده خود بدیگران از قرن اول مسیحیت تا پامروز حکمی
است که آنها از پیغمبر خود حضرت عیسی (ع) دارند که فرموده: (پروید:

همه امت‌ها را تعلیم دهید تا وظایفی را که بشما حکم کرده‌ام حفظ کنند)
به پیروی از این فرمان از همان روزهای اول باطراف رفته و پیغام
خود را ب مردم رسانیدند .

در قرن اول و دوم میلادی در دوره اشکانیان مسیحیت بایران رسید
ولی تشکیلات منظم کلیسا از قرن سوم میلادی در ایران شروع شده است .
مسیون مسیحی مبشرینی برای ترویج و تعلیم مسیحیت باقی نقاط جهان
فرستاده‌اند و اغلب از خود امریکائیا بودند هنگامیکه اولین مسیونرهای
مسیحی وارد ایران شدند دولت امریکا با ایران مناسبات سیاسی نداشت و
قریب ۵۰ سال طول کشید تا از طرف دولت امریکا وزیر مختاری بایران
فرستاده شد .

برنامه کار مسیونرهای مسیحی که با هدایای هزاران نفر از مسیحیان
اداره میشود از همان ابتداء منحصر بخدمات مذهبی بوده است . تاکنون از
طرف دولت دیناری برای اجرای برنامه های مسیون های مسیحی پرداخت
نگردیده و دولت کوچکترین دخالتی در فعالیت آنها نداشته است .

در آن ایام زندگی مسیحیان از نظر اقتصادی بسیار سخت و غیر قابل تحمل
بود بین ده هزار نفر در حدود چهارالی پنج نفر با سواد بودند خانه های آنها
يك طبقه و سقف آنها مسطح و از گل ساخته شده بود خانواده های بزرگ
عموماً از ده تا چهل نفر تشکیل میشد وقتی فرزندان خانواده ازدواج میکردند
تامدتی بازن و فرزند خود در خانه پدر زندگی میکردند پدر و مادر رئیس و حاکم
خانواده محسوب میشدند ولی چون نمی توانستند چنانکه باید رفتار پسران
و دختران و نوه های خود را تحت نظارت خود بگیرند غالباً خانواده آنها گرفتار
کشمکش و اختلاف بود .

مسیونرها در کلبه های تاریک و محقری که با خانه های سابق آنها در
آمریکا تفاوت فاحشی داشت روی خاک یا حصیر نشسته با انگشتان خود از خوراک
فقیرانه ای که میزبانان تهیه کرده بود میخوردند با کسب اجازه در اماکن
حاضر شده کارگران و زارعین را در زیر سایه درختی جمع کرده برای آنها
مجالس کوتاه دینی تشکیل میدادند ، باین ترتیب ملاحظه میشود که از بدو
ورود مسیونرهای مسیحی برضایه درهای خدمت پریشان گشوده بود . یکی

از بزرگترین و انمی که سدراه فعالیت میسیونرها محبوب میشد مسئله‌ی سوادى مردم و فقدان کتب بود .

میسیونرهای نامبرده در نخستین سالهای اقامت خود در رضایه روزی ۸ ساعت اوقات خود را صرف ترجمه کتاب میساختند و در مدت ۳۶ سالی که در این شهر اقامت داشتند قسمت اعظم اوقات خود را مصروف خدمات ادبی نمودند .

چاپخانه سبک و قابل حملی که سفارش آن داده شده بود بالاخره با مشکلات فراوان در سال ۱۸۴۰ برضایه وارد شد یکنفر متخصص بنام (بریت) که از طرف میسیون استخدام شده بود آن چاپخانه را بکار انداخت نخستین کتابی که در این چاپخانه بطبع رسید تحت عنوان (در پیرامون لزوم قلب جدید) انتشار یافت .

آقای (برکینز) دوماه پس از ورود برضایه در یکی از اطاق های خانه خود آموزشگاهی تأسیس نمود روز ۱۸ ژانویه ۱۸۳۶ مدرسه متزبور که نخستین آموزشگاه جدید در ایران است وعده کثیری از مسلمانان و مسیحیان بدیدن آن آمده بودند باهفت نفر دانش آموز گشایش یافت .

مدرسه بکلی فاقد مداد کاغذ کتاب و تخته سیاه بود برای آموختن حساب در جیبهای مسافری ریخته روی آن با انگشت می نوشتند .

آموزشگاه مزبور پس از سه ماه تعطیل شد عده شاگردان که بسی نفر رسیده بود برای گذراندن ایام تعطیل بخانه های خود بازگشتند، نکنه جالب توجه اینجاست که از شاگردان این آموزشگاه نه فقط شهریه گرفته نمیشد بلکه مخارج تحصیل و زندگانی آنها را نیز آموزشگاه می پرداخت .

در سال ۱۸۴۶ این آموزشگاه بمحلی موسوم به (سیر) که چند میل از شهر فاصله نداشت انتقال یافت و بمدرسه شبانه روزی تبدیل شد .

در سال ۱۸۶۵ عده ۹۹ نفر دانش آموز از این آموزشگاه فارغ التحصیل شدند .

نخستین پزشک میسیونر امریکائی در ایران دکتر (گرانت) نام داشت که در سال ۱۸۳۵ باتفاق دکتر پرکینز وارد رضایه شده بود .

بدیهی است که در موقع ورود آنها اوضاع و احوال مطابق میل و دلخواه

آنها نبود در روز ورود آنها برضایه باران شدیدی می بارید و محلی که این هیئت در آن مسکن گزید عبارت از چند اطاق نا تمام بود که بکلی فاقد وسائل زندگی بود، و سائل خود آنها هنوز در راه بود، باین جهت مجبور شدند چند قطعه پارچه را که مرطوب شده بود روی آتش خشکانیده روی پوشال های نجاری پهن کنند و آن شب را بر روی آن بخوابند . باین همه سختی ها و مشقات استقبال گرم و صمیمانه مسیخیان رضایه باعث شد که این هیئت غریب بودن خود را فراموش کرده ارومیه را خانه خویش پندارند .

دکتر گران از بدو ورود برضایه مشغول معالجه بیماران شد هر روز عده کثیری برای مداوا باورجوع می کردند اقلای روزی ۴۵ بیمار را درمطب خود یا خانه های آنها معاینه و معالجه میکرد . مردم قدردانی و حق شناسی خود را درقبال محبت های صادقانه او ابراز میداشتند و این موضوع در خلال نامه هاییکه او با امریکا فرستاده نمایان گردیده است .

(بیماران نومید و درمانده ای که بدست من شفا یافته اند بزمین افتاده باچشمان اشکبار برپاهای من بوسه می زنند، ملائی خدا را شکر میگفت که من از معالجه شخصی مسلمان دربنج نوزیدم بطوریکه اظهار میکنند برای حضور من در اینجا از خدا سپاسگذارند) .

دکتر گران در سال ۱۸۴۴ یعنی درست ۹ سال پس از ورود پیران دارفانی را در موصل بدرود گفت ، دکتر رایت نیز که برای معاونت دکتر گران آمده بود پس از فوت همکار خود مسافرت های زیادی به نقاط کوهستان موصل کرد در سال ۱۸۴۷ مطابق ۱۲۲۵ شمسی موقعبکه بیماری طاعون در اطراف ارومیه شیوع یافته زندگانی مردم را مورد تهدید قرار داده بود دکتر رایت باخدمات صادقانه خود جان هزاران نفر را از مرگ حتمی نجات داد در این باره خود او چنین نوشته است :

(این بیماری مدت ده روز در شهر شیوع داشته مانند شعله آتش هرچه را در راه خود می یافت نابود می ساخت بطوریکه تخمین می زدند فقط در یک روز چهار صد نفر از این مرض تلف شدند) .

محل و کوچه و خانه ای نبود که در آن عده ای باین بلا گرفتار نشده باشند و محبت و نگرانی چنان مردم را فرا گرفته بود که حتی از تدفین

مردگان خود ترسیده دست استرحام بسوی خدا بلند کرده بودند از دویت و پنجاه هزار سکنه ارومیه چهار هزار نفر از این مرض جان سپردند.

در این هنگام هر کس بیاد گناهان خود افتاده سعی میکرد با جبران خطایای خویش خاطر خداوند راضی سازد .

عده‌ای قروض خود را می پرداختند و جماعتی نیز ساعات متوالی وقت خود را در دعا و تضرع بدرگاه خداوند صرف میکردند در این وقت دکتر رایت بر اثر محبت و مهربانی و فداکاریهای خود بیش از هر کس مورد توجه و احترام اهالی قرار گرفته بود .

نام برده استعداد زیادی در فرا گرفتن زبانهای خارجی داشت بطوریکه در مدت کمی زبانهای ترکی، آسوری، فارسی را آموخته و با فصاحت صحبت میکرد .

مرگ او بمرض حصه پس از ۲۴ سال خدمت ضایعه جبران ناپذیری برای مسیون امریکائی بود نخستین پزشکان مسیونر امریکائی در رضایه اوقات خود را تماماً مصروف معاینه بیماران در مطب خود و خانههای بیماران میساخت ولی بمرور زمان احساس نمودند برای انجام خدمات طبی مهمتر بخصوص عملیات جراحی به بیمارستان نیز احتیاج دارند .

دکتر جوزف کاکران پس از تکمیل تحصیلات خود در امریکا بسال ۱۸۷۸ بایران بازگشت و توانست ۲۷ سال از عمر خود را وقف خدمت اکرادومسیحیان و آذربایجانی هائی نماید که خود ایام کودکی را در میان آنها گذرانده و بزبانشان آشنا شده بود نامبرده توانست فوراً پس از ورود برضایه خدمات خود را شروع کرده بیماران را معالجه نماید. احساس میکرد که برای توسعه فعالیتهای طبی مسیون باید بیمارستانی تأسیس شود باین جهت در سال ۱۸۷۹ از مسیون تقاضا کرد که برای بقای بیمارستان مجلی را در اختیار او بگذارند و مسیون نیز درخواست او را برآورده ساخت .

آقای کلمنت از اهالی بوفالو حاضر شد مبلغ هزار دلار برای شروع بنای بیمارستان اهدا کند در سال ۱۸۸۲ بیمارستان از هر جهت برای پذیرائی بیماران آماده شد و از طرف کلیسائیکه مخارج آنرا می پرداخت بنام بیمارستان (وست مپنستر) موسوم گشت این نخستین بیمارستان امریکائی در ایران است که

در سنوات بعد وسیله شفا و برکت برای هزاران نفر از مردم این کشور گردید
(۲۴۲ شمسی) .

خدمت مهم دیگری که دکتر کا کران عملی ساخت تربیت جوانان برای پزشکی بود این عمل او باضافه اداره مطب و بیمارستان و خدماتی که در دهات اطراف شهر میکرد هر سال بر قدرت و نفوذ او در شهر می افزود وی در تابستان ۱۹۰۵ در ۵۰ سالگی دارفانی را وداع گفت اکنون جشن پنجاهمین سال تأسیس میسیون را در ارومیه که بسال ۱۸۴۴ انجام گرفت در نظر می گیریم دکتر رایت یکی از میسیونرهای مقیم تبریز که برای شرکت در این مراسم عازم ارومیه بود استقبال خود را از طرف اهالی شرح داده می نویسد : میسیونرها و عده ای از اهالی ارومیه تا بیست کیلومتری شهر با استقبال ما آمده بودند، در اطراف رودخانه نازل و جای مراسم استقبال ماصورت گرفت و در همانجا در آغوش طبیعت مجلسی برپا ساخته چند ساعتی را به تفریح پرداختیم هر چه شهر نزدیک تر میشدیم بادسته های دیگری از مردم که با استقبال ماشناخته بودند بر خورد میکردیم آموزگاران و واعظین و کارکنان کلیساها از دشتهای و درهها و کوههای اطراف راه پدیدار شده با چهره های بشاشی و ورود ما را خوش آمد می گفتند. رئیس شهر بانی با گروهی از سربازان بنمایندگی حاکم شهر به پیشواز ما آمده بود، در میان استقبال کنندگان همه رنگ انسان دیده میشد مراسم جشن مشتمل بر دو قسمت بود: یکی بزبان انگلیسی و دیگری بزبان فارسی پس از سخنرانی و خواندن سرود در ساعات ۴ بعد از ظهر جشن پایان یافت یکی از مأمورین دولتی مسلمان که در جشن حضور داشت بزبانی که در باغ نشسته بودند اشاره کرده پرسید این زنان که کتابهایی در دست دارند چه میکنند، باو گفتند آنها مشغول خواندن کتاب و سرود هستند جواب داد (مجال است زن بتواند کتاب بخواند) در این موقع از تمام زنان حاضر که سواد داشتند تقاضا شد بایستند شصت نفر از جای خود برخاستند در حالیکه پنجاه سال قبل حتی یکی از زنان آسوری سواد نداشت در جلگه ارومیه دهکده نستوری نشین باقی نمانده است که پیام مسیح را نشنیده باشند کلیسای گوگک تپه یکی از نمونه های بارز موفقیت میسیونرهای ارومیه به شمار میرود از هزاروپانصد نفر اهالی این دهکده قریب نیمی با این پروتستانت گردیده بودند .

کلیسای گوگک تپه فقط از لحاظ مالی غنی بوده و مخارج خود را تأمین میکرد بلکه مبالغی نیز بمیسیون می پرداخت که بخرج کلیساهای فقیرتر برساند این کلیسا دارای تشکیلات منظم کامل و رهبران و نمایندگان و آموزشگاه و کلاهای کتاب مقدس و انجمن بشارتی بود.

چندی بعد از این تاریخ بنای جدید و زیبایی بابرچی که زنک بزرگی بر آن نصب شده بود برای کلیسا ساخته شد کلیسا در این هنگام دارای اعتراف نامه و مراسم نامه و کتاب راهنمای عبادت بود.

نمایندگان حق داشتند در مجالس هیئت رهبران بنمایندگی اعضای کلیسا حضور یابند چهار هیئت رهبران در جلگه ارومیه و یکی در نواحی کوهستانی وجود داشت تمام اینها دارای یک هیئت مرکزی بودند.

۲۵ کلیسای متشکل ۴۸ مجمع مسیحی دیگر با ۳۶ واعظ رسمی و سی نفر واعظ غیر رسمی و دوهزار و سیصد نفر عضو پیوسته و شش هزار عضو وابسته تابع هیئت مرکزی مزبور بودند کلیه فعالیت های کلیسا تحت نظارت هیئت اداره میشد، هیئت بشارت بامور کلیسا های جوان که قادر بنأمین بودجه مالی خود نبودند رسیدگی میکرد. هیئت آموزش بامور آموزشگاهها رسیدگی کرده، آموزگاران را تعیین می نمود و هیئت سوم مسئول اداره امور مربوط بروابط کلیساهای محلی و اعضای آنها بایکدیگر و با مقامات دولتی بود.

هریک از این سه هیئت ۹ نفر عضو داشت و برای اینکه در بین فعالیت میسیون کلیساهای محلی توافق و هم آهنگی کامل باشد در هر یک از آنها دو نفر از میسیونرها نیز خدمت میکردند در این هنگام چهارتا از کلیساهای رضاییه از لحاظ مالی کامل قوی بودند کلیسایی تشکیل نمیشد مگر آنکه بتواند $\frac{1}{4}$ بودجه خود را به پردازد.

میزان پولی که اعضای کلیسا برای پیش بردن مقاصد خود می پرداخت نشان رشد مذهبی آنها بشمار می رفت. یکی از مسیحیان که نجار بود خانه خود را با زمین اطراف آن برای انعقاد مجالس مذهبی و سکونت کشش وقف کرد. در سالهای بعد در دودهدکه دیگر یعنی قریه (آردشاهی) و قافلان نیز پناهایی جدید و زیبایی برای کلیسا ساخته شد شاه به بخارج ساختمان هر دو کلیسا

کمک کرد .

در اینجا به خطی خطرناکی که در سال ۱۸۸۰ پیش آمد نیز باید اشاره نمود زیرا این پیش آمد برای کلیسا های رضاییه فرضی فراهم کرد که دست یاری و کمک بسوی هم وطنان درمانده خود دراز کنند برای مبارزه با این قحطی امریکاییان نود و دوست چهل هزار دلار در اختیار کلیسا های رضاییه گذاشتند (سیصد و بیست هزار تومان) گرچه این مبالغ برای تأمین حوائج تمام مردم کفایت نمی کرد و هزاران نفر از گرسنگی تاف شدند ولی تخمین میزنند که با این کمک قریب ده هزار نفر از مرگ حتمی نجات یافتند .

مکاتب قدیمه

تا سال ۱۲۹۸ اداره ای بنام فرهنگ و آموزشگاهی بمعنا ی اصلی و مفهوم فعلی در رضاییه وجود نداشت و مکاتب و مدارس قدیمه تنها جایگاه علم و دانش محسوب می شده این مکاتب در گوشه های مساجد و منازل شخصی دایر بوده و اطفال معصوم باقیافه های افسرده با هزار سختی و مشقت بامید کسب علم و معرفت در مکاتبات تنگ و تاریکی روزگار می گذرانیدند .

با اعتراف باینکه خدمات مدرسین انکشت شمار قدیم نسبت بوضع دوران گذشته شایان همه گونه تحسین و تمجید بوده متأسفانه اغلب مدرسین مکاتب بدون رعایت میزان فهم و شعور محصلین مطالبی چند از کتب جامع عباسی - گلستان سعدی - دیوان حافظ و نصاب و غیره را طوطی وار میاموختند و انواع شکنجه و عذاب را به صدق این بیت .

صرف و میرن صرفی چو خودور داشدمیردن باش گرگ

او خویان صاحب کمال بیردرس دین قارداش گرگ

در حق آنان معمول می داشتند .

از این لحاظ تنها آرزوی هر طفل معصومی ترك مکتب و مدرسه و فرار از عذاب و شکنجه مدرسین بوده است . رفته رفته ناله های جانکد از اطفال بی گناه

خس رحم و شفقت. اولیاء آنان را بر انگیزخت و فرهنگ دوستان رضائیه با اطلاعاتیکه از وضع مدارس میسیونرهای خارجی کسب نموده بودند در صدبرآمدند که اصلاحاتی در وضع مکاتب بعمل آورند از این لحاظ در اولین وهله مدارس چند تحت نظر عده‌ای از معارف پروران محلی بشرح زیر افتتاح شد که نسبت بمکاتب قدیمه مزیت و برتری غیر قابل انکاری داشت .

۱ - دبستان اسلامیہ - بمدیریت شادروان محمدحسن امیرنظمی افشار که سال ۱۳۲۵ قمری تأسیس شده برنامه تحصیلات آن علاوه بر درسشش - ساله ابتدائی شامل صنایع خیاطی - کفاشی - نجاری نیز بوده و سی نفر از اطفال یتیم نیز در آن تحصیل می کردند که کلیه هزینه‌های آن بمهده بانئی آموزشگاه بوده است .

۲ - دبستان کمالیه - بمدیریت آقای ابوالفضل حکمت افشار که مقارن سال ۱۳۲۴ و ۲۵ قمری تأسیس شده .

۳ - دبستان سمات	بمدیریت آقای قربانعلی آموزگار
۴ - خیریه	مناف
۵ - جلالیه	جلال هاشمی دیلمقانی
۶ - دانش	علی خوئی
۷ - سادات	یوسف الماسی
۸ - رفعت	رفیع رضوی

بسال ۱۳۳۴ قمری مرحوم مستشاری قبل از اینکه رسماً بریاست اداره فرهنگ رضائیه منصوب شوند بیاری جمعی از روشن فکران و علاقه‌مندان محلی انجمنی بنام هیئت معارفی تشکیل داده و دبیرستان و دبستانی بنام (نوید دانش) تأسیس نموده بودند که مدیریت قسمت متوسط آن را شادروان عباس تبلینی و مدیریت قسمت ابتدائی آموزشگاه مزبور را آقای علی خوئی عهده دار بودند در همان سال دبستانی بنام توفیق بسی و اهتمام مرحوم رحمت الله توفیق دایر شده بود. در سال ۱۳۹۸ شمسی که شاهروان مستشاری رسماً بریاست فرهنگ رضائیه را بعهده داشتند دبستان نوید دانش بنام احمدیه موسوم شد و سازمان آموزشگاه توضع یافت .

بودجه این آموزشگاه از محل عواید اجناس صادراتی و دارائی شهرستان

رضایه تأمین میشد در اواخر سال ۱۲۹۸ آقای مظفر اعلم (سردار اتقار) که در آن موقع ریاست قشون آذربایجان را عهده دار بودند ب شهرستان رضایه وارد شده و نسبت بمواید فرهنگی توجه مخصوص مبذول داشتند و بر اثر مساعی ایشان دبستانی بنام مظفریه و دبستان دیگری بنام دوشیزگان دایر شد تأسیس اداره فرهنگ و تشکیل یکی دو باب مدرسه نو بنیاد در رضایه مخصوصاً احداث دبستان دوشیزگان بدو با اشکالات بیشتری مواجه شد و فقط سعی و کوشش رئیس فرهنگ وقت و منانت و بردباری آقای غلامعلی شکبیا باعث آن گردید که از انحلال مدارس مزبور جلوگیری شود متأسفانه بر اثر انقلابات داخلی و شورش سیتقو و بلوا و آشوبی که در رضایه روی داد این مؤسسات جدید فرهنگی دچار تعطیل و انحلال گشت.

در تیرماه ۱۳۰۱ شمسی مرحوم مستشاری مجدداً مأمور شدند که برای باردوم اداره فرهنگ و مدارس منحل شده را دایر کنند و فعالیت فرهنگی خود را از نو آغاز نمایند .

نخستین بنگاههای فرهنگی رضایه

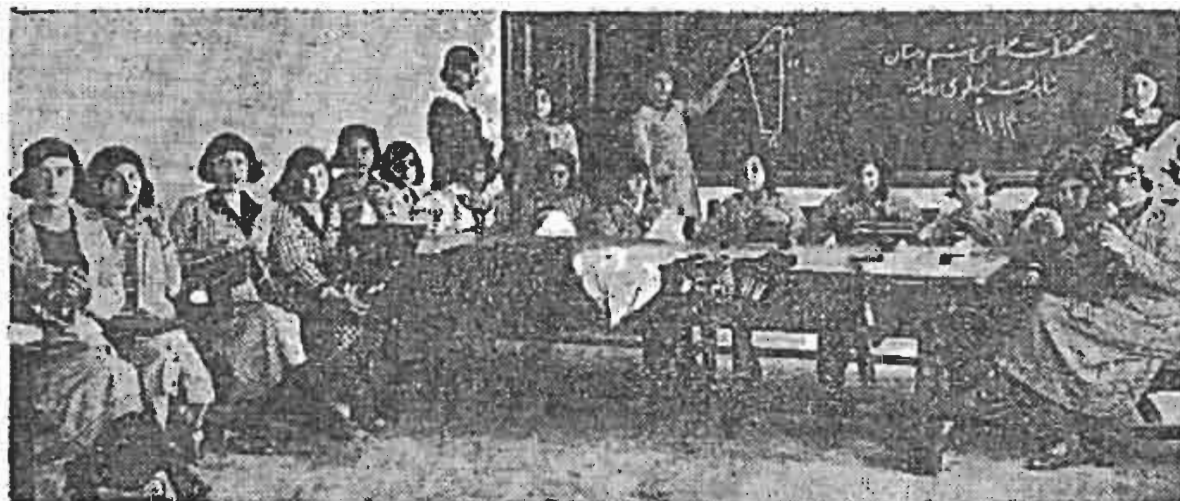
مدیرسی که در دوره ریاست شادروان مستشاری تأسیس شده و در حقیقت اولین آموزشگاهها و مؤسسات فرهنگی رضایه محسوب میشوند باین شرح می باشند :

۱ - دبستان احمدیه - این دبستان در سال ۱۲۹۸ رسماً دایر شده و بدو ۶ کلاس بوده که در سال ۱۳۰۱ کلاسهای متوسط نیز در همان دبستان تشکیل شده است مدیریت این آموزشگاه را مرحوم عباس تبلیفی (ملقب به ملاباشی) یکی از دانشمندان و مطلقین محلی عهده دار بودند در سال ۱۳۰۶ که مصادف با ورود سربازان ارتش شاهنشاهی بر رضایه بود دبستان احمدیه بنام نامی پهلوی موسوم شد و چون دبیرستانی نیز بهمان نام در رضایه وجود داشت در سال ۱۳۱۲ نام دبستان مزبور به بزرگهر تبدیل شد که هنوز دایر است.

۲ - دبستان نویدفتح - بانی اولیه این دبستان بنحوی که قبلاً ذکر شد جناب آقای مظفر اعلم (سردار انتصار) رئیس قشون بودند که به پاس خدمات ایشان بدو بنام مظفریه نامیده می‌شد، امور مربوط باین دبستان راهبانی بنام هیئت معارفی اداره می‌کردند که اسامی آنان بمنظور قدردانی از خدمات فرهنگ دوستان قدیم در این تاریخچه درج می‌شود: مرحوم مستشاری رئیس فرهنگیه وقت آقایان معتمد الوزراء - صدیق نظام صالحی - اسدالله آزاد - صادق دیلمقانی رضائی - جوادشالچی - آموزگار - خلیل افشار در سال ۱۳۰۱ که مرحوم امیر لشکر طهماسبی فرمانده قوای آذربایجان را بعهده داشتند به‌مناسبت فتح وغلبه قوای دولتی بر اشرار و یاغیان نام دبستان مزبور به نویدفتح موسوم شد.

۳ - دبستان شش کلاسه که بعداً بدر نامیده شد .

۴ - دبستان چهار کلاسه که در سال ۱۳۰۸ بنام صائب موسوم و سپس بدبستان کشاورزی صائب خوانده شد اکنون تبدیل بدبیرستان گردیده است



محصلین کلاس ششم دبستان شاهدخت پهلوی رضایه این دبیرستان بسال ۱۳۱۱ بمدیریت بانو زهرا نیکخواه دایر گردید اکنون مدیریت آنرا خانم زینبده امینی عهده دار میباشند

اولین مدارس دخترانه رضائیه

- ۱ - یکباب دبستان دخترانه در سال ۱۳۰۲ شمسی بوسیله امریکائیان تأسیس شد که ۱۰ سال تمام دایر بود و بسال ۱۳۱۲ منحل شد .
- ۲ - در سال ۱۲۹۸ شمسی بوسیله اهالی رضائیه نیز دبستانی بنام دوشیزگان دایر شده بود که در اندک مدتی دچار انحلال گردید ناگفته نماند که بانو بدرالملوک انصاری در امر تأسیس این دبستان سهم بسزایی را عهده دار بودند .
- ۳ - دبستان ملی ناموس - این دبستان در سال ۱۳۰۴ بمدیریت بانو رضایی دایر شده و در بدو تأسیس ماهانه ۶۰۰ ریال بعنوان اعانه از طرف وزارت فرهنگ باین دبستان پرداخت می شد .
- ۴ - دبیرستان شاهدخت پهلوی - این دبیرستان در مهرماه ۱۳۱۱ در زمان ریاست آقای سید حسن نیکخو باسه کلاس بمدیریت بانو زهرانیکخو دایر گردید و در سال ۱۳۱۲ پنجتنفر و در سال ۱۳۱۴ شش نفر فارغ التحصیل داشته است .

مدارس حرفه‌ای

اداره فرهنگ رضائیه در جریان سال تحصیلی ۱۳۳۱ برای نخستین بار دو باب کلاس حرفه‌ای در محل دبستان هدایت و ساعد تأسیس نموده و در هر یک از آموزشگاههای مزبور باحداث دو کارگاه نجاری و آهنگری مبادرت ورزید و وسائل مورد نیاز کارگاهها نیز از محل اعتبار سازمان برنامه تهیه و در اختیار محصلین گذاشته شد. در سال ۱۳۳۴ آموزشگاه حرفه‌ای دیگری شامل

دو باب کارگاه نجاری و آهنگری در محل دبستان بزرگمهر تأسیس شد و در سال تحصیلی ۱۳۳۶ بر طبق دستور اداره فرهنگ در کلیه آموزشگاههای پسرانه و دخترانه رضایه برای آشنا ساختن محصلین بامور صنعتی و هنری و ایجاد ذوق و ابتکار در آنان کارگاههای نجاری و آهنگری - منبت کاری - خیاطی - کلدوزی تشکیل شده است .



تیم کشتی شهرستان رضایه

بهن پرستی سرکار سرگرد نوری که در پیشرفت امور ورزشی قدمهای مؤثری برداشته است و آقای غلامحسین نظریانی مربی تیم و آقای اکبر اتابک ستاره تیم کشتی شهرستان رضایه - از راست بچپ (نشسته) آقایان عطارد - جمالی غفار نژاد (ایستاده) آقایان نظریانی - بنای - یغموری - اشرفی - اتابک دادگر - سرگرد نوری

دانشسرای کشاورزی

دانشسرای کشاورزی رضاییه در بهمن ماه ۱۳۲۸ تأسیس شده و در همان سال ۵۰ نفر داوطلب پس از انجام مباحثه ورودی برای ادامه تحصیل در دانشسرا پذیرفته شدند.

در بدو تأسیس دانشسرای کشاورزی آقای حسین برزگر بسمت سرپرست موقت این آموزشگاه انتخاب شده و اقداماتی برای تشکیل شبانه روزی و رفع نواقص موجود بعمل آوردند هدف اصلی از تشکیل دانشسرای کشاورزی آشنا ساختن دانش آموزان با اصول نوین کشاورزی و طرز عمل زراعت مکانیزه می باشد.

وضع کنونی فرهنگ رضاییه

شهرستان رضاییه ۹ دبیرستان پسرانه و ۲ دبیرستان دخترانه دارد و جمعاً ۳۴۲۰ نفر پسر و ۱۱۰۰ نفر دختر در دبیرستانهای مزبور به تحصیل دانش اشتغال دارند سایر مؤسسات فرهنگی رضاییه عبارتند از :

۱ - هنرستان صنعتی پسران ۲ - هنرستان دختران ۳ - دانشسرای مقدماتی پسران ۴ - دانشسرای مقدماتی دختران ۵ - تربیت معلم دختران ۶ - تربیت معلم روستایی ۷ - دانشسرای مقدماتی کشاورزی ۸ - دبیرستان بازرگانی ۹ - دبیرستان کشاورزی .

تعداد نوآموزان دبستانهای پسرانه رضاییه ۱۵۲۰۹ نفر و تعداد نوآموزان دبستانهای دخترانه ۶۰۲۲ جمعاً ۲۵۸۶۱ محصل مطابق آمار سال ۴۱ می باشد.

فصل چهارم

علماء و شعراء

شرح حال مرحوم آقای سید حسین عرب باغی

تعیین نام مبارک کش از اسم گرامی جد بزرگوار حضرت حسن بن علی (ع) رهنمون آمده است آقای سید حسین ملقب برب باغی فرزند مرحوم آقای سید نصرالله بن سید صادق الموسوی می باشد این سید از سادات گاهایگان بوده سابقاً اجداد این بزرگوار مهاجرت نموده و در رضائیه سکونت اختیار کرده اند.

نسب و اصل شجره منتهی می شود به ابوالحسن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) در سال ۱۲۵۴ شمسی در قریه سعیدلو بکافرسخی رضائیه دیده بجهان گشوده پس از طی دوران صباوت و کودکی از قریه مزبور بشهر رضائیه مهاجرت نموده در کفایت عموی بزرگوارش آقای حاجی سید حسن مرحوم که از تجار معروف شهر بود زیست نموده در همین ایام در مسجد جامع رضائیه مشغول تحصیل علوم دینی گردیده پس از فراغت از علوم شهرخوی مهاجرت نموده و مشغول تدریس گردیده در سال ۱۲۷۴ هازم زیارت اجام هشتم گردیده است.

مدت هشت سال در مشهد مقدس بکسب علوم پرداخته و در سال ۱۲۸۲ شمس از شهر مقدس به اعتبار عالیات مسافرت نموده و در نجف اشرف به تکمیل نواقص علوم پرداخته و بدرجه اجتهاد رسیده در این قسمت مرجع تالیف و باخذ اجازه دانشمندان و مجتهدین عالم اسلام باین رتبه شاخ نائل گردید .
 زمان اقامت در نجف اشرف چندین کتاب بزبان عربی تألیف نموده است از جمله کتاب «مائل لنجفیه درة النریه» می باشد در سال ۱۳۸۶ از نجف حرکت و برضائیه ورد و در منزل عموی بزرگوارش حاجی سید حسن در مرحله عرب باغی سکونت فرمود .

در سال ۱۲۹۸ شمس کتابی بنام تحفة الاخیار جمع نمود این سیدجلیل القدر همواره که بروج دین اسلام سعی بوده با اینحال تألیفاتش نیز منتشر میشد چنانچه بحال سال تعداد تألیفاتش را حساب کنیم می بینیم سالی نبوده که يك یاد و جلد تألیف نداشته باشد در سال ۱۲۸۹ شمس زمان وفات حاج سید حسن می باشد که کتاب تحفة الشیعه را تألیف و در سال ۱۲۹۰ کتابی باسم مسالك الشریعه را تدوین نموده است این کتاب در ۳۳۴ صفحه چندین مرتبه بچاپ رسیده است در سال ۱۲۹۶ شمس انقلابات خونین جلوهها که در شهر رضائیه بوقوع پیوست به شهر مراجعه مهاجرت و در مراغه بنشر علوم و حقایق مذهبی اشتغال داشته تا سال ۱۳۰۳ مقیم مراغه بوده که بر حسب دعوت و تقاضای مصرانهاالی رضائیه مجدداً بوطن خویش معاودت فرموده است .
 مؤسس اولیه «ریضخانه شیروخورشید سرخ رضائیه» این فقید سعید است که بهمت جناب آقای حاجی امیر منظم (بدالله خان افشار) تشکیلات این مؤسسه نرسوسامانی بخود گرفت .

تعمیر مسجد جامع - این مسجد در شهر رضائیه یکی از آثار باستانی و شمار مذهبی و معاصر ملی ایران بشمار میرود و از بناهای تاریخی می باشد، این سید عالیقدر در تعمیر مسجد جامع و مفروش نمودن آن و هم چنین تعمیر سایر مساجد و تعمیر مزار امامزاده سعی وافر نمود و خدمات اجتماعی و مذهبی از خود بیادگار گذاشته است .

تاریخ وفات :- در صبح روز جمعه ۱۴ ماه رمضان سال ۱۳۲۹ شمس در سن ۷۵ سالگی در شهر رضائیه در منزل خود دارفانی را وداع نمود و قلوب

مؤمنین و مسلمین را جریده دار ساخت، روزوفات در تشییع جنازه این مرد عظیم الشان قریب به بیست هزار کس از سکنه رضاییه صنف علماء و طبقات روحانی مذاهب مختلفه از یهود و نصاری و افراد لشکری و کشوری، اعیان و شراف، مالکین و کشاورزان، تجار و کارگر و پیر و جوان و حتی بانوان از عقب جنازه شریفش قدم زنان و اشک ریزان میرفتند، کلیه مزاجها و بازار بسته بود مرحوم جذاب آقای میرجلال صابر ایاتی چند در این مورد سروده که قابل تقدیر می باشد:

رفت از بر ما آنکه بیماروح و روان بود
دیگر چه امید در این شهر توان بود
آن آیت عظمای قـوانین الهی
آن حجة الامام اساتید جهان بود
ایمرگ بماءهلت يك ماهه بدادی
برملت اسلام چوماه رمضان بود
صابر بکجا خیمه یزد باد ز جا کند
آخر چه کند خواست خداوند چنان بود
وصیت نامه آن مرحوم در دست چاپ می باشد که بزودی منتشر خواهد
شد، آرامگاه این عالم ربانی وسط قبرستان عمومی شهر واقع بود و بیاد بود این سید
مقبره بزرگ و زیبایی با هزینه مردم شهر ساخته شده است.

نمونه ای از رساله آقای عرب باغی

از کتاب نجات ایران ۱۳۵۲ قمری

درباره همکاری ملت با دولت

اگر اعیان و ثروتمندان ملت کشور ایران نقود خودشانرا از بانکهای
بخارجی بر میداشتنند بلکه از اول امر پول خودشان پان با نیکهانی سپردند

و آنها در راه ترقیات اسلام صرف میکردند در عوض نفع حرام منقمت حلاله می بردند و در کارخانجات و استخراج ، معادن و در امور کشاورزی و صنایع و آماده نمودن راههای ارتباطی جاده و راه آهن صرف میکردند منافع زیادی از اینها بر میداشتند ثروت دائمی و عزت همیشگی بدست میآوردند چه در نفع دولت و ملت بود اگر چنین راهی را انتخاب مینمودند این همه نفوس اسلام و ملت ایران جهت پیدا کردن کار بفریت نمی رفتند و در بلاد اجانب تاف نمیشدند و روز بروز نسل مسلمانان ضایع نمی گشت هم ثروت ما از دست رفته و هم نفوس تلف گردیده عکس این جریانات در کشورهای خارجی بچشم میخورد ، در هر سال مقدار زیادی از ثروت ملت صرف کاغذ و قلم و مرکب میشود و ملیونها ثروت ملت و کشور از دست میرود پس باید بزودی تدارك آینده نمود و خواب کسالت را بکنار گذاشت .

درباره وظایف
ثروت داران اسلام و ایران اگر دین و حمیت
 و انسانیت داشته باشند باید بزودی و بقدر قدرت
ثروت مندان
 و ثروت خودشان بطور انفرادی و یا با شرکت چند
 نفر و باتفاق همدیگر کارخانجات از هر قبیل وارد نمایند و آماده بهره برداری
 بیازند .

باتمیه وسائل کار شروع باخراج معادن نمایند راه آهن ایجاد کنند نقود خود را از صندوقها بیرون نمایند و در راه آسایش ملت و ترقی و نیرومندی دولت صرف کنند و خود منافع حلال سال بسال و ماه بماه دریافت دارند در این ضمن ثروت خود را زیاد نموده و بسایر برادران دینی خود کار تولید نموده اند و سبب مآثر و گذران بندگان خداوند عالم باشند و با این کار صحیح و شرعی و واجب دینی و دولتی سبب فزونی قدرت دولت و راحتی ملت و قوت هیئت اسلامی میشوند و کدام سعادت بهتر و بالاتر از این خواهد بود و چه شقاوت و بدنامی در ترك این تکلیف خواهد گشت .

درباره عبادت
مأموریت نظامیان و امراء لشکریان ایران
 و اسلام در عبادت و طاعت بودنش شک نیست چون
نظامیان
 مقصود حفظ نفوس و اموال مسلمین است و رفع ظلم
 و دفع شرار از عبادت است در این چند سال اخیر چقدر از شرار و اشخاص

بدکردار را بجای خود نشانده و فتنه و فساد را از میان مسلمین برداشته اند. بچندین هزار مظلوم حمایت نموده اند از آن جمله فساد آذربایجان - خوزستان - ترکمان - گیلان دفع گردید هر یکی از اینها تاریخچه ایست ولایات در زیر فشار اشرار مانده اهالی قراء و قصبات از شر اشرار ناله و زاری میکردند و اوصیای ما می گفتند کسی بآن مسلمین حمایت نمیکرد بآن پیچارگان جواب نمیداد حضرت رسول (ص) فرموده: هر که صدای مسلمانی بشنود که فریاد و ندا میکند و یاری می طلبد پس بر او یاری نکند او مسلمان نیست به مضمون این احادیث جواب فریاد اهالی ارومیه و سلماس و سلمدوز در زمان بلوا و شرارت اشرار از اهم تکالیف حکم اسلامی بوده است بر همه مسلمین من جمله اهل آذربایجان لازم و واجب شده بود پس چرا با اهالی این ولایات حمایت نکردند، چرا جواب فریاد ایشان نگفتند آیا خون این می گناهان بدمه کیست، در گردن کدام مرد و کس است فردا روز قیامت مسلمانان ایران خصوصاً اهالی آذربایجان چه جوابی خواهند داد .

پس اگر نظامیان و امراء لشکریان و رئیس دولت ایشان دامن مردانگی و حدیث و غیرت بر کمر نمی زدند و فداکاری و از خود گذشتگی نشان نمی دادند و خون پاک خود را نمی ریختند و جوانان خود را جلو مرگ نمی فرستادند چه کسی جواب اشرار را میداد تا بحال آذربایجان از دست اسلام رفته بود و بر مملکت اسلام اجنبیان تملک کرده بودند، در زمان فریاد مسلمین و ایهمد در تبریز بود و وزراء در تهران و علماء و اعیان و قائلدین مسلمانان در مرکز ولایات خودشان بودند و این فریادها را می شنیدند و بفریاد نظامیان عمل بر تکلیف واجب اسلامی و بحکم اهم دینی نکردند همین نظامیان بودند که بزیور حکم شرعی رفتند و بر تکلیف اسلام عمل نمودند پس ما موریت اینها از بهترین عبادت‌هاست .

اسامی سایر علمای رضائیه که در زمان حیات خود خدماتی باین آب و خاک انجام داده اند ذیل درج می گردد و شرح حال آنها در کتابی بنام بزرگان و سخنوران نامی رضائیه تألیف آقایان تمدن - رامیان - تکش ذکر گردیده است .

۱ - آقای تقی افشار (مسلط در نجوم و حکمت)

۲ - الحسین بن الحسن الخطیبی ارموی (از سخنوران قرن پنجم)

۳ - الشيخ سراج الملت (از علمای عهد اباقآن صاحب کتاب لطائف الحکمت .

- ۴ - چلبی (ابوالفضائل حسام الحق از مشاهیر علمای ایران)
 ۵ - حاج میرزا حسن خلف الصدق افشار قاسملو (مجتهد اعلم)
 ۶ - حسین جهانگیری بیگلربیگی (ادیب عالیقدر)
 ۷ - رابی بابا (از دانشمندان بنام آسوری)
 ۸ - رابی پیره امریخاض (دانشمند)
 ۹ - زرین قلم میرزا جواد (منشی خاصه کریم خان زند)
 ۱۰ - شیخ ابوبکر حسین بن علی یزدان یارارومی (از مشاهیر فضلاء قرن سوم هجری) محلّه شیخ ابوبکر معروف است
 ۱۱ - شیخ الاسلام سید باقر بن میر جعفر (از علماء وقاضیان ارومی)
 ۱۲ - صادق افشار (صادق بیگکه کتابدار شاه عباس کبیر)
 ۱۳ - صفی الدین مؤلف کتاب ازوار و شرفیه
 ۱۴ - عاجز شیخ جلیل ملقب بادیب العلماء
 ۱۵ - سید آقا خاف آقا میرهاشم مؤلف کتاب منظوم ذخیره الامداد
 ۱۶ - محمد خلیلان (از علماء ومحدثین)
 ۱۷ - مطران هاویل زایا (از روحانیون معروف آسوری)
 ۱۸ - ملاحسین افشار (استاد بخوم)
 ۱۹ - میرزا محمد خلف حاج ابوالحسن (منجم و ریاض دان)
 ۲۰ - میرزا مفید (مؤلف کتاب در طب)
 ۴۱ - واله (حاج میرزا علی مشهور بحاج صدر ملقب به درالذاکرین صاحب کتاب توان و روان)
 ۲۲ - میرزا محمود آقا اصولی خلف میرزا احمد امین الشرع (مجتهد معروف)
 ۲۳ - میرزا علی اکبر خاف کلپرضا (۱۲۹۷)
 ۲۴ - میرزا فضل الله خلف میرزا اسدالله (۱۳۳۴) حکم جهاد صادر نمود
 ۲۵ - آقای عمیر آبادی (مجتهد معروف)

سردار و بزرگمان معروف رضائیه

- ۱ - آجودان باشی (سردار کل از افشار قاسملو).
- ۲ - امام قلی خان بن رضا قلی خان بیگلر بیگی (ملقب به سردار آذر بایجان)
- ۳ - جمشید اردشیر افشار (ملقب به مجد السلطنه).
- ۴ - حسین قلی خان بیگلر بیگی افشار (سردار معروف).
- ۵ - رضا قلی خان بن محمد موسی خان بیگلر بیگی (بانی چهار برج معروف و حجرات مسجد جامع).
- ۶ - فتح علی خان عرشلو (سردار جلیل القدر) مدعی تاج و تخت
- ۷ - کاظم خان قوشجوئی.
- ۸ - کلعلی خان ایمانلوی افشار سردار بزرگ.
- ۹ - محمد عیسی خان (سرتیب افشار قاسملو - دارنده شمشیر و قلم).
- ۱۰ - محمد قلی خان بن رضا قلی خان (مدعی تاج و تخت).
- ۱۱ - مهدی اسماعیل (از آزادیخواهان بنام مشروطیت).
- ۱۲ - مهدی باقر خان معروف بر رئیس (از آزادیخواهان بنام مشروطیت)
- ۱۳ - منت (محمد کریم خان افشار قاسملو بیگلر بیگی) (سردار جلیل القدر).
- ۱۴ - یوسف خان شجاع الدوله (فرزند لطف علی خان سرتیب افشار قاسملو از سرداران نامی).

عرفاء و مشایخ رضائیه

- ۱ - آخوند ملا علی خلف ملا محمد باقر (از مشاهیر عرفاء)

- ۲ - ابوالحسن ارموی (از مشایخ قرن سوم هجری) .
- ۳ - جوانمرد قصاب (از اشخاص صاحب کرامت) .
- ۴ - حاجی پیر (از اولیاء) .
- ۵ - حاجی میرزا محمد امین خانف ملاعظیم (عارف ربانی) .
- ۶ - سفیر المار فین (عارف و ادیب) .
- ۷ - شیخ سرمست (از عرفاء) .
- ۸ - میرزا علی اصغر محیط (قصیده سرا - ادیب) .
- ۹ - دده ساقی (از اولیاء) .
- ۱۰ - پیر مراد (از اولیاء) .
- ۱۱ - سادات آغداش .
- ۱۲ - سادات میدان .
- ۱۳ - سادات مهدی القدم .

علماء و اهل منبر فعلی

خوش بختانه اغاب اهل امامه رضاییه از وبال ثروت و جنجال سیاست دور بوده و بقول حضرت شیخ از آنها نبوده که:

ترك دنیا بمردم آموزند خویشان سیم و غله اندوزند
اشخاصیکه مشق فرنگی و تقلید خارجی مینمایند درس اول خود را تنقید
از مذهب و ملا میدانند و حال آنکه :

اسلام بذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانان ماست
تمام آداب و معاشرت ، عقول و دستور بهداشت و اجتماع تمدن امروزی
در دستورات اسلام گفته شده . کتاب حلیة المتقین مجلسی و صدها کتاب دیگر
فارسی از این قبیل است و کسی منکر ترقیات علمی امروزه نیست گمان نمی-
کنم شنبه و یکشنبه بگذرد و اکثریت کایمی هایا مسیحی ها بکنیسا و کلیسا نروند
البته با ظاهر آراسته و در کمال تطافت .

همانطوریکه بدن انسان هر چند روزی باصلاح و استحمام و چرخ ماشین
ببرویس احتیاج دارد روح رقیق و لطیف انسانی نیز که اسیر نفس اماره است
احتیاج ببرویس و صیقل دارد که با حضور در مساجد و توجه بمبدأ و معاد و
تذکر مرگ و ممات ترمز و تزکیه شده از غلیان آن بکاهد والا :

نفس ازدهاست اوکی مرده است ازغم بیحالتی افزوده است
از روحانیون و واعظین فعلی که مرجع امور دینی بوده و در ترویج
مذهب حقه جعفری و نشر حقایق دین مبین اسلام و ارشاد مسلمین سهم بسزائی دارند
عبارتند از: جناب آقای عباسقلی نجفی - آقای حاجی احتشام - آقای کوزه کنانی
آقای زاهدی - آقای حاجی فوزی - آقای قریشی - آقای رضوی - آقای قندفروش
آقای شیخ الاسلامی - آقای فیاضی - آقای موسوی .

ابلاغ فرمان همایونی توسط وزیر دربار
بجناب آقای نجفی در مورد اعطاء ساعت

۴۲۲۲۱۶

دربار شاهنشاهی

حضور محترم حجة الاسلام آقای عباسقلی نجفی حاکم دامت القاضات

چون مرااتب خدمات جناب عالی در ترویج مذهب حقه جعفری و نشر حقایق
دین مبین اسلام و ارشاد مسلمین بمرض پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
رسید خاطر مهره ظاهر شاهانه قرین خرسندی و رضامندی گردید محض ابراز
عواطف همایونی مقرر فرمودند يك قاب ساعت با آرم ساطنتی بجناب عالی
مرحمت شود که همراه داشته باشید، ساعت مزبور توسط وزارت کشور با ستانداری
و بجناب عالی تسلیم میشود، همواره توفیقات کامل جناب عالی در انجام امور دینی
از خداوند متعال مسئلت مینماید

ایام اناضات مستدام

وزیر دربار حسین علا

۲۵۹

جناب آقای نجفی از علمای مشهور رضائیه متولد ۱۳۰۰ قمری در سن ۱۷ سالگی بقصد فراگرفتن علوم دینی عازم عقبیات عالیّه گشته و مدت چهار سال در کربلای معلی و مدت ۲۶ سال در نجف اشرف مشغول تحصیل بوده است از سال ۱۳۱۷ الی ۱۳۴۷ منظمه مؤسس مدرسه طلاب دینی در مسجد جامع بوده که در سال ۱۳۷۰ تشکیل یافته بود .

ابلاغ فرمان همایونی توسط وزیر دربار
 بجناب آقای زاهدی در مورد اعطاء ساعت
 ۱۳۴۳ شمسی

دربار شاهنشاهی

حضور محترم حجة الاسلام آقای حاج میر آقا زاهدی دامت افاضاته

چون مراتب خدمات جناب عالی در ترویج مذهب حقه جعفری و نشر حقایق دین مبین اسلام بمرض پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه رسید خاطر مهر مظاهر همایونی قرین خرسندی و رضامندی گردید محض ابراز عواطف امر مطاع مبارک شرفصد و ریافت یکتآب ساعت با آرم مخصوص به جناب عالی مرحمت شود که همراه داشته باشید ساعت مزبور توسط وزارت کشور و اسناد اداری آذربایجان غربی بجناب عالی تسلیم میشود، توفیق کامل جناب عالی را در انجام امور دینی از خداوند متعال مسئلت مینماید .

ایام افاضات و برکات مستدام

وزیر دربار

جناب آقای زاهدی به پیروی از استاد عظیم الشان خود مرحوم آقای سید حسین عرب باغی مشغول تألیف کتب دینی می باشند اولین کتابیکه تألیف

نموده در توحید و خداشناسی می باشد حاوی یک سلسله مطالب علمی بوده و مستندی
از توصیف است .

شعراء و نویسندگان معروف رضائیه

- ۱ - آقای اسماعیل افشار (شاعر بذله گو)
- ۲ - حیران خانم (شاعره هنرمند)
- ۳ - حیرت (شاعر و سخنران)
- ۴ - دردی افشار (شاعر نکته پرداز)
- ۵ - رشید ملقب بادیب الشعراء (نویسنده تاریخ افشار)
- ۶ - شیخ باقر افشار ملقب به جنانی
- ۷ - صدرالافاضل میرزا حبیب نظام افشار (شاعر و استاد صنایع غزلیه)
- ۸ - طرزی افشار (مبتکر طرز نو در شعر)
- ۹ - قطار (مشهدی آقا بابا گوینده اشعار ترکی)
- ۱۰ - عندلیب، میرزا ابوالقاسم افشار
- ۱۱ - قطران (از معروفترین سخن سرایان ایران)
- ۱۲ - قمی (قاسم بیگه شاعر نامدار)
- ۱۳ - مایل (میرزا حسین ملقب به شیخ الشعراء)
- ۱۴ - مریم جهانگیری (شاعره جوانمرگه)
- ۱۵ - مفتی، ملا محمد رضا (مدرس و شاعر خوش قریحه)
- ۱۶ - منشی (میرزا علی حسین از شعرا عالی مقام)
- ۱۷ - میرزا آقا صاحب قلم
- ۱۸ - میرزا حسین خان (مغز الایاله - ادیب)
- ۱۹ - میرزا حسین فرهنگ (ادیب و مدرس)
- ۲۰ - میرزا حسنعلی متخاص به پریشان
- ۲۱ - میرزا علی خان والی (ادیب و نویسنده گرانمایه)

- ۲۲ - میرزا محمد شفیع بن علی بیگک محموداوی افشار
 ۲۳ - میرزا محمد شفیع معروف بخوشنویس
 ۲۴ - میرزا مصطفی خان بهاء الملك (صاحب سیف و قلم)
 ۲۵ - مینا (میرزا فریدون افشار شاعر عالیقدر)
 ۲۶ - نشاطی، کربلای حسین شاعری توانا
 ۲۷ - وجیه‌الله بیدار ادیب و شاعر
 ۲۸ - هشیار (میرزا کریم خان ملقب به صنیع السلطنه گوینده رباعیات
 ۲۹ - سید آقا ارومیه‌ای

۱ - ابوالحسن نقاش باشی افشار ارموی

خاف اسنادالله وردی نقاش بوده و در صنعت نقاشی و گل و بوته سازی و رنگ آمیزی قلمدانها و جلد کاریها شهرت بسزائی داشت - عزیزالله خان سردار از کارهای دستی نامبرده برسم هدیه برای اعیان و امراء بطهران می فرستاد قلمدانهای نقاشی شده او بحیات خودش تا پنجاه تومان خرید و فروش می شد در سال ۱۳۰۶ شمسی وفات یافته است .

المعانی الآثار

۲- تقی افشار ارموی
 منجم ماهر و در فنون حکمت مملط و قادر بود، مدتها در عتبات عالیات بتحصیل علوم اشتغال داشت پس از آن باراده والدش حاجی آقا ابوالحسن از عتبات برضائیه آمد میل والدین این بود که صاحب محراب و منبر باشد ولی او قبول نکرد منزوی شده در سنه ۱۲۸۴ برحمت ایزدی پیوست، سن شریفش پنجاه سال بود، در علم اعداد و جفر هم کمال مهارت داشت میرزا محمد منجم افشار ارموی نیز از اقوام و منسوبان او بوده و در علم نجوم تسلط فوق العاده داشت .

المعانی الآثار

۳ - محمد رحیم نایب الصدر الفزاز

عارف معروف بوده و برهنمای جمیع درویشان بر میرزا نصرالله اردبیلی ارادت میورزید و از جانب او بارشاد عباد می پرداخت دیوان غزلیاتش مشهور است در سال ۱۲۸۵ وفات یافته.

المناظر الاثار

۴ - ابوالحسن ارموی

از مشایخ قرن سوم هجری است با شیخ ابوالحسن حصرمی (وفاتش ۳۷۱ قمری) و ابوعبدالله بن حنیف (وفات ۳۷۱ قمری) و شیخ عبدالله رودباری (وفات ۳۶۹) معاصر بوده و در شهر ارومیه نشوونما کرده و در اوایل قرن چهارم در ارومیه وفات یافته از وی پرسیدند که وفا چیست ، گفت آنچه از آن باز آمدی بآن باز نگردی . گفتند این خود عام است خاص آن چیست ، گفت آنکه بدانی که از بهر چه آمدی و نیز گفتند صحبت با نااهل مدار و با او مجالست مکن که خسران دنیا و آخرت در آنست . از او پرسیدند یا شیخ انزوا بهتر است یا مجالست و در میان خلائق بودن ، گفت اگر مجالست دیدن خلائق نباشد مرد را کمالی حاصل نکرده و از خود از کمالات نمانی باید باشد.

نفحات الانس

۵ - چلبی

ابوالفضائل حسام الحق والدین حسن بن محمد بن الحسن معروف به اخی ترک الارموی از شاهبزرگان آذربایجان ، جانشین جلال الدین مولوی و طرف خطاب وی در مثنوی بوده و ۱۲۰ سال پس از رحلت آن حضرت در سنه ۶۸۳ وفات یافته و در مقبره و مزار مولانا دفن شده است .

کلمه‌ی چلبی معلوم نیست از چه زبانی اقتباس شده و معنی آن چیست ، بعضی ریشه آنرا بگردی و منولی منسوب داشته و برخی دیگر یونانی الاصلش خوانند

و بر حسب نگارش سیاح معروف ابن بطوطه در آن لسان به معنی مولانا و سیدنا و سیدی است و در قرن هفتم هجری اشخاص خبیر و ادیب را باین عنوان ملقب میداشته‌اند و شاید حسام‌الدین اول کسی است که باین عنوان شناخته شده است. قاسم الانوار از شعرای آذربایجان در غزلها و مناجات خود رب‌الارباب را نیز چلبی خطاب کرده، بالجمله حسام‌الدین چلبی ارموی مرید مولانا جلال‌الدین بلخی رومی و او هم مرید شمس‌الدین تبریزی است مولانا که سرسلسله مولویهاست در ششم ربیع‌الاول سنه ۶۰۴ در باخ تولد یافته و در سنه ۶۶۱ رحلت نموده و در شهر قونیه (ترکیه) مدفونست .

۶ - الحسين بن الحسن الخطیبی الارموی

از سخنوران قرن پنجم آذربایجان است در تاریخ ۶۲۲ قمری قصیده‌غرائی بزبان عربی برای خواجه نظام‌الملک وزیر که در اشنویه منزل کرده بود گفته و این بیت از آنجاست:

ولولانظام الملك ما نجم العلی وعادضیاء الشرع اغبرارمدا
امیة العقر

۷ - دردی افشار

از شعرای معروف آذربایجان است اسحق بیگ که متخلص به عذری ابیات ذیل را از وی در منتخبات خود نقل کرده است :

نیستم راضی که گوید غیر پیغام ترا
بی ادب ترسم که آرد بر زبان نام ترا

یکقطره خون و ضد غم و محنت دل من است
یک دیده و هزار بلا حاصل من است

۸ - الشیخ سراج‌الملک محمود بن ابوبکر بن احمد الارموی

تولد سال ۵۹۴ و وفاتش در سنه ۶۸۲ در شهر قونیه بوده مولانا محمود

۲۶۴

ارموی از فحول علمای عهد ابا قآن و قاضی التضاوت قونیه بوده، تألیفات زیادی دارد از جمله بیان الحق و مطالع الانوار می باشد که هر دو رادر منطق و حکمت تألیف نموده است.

لطائف الحکمت که در تاریخ ۶۵۵ بنام کیکاوس نوشته و نسخه ای از آن در کتابخانه حضرت رضا موجود است - ابن بیبی معروف در ضمن وقایع سال ۶۷۶ که گرمانیها بقونیه حمله آورده بودند چنین می نویسد :
مولانا سراج'الدین ساکنان شهر قونیه را بردفع و قمع ایشان (گرمانیان) تحریض فرمود و در آن باب فتوای داد و خویشتن بر بارو رفت و بر روی ایشان تیر کشید چون این خبر بخدمت سلطان رسید در حق او عنایاتی فرمود.
تاریخ آل سلجوق

۹ - صفی الدین عبدالؤمن بن یوسف بن فاخر الارموی

از اجله ارباب فضل و کمال قرن هفتم هجری بوده و در سنن ارباب تحصیل بمدرسه مستصریه بغداد رفته است در حسن خط و نواختن بر بربط از مشاهیر عهد خود بوده و بواسطه همین دوهنر خود می باشد که بکتابخانه و مجالس مستصم راه یافته سالی پنج مزار دینار از وی مقرری دریافت داشته پس از فتح بغداد بحضور هلاکوخان رسیده بدو برابر آن مبالغ استحقاق پیدا کرده ومدتی هم از طرف علاءالدین عظاملك و شمس الدین صاحب دیوان بریاست دارالانشاء بغداد منسوب شده وفاتش ۱۸ ماه صفر سال ۶۹۳ در سن ۸۰ سالگی می باشد .

خواجه عبدالقادر مراغه ای در مقاصد الاحسان می گوید - صفی الدین ارموی در زمان مستصم جامع بین العلوم والعمل بوده و چهارشاگرد داشته است یکی از آنها شمس الدین سهروردی است و دیگری علی ستائی و حسن زامر و حسام الدین قنبلغ بوغا است و اینها بعملیات این فن (موسیقی) مشغول بوده اند .
از جمله آثار این موسیقی دان معروف: الرسالة الشرفیه فی النسب الثالیفیه است که بنام شرف الدین خواجه هارون بن صاحب دیوان تألیف کرده است نسخه نفیسی از آن که در تاریخ ۶۷۴ تحریر شده است در کتابخانه برلن موجود است این کتاب وی مانند رسائل موسیقی ابونصر فارابی و ابن سینا ثالث.

تلاوه واقع شده یکی از معروفترین کتب این فن است.
غیر از این کتابهای مذکور رساله‌ای هم بعنوان ایقاع بزبان فارسی نوشته
است و آنرا یکنفر از موسیقی شناسان عثمانی موسوم بشکرالله احمد اوغلی
در اوائل قرن نهم هجری بزبان ترکی ترجمه کرده و فصلی از کتاب مفصل خود
قرارداده و در این اواخر تمام آن مجموعه در ضمن مجله مصور شهبال ترکی
در اسلامبول نشر گردیده است .

۱۰ طرزی افشار

از شعرای عهدشاه صفی اول و شاه عباس ثانی است، در سخنوری طرز خاصی
دارد بدیهه گو و ظرافت جو بوده و در اشعار خود طریقه جدیدی استعمال می کرده
است دیوانش در شهر رضایه جدیداً چاپ شده و موجود می باشد طرزالو قریه ایست
در نزدیکی شهر رضایه و این شاعر از اهالی آنجاست این ابیات از اوست :

صد شکر که بر مراد فیروزیدم و از عرض غری در دل افروزیدم
در شصت هزار در نجف در یکروز یوم المولود روز نوروزیدم
روز یکشنبه ۱۷ ربیع الاول سنه ۱۰۶۰ که یوم ولادت حضرت رسول (ص)
بوده است با اول فروردین در یکروز واقع شده و این شاعر در نجف بوده
است .

۱۱ - میرزا محمد منجم افشار ارموی

از اقوام آقانقی منجم افشار بوده در علم نجوم تسلط عجیب داشت و احکامش
مصون از خبط و خطا از جمله قبل از رحلتش فوت خود را استخراج کرده در
صفحه (۶-۱۳) که فعلاً در دست بازمانده گمانش موجود است نوشته و مطابق النعل بالنعل
موافق افتاده .

المعاصر الامار

۱۳ - ملا حسین منجم افشار ارموی

از تلامذه میرزا محمد افشار است زمانی در خدمت ملا آقا منجم افشار و ملا علی منجم تعلیم گرفته بود وی در علم نجوم احاطه کامل و در عمل استخراج مهارت فوق العاده داشته در سنه ۱۲۷۳ در گذشته است .

۱۳ - میرزا آقا صاحب قلم افشار

از اهل رضایه بوده و چندین کتاب در شهر استامبول ب قلم آورده و چاپ شده است از جمله آنها گلستانی است که با قلم ریز در تاریخ ۱۲۹۱ تحریر نموده که بسی قابل تمجید و تحسین است .

۱۴ - صدر الافاضل میرزا حبیب نظام افشار

شاعر و منشی و خوش خط است در صنایع خط ناخنی و کاغذ بریده و ابری سازی و علاقه بندی و غیره استاد بوده و در هجو و هزل ماهر است، در اوایل قرن ۱۴ رحلت نموده و چنانکه خود او در تحریراتش اظهار مینماید اصلش از قریه (قره آغاج) رضایه بوده که در یک فرسخی شهر واقع است .
مقوم مهمل تقویم از نتایج خاطرات او است و نصاب الصبیان ابونصر فراهی را نیز تضمین کرده است .

۱۵ - ابوبکر حسین بن علی یزدان یار ارموی

از مشاهیر صوفیه بوده ولی طریقه مخصوص در تصوف دارد که مخصوص خود اوست و بعضی از مشایخ مانند شبلی و غیر وی منکر او بودند و او نیز بعضی از مشایخ عراق و سخنان آنها را انکار می کرده است، جامی در نقحات الانس از وی نقل میکند.

در سال ۳۳۳ در ارومیه وفات یافته و در قبرستان شیخ ابوبکر دفن

گردیده است .

۱۶ - شاعر شیرین سخن آقای میر جلال صابر

شادروان میر جلال صابر فرزند مرحوم حاج میر جبار تولدش به سال ۱۳۰۳ قمری در رضایه بوده اغلب اشعارش بزبان های فارسی و ترکی در مورد شاهدوستی و وطن پرستی می باشد تماماً بالوجه شیرین و بزبان ساده و حقیقت بین نوشته شده، تاریخ وفات وی دهم مرداد ۱۳۳۶ مطابق باششم محرم ۱۳۷۶ می باشد این اشعار از اوست:

ما پی آن مقصد عازم تو پی آن طلبی
 ما بچاه محنت اندر تو بچاه غب غبی
 تا یکی در غفلت از فریاد یارب یار بی
 بردل سنگینش آیا هیچ در گیرد شبی
 آه آتشبار و سوز ناله شبگیر ما
 دیده خمار او بر دیگران مفتون شده
 زان سبب این رودها از خون ما جیب خون شده
 خلق گوید بینوا صابر چرا مجنون شده
 خلق اگر داند که دل در شهر ارومی خون شده
 عاقلان دیوانه کردند از پی زنجیر ما

ترکی

ای شهر ارومی بزه سن بیت الحزن سن
 هر قدر بلا نازل اولاً مرکزی سن سن
 ای خاک مقدس بیزه سن چونکه وطن سن
 قیلو بخ سنه بیزا بندی عزیزانه تماشا -
 ارومی دیمه یون گل ایله ویرانه تماشا

مین اوج بوزولن یرمیده یدی بهمن
 دو قوزد امحرم گجاسی نصف شبی من
 گوزباشی تو کوب نظام یازوب شرح وطن
 خلاق ایلویزه بو خواب پریشانه تماشا
 ارومی دیبه یون گل ایله ویرانه تماشا

۱۷ - شاکر

شاعر توانا و خوش قریحه رضایه آقای حسن خان شعاعی متخلص
 به (شاکر) شاعریست با ذوق و طبعی روان و دلی پاک دارد از طبیعت الهام گرفته
 با اشعار نغز، قلب حساس را بطش در میآورد بشاء و میهن عشق میورزد و موطن
 خود را از جان و دل می پرستد .

شاعر در ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۹ قمری در رضایه متولد شده پدرش میرزا
 محمدخان شعاع بوده است، این اشعار از اوست که بیاد بود شهادت سروده:
 ای رهروان کوی شهادت نمرده اید

زیرا بهشق میهن تان سر سپرده اید
 هرگز نبرد آنکا دلش زنده شد بهشق
 با نام نیک، ثبت سر هر جریده اید
 با سینه های گرم زمینان کارزار
 مردانه گوی مهر و طن را ر بوده اید
 اندر وطن مقام شما خاک تیره نیست
 در لابلای سینه ملت غنوده اید
 حب الوطن نشانه ایمان بود شما
 باخون پاک خود زدل و جان خریده اید
 در پیشگاه ذات محمد که از لبش
 اندر بهشت آیه رحمت شنیده اید
 بعد از نبرد تا که برفتید از جهان
 در روضه بهشت بجای رسیده اید

مردانه سرفراز و خرامان میان خلد
 در پیشگاه شیر خدا صف کشیده اید
 مام وطن همیشه کند یادتان بخیر
 گوید حلال باد بشیری که خورده اید
 هر کس عزیز میهن خویش است چون شما
 مردانه سر نهاده بکف نور دیده اید
 از بازوان آهنان خون چکد هنوز
 با دست خود چوپینه دشمن دریده اید
 آتش درون سینه ما شعله ور که بود
 ز عشق وطن شما دو برابر نموده اید
 آن خون پاک خویش که داریده شیروار
 مارا ز شیر عشق وطن پروریده اید
 مردانه در مقابل دشمن کشیده صف
 با جان و دل سرود وطن خوش سروده اید
 رفتن به پیش و کشتن دشمن شمار ماست
 زیرا خدا و شاه و وطن هر سه یار ماست
 پاینده شهریار جوان بخت در جهان
 شاکر بدان که سایه پروردگار ماست

فصل پنجم

حکومت

تشکیلات حکومت قدیم - حکومت شهر رضایه تا این اواخر از تبریز که زمانی پایتخت وزمانی ولیمهد نشین بود تعیین و اعزام می گردید سازمان حکومت تشکیل می شد از یکنفر حاکم و یکنفر نایب الحکومه، یک منشی و یکنفر فراشبازی با چند نفر فراش پیاده که امور شهری و شهربانی را انجام می دادند هم چنین چند صد نفر سوار تفنگچی که بکارهای ژاندارمری می رسیدند و اغلب اهل محل و حقوق آنها از ده یک و نیم ده یک که از حل و فصل دعاوی و وصول می شد تأمین می گردید .

مجرمین علاوه از مجازات اغلب بنا با استعداد مالی و اهمیت جرم و انصاف حاکم جریمه نقدی هم می شدند، وضع حکومت روز بروز در تنزل بود تا تشکیل محکمه صالح که دستگاه حکومت بکلی عوض و اداره ای بنام بخشداری و فرمانداری و بعدها استانداری تشکیل شد که نمی توان آنرا جانشین دستگاه سابق دانست .

رسیدگی و مجازات آنی و فوری بود باین جهت عبرت و اثر مجازات بیشتر و جرم و جنایت کمتر بود مگر بعضی ناامنی ها از طرف ایلات که آنهم حساب دیگری داشت .

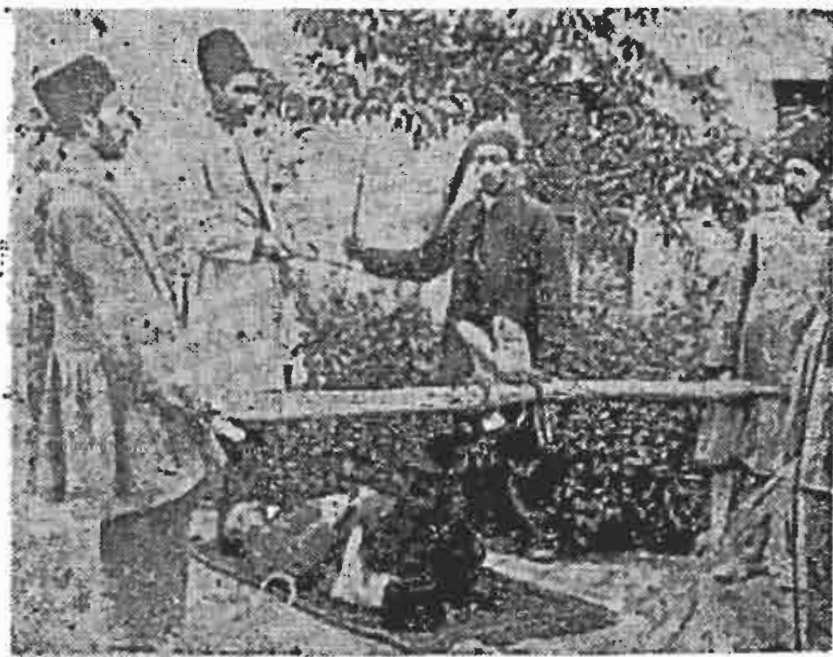
شبهه از ساعت ۱۰ بیعد سه طبل نواخته می شد بمنزله قرق و خاموشی بود

که کسی حق بیرون ماندن را نداشت مگر با اجازه داروغه والاگزمه (شیکرد) او را گرفته و نزد داروغه شهر می بردند و جریمه می شد .

کسبه گران فروش و یا محنکرین اجناس و یا اشرار دره لاء عام گوش بدرخت میخ و یا بفلکه بسته شده تاجان داشت چوب و ترکه نوشجان میکرد . زندان و زنجیر که پای مجرم را بین میله آهن و تیر چوبی گذاشته حبوس می ساختند، زندان را دو ستاخ خانه می گفتند با این حال تصور نشود که عمال حکومت خود سروکارشان بی حساب بود اغاب فراش و تفنگدازان هشتاد سال اخیر راتا این اواخر مردم دیده اند هیچکدام ثروتی نداشتند رزق جدید یوم جدید بودند البته حاکم محل نیز چندین نفر نان خور و دستگاہ اصطلب و آبداری و آشپزی و غیره داشت که از عایدات شخصی و اداری او تأمین میشد، زمان قدیم که خرج و بودجه نبود حکام محل هر کدام چیزی هم بعنوان پیشکش بدولت میدادند و این بهت از لطیفه های آن دوره است:

حاکم آدمی جریمه لر

حاکمه قربان کریمه لر



تنبیه مقصرین در مراکز حکومتی قدیم

اختیارات حکومت - سابقاً دوسه اداره بیشتر نبود که آنها هم تحت نظر حاکم بودند کارهای مهم و جنائی را خود حاکم و جنحه متوسط را نایب الحکومه و خلاف را فراشباشی رسیدگی میکرد بعضی کارهای حقوقی هم بشرح احاله میشد. از طرفی امور حقوقی باین اندازه نبود و مردم حق و حقوق یکدیگر را می شناختند و شرم و ترس و حیا و دیانت مانع از این کارها بود اخطار و احضار ششماهه در کار نبود همین قدر مدرک و شاهدهی از عارض میخواستند و با حضور طرفین احیاناً کمسیون از زمین واقعه محل رسیدگی میکردند البته کارهای آنها نیزه ایبی داشت و رضایه سابق مدینه فاضله نبود لکن گرفتاری و مشکلات هم کم بود .

تاسی سال پیش يك نگاه چپ و گوشه دار نایب حسن خان کافی بود که هر ضروری را سر جای خود نشانده حتی در امر حقوق هم طلبکار التماس میکرد بحکومت نروند ولی حالا بدهکار بطلبکار میگوید (بروشکایت کن) .
دارالحکومه - محل اداره حکمرانی را قلمه یا قاپو میگفتند کما اینکه در بار سلطنت را عالی قاپو و بمریی باب عالی می گفتند .

محل فعلی پاساژ معماری و جلالی روزگاری دارای سراپرده و سراپدار و اندرون بیرون و در و دروازه و سایر متعلقات حتی حمام مخصوص بود بمرور ایام متروک و مخروبه افتاده، لانه بوم و مایه شوم شده بود تا اینکه اخیراً ساختمان گردید البته (تا خراب اولماسا آباد اولماز) .

مالیه - از قدیم جزء حکومت بوده و یکنفر هدهده دار تمام محاسبات اواز دخل و خرج و عایدات و مواجب و حوالجات سالیانه از يك طومار دو متری بمرض يك وجب تجاوز نمیکرد که در کمال دقت و ترتیب نوشته و بهر خاکم محل میرسید تمام دستگام مالیه عبارت میشد از يك قلمدان و چند برگ کاغذ و اوراق لوله شده که بشال کمر خود بزند میگزیدند و بمستوفی معروف بودند، محاسب خرج فوج را سر رشته دار می گفتند و این مشاغل نیز تقریباً وروثی بوده و در کار خود بصیرت کامل داشتند، حساب هر شخص و باقی و بدهی هر محل را بوجه و دینار سینه دفتر بودند .

صورت حساب باسیاق تا چهل سال پیش در مدارس تدریس میشد و شاید سی سال دیگر جزء خط کوفی و میخی بشود، در هر صورت در حال و گذشته همیشه عایدات

رضایه چندین برابر خرج و بودجه آن بوده است .

گزارشات

پنجشنبه اول ربیع الاول ۱۳۱۶ قمری از روزنامه احتیاج چاپ تهران ارومیه - عمده الامراء آقاخان میر پنجه محض خدمت بدولت و ملت و رعایت حال قراء و ضعفاى آن بلد این روزها خودشان یکباب دکان نانوائى گشوده و نان را از مظنه روز یکمبایى ($\frac{1}{5}$ ریال) ارزان بفروش میرساند، از این نیت خالصانه مشارالیه اداره احتیاج تشکره پنماید.

پنجشنبه ۱۱ - رجب ۱۳۱۷ قمری از روزنامه ناصری چاپ تبریز بقراریکه خیرنگار ناصری می نویسد: مرض تب که در اغلب ولایات صدمه زیادى بر اهالی وارد آورده در ارومیه نیز خیلی شدت یافته است چون دهاتیها غالباً از وضع مداوا اطلاع نداشته و طبیب حاذق نمی توانند پیدا نمایند لهذا در هر آبادی سی چهل نفر از این مرض فوت شده اند. چه قدر بهتر است که در مملکت مانیز دواخانه های مجانی ترتیب داده شود .

۲۴ صفر ۱۳۲۵ قمری از روزنامه آذربایجان چاپ تبریز - امروز جمعی از مأمولین شهر ارومیه مجلس ترتیب داده و باوجه اعانه که در آنجا جمع نمودند قرار تشکیل یکباب مکتب موسوم به (غیرت) را که در این زودی (یعنی فقط دو روز بقیامت مانده) شروع و افتتاح خواهد شد، دادند و شاگردانی که داخل این مکتب خواهند شد هر ماهی زیاده از پنجهزار دینار به علم چیزی دیگر نخواهند داد .

حکومت جلیله ارومی و مضافات دام اقباله

از تبریز به ارومی

قمری $\frac{۷۲۰۲}{۱۳۳۱}$

مدلول مرقومه وزارت جلیله، فوائد عامه امتیاز استخراج معادن و تأسیس کارخانجات که در اعلانات مندرج است در ولایات ارومی و حوالی آن منتشر و اهالی را عموماً از مضمون آن مطلع و ضمناً تحقیقات کامل بعمل آورده راپرت صحیح آنرا اطلاع دهید، زیاده طلب نیست.

شجاع الدوله

سواد راپرت تلگرافی

از ارومی به تبریز

در مسئله قتل ابراهیم در اشنویه که سابقاً قمری $\frac{۶۶۷}{۱۳۳۲}$

تفصیل آنرا بمرض مبارک رسانده است چون قاتل آدمی بی چیز دستمال بود و از اجرای قصاص و قتل او ثمری حاصل نبود لذا چاکر اولیای قریه (دم) را متقاعد نموده که قاتل را بخودشان تسلیم نمایند که در میان خودشان بنحوی اصلاح و در صورت امکان بوجهی خون بست نمایند. اطلاعاً جسارت شد. چاکر حسینی - مهر تلگرافخانه

داروغه : حفاظت کلیه بازار و اموال تجار بایکنفر داروغه بود که بکمک دوسه نفر شاگرد و چندتا سگ بخصوص وظیفه خود را در کمال امانت و

دلسوزی در مقابل شهریه جزئی انجام می دادند. زمانی احمد آقا کلاثر فرزند مرحوم اطف الله سلطان و جلیل آقا داروغه بودند هرگز شنیده نشد که اینها در کار خود غفلت و خیانت نمایند .

علاء داروغه را احداث نیز می گفتند - جارچی هم که تقریباً کاررادیو روزنامه و آگهی امروز را می کرد وابسته باین قسمت بود چهارپاداران که مال التجاره و اموال مردم را بدون قبض رسید و غیره تحویل گرفته صحیح و سالم بمقصد می رسانیدند و طرف اعتماد مردم بودند حتی در برخورد با سارقین جان خود را فدای دفاع از اموال مردم می کردند .

فصل ششم

اوضاع اجتماعی

ساکنین رضائیه - ساکنین شهر رضائیه را می‌توان بچهار گروه تقسیم کرد :

گروه اول که اکثریت درجه اول را تشکیل می‌دهند مسلمانان (شیعه اثنی عشری) می‌باشند .

گروه دوم - اکراد از شعوب و عشایر مختلفه .

گروه سوم - آشوری یا آسوری‌ها و آرامنه و مسیحیان فرق مختلفه آن می‌باشند .

گروه چهارم - اقلیت یهودی می‌باشد که درباره تاریخچه هر يك از گروه چهارگانه فوق الذکر بشرح می‌پردازیم .

گروه اول شیعیان - ساکنین مسلمان رضائیه که بزبان ترکی تکلم و بزبان فارسی نوشته و بزبان عربی نماز و دعا می‌خوانند اغلب خانواده های قدیمی آن از ایل مشهور افشار است که از چندین ایل و طایفه تشکیل می‌یابد ایل افشار در دوره شاه عباس کبیر در جنگ با عثمانیها بعد از اینکه موصل بخاک عثمانی ملحق گردیده تحت ریاست کاب علیخان افشار معروف به (ایپ قران) با هشت هزار خانواده ایلات افشار بنواحی ارومیه و شهرارومی کوچانیده شدند .

ایل نادرشاه افشار نیز جزء همین‌ها بوده که بعداً کوچیده و بنواحی

خراسان رفته و در کلات نادری تاریخ مفضل نادری را بوجود آوردند .
 از طوایف مشهور افشار در نواحی ارومیه ایل‌های قاسملو - گوندوزلو -
 کهکلو - ایمانلو - عرشلو - پاپلو - قریقلو می‌باشند که در نواحی بکشلوچای
 نازلوچای - باراندوز - مجال دول - روضه‌چای سکونت اختیار کرده‌اند .
 شخصیت‌های تاریخی و بزرگ افشار :

غیر از نادرشاه از ایل‌های افشار شخصیت‌های بزرگ نظامی و مشهور
 دیگری نیز برخاسته‌اند که ما به چندین نفر آنان اشاره می‌کنیم - در دوره
 شاه سلطان حسین کلب علی‌خان ایمانلوی افشار و پروخان پاپلو مشهور بوده‌اند
 فتحعلی‌خان عرشلوی افشار در دوره نادرشاه ریاست گارد ساطفتی را داشته و
 در جنگ هندوستان شجاعت و شهامت زیادی نشان داده‌است .
 عسکر ایمانلوی افشار از طرف فتحعلی‌شاه مأموریت دربار ناپلئون را
 در فرانسه داشته‌است .

برادر عسکر خان عبدالصمدخان نیز در جنگ قفقاز میان ایران و روس تحت
 فرماندهی عباس میرزا هنر نماییها نموده و موقع محاصره ایروان باده‌زار شانزده
 هزار و ار روسی را تارومار کرده و ۱۲۰ عراده توپ از آنها بغنیمت گرفته‌است .
 شجاع الدوله افشار - در جنگ هرات و جنگ مرو خدمات زیادی نموده
 و مورد توجه سلطان وقت بوده‌است - محمدقلی‌خان بیگلربیگی افشار که ادعای
 سلطنت نموده و با فتحعلیشاه جنگ نمود .
 اردوی فتحعلیشاه بر داری عباس میرزا قشون او را محاصره و بعد از
 گرفتار ساختن او را کشت .

مجدد السلطنه افشار در جنگ ایران و عثمانی در اوایل زمان مشروطیت
 رئیس اردوی ایران بود - اقبال الدوله افشار در جنگ شیخ عبیدالله کیلانزاده
 کرد از قلمه ارومیه دفاع نموده و قداکارها نشان داده‌است - حاجی قلم السلطنه
 امیر تومان رئیس اردوی روضه چای اگراد را شکست داد و در سال ۱۳۲۸ قمری
 رضایه را امنیت داده و در قریه قراحتناو دوباره اگراد را بسختی شکست داد
 هم چنین سفی‌یارخان افشار جد ششم خانواده قلمی‌حامل خیر فتح و فیروزی
 نادرشاه در هندوستان به پسرش رضاقلی‌پیرزا در ایران بوده‌است .
 بازماندگان ایل افشار در رضایه از خانواده های مشهور ۱ - قامل

اقبالی ۲ - جهانگیری - قلمی و امیر قلمی - نوری افشار - منوچهری - والی زاده
 شهر یاری - سردار شهید - صوت کوه کلانی - سیدلوی افشار - نصر السلطنه
 افشار اوستاجلو - آقا زادمی باشد. قدیمی ترین خانواده در رضائیه فامیل حسین
 خان بیگلومی باشد که تقریباً در حدود ۸۰۰ سال پیش در ارومیه اقامت گزیده اند.
 القاب - چون در مندرجات این کتاب غالباً با القاب مصادف میشودیم برای
 اطلاع نوجوانان و آیندگان چند کلمه هم در این خصوص توضیح داده میشود.
 از صدر اسلام القاب امیر المؤمنین و المعتصم بالله و امثال اینها که اختصاص بحضرات
 ائمه و یا خلفاء بوده معمول و بعدها در دربار سلاطین بوزراء و رئیس الوزراء از
 قبیل نظام الملك - اعتماد الدوله - وکیل السلطنه اعطاء و اطلاق شده لکن هیچوقت
 تعداد القاب از چهار تا پنج تا تجاوز نکرده، در عهد فتحعلی شاه تا محمد شاه هم با
 اینکه بعضی زنان و دختران خانواده سلطنتی نیز لقب داشته باز جمع القاب به
 پنجاه تا نرسیده لکن از دوره ناصری باینطرف روز بروز توسعه و شیوع یافته
 تا جائیکه کمتر خانواده درباری و دولتی می توان سراغ داشت که لقب نداشته باشد
 بقسمی که القاب نیز مثل مشاغل برای هر خانواده حکم و روات را پیدا کرده
 بود و ابتدا غالباً از روی مقام و مشغله تمییز میشد، مثلاً منادی اموزارزاق و میدان
 و نرخ زامیر الملك یا متصدی خزین و انبار و امثال آنها خازن الملك، خازن -
 الدوله و هر صنف و هر دسته از اجتماع القاب مختص و مناسبت بخود داشت که در
 حقیقت يك نوع پاداش و امتیاز بدون خرج بوده، بلکه گاهی برای دولت استفاده
 و پیشکشی هم داشت و غالباً کلمات عربی بود بعدها بقدری شلوغ و بی حساب
 شد که در سال ۱۳۰۳ شمسی بکلی ملغی گردید

احکام و فرامین

فرمان سرتیپی بیوگ خان

اقبال الدوله از ناصرالدین شاه

بسم الله تعالی شانه العزیز

خاتم سلطنتی

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و ممدت از هرتا ماهی گرفت

چون ملزوم هست ملوکانه و مکتون خاطر خطیر شاهانه آنست که هر یک

از چاکران و چاکر زادگان دولت بنیان که شاهراه عبودیت قدمی زنند و در تقویم مراسم چاکری و حفظ شیوه ارادت جلالت بر اجداد و اسلاف خود تاسی نمایند انظار عاطفت پرچهره آمال آنها بگشاییم و مشمول موهبتی خاص بین الامائل و الاقران قرین اختصاص فرمائیم . صدای این مقال شاهد حال عالیجاه رفیع جایگاه مجدد و نجات همراه خلوص عقیدت آگاه بیوک خان سرهنکه افشار است که اباعنجد با نهایت صداقت و درستی باین دولت ابدایت قاهره خدمت کرده و از زمانیکه پای ارادت در ساخت خدمت گذاشته دمی غفلت ننموده و روز بروز مراتب فدویت و چاکری خود افزوده است علیهذا محض مشمول مراحم بیکران شاهانه و الطاف خدیوانه در هذا السنه میمونه ایت ایل عالیجاه مشارالیه را بمنصب سرتیپ سومی دوفوج هفتم و هشتم افشار مفتخر و سرافراز بلقب مقرب الخاقانی ملقب و ممتاز فرمودیم و بدین موجب بر مواجب سابق او افزودیم که همه ساله اصلاً و اضافتاً بمدایع دو و عشر رسوم دیوانی اخذ و دریافت نموده صرف گذران خود کند و در نهایت اسظهار و دلگرمی مشغول انتظام مهمام دوفوج مزبور باشد و بیشتر حسن خدمتگزاری خود را در آستان اقدس اعلی و اوضح و آشکار سازد تا مورد مزید تفقدات ملوکانه گردد مقرر آنکه امیرالامراء النظام فدوی چاکر دولت ابد فرجام عزیزان محمدخان سپهسالار کل عا کر منصوره مشارالیه را بمنصب مزبور سرافراز دانسته و لشکر نویسان در دفاتر ثبت و درعهده شناسند . ربیع الاول ۱۲۷۹ .

فرمان بیوک خان سرتیپ (اقبال الدوله)
از ناصرالدین شاه دایم بر ماندهی افواج ثلاثه

بسم الله تمالی شانہ العزیز

خاتم سلطنتی

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از مهر تا ماهی گرفت

آنکه چون مقرب الخاقان بیوک خان سرتیپ اول افشار همواره سفر او

خاطر همایون ما را از خدمات خود راضی و خشنود کرده در امور مرجوعه هیچوقت تقاعد و تهافن نکرده بهر خدمتی که مأمور شد چنانکه باید سزاوار از عهده برآمده همت ملوکانه مقتضی گردید که مرحمت تازه در حق او فرموده و بر مدارج ائتبارش بیفزاییم عا لهذا از هذا السنه سرتیب و ریاست افواج خوئی و بدلاوه افواج ثلاثه افشار ارومی با ووا گذار و مرحمت فرمودیم که در انتظام افواج خمس مزبوره که ابوالجمع امیر الامراء النظام یوسف خان شجاع الدوله است بصلاح و صواب دید مشارالیه کمال مجاهدت و مواظبت بعمل آورده افواج مزبوره را خیلی آراسته کرده کفایت و کاردانی خود را در پیشگاه حضور آفتاب ظهور ملوکانه ظاهر و آشکار سازد و مقرر آنکه قره باصره سلطنت و شهریاری و عز خلافت تاجداری فرزند سعادتمند نامدار و نور چشم ارجمند کامکار کامران میرزای نایب السلطنه و امیر کبیر قدغن بهم اکرم خجسته نامدار نصر الدوله امیر توپخانه و وزیر جنگ نماید سرتیبی و ریاست افواج مزبوره را با ووا گذار نماید المقرر مقربو الخاقان سعادت اکتساب شرح حکم همایون را ثبت و ضبط نماید .

جمادی الاول ۱۲۸۸

فرمان اقبال الدوله ناصرالدین شاه
دائر با فرماندهی کل قشون آذربایجان

بسم الله تعالى شانه المیز

خاتم سلطنتی

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از مهر تا ماهی گرفت

چون انتظام امور قشون آذربایجان همواره منظور نظر مرحمت اثر ملوکانه است و برای اجرای مقصود خاطر همایون کافی و لازم بود و بملاحظه اینکه عالیجاه مقربو الخاقان عمده الامراء العظام بیوگک خان اقبال الدوله را در رجوع خدمات و انجام آن کافی و بدرستکاری او کمال اعتماد را داشته و داریم

لهذا محض مشمول مكرمت در هذا السنه سرپرستی و ریاست قشون آذربایجان را بعهده مراقبت و اهتمام مشارالیه مفوض فرمودیم که بموجب دستورالعملم اکرم فرخنده کامکار نصرالدوله - اعی جمیله خود را در انتظام خدمت محوله ظاهر سازد و خاطر مبارک را از حسن مواظبت خود خشنود نماید . مقرر آنکه صباح مشکوة روح و مفتاح ابواب فتوح فرزند سعادت مند و ایامه دولت ابداتصال مظفرالدین میرزا صاحب اختیار مملکت آذربایجان مشارالیه را بشکل مزبور برقرار داشته قدغن نماید عموم صاحب منصبان و آحاد و افراد قشون آذربایجان او امر مقربو الخاقان مشارالیه را اطاعت نمایند مقربو الخاقان لشکر نویسان شرح فرمان مبارک را ثبت و ضبط نموده و در عهده شناسند - فی غرة شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۱



ردیف اول از راست باقرخان - اسکندر خان - مسعودخان - مرحوم والی -
 یحیی خان - والی زاده .
 ردیف دوم از راست آصف دیوان - حاجی اجلال - امیر افخم - سلیمان خان
 سرتیپ - نصر الملك - غلامحسین خان پیش خدمت باشی . صف سوم - حشمت -
 آبدار باشی - لطف الله وکیل باشی .

فرمان سرتیپی خان باباخان
از ناصرالدین شاه

بسم الله تعالى شانه العزیز
خاتم سلطنتی
تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از مهر تاماهی گرفت

چون ظهور خلوص عقیدت و ازدیاد خدمت مستوجب بذل و مرحمت و ارتقاء
مرتب است معتمد السلطان فدوی دولت ابد بنیان حاجی خان باباخان پسر مرحوم
اقبال الدوله که از تربیت یافتگان دولت و فدویان مجرب است و از بد سیاست
کمر اطاعت بسته و بوظیفه خدمت پیوسته و مراتب جان فشانی بصدق طویت و ایقان
پیموده و در میزان فدویت امتحانات داده و انجام خدمات را بوجه احسن و
اکمل از عهده برآمده و خاطر مرحمت ملوکانه را از طرز خدمات خود بخیرسند
داشته عنایت و عاطفت خسروانه را در خور و سزاوار آمد لهذا از تاریخ هـ ۱۲۸۶
پارس نیل مشارالیه را بمنصب سرتیپی از درجه اول برقرار و مفتخرش فرمودیم
که در نهایت مفاخرت بلوازم خدمت پردازد مقرر آنکه مصباح مشکوة روح
مفتاح ابواب فتوح غره ناضیه خلافت و تاجداری قره باصره سلطنت و جهانداری
فرزند اسعدارجمند نامدار نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ من بپور برقرار دانسته
مقر بوالخاقان لشکر نوبسان شرح فرمان مبارک راثبت نموده و در عهده شناسند
فی شهر محرم الحرام سنه ۱۳۰۸ .

فرمان خسرو خان سراج السلطنه از
ناصرالدین شاه داور بر فرماندهی فوج هشتم

بسم الله تعالى شانه العزیز
خاتم سلطنتی
تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از مهر تاماهی گرفت

آنکه چون عمده لامراء النظام فدوی دولت ابد ارتسام حاجی خان باباخان

آجودان، مخصوص و سررتیب اول افشار پسراقبال الدوله مرحوم تاکنون در کمال صداقت و درستکاری از عهده خدمات ایشان و مهمات مرجوعه نمایان موافق مکنون خاطر مهر مظاهر اقدس همایون اعلی برآمده و اوقات شباب خود را با جان نثاری و خدمتگذاری به ثبت رسانیده پیرو عایل شده از فرط دولت خواهی و صداقت منظوری که در ترتیب خدمت محوله و هن و تعطیل نباشد با صمیم قلب و خاوس نیت صافی عتیدت مستدعی گردیده فوج هشتم افشار که موروثاً بریاست معزی الیه مقرر است بعمده الامراء النظام خسرو خان سراج السلطنه سررتیب اول برادر او واگذار گردد از آنجائیکه مراتب کفایت و شایستگی و جان نثاری

معزی الیه در سرحدات کاملاً

شهود حضور آفتاب ظهور همایونی

گردید استعدای آن چاکر بهزاجابت

مقرون آمد علیهذا از قرار این فرمان

در هذا البسنه لوی گیل خیریت دلیل

فوج هشتم افشار را ابوالجمع

عمده الامراء النظام معزی الیه

فرموده و براعتبار و ابوالجمع او

افزودیم که همواره اهتمامات کافیه

را در انتظامات فوج مزبور و آسایش

و ترقیه صاحب منصبان و تأمین آن

بهمل آورده و بیشتر از این مشمول

عنایات شاهنشاهی گردد مقرر آنکه

مصباح مشکوة روح و مفتاح ابواب

فتوح قره باصره سلطنت و غیره ناضیه



مرحوم حسین خان بیکاز بیگی رضاییه

خلافت فرزند اسمد ارجمند کامکار کامران میرزا نایب السلطنه امیر کبیر و

وزیر جنگ فوج مزبور را ابوالجمع مشارالیه دانسته و در خور این مرحمت

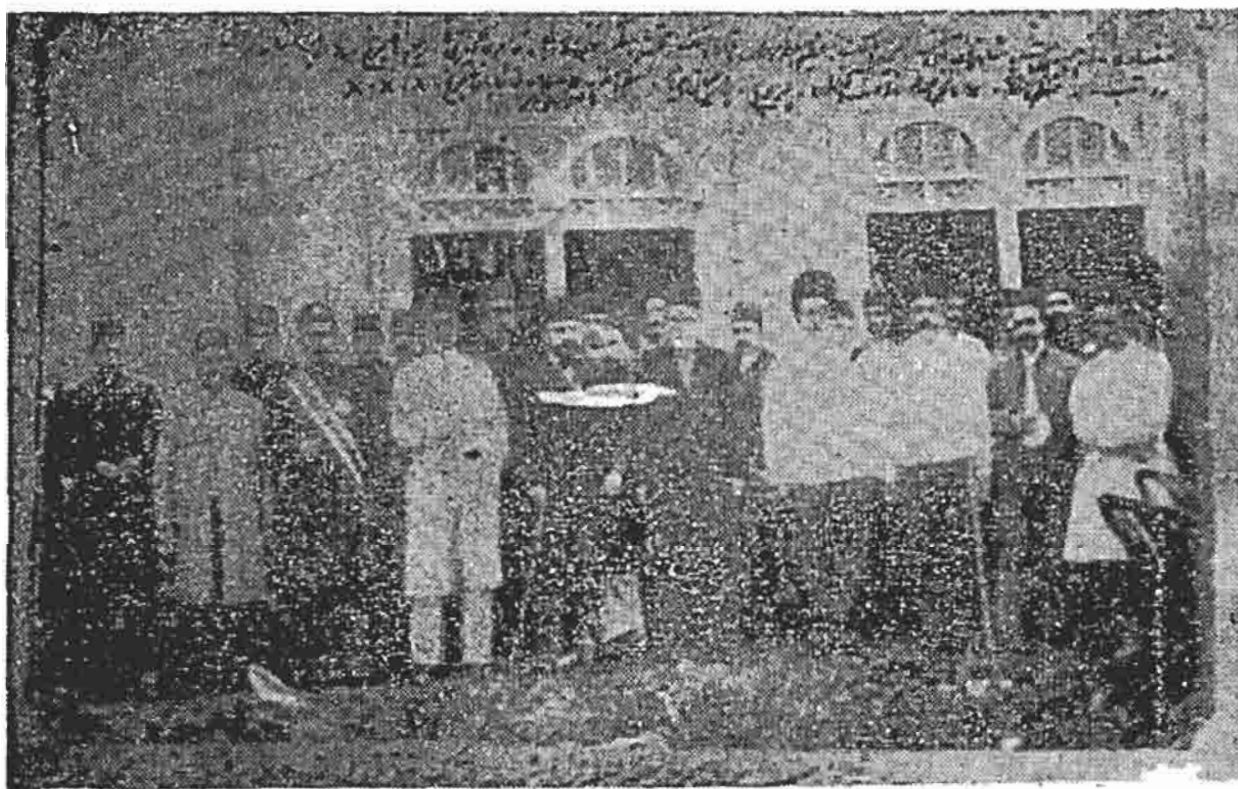
محترم داد و مقر بوالخاقان لشکر نویسان عظام و کتبه کرام شرح فرمان جهان

مطاع همایون را در دفاتر ثبت و ضبط نماید و در عهده شناسند - صفر سنه ۱۳۱۰.

فرمان عبدالصمد خان میر پنجه از . ظفر الدین شاه
دائره افتخار لقب عظیم السلطنه

بسم الله تعالی شانه الیزین
خانم سلطنتی

آنکه افزایش مراحم خاطر خطیر همایون و ازدیاد ضمیر مرحمت مشحون
ملوکانه نسبت بچاکران خانزاد این دولت قوی بنیان فراخور ظهور خدمت
و اندازه شهود پایه صداقت ایشان است و هر یک از فردین زادگان آستان همایون
که طریق صدق ارادت پیش گیرد و شیوه خلوص عقیدت شمار خویش سازد
بالضروه مستوجب مشمول عنایت و سزاوار وصول فیض بی نهایت خواهد بود
عمدة الامراء العظام فروین زاد و بودیت بسان عبدالصمد خان میر پنجه پسر جناب



روز جشن منصب سرداری مرحوم عظیم السلطنه (سردار شهید) سال ۱۳۱۴ قمری

جلالتمآب امیرالامراء النظام فدوی دولت جاوید ارتسام آقاخان سردارافشار ارومیه علاوه بر خدمات صادقانه پذیرش که در خاکپای مبارک همایون ظاهر و هویداست خودنیز مستحق همه نوع مرحمت و شایسته همه نوع مکرمت است خواستیم اورا بشمول موهبتی سرافراز فرمائیم علیهذا در هذا الحنه مسعود پیچی- نیلسمادت دلیل مشارالیه را بنا بابتدعای فرمان فرما سالار لشکرو وزیر جنگ بلقب جلیل و خطاب نبیل از جمله عظیم السلطنه ملقب بمخاطب فرمودیم که در ازاء این موهبت هم روزی در مراسم خدمت جوهر ذاتی و فراست جبلی خود را بمنصه ظهور برساند مقرر آنکه عموم چاکران دربار سپهر اقتدار احترام و توقیر اورا در خور القاب منظور داشته و بدین خطاب مخاطب دارند و مقر بوالخاقان کتاب سعادت اکتسای شرح فرمان مبارک را ثبت و ضبط نماید .

تحریر فی شهر شوال سنه ۱۳۱۴

فرمان فرماندهی فوج هفتم افشار
عظیم السلطنه از احمد شاه

هو الله تعالی

بنام نامی اعلی حضرت اقدس همایون

شاهنشاهی سلطان احمد شاه قاجار

ملکه و سلطانه

خاتم سلطنتی

از آنجائیکه در اول تأسیس اساس مشروطیت جریان امور پروفاق قوانین مقررہ مستلزم نظام و انضباط حدود مملکت و روابط امور ملت خواهد بود حصول این مقصود بنا بقوجه اولیای امور در رعایت ترتیب نظام در قاطبه حدود ولایات و واگذاری رشته امور بهمهده و کفایت اشخاص مجرب و خدمتگذار مرعی و منظور نمود و در این موقع که خسروخان اقبال الملك ارومیه رئیس فوج هفتم افشار مرحوم شده دارای ریاست و سرکردگی فوج مزبور انتخاب یکنفر از بستگان آن مرحوم لازم می نمود نظر بمراتب در دستکاری جناب جلالتمآب امیرالامراء

العظام عظیم السلطنه سردار داماد آن مرحوم که شواهد لیاقت و صداقت خود را ظاهر ساخته و از هر حیث اعتماد و اطمینان اولیای دولت و امنای ملت را با امتحانات شایسته نسبت بخود جلب نموده لهذا بر حسب تصویب جناب مستطاب اجل اشرف اکرم افخم همن دستور معظم محمد ولیخان سپه دار اعظم وزیر جنگ و رئیس الوزراء ریاست و سرکردگی فوج مزبور را بمشارالیه حول و واگذار نموده، مقرر میداریم که لازمه مراقبت و مجاهدت را در ترتیب و تنظیم امور و تکمیل نواقص و آراستگی فوج مزبور بعمل آورده بطوریکه از محاسن دولتخواهی و اهتمامات او انتظار داریم نتایج نیت و فدویت خود را در انجام و حفظ روابط این خدمت مشهود دارد مقرر بوالجاقان لشکر نویسان عظام و کتیبه گرام شرح این فرمان مبارک رابث و ضبط نموده در عهده شناسند تحریر فی شهر محرم الحرام سنه ۱۲۲۸ قمری.

گروه دوم از ساکنین حومه رضایه را اکراد تشکیل میدهند که به دوازده شیمیان اکثریت قابل ملاحظه ای دارند اکراد در اطراف کوهستانی رضایه صاحب دهات و آبادیهای متعددی بوده و قبایل مشهور آنها عبارتند از ایل شکاک ایل عبدوی - ایل حناره - ایل هرکی - ایل زرزا - ایل سامش و مانگور. زبان اکراد مخلوطی از زبان فارسی پهلوی و زندی و غیره می باشد.

گروه سوم مسیحیان - فرقه های مسیحی ساکنین رضایه را کاتولیک - پروتستان - نصاری قدیم ارتودکسها و ارمنه تشکیل میدهند و هر گروه زبان مخصوصی برای خود دارند که بدان تکلم می کنند .

آسوریان : آسور یا آشور و یا آیسور ، نامهایی است که مورخین باین گروه داده اند این فرقه از پیروان صلیبی مذهب بوده و بزبانی تکلم میکنند که آنرا سریانی نامند ، در زمینه مذهبی قبل از اینکه این طایفه در تحت تأثیر مسیونرهای مسیحی واقع شوند بستگی داشتند بیک کلیسای بسیار قدیم که تاریخ آن از قرن پنجم میلادی شروع میشود و مربوط است بدوره ساسانیان نستوریاها ابتدا در بین النهرین و بعدها در حوزه دریاچه رضایه بمذهب کاتولیک گرویده اند .

گروه چهارم کلیمیان رضایه - کلیمیان رضایه در اقلیت بوده و بزبان مخصوصی تکلم می کنند که در میان الفاظ آن کلمات عربی زیاد شنیده میشود

بر عکس سایر ساکنین اطراف اهالی رضاییه تا کنون هیچگونه مزاحمتی از این گروه مشاهده ننموده و همواره مردمانی تجارت پیشه و کاسب و همسایه های مهربانی برای اهالی بوده اند .

گویند زمانی که بازار زنده باد مرده باد گرم بود یک نفر یهودی نیز به تبیت از اهالی فریاد می زد: زنده باد، ازوی سئوال کردند برای کی زنده باد میگوئی جواب داد فعلا معلوم نیست .

عقاید و احساسات آنچه ظاهراً استنباط میشود اهالی رضاییه مهمان دوست و مخصوصاً غریب نواز - حساس - بامحبت - میل و

منابت بخویش و اقوام کمتر از غریبه می باشد با اصطلاح غریب دوست هستند. تعاون و تشریک مساعی و در بطوریکه یک شرکت عمده موجود نیست آثار و خیرات و موقوفات زیاد و یکسب و کار خود قانع و غربت و مهاجرت بی میل می باشند اتفاق و دوستی نسبت بسایر نقاط کمتر است حسب المعمول تا کار و احتیاج هست سلام و آشنائی برقرار و الا باغدان ارگه و تاردی . سلام علیک و تاردی

خصوصیات اهالی اهالی رضاییه مردمی هستند قانع و ساده، ایرانی هستند و ایرانی پرست و قتیکه خطری بایران برسد حاضرند

همه چیز حتی جان خود را برای کان تقدیم نموده و استقلال میهن خود را حفظ کنند اگر میخواستند از فکرش با خبر شوید احتیاج به تشریح مغز او ندارید بنشینید با او صحبت کنید آنوقت خواهید دانست همان حرفی که از زبان وی می شنوید زائیده فکر و روح اوست قبل از هر چیز طالب استقلال ایران و امنیت کشور است. شاهنشاه خود را دوست دارد آرزو مند است که سلطنت ایران باوج عظمت و قدرت برسد همواره پرچم استقلالش در اهتزاز باشد، اونی تواند چیزی که میخواهد و مطلبی را که میداند یا موضوعی که فکر میکند از دیگران مخفی داشته و از گفتن آن بدل و اومه راه بدهد . آنچه را خوب است می ستاید و بدون و اومه و اندکی تأمل هر بدی را نیز تکذیب می کند از روز ازل ریا و چاپلوسی در نهادش سرشته نشده است .

زندگی مردم دهات در اثر ازدیاد و صرف اغذیه در شهر تولیدات روستائی از قبیل لبنیات و مرغ و غیره رونق و قیمت یافته عایدات مردم دهات نسبتاً زیاد شده در صورتیکه سطح زندگی اوچندان بالا نرفته تحفه های

به از جنگه جای اجناس قدیمی را گرفته مثلا بجای ظروف مسی آلومینیوم
و بجای چیت و قدح ، نایلون و پرلون آمده است .

صرف نفت در دهات زیاد نبوده بطور کلی طبقه زارع اول شب خوابیده و
صبح صادق برمیخیزد و در حقیقت سر سلامتی آنها همین صبح خیزی و نسیم بحری
است - با اینحال چراغهای مختلف نیز مهول شده و بعضی دهات از روشنائی
برق استفاده میکنند .

سوخت مصرفی تورم طپاله است که به مراتب از نفت و ذغال برای آنها
بهتر و مجانی است .

چیزی که عمومیت یافته سماور و چائی است، سیکار و چپق در درجه دوم
آن هم بین مردان قرارداد در شکل و ساختمان بعضی دهات تغییراتی داده
شده و در بعضی جاها همان کلبه های عهد عتیق است. البته از همه واجب تر بهبودی
وضع حمام و مستراح در دهات می باشد که باعث آلودگی آب و بالاخره تولید
امراض می گردد، انجام این دو کار فقط علاقه و همت لازم دارد، دین مبین اسلام
اول برضا و رغبت در ثانی بضر ب شیر اشاعه یافته و اینکارها هم مثل خوردن
دارو بطفل باید بزور اجراء شود .

کار و پیشه
بیشتر درآمد مردم رضاییه وجود باغات انگور و
زمین های زراعتی است چه شهری و چه دهاتی از

آن بهره ای دارند و سالیانه مبلغی سرمایه خود می افزایند مردان دهاتی بیشتر
بزراعت و آبیاری می روند و زمستان غالباً بیکار و خود را بافتاب میدهند که
از نظر اقتصادی بیکاری چند ماهه زیان فاحشی است .

زنان دوش بدوش مردان در خانه و ضحرا کار میکنند و با کمال علاقه در
عین حالیکه طفل شیرخوار خود را به پشت بسته کارهای خانه را انجام میدهند
بدر و میروند گاو و گوسفند را دوشیده شیر آنها را جاجا میکنند. بیشتر درآمد
و پول مردم اعم از دهاتی و شهری در خیر و شر و زیارت و گاهی به دارو
و دکتر به صرف میرسد .

مهاجرت
اصولاً مردم رضاییه کمتر مهاجرت کرده و اهالی
دهات نیز هر کدام پولدار نمیشود بشهر انتقال
یافته و غالباً دکانداری مینمایند. ناگفته نماند بوضع کنونی و تغییرات عمومی

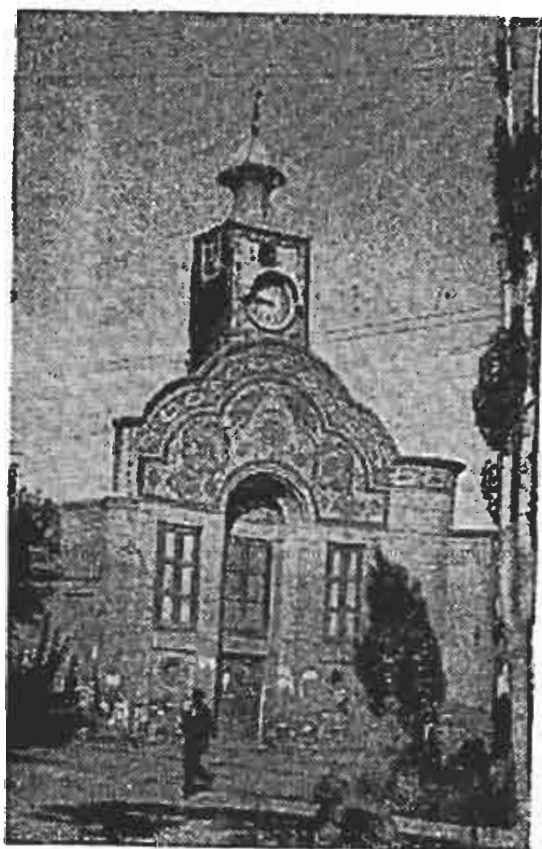
مسئله وطن و محل خود بحث مهمی است، در زمان قدیم بندرت کسی محل خود را ترك و یا تغییر میداد و چندین پشت دريك شهر و دريك خانه زندگی میکردند ولی حالا وضع طوری شده که برای مثال شخصی ممکن است در رضاییه متولد و در تهران تحصیل نموده و در رشت ازدواج نماید و بر حسب تصادف در مشهد بدرود زندگی گوید.

با این همه کثرت قراء و آبادی مالک عمده محدود

مالکیت

و بیشتر خورده مالک می باشند در صورتیکه در

جاهای دیگر مالکین عمده که صد پارچه ده داشته باشد یافت می شد سابقاً مالکین در خود دهات می نشستند و این بیشتر بنفع رعیت و آبادی بود که خودشان مراقب رعیت و آبادی و محصول زراعتی بودند ولی بعدها شهر نشین شده فقط با عایدات آن سروکار داشتند مالکین اغلب دهات رضاییه خود رضاییه ای ها هستند مالکین غیر محلی کم و معدود است در روابط مالک و دهقان آب و خاک و بندر از مالک و کار و گاو از دهقان بوده و محصول به نسبت $\frac{1}{3}$ و $\frac{2}{3}$ بین مالک و رعایا



تقسیم می شد فعلاً با اجرای قانون اصلاحات ارضی این موضوعها منتفی شده است زمان قدیم مالکیت در دست اعیان و خوانین بود بعدها تجار و اهل بازار در آن رخنه کرده و وضع مردم دهات کم کم تغییر پیدا کرد.

مهاجرین خارجی در رضاییه

صرف نظر از ادوار رورودراز

گذشته از دوره صفویان بسال ۱۰۱۰

قمری بحکم شاه عباس کبیر عده از

اهالی ایروان و نخجوان بداخل

ایران انتقال و قسمتی از آنها در

رضاییه و اطراف آن اسکان داده شد

در زمان سلطنت فتحعلی شاه پس از

... سردار ... بانی مسجد سردار نظام السلطان مرحوم

جنگ‌های ایران و روس عده‌ای از خانواده های فغز از محل ومسکن خود را ترك وباینطرف رود ارس آمده وبعضی از آنها در رضائیه مستقر وپس ازچندی به تهران وتبریز عزیمت نموده اند .

عده دیگر نیز در انقلاب بلشویزم سال ۱۳۳۶ قمری از روسیه مهاجرت و در شهرهای ایران پراکنده شدند که در بین اینها از هر طبقه وجود داشته . در سال ۱۳۱۶ شمسی عده زیادی از ایرانی‌های مقیم روسیه در مرزهای شمالی بمأمورین ایرانی تحویل جماعتی از آنها در رضائیه ساکن گردیدند در جنگ اول جهانی پس از رفتن عثمانی‌ها از آذربایجان عده‌ای از افراد عثمانی در آذربایجان ماندند و معدودی از آنها در رضائیه بکسب و کسار مشغول بودند.

مساجد و معبد در رضائیه در حدود پنجاه باب مسجد قدیمی و

جدید وجود دارد که تعدادی از آنها دارای فرش ولوازم و اثاث می‌باشند مهمترین آنها عبارتند از :

- ۱ - مسجد جامع
- ۲ - مسجد بازار باش
- ۳ - مسجد سردار
- ۴ - مسجد مناره
- ۵ - مسجد میر حسین آقا
- ۶ - مهدی لقدم
- ۷ - مسجد آقا علی اشرف
- ۸ - مسجد یورد شاه
- ۹ - مسجد سنی‌ها

تعداد هفت باب کلیسا در داخل شهر موجود است که قدیمی ترین آنها کلیسای نه‌ن‌مریم می‌باشد که در آثار تاریخی ذکر شده . تعداد یک باب نیز معبد کلبی وجود دارد

حمام‌ها رضائیه از لحاظ حمام قدیماً وجدیداً غنی بوده

۵- علاوه بر حمام‌های شخصی در منازل تعداد ۲۷ باب حمام بسیار ظیفه و کامل در نقاط مختلف شهر وجود دارد که عموماً از آب لوله کشی شهر استفاده می‌کنند و آثاری از خزینه های قدیمی چه در شهر و چه در دهات موجود نیست .

از حمام‌های قدیمی می‌توان حمام قره‌جه و حمام میدان را نام برد که این آخری در حدود ۷۲۰ سال پیش ساخته شده است (۶۶۴ هجری).

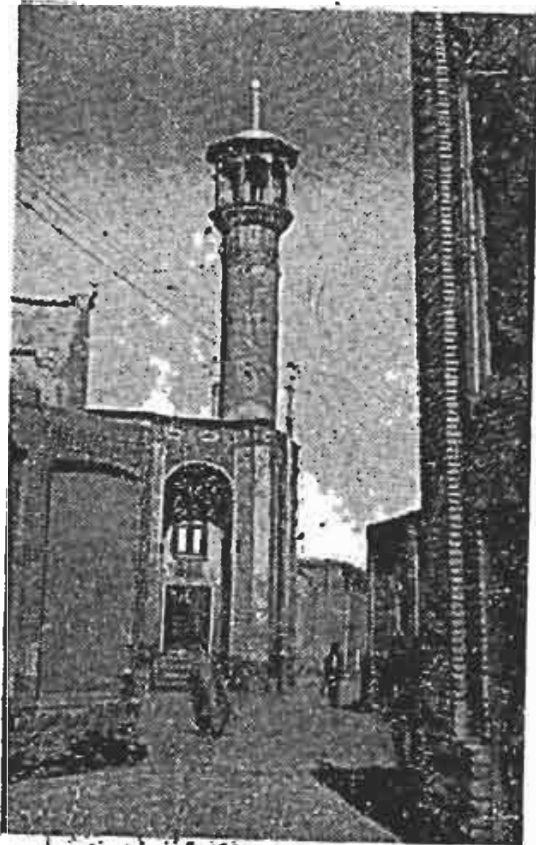
گردشگاهها و **معالم‌های دیدنی** گرداگرد شهر رضائیه را باغات سبز و خرم و مزارع و چمنزارهای زیبا فرا گرفته در فصل بهار و تابستان هر نقطه از خارج شهر منظره بدیسی دارد که خود

گردشگاهی فرح بخش محبوب می گردد .

مناظر زیبای بند
در ۸ کیلومتری رضائیه گردشگاه دیگریست که
هوای لطیف و مناظر دلگشای آن هر بیننده را بخود
جذب میکند تأسیسات عظیم آب و برق در دامنه تپه‌های پر گل و لاله در آغوش
امواج خروشان نهر نموداری از پیشرفتهای صنعت بوده و ساختمانها و ماشین
آلات غول پیکر باشکوه هر چه تمامتر در آغوش دل بازترین مناظر طبیعت
جلوه گری میکند .

چشمه شفا بخشی که در ماورا ارتفاعات قوشچی
آب گرم
پنجاه کیلومتری رضائیه از میان صخره‌های کوهسار
میجوشد در نایبستان محل گردش و استراحت اهالی بوده و آب آن که از املاح
آهن - فسفور - گوگرد و غیره ترکیب یافته در معالجه امراض جلدی اثر معجز
آسانی دارد .

کاظم داشی
(صخره کاظم) واقع در ۸ کیلومتری شمال رضائیه
از نقاط دیدنی رضائیه بوده و در کنار قریه گورچین -



قلعه جای دارد این صخره عظیم از
دور بشکل یکپارچه سنگ بنظر
میرسد که در داخل دریاچه و بقاصله
یک کیلومتری ساحل قرار گرفته و
ارتفاع آن بالغ بر ۳۵ متر است ،
در تاریخ سیاسی رضائیه این صخره
نقش بزرگی داشته بدین معنی که
در جنگ جهانی اول کاظم نامی از
اهالی قوشچی با یاران و مردان مسلح
خود بدانجا پناه برده مدتها با
دشمنان ایران جنگیده و عده‌ای از
متنذین را نیز پناه داده و جمعی از
اهالی در اثر قداکاری وی با استفاده
از این استحکامات طبیعی از خطر

مجدد مناره - بانی مسجد حاجی علی یار خان و حاجی امیر منظم می باشند

غار ت و مرگه نجات یافتند .

چشمه سیر
 دردمنه کوه سیر قرار گرفته و آب ذلال و گوارائی
 دارد تا چندی قبل خوانین و اعیان شهر آب آشامیدنی
 خود را از همان چشمه تأمین میکردند .

بندر گلمازخانه
 وجود دریاچه رضایه در مشرق این شهر و سلسله
 کوههای پر نشاط و سبز و خرم در مغرب هوای این
 شهر را جانفزاد و روح بخش و لطیف ساخته است تا سیات ساحلی و پلاژها بطور
 کلی کناره های دریاچه در نزدیکی بندر ۵۰ ساله از اوایل تیرماه تا اواخر
 مردادماه محل گردش و تفریح اهالی بوده هزاران نفر از مناطق مختلف کشور
 برای استفاده از آب دریا و تفریح با آنجا روی میآورند و صدها چادر در کنارنگه
 در کنار دریاچه برافراشته میشود .

سینما و تأثیر
 نمایش و تأثیر منحصراً بکشتی گرفتن دو پهلوان و یا
 حقه بازی لوطیان بندباز چشم بندی در میدان های
 عمومی و اهمل آنها بود البته دلکها نیز بودند که گاهی در میان ایشان هنر پیشه
 واقعی پیدا میشد که در راهای کمدی مهارت مخصوصی داشتند از سال ۱۳۰۰
 با اینطرف هیئتهای مخصوصی تشکیل یافته است در بدو امر در رضایه تأثرا با
 نفرت و حقارت مینگریستند تا کم کم عدّه از روشنفکران باین موضوع توجهی
 بیشتر نمودند و منظور از نمایش تا آنجا تیکه مقدور بود بمردم فهمانیدند مخصوصاً
 نمایش مدارس در سالهای اخیر جالب توجه بود. شهر رضایه نسبت به تهیه
 نمایشهای خوب و اینای رلهای مهم و تنظیم و ترتیب نمایشنامهها استعداد مخصوصی
 دارد هر چند در بدو امر با مشکلاتی دچار بودند ولی از سال ۱۳۱۲ با اینطرف
 رضایه در این قسمت پیشرفت کاملی نمود و دارای سالن های تأثیر و نمایش
 مرتب و هیئتهای ارکستر گشته است .

در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳ سینمای صامت بر رضایه وارد و در مرحله نو گچر
 نصب و پس از مدتی کار متروک گردید بعد از آن سینمای شهر و خورشید (آبادانا)
 اولین سینمای رضایه است که مرحوم شاه بختی اولین کلنگ احداث بنای آنرا
 بزمین زده اند، شهر رضایه فعلاتعداد پنج باب سینمای عالی و مدرن دارد .

هتل و مهمانخانه مهمانخانه و مسافرخانه از قدیم در رضایه وجود نداشته و اشخاص غریب معمولاً مهمان میشدند و اگر آشنا یا میزبانی نداشتند همان چهارپادارها در خانه های کاروانسرا آنها را جا میدادند از اوایل سلطنت اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر چند باب مهمانخانه و مسافرخانه احداث گردید و اکنون شهر رضایه دارای هتل های درجه ۱ و مهمانخانه های بسیار تظیف و عالی می باشد و خود صنف مستقلی را تشکیل میدهند .

فصل هفتم

رضائیه مرکز استان چهار آذربایجان غربی

شهریست بسیار زیبا و نظیف برعکس سایر شهرهای ایران اطراف آن پر جمعیت می باشد دهات رضائیه بسیار عالی و حاصلخیز از لحاظ سطح فکر اهالی قراء آن قابل مقایسه با سایر نقاط ایران نیست آبادیهای آن قبلا این خورده مالکین تقسیم شده و در حدود ۴۸ هزار مالک در رضائیه و اطراف آن وجود دارد باغات اطراف بی نهایت زیبا و تفرجگاه اهالی در فصل بهار و تابستان می باشد .

اهالی آن از شیبه - سنی - آسوری - ارمنی - نمنوری - کاتولیک - کلیمی تشکیل یافته که اکثریت باشیبه می باشد در نتیجه امنیت روز بروز بروست این شهر افزوده می گردد ساختمان های مدرن و دارای تشکیلات اداری مرتب می باشد بطوریکه تعداد اداره و مؤسسه دولتی چهل باب، دبستان و دبیرستان ۴۲ باب و تعداد مساجد پنجاه باب می باشد شهر بنا خیه های بزرگه تقسیم گردیده است تعداد نمازه و دکا کین نسبت بحدود شهر زیاد می باشد .
قبل از اینکه جناب آقای ساعد استنادار آذربایجان غربی گردد حکامی

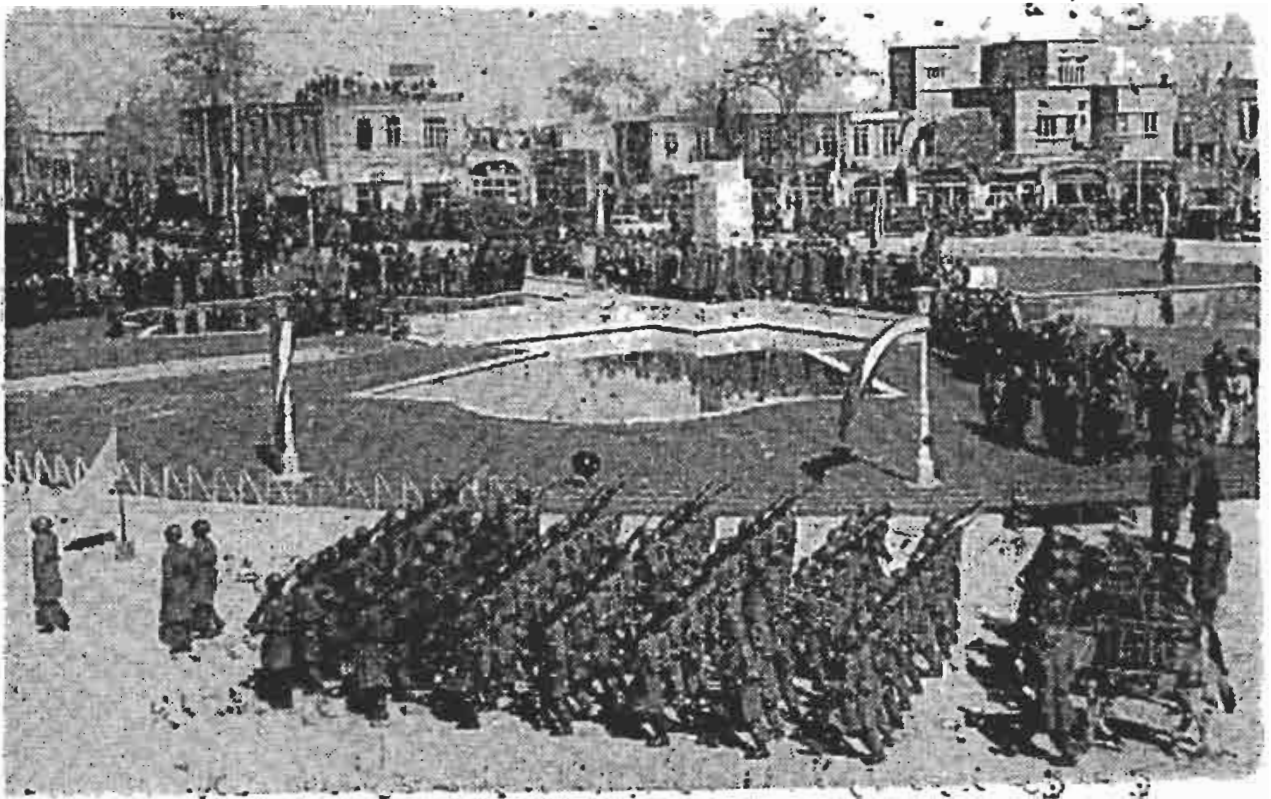
از تبریز باین ناحیه اعزام می گردید که اسامی چند نفر از آنها عبارت بودند از آقای حاج میرزا آقایی - آقای امیر محتشم آراسته - آقای علی آقا میر - و میر پنج - در سال ۱۳۰۸ جناب آقای ساعد باستانداری آذربایجان غربی (حکمرانی ولایات اربعه) منصوب و بمعاونت جناب آقای حاج امیر منظم (بدالله - خان افشار) مشغول انجام وظایف محوله گردیدند به دوازده جناب آقای ساعد باستانداری که هر یک بنوبه خود منشأ امور خیری در این استان بودند بشرح زیر می باشد :

- ۱ - جناب آقای مظفر اعلم (سردار انتصار) .
- ۲ - جناب آقای عامری .
- ۳ - ، ، فرخ .
- ۴ - ، ، عبدالله مستوفی .
- ۵ - جناب آقای ادیب السلطنه سمیعی .
- ۶ - ، ، مظفر اعلم سردار انتصار .
- ۷ - جناب آقای مستشاری (مدتی بجای سردار انتصار کفیل باستانداری بودند) .
- ۸ - در شهریور ۱۳۲۰ آقای مستشاری به مرکز اجساد و آقای اردلان باستاندار شدند .
- ۹ - تیمسار سر تیب کوپال .
- ۱۰ - جناب آقای دکتر مرزبان .
- ۱۱ - تیمسار سر تیب درخشانی .
- ۱۲ - آقای پنبه ای (در زمان فرقه دموکرات) .
- ۱۳ - ، ، شاهین (، ،) .
- ۱۴ - ، ، نظام الروال (، ،) (بعد از واقعه ۲۵ رضاییه در باستان تبریز یکی شد و تا سال ۱۳۳۳ فرماندار داشته) .
- ۱۵ - جناب آقای ملیکی (سال ۱۳۳۳) .
- ۱۶ - تیمسار سر لشکر دیلمی .
- ۱۷ - جناب آقای مهندس همایون فر استاندار آذربایجان غربی بمعاونت باستانداری جناب آقای دکتر بهادری که در تدوین این کتاب جهت جمع آوری

سوابق و مطالب همکاری و مساعدت لازم را بعمل آوردند

ارتش و پادشاهان رضائیه

ارتش همیشه در ایران مطابق اوضاع زمان و مکان وجود داشته است و گاهی بحالت چریک تحت نظر رؤساء و فرماندهان که در کاب پادشاهان می جنگیدند موفق بفتوحات بزرگی نیز شده اند .
 مرحوم میرزاتقی خان امیر کبیر مقرراتی جهت توسعه تشکیلات ارتش وضع نموده بود که با اجرای آن قشونی در حدود یکصد هزار نفر بوجود آورد سازمان واحدهای آن بقرار زیر است :
 هرده نفر توسط یک وکیل باشی و هرصد نفر توسط یک نایب یا سلطان هر پانصد نفر بوسیله یک سرهنگ .



میراثیم روزه ۲۱ آذر در رضاییه ۱۳۴۳ شمسی
 ۲۹۲

هر هزار نفر توسط يك سرتیپ و هر پنج هزار نفر تحت فرماندهی يك امیر پنج (میر پنج) و هر ده هزار نفر زیر فرمان يك امیر تومان و هر پنجاه هزار نفر تحت امر يك سردار ادازه می شدند و قوای مزبور در آن هنگام بده تومان تقسیم می گردید .

ارتشی که ما امروز بدان فخر و مباهات می کنیم و ما را در سیر شاهراه تمدن و ترقی پشتیبانی مینماید و از نابودی قطعی نجات بخشیده است بر روی پایه های مستحکم بنیان گذاری شده است .

اعلی حضرت شاهنشاه فقید پس از اینکه در سال ۱۳۰۰ تاحدی امنیت برای کشور بوجود آورد قبل از هر چیز فکر ایجاد يك ارتش منظم با تجهیزات سازوبرگ و اسلحه های جدید در مخیله او خطور یافت . می توان گفت پس از اتخاذ این تصمیم پایه های عظیم سازمان يك ارتش بزرگ و کامل در خور کشور باستانی و تاریخی وسیع ایران از سال ۱۳۰۱ بنا نهاده شده . فقدان افسران تحصیل کرده و با معلومات مانع بزرگی برای توسعه ارتش و ترقیات آن بنظر میرسید و چون هنوز موفق بنا ایس دانشکده افسری نشده بود از نظر تریب در پیشرفت مصمم گردید عده ای از بهترین جوانان تحصیل کرده و علاقمند به نظام را برای طی دانشکده های افسری کشور های اروپا خصوصاً فرانسه انتخاب و اعزام نماید .

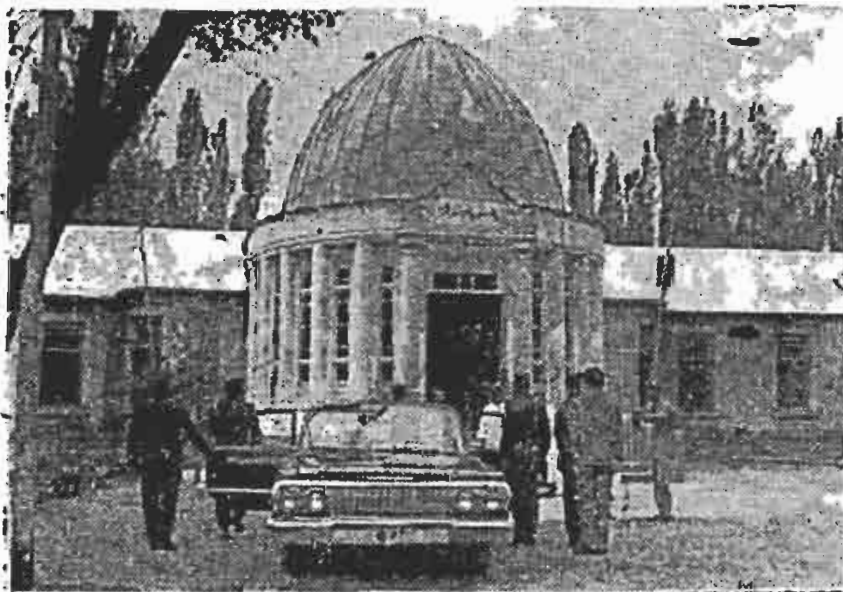
نخستین کاروان نظامی که عده آنها متجاوز از ۵۰ نفر افسر و درجه دار مختلف بود تحت سرپرستی سرتیپ شبانی برای عزیمت تعیین گردیدند . توسعه تأسیسات ارتش به نیروی فکر و ایمان و دست توانای شاهنشاه فقید بسرعت ادامه می یافت تا سپس يك ارتش با انضباط و قوی که آرزوی هر فرد ایرانی بود بطرف کمال بهره وری و يك نیروی متحدالشکل و منظم بوجود آمد .

سیاست های استعماری و تحریکات داخلی
عده ای متجاوز و خود سر در گوشه و کنار کشور
بوجود آورده بود مهمترین این وقایع در ابتدای
کار واقعاً ، پیر ، وید ، سواد کوهی و حالات منجاسرین
ارتش نیرومند
پهلوی شورشهای
بزرگ را فرو می نشاند
گیلان - غارتگری سمینقو در آذربایجان و طغیان لاهوتی و بروز هرج و مرج
در جنوب و اغتشاش که کیلویه و قزایای خوزستان و جنگهای لرستان و وقایع

خراسان بودند فداکاری ارتش نوین ایران در کلبه محاربات پیروزمند گردید
 و همین محاربات آنان را مستعد برای پیروزیهای بزرگتر نمود و افرادی شجاع
 و سلحشور و ورزیده ذخیره گذاشت اعلیحضرت شاهنشاه فقید در سال ۱۳۰۴
 در دوره ریاست وزرائی خود در ۱۶ خرداد هنگامیکه کشور از آشوبهای داخلی
 رهایی یافت یک لایحه نظام اجباری از تصویب مجلس شورای ملی گذراند و فرمان
 اجرای آن صادر گردید و تهیه مقدمات اجرای عملی آن از ۱۳۰۵ شمسی
 شروع شد و متولدین ۱۲۸۵ بخدمت احضار شدند .

در سال ۱۳۰۹ لشکر شمالغرب که مرکز آن شهر تبریز بود توسعه یافت
 به طوریکه لشکر مزبور از سه تیپ بنام تیپ یکم - دوم - سوم تشکیل گردید
 تیپ مختلط دوم مرکز آن رضاییه مرکب از دو هنگ پیاده (هنگ اخگر -
 هنگ باوندپور) و یک هنگ سوار آذربود به علاوه دو گرهان مختلط مستقل (آتشین
 و ماکو) ضمیمه ترکیبات تیپ دوم بوده است.

ولی بهد آنظر بهدم پیشرفت امور در تیپ های مزبور لشکر شمالغرب
 بدو لشکر تقسیم گردید مرکز لشکر اول رضاییه و منطقه مسئولیتی آن آذربایجان
 غربی و لشکر دوم تبریز و منطقه آن آذربایجان شرقی گردید در سال ۱۳۱۲
 تیپ های مستقل گارد پیاده پادگان مرکز تبدیل بدو لشکر یکم و دوم گردیده

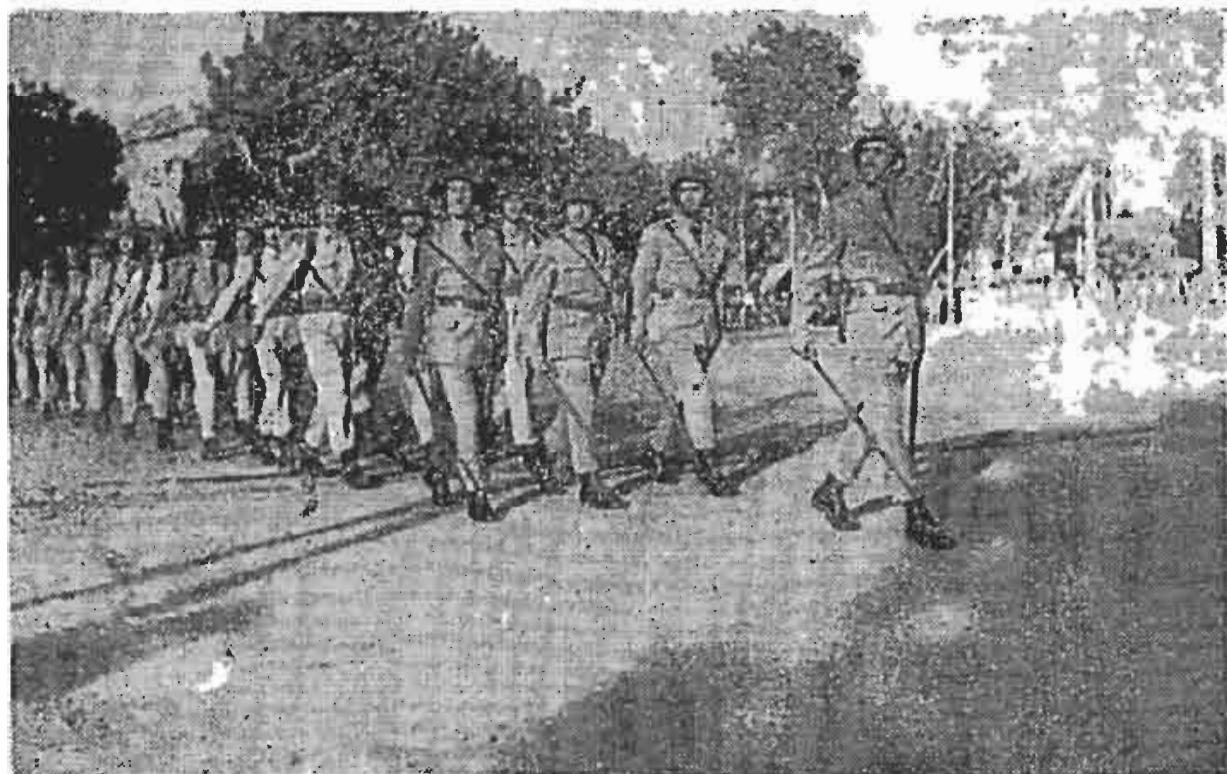


بیمارستان لشکر ۴ رضاییه

در شنبه رضایه مرکز لشکر چهار شمالغرب شد و اکنون کلمه شمالغرب آن حذف گردیده است این بود شنبه يك عمر زحمت و پشت کار و میهن پرستی و فداکاری شبانه روزی يك نایفه، يك ناجی، منی اعلی حضرت فقید رضاشاه کبیر.

پادگان رضایه از لحاظ وسعت و وسیع ترین سربازخانه
محل پادگان های ایران است که در محل باغ سیاوش و باغ

دلکشای سابق متعلق با قبال الدوله مرحوم احداث گردیده است پادگان اولیه که بنام (قرنی خانه ارومیه) نامیده میشد در محل واحدهای مهندسی و مخابرات فعلی قرار داشت و حصارهای نیز داشته در زمان فرماندهی امیر لشکر عبدالله خان طهماسبی ساخته شده بود و جریان ساختمان آن بدین نحو بوده که امیر لشکر طهماسبی به علی خان بهادری (سپهسالار) حاکم ارومیه محرمانه دستور داد که دعوتی از تمام اعیان و تجار و علمای ارومیه نموده فرمانده لشکر را نیز



مراسم رژه ۲۸ مرداد در رضایه - ۱۳۴۱ شمسی

نفر جلو سروان تقی زهیری - سمت چپ بترتیب ۱ - ستوان ۱ کاویان پور ۲ - ستوان ۲
 زینالی ۳ - ستوان ۲ رضایی

دعوت نماید در آن مجلس فرمانده لشکر بقدری در تعریف و تمجید از اهالی جوانمردا شنویه دایر بر احداث پادگان برای واحدهای نظامی در اشنویه مبالغه کرد که طاقت در حضار نمانده و با فریاد وطن پرستی تمهید کردند سر بازخانه خوبی هفت و مجانی بهمت خود اهالی ارومیه ساخته و تحویل لشکر شمالغرب دهند شنیدن شرح جوانمردی اهالی اشنویه بقدری در مردم تأثیر نمود که فردای آنروزیکی از مجتهدین متنفذ موسوم به (میرزا محمود آقا مرحوم) خودش کانهگه بدست گرفته و بکندن پی ساختمان سر بازخانه مشغول شد این عمل پیشوا پیداست چه تأثیری در مردم نمود و چگونه همه بارل و جان از پیشوای دینی خود پیروی کردند خلاصه در مدت کمی ساختمان آن را با تمام رسانیدند و سر بازخانه بزرگه و بهتری بفرمانده لشکر شمالغرب تحویل دادند و از سال ۱۳۰۱ ساختمان آن شروع و در سال ۱۳۰۴ خانه یافت در زمان سلطنت اعلیحضرت فقید ساختمان سر بازخانه طبق نقشه مهندسی ساخته شد و ساختمان های دیگری نیز بترتیب اضافه گردید من جمله ساختمان ستاد لشکر است که در زمان فرماندهی مرحوم تیمسار شاه بخئی از سال ۱۳۱۲ شروع و در سال ۱۳۱۶ بپایان رسید.

در شهریور ۲۰ پس از اشغال روسها و در سال ۲۵ توسط دموکراتها خرابیهای زیادی بپادگان وارد آمد حتی قسمت اعظم از درختان آن بریده شد بعضی از آسایشگاههای پادگان بدست بیگانگان خراب گردیده بود که در زمان حاضر قسمتی از آنها تعمیر گردیده است .

دادگستری (عدلیه)

در تاریخ پیش از اسلام چه آذربایجان و چه نقاط وحدت قوانین دیگر ایران قانونی شایع بود که برای همه یکسان اجراء میشد مخ ما قانون مذهبی را انجام می دادند و داوران و شهرداران از روی يك سلسله عرفیات مسلم قضاوت و دادرسی می کردند و قوانین اجتماعی هم در تمام ایران وحدت کامل داشت بالاتر از همه سازمانهای داورئی شاه وجود

داشت که فرهان او بر همه جاری بود و بکار داوران خود رسیدگی و داوری میکرد و چون تشکیلات سیاسی طوری بود که سائراپ نشینها در امور داخلی استقلال داشتند لذا يك رشته قوانین محلی هم بین مردم اعتبار داشت و اگر اختلافی بین دو نفر از سائراپ نشین جداگانه پیدا می شد بوسیله جمعی از داوران دو سائراپ نشین مذکور حل و فصل می گردید و اگر این مجمع هم موفق نمیشد رأی شاهنشاه در این مورد قاطع بود و چون آذربایجان هم یکی از سائراپ نشینها بود اصولاً مانند تمام نواحی ایران بیک رویه و يك قانون اطاعت میکرد بعد از اسلام هم چنانکه می دانیم زمانی قانون اسلام بوسیله فقهاء و قضات اجراء میگردد و برای همه ساکنان ایران یکسان بوده از لحاظ جزایی روی قصاص در حدود شرعی و از لحاظ حقوقی روی اصل تسلیط (الناس مسلطون علی اموالهم ولا ضرر ولا ضرار فی الاسلام) جریان داشته که در زمان مغولان (یا سای) چنگیزی هم بر آن افزوده شد و البتة قوانین دوره مغول مخلوطی بود از قوانین عرضی اقوام مهاجم و قوانین و اصول حکم اسلامی .

پس از ذوال حکومت خانان مغول باز قانون اسلام و عرف و عادت معتبر بود و مراجع شرعی از روی قواعد احکام شرع اجرای داوری میشد که ظهور دولت مشروطه و پیدایش قوه قانونگزاری و تجزیه قوای مقننه و مجریه قضائیه از هم دیگر و تشکیل سازمانهای واحد قضایی و اجرای قوانین واحد جزایی و دادرسی را در تمام ایران برقرار ساخت .

در سال ۱۲۵۸ شمسی مرحوم رکن الملک بریاست تشکیلات دادگستری (عدلیه) آذربایجان غربی منصوب گردیدند در رضایه يك شعبه دادگاه شهرستان بریاست مرحوم صدیق الممالک (غلامعلی عظیمی) و به ضویت مرحوم شمس الاسلام و عزیزالله خان مشیرالنجار و يك شعبه حکمه صالحیه با ضویت مرحوم حاجی - اجلال لملک و مرحوم اعتمادالاسلام تشکیل دادند این تشکیلات تا اواخر سال ۱۲۹۸ شمسی (موقع استیلاي سمیتقو) در حدود ۶ ماه ادامه داشت .

در سال ۱۳۰۲ هـ.م. مرحوم صدرالاشراف رئیس تشکیلات دادگستری آذربایجان غربی ، امور شد که حکمه صالحیه را در رضایه تشکیل دهد در سال ۱۳۰۶ دادگاه شهرستان بریاست مرحوم صدیق الممالک تشکیل شد در زمان ریاست آقای بودحسین صدرالاشراف شعبه دادگاه بخش نیز دایر گردید که

ریاست آن بعهده آقای افتخار مشرودی بوده در زمان سلطنت اعلیحضرت
فقید سعید وهم چنین بعد از وقایع ۲۰ شهریور و آذر ۲۵ تشکیلات دادگستری
رضاییه توسعه یافت و کاخ عظیمی نیز بنا گردید و در سال ۱۳۴۲ دادگستری
بمحل جدید خود انتقال یافت ریاست دادگستری استان را اکنون آقای غلامرضا
تقی زاده بعهده دارند .

جمعیت شیر و خورشید سرخ رضاییه

جمعیت شیر و خورشید سرخ قدیمی ترین و مؤسسه درمانی عام المنفعه در
رضاییه است روز هفتم آذرماه سال ۱۳۰۷ شمسی بریاست آیت الله مرحوم آقای



جمعیت شیر و خورشید سرخ رضاییه در آذر سال ۱۳۰۷ افتتاح گردید
از راست ۱ - پرتیب ۱ - آقای محمد تمدن ۲ - میرزا خلیل افشار
۳ - حاجی مهدی خوئی ۴ - مرحوم آقای عرب اغی ۵ - عبدالمناف قاضی -
۶ - سرکار سرهنگ درخشان ۷ - رئیس نظمی آقای خاکپور ۸ -
حسین خان بیگلر بیگی ۹ - حاجی امیر منظم (بدالله خان افشار) ۱۰ - رئیس
دبیرستان پهلوی ۱۱ - آقا زاده دیلمقاریان ۱۲ - آقای رحمت الله اقبالی .

سید حسین عرب باغی و عضویت سرکار سرهنگه درخشانی - حسینخان جهانگیری
(یکارپیگی) - نایب دوم خاکپور (رئیس شهربانی وقت) - آقای محمد تمدن
تشکیل هیئت مدیره جمعیت را آقایان مرحوم عرب باغی - آقای یدالله خان
نظامی افشار (حاج امیرمنظم) آقای میرزا خلیل افشار - آقای مهتمدی عهده دار
بودند.

مرحوم آقای عرب باغی اولین نفری بود که باغ چهار تومان موجودی
خود را بنام سرمایه اولیه جمعیت تقدیم و در همان جلسه شبانه مبلغ چهل و پنج
تومان از اعضاء مذکور جمع آوری گردید

رئیس شهربانی وقت (رئیس نظمی) که مأمور خرید وسائل بود فردای
آن روز در حدود (۶۰۰) تومان لوازم از قبیل تختخواب - رختخواب - دارو
و غیره خریداری نمود و از آقای پرومند حکیم باشی دعوت بعمل آمد تا امور
پزشکی جمعیت را بعهده بگیرد - روز عید ولود امام حسین (ع) جمعیت شیرو
خورشید سرخ رضایه با عضویت ۹ نفر افتتاح یافت .

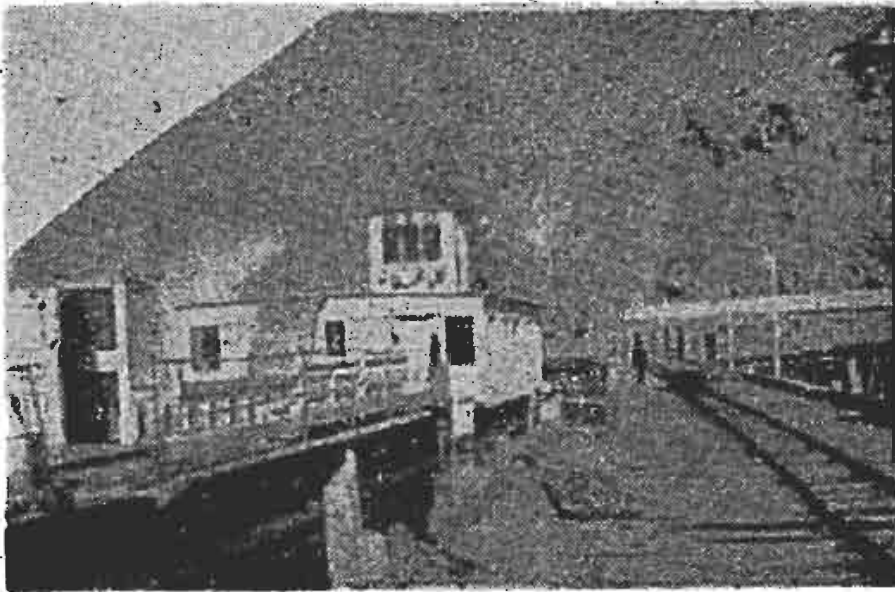
جهت پرداخت مخارج انجام شده قرارداد نمایشی در سربازخانه ترتیب
داده شود بلیت نمایش مزبور به بهای ده تومان فروخته شد آقایان طسوجی و
مولوی مبلغ زیادتری پرداخت نمودند از نمایش مزبور جمماً (۱۲۰۰) تومان
جمع آوری گردید بلیت های دیگری همداً چاپ و به بازارها عرضه شد که برای
مشتریهای خود بفروشد و قیمت آنها یکریال بود این اقدام با استقبال بی نظیر
مردم روپرو گردید و برخلاف انتظار مبالغ زیادی بر سرمایه جمعیت افزوده شد.
از طرفی آقای یدالله خان نظامی افشار (حاج امیر منظم) رئیس اوقاف
وقت ثلث درآمد اوقاف را بجمعیت شیرو خورشید اختصاص داد بدین طریق
محللی جهت شیرو خورشید سرخ به مبلغ (۲۴۰۰) تومان خریداری گردید و
ساختن جداگانه برای زنان و مردان ناسیس گشت این بیمارستان دارای
۲۵ تختخواب و یک درمانگاه بود که در تاریخ ۱۹ آذرماه ۱۳۰۷ افتتاح و مورد
استفاده عموم قرار گرفت همچنین محللی برای اطعام فقراء ناسیس گردید
بتدریج مؤسسات شیر و خورشید سیر تکاملی طی و فعلاً مؤسسات درمانی و
بهداشتی آن بشرح زیر است :

۱ - یک بیمارستان ۸۰ تختخوابی

- ۲ - يك بیمارستان ۱۰۰ تختخوابی بنام بیمارستان رضا پهلوی .
 - ۳ - سه درمانگاه بنام درمانگاه شاپچی - درمانگاه مهپور - درمانگاه زنان .
 - ۴ - دو اندرزگاه .
 - ۵ - بخش انتقال خون .
 - ۶ - بخش رادیولوژی .
- سالانه در حدود چهار هزار نفر در بیمارستان‌ها بستری و هشتاد هزار نفر مریض سرپایی تحت معالجه قرار گرفته و در حدود ۱۲ هزار نفر کودک و مادر با اندرزگاه مراجعه و از شیرخشك رایگان و مواد ویتامینی استفاده میکنند . بیمارستان دارای پزشك متخصص جراح های عمومی و پزشك متخصص جراحی های زنان می باشد .

کشتیرانی و اداره کشتیرانی

کشتیرانی در این دریاچه وسیله ارتباط و حمل و نقل و اتصال آبادترین نقاط آذربایجان بیکدیگر بوده صرف نظر از منافع نظامی و سیاسی از لحاظ



منظره ای از بندر گلمانخانه درضائیه
کشتی گلمانخانه در اسکله بندر - مسافری آهنی بی موتور طول ۳۸ متر
عرض ۶/۵ متر ظرفیت ۸۰ نفر مسافر و ۱۰۰ تن بار

تجارت و ثروت داخلی و خارجی بی نهایت مهم می باشد زیرا محصولات شهرهای رضاییه و اطراف آن و کردستان از طریق دریاچه شرفخانه و از آنجا باراه آهن به تبریز و بداخله ایران و جلغا حمل می گردد و همچنین احتیاجات این نقاط از خارجه و تبریز بوسیله این راه دریایی رفع می شود سابقاً امتیاز کشتی رانی دریاچه بموجب فرمان پشاهزاده امامقلی میرزا واگذار شده بود ولی اقدام اساسی انجام نگرفت تا در سال ۱۳۲۰ قمری با شرکت یک نفره هندی روسی دو کشتی موتور و دو کشتی بارکش بدون موتور که در کنار دریاچه ساخته شده بود بآب انداختند تا سنه ۱۳۴۳ قمری اداره کشتیرانی بدست (بوداغیانس) بود در سنه مزبور بموجب قانونه صوبه مجلس کلیه دارائی بوداغیانس را دولت به بلخ - ۳۲۰/ هزار تومان خریداری کرد و کشتی های دریاچه را تحویل گرفته اداره کشتیرانی در اختیار وزارت فوائد عامه درآمد اکنون کشتی رانی دریاچه رضاییه به هده اداره راه آهن تبریز و جلغا است این سرویس تماماً دارای شش جهاز موتور دار با قدرت ۲۰ الی ۱۶۰ اسب بخار و فقط چهار فروند از جهازات برای کشیدن پانزده قایق باری کار می کنند کشتی های موجود بقراردیر می باشد :

۱ - کشتی پهلوی دارای دو موتور دیزل هر یک ب قدرت ۱۱۰ اسب بخار.

- | | | | |
|------|-------------|----------|--------|
| ۲ - | شاهپور | یک | پولندر |
| ۳ - | آهی | پولندر | |
| ۴ - | ایران | | |
| ۵ - | اخگر | | |
| ۶ - | رضاییه | آواسن | |
| ۷ - | گلخانه | مسافربری | |
| ۸ - | شرفخانه | | |
| ۹ - | شماره ۱۱ | | |
| ۱۰ - | کشتی خورشید | باری | |
| ۱۱ - | تبریز | | |
| ۱۲ - | شاهی | | |
| ۱۳ - | کشتی مداین | باری | |

۱۴ - کشتی مها باد باری

۱۵ - استخر

۱۶ - مراغه

اداره ثبت اسناد و املاک

اداره ثبت رضایه در مرداد ماه ۱۳۱۲ توسط آقای نورالدین امامی شروع بکار نمود در آغاز عمل بعلت عدم آشنایی مردم بقوانین ثبت املاک اشکالاتی برای اداره تولید میکردند ولی رفتند و این نقیصه بزطرف شد و اداره ثبت و املاک وضع بهتری پیدا کرد هم اکنون ریاست این اداره را آقای سپیدنقلی اقبال بهمه دارند .

اداره آمار و ثبت احوال شهر رضایه از شهر یور سال ۱۳۰۶ دایر گشته و برای ثبت متولدین اقدامات اساسی صورت گرفت و بنواحی مأمورین ثابت و سیار اعزام گردید. با این حال اشخاص بدون شناسنامه در گوشه و کنار یافت میشود و چنانچه علاوه از ثبت وقایع اربیه - آوارشون زندگی و اقتصادی و احتیاجات محلی را تفکیکاً تهیه نمایند خیلی مفید و مؤثر خواهد بود .

سازمان بیمه های اجتماعی از بدو تأسیس اقدام بدایر نمودن نمایندگی در این استان را نموده و تا سال ۱۳۳۴ تحت نظر شعبه استان سوم فعالیت می نمود و از آن تاریخ به بعد نمایندگی تبدیل بشعبه و مستقلاً بسرپرستی آقای مومنی فعالیت می نماید .

بانکها

۱ - بانک ملی (شعبه رضایه) در سال ۱۳۱۰ شمسی در این شهرستان

تأسیس گذشته است .

۲ - بانک سپه - این بانک شعبه خود را بتاريخ ۱۲/۹/۱۳۳۰ در رضایه
دائر نمود .

۳ - بانک بازرگانی - بانک بازرگانی ایران در تاریخ ۱/۹/۳۷
در این استان اقدام با افتتاح شعبه نمود .

۴ - بانک صادرات - در سال ۱۳۳۶ اقدام بنأسیس شعبه نموده است .

۵ - بانک اصناف - تأسیس شعبه بانک اصناف در شهرستان رضایه بتاريخ
۱۵ اسفند سال ۱۳۴۰ می باشد .

۶ - بانک رهنی :

بانک رهنی رضایه در مهرماه ۱۳۳۵ بمنظور کمک بکسانیکه دارای
ساختمان های نیمه تمام بوده و هم بمنقاضیان وام خرید خانه که کلیه بهای
خانه خریداری شده را در اختیار ندارند تأسیس و اقدام به پرداخت وام های
طویل المدت مینماید .

۷ - بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستائی ایران شعبه رضایه
برای تأمین احتیاجات اهالی بانک در سال ۱۳۱۵ در این شهرستان
نماینده گی تأسیس نمود و بعدت استقبال مردم از بانک اولیای امور بانک مزبور
برای تأمین نظرورفع نیازمندی های این منطقه در مدت کوتاهی نمایندگی
را در سال ۱۳۱۶ به شعبه تبدیل از آنوقت تا بحال با فعالیت روز افزون احتیاجات
خرده مالکین را بر طرف نموده است .

در سال ۱۳۰۶ چند نفر از کارشناسان قفقازی با سامی
اداره راه

یحیی بیگ - شکور بیگ - حسین بیگ بسرپرستی
مرحوم تیمور ملک اصلانی از طرف اداره طرق و شوارع آذربایجان (تبریز) که
رئیس آن مرحوم مهندس غلام علی میکده بود مأموریت تأسیس اداره راه را در رضایه
بنام (قسمت طرق و شوارع رضایه) یافته و در بدو امر با اصلاح و مرمت راه های
خوی - رضایه - حیدرآباد - مها باد از طریق ترکمان می پردازند راه رضایه
و گلخانه در موقع جنگ سیه می تقو که قبلا قراولخانه ها و برج های برای ایجاد
ارتباط تأسیس یافته بود و رو بخرابی میرفت بوسیله همین اموال و با وسائل
دستی اندک مرمت و قابل استفاده گردید تا در سال ۱۳۱۲ که مرحوم سپهبد

شاه بختی بادرجه سرتیپی، مأموریت توسعه تشکیلات نظامی را از طرف اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر دریافت و در رضایه مستقر گردیدند در بهمن ماه ۱۳۱۲ از مرکز درخواست مینماید که (قسمت طرق و شوارع) بناحیه یعنی استان تبدیل و تشکیلات اداری و برنامه‌های عمرانی آن توسعه یابد روی همین اصل پیشنهاد از همان سال اداره طرق و شوارع ناحیه آذربایجان غربی بریاست مهندس ناصح ناطق: تأسیس و شروع کار مینماید و بعد از آن تا کنون به موازات سایر شهرون اجتماعی هر روز بسوی توسعه و تکامل پیش رفته و اکنون با وسایل مجهز موتوروی شپانه روز در راه خدمت بکشور و مردم آماده می باشد.

شهربانی رضایه (نظمیه سابق) رضایه محلی که بنام توپخانه موسوم بود (بازداشتگاه فعلی شهربانی)

مستقر بوده در سال ۱۳۱۵ اعلیحضرت فقید که برضایه تشریف آورده بودند پس از مراجعت از بازدید سر بازخانه در میدان سپه خطاب به سرهنگ بهزادی رئیس شهربانی وقت در حالیکه با دست بمحل ساختمان فعلی شهربانی اشاره میفرمودند اظهار داشتند اینجا بایستی شهربانی و سمت دیگر ساختمان دادگستری درست شود، اعلیحضرت فقید پس از عزیمت به تهران در همان سال اعتبار ساختمان شهربانی واگذار گردید و پس از بررسی و نقشه ساختمان آن شروع گردید این بنا اوایل سال ۱۳۲۰ خاتمه یافت و شهربانی در محل جدید خود مستقر گردید.

فعالیت این اداره در زمان اعلیحضرت فقید سعید مانند سایر نقاط ایران خیلی زیاد بوده و توابع بسیار داشته است.

حالیه دارای شباهت مختلف از قبیل راهنمایی و رانندگی - تشخیص هویت - اطلاعات - وکلانتریها می باشد که هر یک حفاظت قسمتی از شهر را بعهده دارند شهر رضایه بواسطه کشاورزی بودن حومه که تولید کار مینماید و از طرفی بعلت فقدان سارق و جانی و شناس بودن مردم با همدیگر جرم و خیانت در شهر بسیار کم و قسمت عمده کار شهربانی اجرائیات دادگستری و زندان و گشت و پاس می باشد.

آب و برق در سال ۱۳۲۸ شمس شرکت آب و برق در شهر رضایه شروع بکار نمود تا با احداث سدی روی

رودخانه شهرچای درقریه بند برقی ارزان قیمتی در اختیار اهالی گذارده شود بررسی‌هاییکه بعمل آمد اجرای این پروژه از نظر فنی غیر عملی تشخیص داده شد در سال ۱۳۳۱ قرار بر این شد که برق شهر بوسیله موتور دیزلی تأمین گردد و برای آب آشامیدنی شهر با نصب تصفیه‌خانه از آب رودخانه شهرچای استفاده شود برای این منظور موتور برقی به قدرت ۷۵۰ کیلووات خریداری و نصب گردید.

در سال ۱۳۳۴ صلاح در این دیدند که قسمت برق شهرداری واگذار گردد و جهت احداث تصفیه‌خانه و لوله‌کشی شهر مبلغ دوست میلیون ریال به صرف گردید که از این مبلغ یکصد و پنجاه میلیون آن توسط سازمان برنامه بصورت وام پرداخت شده است.

این تصفیه‌خانه که قسمتی از هزینه آن عطیه ملوکانه می‌باشد قادر است ساعتی هزار متر مکعب آب تصفیه نماید و دستگاه تصفیه آن کامل و مدرن می‌باشد آب بوسیله کانالی بطول ۵۵۰۰ متر ازقریه بند به تصفیه‌خانه آورده میشود و از تصفیه‌خانه بوسیله لوله‌های قطوری شهر جاری میگردد طول لوله‌کشی شهر در حدود شصت کیلومتر می‌باشد و تعداد انشعابات تاکنون به ۱۲ هزار شب رسیده است.

تصفیه‌خانه در شهریور سال ۱۳۴۱ بدست مبارک اعلیحضرت همایونی افتتاح گردید این تصفیه‌خانه از آلمان خریداری و نصب خود دستگاه بوسیله متخصصین کارخانه فروشنده انجام ولی نصب قسمتهای الکتریکی و دستگاههای اتوماتیک بوسیله متخصصین و مهندسین ایرانی از جمله مهندس منوچهر پایان انجام گرفته است.

فصل هشتم

اوضاع اقتصادی

آب- اراضی اراضی مزروعی رضایه عموماً بوسیله نهرها و گاهی وسیله قنوات مشروب میگردد و در جریان سالهای اخیر در بعضی از دهات مالکان و کشاورزان با حفر چاه عمیق و نصب تلمبه کمبود آب مورد نیاز اراضی خود را تأمین کرده اند .

آب آشامیدنی مردم تا چند سال قبل از آب چاه و یا آبهای جاری تأمین میگردد در سال ۲۶ اعلیحضرت «مایون شاهنشاهی ضمن تشریف فرمائی بر رضایه مبلغ پانصد هزار تومان جهت تأمین آب آشامیدنی ولوایه کشی شراهداء فرمودند چنانچه در قسمت آب و برق ذکر شد فملاً قسمت اعظم مردم رضایه از آب تصفیه شده استفاده مینمایند در رضایه آب انبار وجود ندارد و از وضعی که در نقاط جنوبی ایران با اسب و گاو و عملاً آب از چاه برای زراعت بیرون میآورند آثاری در اینجاده نمیشود بعلت کوهستانی بودن ناحیه غربی رضایه قسمتی از اراضی زراعتی دیم بوده و بامید باران رحمت الهی است .

محصولات زراعتی اطراف شهر رضایه با وجود اینکه منطقه کوهستانی است با اینحال کمتر جایی و خاکی پیدا میشود که با پروه دون استفاده باشد - استفاده از وسائل مکانیزه کشاورزی چندین سال است معمول گشته - انواع محصولات زراعتی از صیفی و شتوی از سر گرفته تا

کلم و پیاز بدست میآید خصوصاً خربزه گردآباد، هندوانه گوی تپه، سیب تر کمان - شیره قامت معروفیت زیادی دارد.

حبوبات از هر رقم و در همه جا کاشته شده و مورد مصرف اهالی قرار میگیرد و مازاد آن بسایر شهرستانها صادر میگردد، سبب زمینی که از پنجاه سال باینطرف از طریق قفقاز بایران و رضایه وارد شده و در ایران (۱۴۰) سال پیش سرجان ملکم سفیر انگلیس با فتحعلی شاه تحفه آورده و حاجی میرزا آقاسی کشت آنرا توسعه داده است. گوجه فرنگی که در محل به باد مجان قرمز معروف است بمقدار زیادی کاشته میشود محصول آن اعلا و خوب بمعل میآید.

انواع میوه های فصل مخصوصاً انگور بحدوفور بدست میآید، در اطراف رضایه باغات انگور و توت بسیار دیده میشود و انگور را بصورت سبزه و کوشش بکشور روسیه و آلمان صادر مینمایند، در آمد عمده و صادرات مهم اهالی سبزه - چغندر - توتون می باشد برای نمونه جهت خرید توتون سالیانه در حدود چهل میلیون تومان اعتبار با داره دخانیات رضایه واگذار میشود.

خلاصه غیر از زیره کرمان و زعفران بلوچستان و پسته دامغان و خرماي هرستان همه چیز در رضایه بمعل میآید.

حیوانات
از پیش و موش گرفته تا قوچ و گاو میش بهمان نسل و نژاد اولیه باقی مانده قبل از غائله شهریور ۲۰ تعدادی گاو و اسب و مرغ و خروس از نژادهای خارجی جهت اصلاح نژاد بباغ کشاورزی آورده بودند که وقایع شهریور ۲۰ و وقایع بعد از آن در رضایه (غارت) شامل حال آنها نیز گردید خود حیوانات مزبور جنبه تجارتی نداشته ولی پوست گاو و گوسفند و پشم گوسفند جنبه تجارتی دارد و بحدوفور به تبریز و تهران صادر میگردد.

منسوجات
انواع شالو دستکش و شال کردن و جوراب و پلور پشمی و جاجیم و گلیم که عمده بدست زنان و دختران ایلات و دهات و شهری تهیه میشود، سابقاً در رضایه زنهاره چین - روپوش - طاقچه پوش و انواع کارهای دستی درست میکردند که حالاً متروک است. سابقاً که صنف کفشدوز رضایه وضع بهتر از حال - داشتند انواع کفشهای زنانه و مردانه بقیمت ارزان

صنایع صنفی

تهیه و در دسترس اهالی قرار می‌دادند بدیهی است در ردیف کفشدوزان صنایع بزرگه دباغی هم وجود داشت که محل و کارگاههای مخصوصی داشتند امروزه جزئی از آن باقیست، انواع چرم و پوست با رنگ ثابت و قشنگ تهیه می‌کردند و هزاران نفر از شغل دباغی و کفشدوزی نان می‌خوردند و کاروبارشان رنگ و رونق داشت متأسفانه بواسطه ورود کتله‌های گران قیمت تبریز و تهران و عدم اتحاد دو صنف مزبور چنان بازار این صنایع متکثر و مفید کساد و دستگاهشان مدموم شده که: تو گوئی فرامر زهر گز نبود .

ایضاً صنوف دیگری که تغییر وضع پیدا کردند - صنایع کلاهدوز که با معمول شدن شاپو کلاه سر آنها رفت تا جائیکه بچه‌ها و جوانهای امروزی اساساً کلاه سر نمی‌گذارند .

با ایجاد راه شوسه و براف افکندن ماشین‌ها و کامیونها کار چهار پادارها خراب و بساطشان برچیده شد لکن بعضی‌ها تبدیل باحسن کرده اسب و الاغ را با ماشین عوض کردند و در این میان سراج‌ها سرگردان شدند هم چنین آسیاب و توروی آوردند آسیابهای قدیمی از آب و آسیابانها از نان افتادند .

البته تقلید از تمدن و تبدیل باحسن بجای خود محفوظ و نمی‌توان با جبر تاریخ و زمان مقاومت نمود یعنی دوک و چرخ دستی در مقابل ماشین نساجی و گاو و کجاوه در مقابل اتومبیل و هواپیما منلوب است اما تقلید بيمورد و چاه نکنده منازدزدیدن، از اینجارانده و آنجا ماندن است.

آن چند نفری که بکار کوزه‌گری و باهمین صنعت ظاهرأ کوچک و باطناً بزرگه که عملاً احتیاجات يك شهر را تأمین می‌کردند حالا تقریباً متروک گردیده است .

صنایع دستی مهمترین صنایع دستی رضائیه صنعت نجاری و ریزه - کاری آنست که از قدیم الایام این صنعت اهالی

رضائیه مشهور و معروف بوده است، انواع مبیل و کمد و تخته نرد - آل بوم - شظرنج و گلدان - جعبه‌های مخصوص و سایر صنایع ظریفه دیگر از چوب گردو - گلایی - ساج و بنحو مطلوبی تهیه می‌نمایند که در ظرافت و قشنگی و استحکام شهرت بسزائی دارد صنایع زیختگری و فلز کاری و تراشکاری معمول و بوسیله افراد مجرب و کار آزموده قسمتی از احتیاجات مردم بر ط - رآف

میگردد .

نقل بیدمشک
 نقل بیدمشک که در اغلب مغازه‌های قنادی
 شهر بنحو مطلوبی تهیه میشود معروف بوده و بوی
 آن مطبوع و عطری مخصوص دارد یکی از علاقه‌مندان
 اهل ذوق اشعاری چند در وصف نقل بیدمشک طبیعی رضایه سروده که چند
 نظری برای نمونه از آنها ذیلاً درج می‌گردد :

از مطر خوش و شهرت بیدمشک طبیعی
 شده شهره ارباب نظر نقل بدیمی
 مطبوع و دلاویز و شکر بار و منظر

شیرین و خوش و تازه تر نقل بدیمی
 هر کجا میگذری شهر پراز نقل تراست
 همه دارند ولی نقل بدیمی دگر است
 گفتم صنما هدیه ز بهر تو چه آرم
 گفتا چه سئوالی است ا نقل بدیمی
 گفتم که شود کام من از لعل تو شیرین

شیرین تراز آن گفت بپر نقل بدیمی
 هر کجا میگذری شهر پراز نقل تراست
 همه دارند ولی نقل بدیمی دگر است

بازار و تجارت

بازار رضایه یکی از بهترین بازارهای آذربایجان است قسمتی از آن
 که برای نامیده میشود دو طبقه بوده و دارای راسته های مستقیم و تماماً گنبد
 آجریست در ادوار گذشته آسیب فراوان دیده و چندین مرتبه آنرا آتش زده اند
 با اینحال هنوز هم پوزیبون خود را حفظ کرده است قسمت دیگر بازار که در
 خیابان شاهپور قرار دارد بنام (آشاهی میدان) معروف است در بازار رضایه
 تقریباً هر راسته اختصاص بر راسته مخصوص دارد تا چهل سال پیش چند راسته

مختصر من صنوف وجود داشت و جنب و جوشی در بازار وجود داشت که عبور از آن خالی از زحمت نبوده موقیمکه خیابانها احداث گردید و منازعه های مدرن ایجاد شد عده ای خود را از زیر طاق بازار بیرون کشیده و در منازعه های اطراف خیابان مستقر شدند و بدین ترتیب بازار آن رونق اولیه را تا اندازه ای از دست داد با اینحال بجهت تمرکز عده ای از صنوف مختلف و محفوظ بودن از سرما و گرما کار خرید و فروش با سانی انجام می گیرد .

۶ معادن
معادن فلزات رضائیه مانند سایر نقاط ایران
تاکنون استخراج نکرده، و تنها از معادن زیر

بهره برداری می شود :

- ۱ - معدن گچ دره حال نازلوچای (قهرمانلو - عسکرآباد) .
- ۲ - معدن آهن در قریه طرزیلو - عسکرآباد - خانقاه .
- ۳ - معدن مرمر و سنگ مرمر در کوه های اطراف دریاچه رضائیه .
- ۴ - استخراج نمک - با استفاده از آب دریاچه .

در حال روضه چای رگه های زغال سنگ به حد وفور دیده شده که نمودار وجود معادن پر برکت زغال سنگ می باشد تاکنون نسبت با استخراج آن اقدامی نشده است .

کارخانه قند رضائیه
این کارخانه در سال ۱۳۲۹ در رضائیه تأسیس گشته
و ظرفیت آن در حدود هفتصد تن در صورت توسعه

تا هزارتن میرسد این کارخانه از چکسلاواکی خریداری و نصب گردیده است
فملاکیه مهندسین آن ایرانی است، کشت چغندر جهت تدارک کارخانه قند در
حومه رضائیه - باراندوزچای - مرگور - ترگور - دشت اشنویه - شاهپور -
خوی معمول بوده و محصول اولین سال آزمایشی پنج هزارتن بوده است و در
سال ۱۳۳۲ که حداکثر محصول را داشته در حدود چهل و نه هزارتن بوده
از نظر مساعدت و کمک مالی برای چند کارکنان هر هکتار زمین شش هزارریال
بطور اقساط نقدی پرداخت میشود در ضمن از کود شویه یا امی ارزان و سدپاشی
منجانی استفاده میکنند .

فصل نهم

آداب و رسوم شهری

در دیباچه کتاب قید شده که بواسطه فقدان تاریخ از وضع آداب گذشته چندان اطلاعی در دست نیست و اینجا بعضی حالات معموله در یک قرن اخیر برای اطلاع آیندگان درج می‌گردد .

از سابق مرسوم است که چند شبانه روز شب نشینی
عروسی و مجلس عیش و نوش دائر گردیده و از هر طایفه خویش و بیگانه بخصوص جوانان شب زنده‌داری نموده و نوازندگان مخصوص می‌آورند تشریفات حمام و تعیین ساقدوش و سواروش توسط بیگ (رئیس مجلس) و ایل آغاسی (امر بر) و استقبال عروس وضع با شکوهی دارد .
 امروزه عروس را با اتومبیل های سواری بدرقه می‌کنند آنوقت ها داماد تا سرکوچه منزل خود از عروس استقبال و سیب بطرف او میانداخت که بایستی بعروس اصابت کند ولی حالا داماد منزل عروس رفته با هم بخانه خود می‌آیند .

معمولا داماد را (کورکن) گویند و لوخان زاده و یا پسر آخوند باشد در مراسم نامزدی و شیرینی خورانی معمولاً گوشواره طلا از طرف خانواده داماد بعروس و از طرف خانوانه دخترشال و کمر بداماد هدیه میشد که علامت کمر بستگی آن و حلقه بگوشی این بود حال حاظه نامزدی رد و بدل میشود

وآن ثبات و صمیمیت ها هم نیست غالباً در مجالس عروسی تصنیف مبارکباد ترکی که هفتاد سال پیش میرزا حسین قزداق ساز آنرا خوانده دسته جمعی میخوانند .

گاهی جوانانیکه هنوز در آتش عشق و حسرت میسوزند در این ه واقف نغمه سرداده و با يك سوزدل و هیجان عقده دل را بازمینمایند این ایات از آنهاست :

هر کیمسه نون بو شهرده بیر مهلقاسی وار

خوش حالنه اونن کجه گوندوز صفاسی وار

منده گوگل بیر آذر آدلی یاره ویرمشم

باشیندا حیف اونن که اوشا قلوب هواسی وار

روز قبل از عروسی از خانه عروس تعدادی خوانچه

جهاز بران

که برای بردن جهاز لازم بود تعیین میشد فرش و

رختخواب در مفرشها و لباس دوخته و نندوخته در یخدانها با یخدان پوش و

مسینه آلات از قبیل دیگه و مجموعه و بادیه و سایر ظروف مسی و اثاثیه از قبیل

بلور آلات - متکا و پشتیهای زری و ترمه و تزیینات درو دیوار مانند پرده و

طاقچه پوش سماور و آبچای و ظروف چینی و خلاصه یکدستگاه - باب زندگی

در خوانچه ها یک کف آنها را پارچه سفید انداخته و مقداری نقل در آن

پاشیده اند میگذاشتند براه افتاده بخانه داماد میآمد .

شخصی از خانواده عروس همراه جهاز میآمد و صورت جهاز را بهمان

ترتیبی که در خوانچه ها چیده شده بود همراه داشت که تحویل داده و برگردد

پشت سر آنها چند نفر میآمدند و ناحیه ای که در خانه داماد متعلق به عروس بود

فرش و لوازم زندگی را پهن کرده حجله عروس را میآراشتند گاهی تعداد

خوانچه ها و قیمتی بودن اثاثیه طرف تماشاچیها واقع میگردد و اکثر

تماشاچیان خانه ها بودند که بعد از مراجعت از این تماشا با يك حافظه عجیبی

تمام جزئیات جهاز را برای آنها که باین قبض نرسیده و از تماشا محروم مانده

بودند نقل میکردند در خانه داماد گذشته از شربت شیرینی خلعتی به تحویل

دهنده و انامی بخوانچه کش ها داده میشد .

البته چیدن وسائل جهاز بترتیب خود هنر خاصی لازم داشت خانمهایی

که دخترهای دم بخت داشتند بنمایش می آمدند تا در ضمن تماشا تجرب به و تمرینی هم برای جهازگیری تحصیل کرده باشند.

دست بوسی
قبل از روانه ساختن عروس بخانه داماد - داماد بایستی با پدرزن خود ملاقاتی بنماید پدر زن برای اظهار رضایت هدیه ای از قبیل ساعت، انگشتر و از این قبیل چیزها بداماد خود میدهد تا ضمن محبت تشکری هم از داماد بعمل آمده باشد.

پاتختی
بعضی از خانواده ها روز بعد از عروسی مجلسی هم با هم پاتختی میگیرند عروس و داماد را بقدر نیمه اعشی روی سندی می نشاندند در این روز از خانه عروس کاجی برای عروس و داماد می آورند عروس و داماد باید لااقل تا سه شبانه روز آفتابی نشوند اگر برای حاجتی ناگزیر باشند از حجله خارج شوند باید موقعی را انتخاب کنند که کسی در حیاط نباشد.
پاشا (گزلن گجه)
عروس تا چند روز نباید بخانه پدرش برود این رسم برای قطع علاقه از خانه پدری و انس و الفت بخانه شوهر بوده و بالاخص و انحصار توجه او بداماد لازم است بعد از مدتی مادر عروس رسماً داماد و دختر خود را بشام دعوت مینماید در این ضیافت بستگان داماد و قوم و خویش های عروس نباید شرکت کنند بعد از این با گشاه عروس می تواند با اجازه (مادر شوهر) بخانه پدر برود.

ترانه های محلی

ترانه و تصنیف سابقه و سنبله سازندگان و نوازندگان محلی که آنها را عاشق می گفتند انتشار می یافت و صدها سال سینه بسینه محفوظ بود مشهورترین این اشخاص عبارت بودند از مرحوم عاشق پاشا و عاشق فرهاد که در کار خود مهارت عجیبی داشتند از هنرمندان فعلی می توان عاشق درویش و عاشق دهقان را نام برد که با صدای دل نشین خود و مهارتیکه در این خصوص از خود بروز میدهند شایان توجه است معمولاً در تصنیفهای محلی از کوه و دشت و باغ بالاخره از عشق و وفا یاد شده و جنبه ایلاتی آن بیشتر است.

دو قطعه از ترانه‌های محلی برای نمونه درج میشود:

اراس اوسته بوز اوسته کباب پانار کوز اوسته
قوی منی اولدور سونلر بیر آلاگوز قیز اوسته

روی ارس روی یخ کباب میوزدر روی آتش سرخ
بگذار مرا بکشند بخاطر یک دختر شهلا چشم

اوجا داغلار باشیندا بیردیار یوخدی واللهی اوره گیمده اختیار یوخدی
ایندکی سوگی لره اعتبار یوخدی
ای اوجا داغلار - کولکه لی باغلار من غریب اولسم - منه کیم آغلار

در بالای کوه‌های بلند دیاری نیست بخدا در دلم اختیاری نیست
به عشق‌های امروزی اعتباری نیست
ای کوه‌های بلند ای باغ‌های سایه‌دار من غریب بمیرم برای من کی گریه میکند
حاشیه - برای سرگرمی و اطلاع علاقمندان از ترانه‌های عامیانه سایر
نقاط ایران چند قطعه از ترانه‌های قدیمی اطراف شیراز و اصفهان ذیلا درج
میشود :

خداوندا سردرد آمد بیکبار خرلنگه وزن زشت و طلبکار
خداوندا زن زشتم تو بردار خودم دانم خرلنگه و طلبکار

شب مهتو بیایم پشت بیومت بگیرم پایه تخت روونت
اگر صد شیر باشد پاسبونت بدندون پرکنم خال ازلیونت

منخر پرسیدم از کیسوی دایر که تو خوشبوتری یا مشکه عنبر
بگفتا دلیرا می رنجم از تو مرا با مشکه میسازی برابر

چهارشنبه‌سوری زمان سابق سه‌شنبه و چهارشنبه آخر سال اهمیت
زیادی داشت اطفال عموماً و بزرگسالان استثنائاً
لباس نومی پوشیدند شب چهارشنبه، مثل سایر جاها دخترها پشت دزخانه رفتند و
صحبت اهل خانه گوش میدادند و گاهی دستمالی بتوی منزل انداخته و صاحب

منزل میوه مخصوص چهارشنبه سوری در شمال آنها بسته روانه میکردند اول شب پشت بام با حیاط آتش روشن کرده از روی آن پریده و جملاتی به ترکی میگویند که حاکی از ریختن درد و بلائی سالیانه بآب و آتش می باشد سابقاً که اسلحه آزاد بود تا نصف شب هزاران تیر فشنگ آتش میکردند و جوانان اسب - سواری می نمودند و بچه ها به تقلید از آنها سوار چوب شده و اسب تازی میکردند بقول شهریار:

آی او زومی او از درن گونلریم آغاج مینوب آت گزدرن گونلریم
حمام شب چهارشنبه هم خالی از تفریح نبود جوانها در توی خزینه شیرینکاری کرده پشتک و معلق می زدند و بالنکه و قطیغه بحساب هم می رسیدند .
صبح زود مردم از زن و مرد و خرد و بزرگ با کوزه های سفالین جهت پر کردن کوزه از آب باطراف شهر (محل های معینه) میروند این مراسم که در نوع خود بی نظیر است توأم با تیراندازی و هم چنین بارهس و آواز های جوانان انجام میگیرد منظره بسیار تماشایی دارد اکنون نیز این مراسم که افی السابق بر قرار می باشد محل های معینه که مردم جهت این مراسم جمع میشوند عبارتست از شهرچای - دره چای - دهقار - ناپله - داش کرپی .

چند کلمه از سابقه چهارشنبه سوری

معروفست جناب مختار ثقفی علیه الرحمه که پنجسال بعد از واقعه عاشورا بخونخواهی شهدای کربلا قیام کرد از ترس بنی امیه و پلیس مخفی آنان با یاران و هم پیمانان خود قرار گذاشته بودند با روشن کردن آتش از شروع قیام مستحضر و دفعتاً اقدام نمایند این رسم از آن زمان در میان شیعیان باقی مانده است روایت دیگر اینکه چون ایرانیان قدیم به اصرار به معتقد و حتی آتش را بحد پرستش دوست داشتند باین جهت شب چهارشنبه از روی آتش و صبح از روی آب می پریدند .

عید نوروز

آنوقت ها که خپر و برکت بود يك هفته عید دید و باز دید داشتند مردم جا و چاه

یکدیگر را شناخته و به ترتیب بخانه‌هایشان می‌رفتند ولی امروزه همه يك من شده از روز دوم در خانه هرکسی بروی بفتوان تأخیر اینکه آفادیروز اول عیدنشسته بودند بسته است .

سابقاً بزرگان بکوچکان عیدی میدادند که معمولاً از يك سکه نقره تجاوز نمی‌کرد و معمولاً خانواده‌های عزادار را از عزا در آورده و اگر کدورتی بین دو شخص باد و خانواده بود ریش سفیدان محل آشتی میدادند ولی حالا نه ریش می‌گذارند و نه بحرف آنها اعتناء .

ماه رمضان و روزه داری

روزه خوری در رضایه معمول نبود در طبه باصطلاح فرنگی ماب هم کمتر پیدا میشد شب‌ها جوانان تا نزدیک سحری در قهوه‌خانه‌ها نشسته بداستانهای باستانی گوش میدادند حال مردم بیشتر بکسب و کار مشغول می‌شوند و شب‌ها در اغلب خانه‌ها و مساجد روزه‌خوانی دائراست آنوقت‌ها که شرم و ادب بیشتر و احتیاج باعلان و پاسبان نبود اگر کسی مریض و مسافر هم بود تظاهر بروزه‌خواری نمی‌کرد.

عزاداری و محرم

از اول محرم تا اربعین بیشتر مساجد مفروش و آماده عزاداری شده و هرکسی بقدره‌دور درمخارج آنها شرکت می‌کند سابقاً که دادگستری نبود هر دسته از چند نفر زندانی، نیز وساطت کرده آنها را از زندان آزاد می‌نمودند که اینک حالا هم در روزهای بخصوصی بکده از زندانیان تخفیف مجازات یا بکلی بخشوده میشوند .

شبه‌خوانهای خوبی در رضایه بودند که هر کدام در کار خود ورزیده

وماهر بودند اغلب مرده و برحمت ایزدی رفته‌اند گاهی رجز خوانی آنها خالی
از اشارات اهلاقی نبود این سطرشش محض نمونه درج میگردد :

زاهد منی آلاما جهنمه اود اولماز

اونلار که یانلار اودی بوردان آچارالار

شبه‌خوانی از زمان شاه طهماسب اول و عزاداری عاشورا با اینکه از اول بطور
مخفی و علنی معمول بوده لکن از سال ۳۵۲ قمری بامر محمدالدوله دیلمی
ده روز محرم بازار بغداد مرکز خلافت راسیاه بسته و سیاه پوشیده رسماً بعزاداری
حضرت حسین علیه السلام پرداختند که مدت‌های مدیدی اهل سنت جرأت اعتراضی
هم نداشتند بعدها باز مدتی در پرده بود تا باردیگر با ظهور شاه اسمعیل صفوی
از نو رونق گرفت .

بس تجربه کردیم در این دار مکافات

با آل علی هر که در افتاد ور افتاد

سینه‌زنی و دسته‌گردانی

یکی از عزاداریهای مردم سینه‌زنی است که عده‌ای از اهل هر محل
در تکیه یا میدان و یا مسجد محله جمع شده یکی نوحه‌خوانی میکند و باقی بنوای
نوحه‌خوان سینه میزنند اصل این عزاداری از عرب باسلام و ایران آمده است
و پادشاهان شیعی، مذهب تظاهر بشمارهای این مذهب را برای پیشرفت مقاصد
سیاسی خود که از بین بردن راه و رسم خلافت بود وسیله قرار داده بودند از
جمله دسته‌گردانی و زنجیرزنی روز عاشورا است که از زمان محمدالدوله دیلمی
شیوع یافته است تا بالاخره از مراسم عزاداری محسوب شده، سینه زنیهای محلات
برای اظهار ارادت بخاندان رسالت دسته‌گردانی را هم از خصائص عزاداری
خود قرار دادند و کم‌کم هر محله‌ای برای خود علامتی اتخاذ کرده همینکه
علم حرکت میکرد اهل محل در دنبال او پراه میافتادند و ضمناً سینه‌زنی و
نوحه‌خوانی معمولی خود را باین دسته‌گردانی ضمیمه کردند، بالاخره کار
بالا گرفت و شبیه‌های واقعه را از مخالف و موافق ساخته و براسب و شتر سوار

فنگردند و حضراه این دسته‌ها میگردانند موضوع رقابت اهل يكه بخله بامحلّه دیگر در کار آمده حتی گاهی درس جاو عقب رفتن (علم محله) کار بزد و خورد هم میرسید و برای کار ثواب سرودست هم می‌شکستند

زوار و زیارت

بیشتر اهالی مخصراً روستائیان و حتی افراد عشایر غالباً بطور دسته جمعی و بعضی با اهل و عیال زیارت عتبات عالیّه و مشهد مقدس رضوی و حج بیت الله (مکه) میروند .

قبل از حرکت و بعد از مراجعت خیرات می‌دهند سابق که هوا پیمای و ماشین نبود این همه مسافتات بپیده را با اسب و کجاوه و برخی پیاده طی میکردند و با اینکه چندماه در سفر بودند با نشاط تمام بر میگشتند و گاهی تکرار هم میکردند و ابدأ اظهار خستگی از این زحمت‌ها نداشتند:

دریابان گرشوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خار و یلان غم مخور

اغلب اشخاص کم بضاعت و متوسط الحال می‌باشند که علاقه وافری به تکرار زیارت دارند و اشخاص میلیونی و بلیونی در بین آنها انگشت ناست سابقاً چندماه بموعده حج و زیارت مانده چاوش‌ها سوار بر اسب و علم در دست در شهرها و دهات گشته و مردم را دعوت و تشویق میکردند حالا بلندگوها این عمل چاوشها را انجام میدهد .

سابقاً چون محل بزرگ نبود و مردم از حال هم‌دیگر تعزیه و مجالس ختم خبر داشتند باین جهت اعلان و غیره معمول نبود

مردم اطراف محل جمع شده مرده را بدوش برده و با مراعات سهل و سادگی دفن می نمودند و مجلس ختم سه روز طول می‌کشید و در این مدت هر کس بقرص خود نهار و شام میداد صاحب عزا قبل از ختم جنازه می‌بایستی بفکر تهیه نهار و شام واردین بوده و در حقیقت دو عزا داشته ولی حالاً روز معین و ساعت معین تقریباً دو الی سه ساعت می‌نشیند و صاحب عزائم مثل سابق مطلق و ناراحت نمی‌شود همان

ناراحتی رای او کافی است .

در اولین عید بعد از فوت هر کس (قره بایرام یعنی عید سیاه) و هم چنین اولین نوروز (عید سال) باید بدیدن صاحب عزارت .

آداب و عادات

ترياك و قمار نسبتاً كم و غالباً در طبقه بخصوص دیده میشود هر دو میراث پنجاه سال اخیر می باشند سیکار که مرض عمومی شده و در ردیف نان و چایی قرار گرفته خوشبختانه در بین زنان معمول نیست چای و سماور هم سدسال بیشتر عمر ندارد زن مسنی که از عروسی جدم خبر میداد تعریف میکرد آنوقت ها که سماور و چایی نبود مشغولیات عبارت بود از نخود - کبمش - گردو - حلوا که از مهمانان پذیرایی میکردند و شیرینی منحصر بمروسی و عید بود متأسفانه بر اثر سرایت تمدن جدید خارجی حتی دردهات دور افتاده نیز روشن و لبنیات خالص حکم معجون و کیمیا را پیدا کرده و بعد از این کره و روغن طبیعی را باید در نسخه دوا و فرمول غذا جستجو کرد.

زمستانها در اغلب منازل کرسی میگذارند و در هر اتاق جای آتش کرسی (حوضك) وجود است گاهی نیز برای کرسی از منقل استفاده میکنند و بیشتر خانهها از بخاریهای نفتی و چوبی استفاده میکنند و رفته رفته از تعداد کرسی کم و بر تعداد بخاریها افزوده میگردد .

چمبرلن نخست وزیر قبل از جنگ انگلستان می نویسد: (برای ملاقات هیتلر بکاخ برچسنگاردن محل اقامت او رفتم در بخاری اطاق مخصوص او هیزم زرد آلو میبوخته) در صورتیکه خودشان سازنده و فروشنده انواع بخاریهای نفتی - برقی - شوفاژ و غیره می باشند .

سماور غالباً مارك نیکلا سوغات روسیه بود حالا جزء اشیاء عتیقه است . تا چند سال پیش کسی پا را از حد خود بیرون نمیکذاشت نوکرها ادعای آقایی و کلفتها کبابه خانمی نداشتند رعایت صنایع و شغل پدر در کار بود بندرت پسر کفشدوز نجار میشد با این ترتیب هم خودشان راحت بودند و هم

مردم البته کسب و کار آزاد و راه ترقی بی پایان .
 يك معمول دیگر القاب و نشانیهای اختصاصی است که غالب افراد یا
 خانواده‌ها از قدیم دارند که بر حسب اندام شخص یا موضوعی مرسوم شده و
 آسانترین معرف اشخاص است ، مثلا فلان نوه‌سی - فلان اوغلی- که رفته رفته
 متروک میشود .

زروزیور زنان

طلا فراوان و باشکله مختلف عنبرچه - تلنبد - دستبند - گردن بند -
 آتاردکه - سیندریز- انگشتر از فیروزه و عقیق و زمرد تجاوز نمی‌کرد در بین
 زنان شهری و دهائی بندرت زنی پیدا میشد که گوشواره و چند تا اشرفی -
 محمودیه- مجیدیه نداشته باشد حالا گوشواره تبدیل به منجیق و گردن بندها
 تبدیل بگریستال و کائوچوشده است .

لباس زنهابارت بود از پیراهن کوتاه و ارخالقی از آن کوتاه‌تر که برای
 پوشاندن بالای تنه بکار میرفت و زیر جامه‌ای که تا پشت قدمها را می پوشاند و
 شلنجه‌ای هم بر آن اضافه میشد.

روسری زنها چارقدی بود که سر و موهای بافته و بلند آنها را می پوشاند
 وقتی میخواستند از خانه بیرون بروند چاقچوری که زیر جامه در آن بکنجد
 برپا و چادر مشکی بر سر و رو بندی از پارچه با قلابه جواهر که از پشت کله آنها
 میدرخشید بصورت میزدند .

نقاب هومی مال خانم کربلائیها و پیرزنها بود بعد آنیم تنه و چادر نماز
 جای این لباس هارا گرفت ، خانها از زری و مخمل و ترمه نیم تنه و چادر نماز
 هائی داشتند و آنرا با دکمه و سنجاق طوری بکمر می بستند که مثل دانه‌های
 امروزی میشد .

اصطلاحات

- ۱- مکر باشی چو والداندی
 ۲- پی چاخ وورسان قانی چیخمازدی
 ۳- اصفهان اوزاخ کردوسی یاخون
 ۴- آغزد گل که مسجددی
 ۵- یاغی یوخدی
 ۶- آدی بالی کوراوغلودی
 ۷- دوزا کبدر
 ۸- سن گورن آغا جلار کور کلبه کسادی
 ۹- جای همیشه کودوک گتورمز
 ۱۰- گوزدن سورمه نی وورور
 ۱۱- چلمک دغر لایوب قساپاغین تاپوپ
 ۱۲- آغنان قره چایدان کیچنده معلوم ایدر
- می گردد
 ۱۳- آشنا آشنا چیخدی او جاقی باشنا
 ۱۴- تولکی دیوارلی باغا گدمز
 ۱۵- ارخالی کوپک قورد باسار
 گر گرا مغلوب می کند .
- خیلی عصبانی بود
 این گوی و این میدان
 صحیح است احسنت
 بی فایده است
 گاو پیشانی سفید است
 اول عشق است
 ممه را اولو برد
 روزگار خوش همیشه پایدار نیست
 دزد چابکی است
 بهم مبیآیند
 خوب بود، موقع خودش معلوم
- رو دادیم حالا صدر مجلس
 بدون گذار خود را بآب
 سبکه کمک داشته باشد

«رضائیه»

رضائیه ای خاک پاک وطن توای اختر تابناک وطن

همین مهد زردشت پیغمبری
 توئی قهرمان شهر ایران زمین
 که در زهد و تقوی است اورا مقام
 کزون نیز خاک تو آراسته
 که نامش بود ذکر هر انجمن
 ز پروردگان هنرمند تست
 همی گوید از فخر تو داستان
 پیام فلک از شرف سر بسود
 که بند تو الحق ز در بند به
 همی خواند از عشق ما را سرود
 بوجد آورد چون جوان مرد پیر
 بدل آورد عشق بی آتشین
 ملاحظت شده عاید مهوشان
 کران تا کران لاله زار است و راغ
 گرامی بود خاکت از دروسیم
 ز دوران دیرین دههد قدیم
 مرا با توالفت زسی سال پیش
 بدل تخم مهر تو می کاشتم
 بمهرم همه عشق بازم ترا
 توای شهر ارزنده و قهرمان
 علی - بهنیا

تواز گردش چرخ نیلوفری
 توئی آبتی از بهشت برین
 عرب باغی آن زاهد نیکنام
 ز خاک هنر پرورت خاسته
 دگر شاگرد آن اوستاد سخن
 گران قدر و ارزنده فرزندان تست
 سه گنبد نشان است از باستان
 ترا مسجد جمعه گنبد کبود
 ترا منظر نیک تر بند به
 باراندوز نازل و چو زاینده رود
 دیزج تکیه و بهنه و کوه سیر
 با بارود و چهره گشا گل پاشین
 ز دریاچه خیزد نمک زان نشان
 همه جای تو بوستان است و باغ
 توای شهر زیبا و عنبر نسیم
 تو بودی بفرهنگ و دانش ندیم
 بود حال از دفتر عمر خویش
 من اندر تو روز خوشی داشتم
 فراموش هر گز نسازم ترا
 بزی شاد کام و بمان جاودان

خلاصه احوال مؤلف

تاریخ تولد او معلوم نیست و حتی جد و پدرم از قدیم ثبت و تعیین است و دهم مرداد
 ماه سال ۱۳۰۸ شمسی در رضاییه در یک خانواده روحانی چشم جهان گشوده
 پس از گذراندن دوران طفولیت در دبستان صاحب بمدیریت جناب آقای عطایی



عکس. وُاف

مشغول تحصیل گشته
و پس از ختم غائله
آذربایجان در سال
۱۳۲۵ اولین سرباز
داطلب بودم که خدمت
نظام را استقبال نموده
و در صفوف ارتش مشغول
خدمت گشتم مراحل
مختلف خدمت را بترتیب
و تدریج باطنی مدارس
داخلی و خارجی و
انجام وظیفه در
پستهای مختلفه تا
درجه سروانی را
گذرانده و بقول
عارف :

عمرم گهی به جرو گهی در سفر گذشت

دوران زندگی همه با درد سر گذشت
شرح جزئیات و بسط کلیات را از اجداد آنته همین قدر بدون ادعای اولیائی
و تظاهر فرشته مآبی در آئین خدمت سربازی ضرور زیان شخصی را بطمع و تماق
ترجیح داده و در طول خدمت با فرازو نشیب هائی روپرو شده و در اغلب نقاط
ایران مأمور و مشغول خدمت بوده، فرمان داده و فرمان برده طومار زندگی
بسرعت پیچیده شبخی از آن در خاطر مانده که پنداری خیالی بود و خوابی
افسوس که یارم گجه گادی گجه گیندی

هیچ بیلمدیم عمریم نجه گادی نجه گیندی
و اینک سالها پس از کوشش و زحمات زیاد توأم با انجام خدمت مقدس
سربازی تاریخ موطن اصلی خود را برشته تحریر در آورده شاید از این راه
خدمتی که لایق مادر و فرزندی باشد در حق مام میهن نموده باشم که از گذشته
تذکار و بآینده یادگار بوده باشد.

احمد کاویان پور

